آشنایی با

ادیان بزرگ

(ویراست ۲)

حسین توفیقی

آشنایی با ادیان بزرگ

حسین توفیقی

تهران
۱۳۹۸

الهیات (ادیان و عرفان) ۲

سرشناسه: توفیقی، حسین، ۱۳۳۰ -
عنوان و نام پدیدآور: آشنایی با ادیان بزرگ / حسین توفیقی.
مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، پژوهشکدهٔ تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی؛ قم: مؤسسه فرهنگی طه؛ جامعة المصطفی العالمیة، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: پانزده، ۳۲۷ ص.
فروست: «سمت»؛ ۴۰۱. الهیات (ادیان و عرفان)؛ ۲.
شابک: ۱- ۹۰۹- ۵۳۰- ۹۶۴- ۹۷۸ ۳۰۰۰۰۰ ریال ۷- ۴۳۵- ۵۳۳- ۶۰۰- ۹۷۸ (کتاب طه)
یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Hossein Tawfīqī. A Companion to Great Religions.
یادداشت: چاپ اول: بهار ۱۳۷۹، چاپ سیزدهم: زمستان ۱۳۸۹ (ویراست ۲)، چاپ هجدهم: پاییز ۱۳۹۸.
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: ادیان
شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، پژوهشکدهٔ تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی.
شناسه افزوده: مؤسسه فرهنگی طه.
شناسه افزوده: جامعة المصطفی العالمیة.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۵ آ ۸۵ ت/ ۲/ BL ۸۰
رده‌بندی دیویی: ۲۰۰
شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۱۲۷۷۱

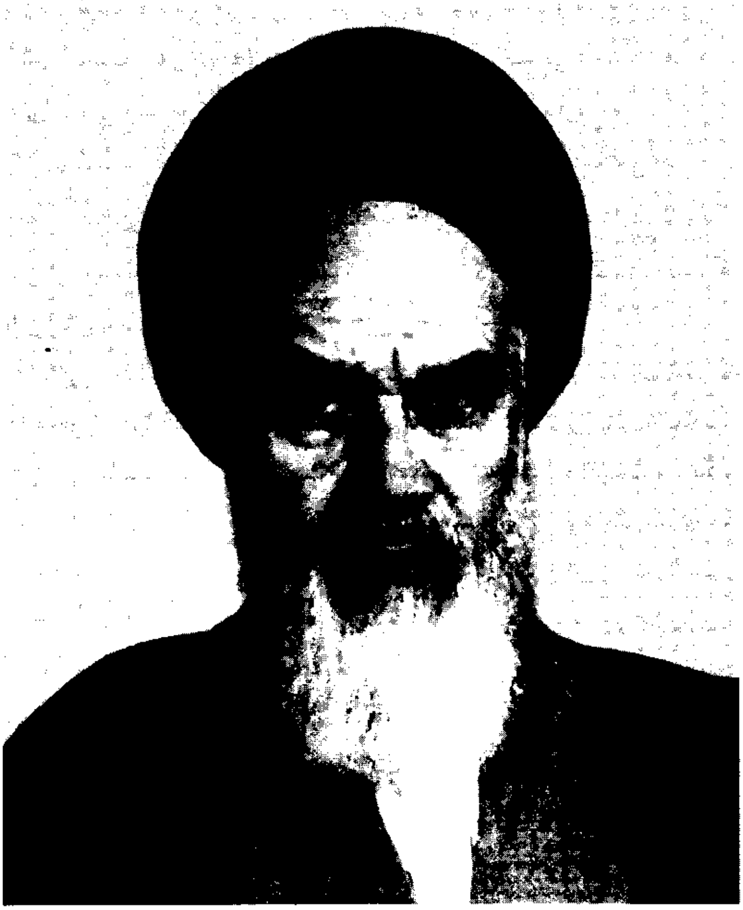
آشنایی با ادیان بزرگ

حسین توفیقی
سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، پژوهشکدهٔ تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی؛ مؤسسه فرهنگی طه و جامعة المصطفی العالمیة
چاپ اول: بهار ۱۳۷۹
چاپ سیزدهم: زمستان ۱۳۸۹ (ویراست ۲)
چاپ هجدهم: پاییز ۱۳۹۸
تعداد: ۶۰۰۰
حروفچینی: مؤسسه فرهنگی طه
چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وابسته به اوقاف و امور خیریه
قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

هر شخص حقیقی یا حقوقی که تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشران، نشر یا پخش یا عرضه یا تکثیر یا تجدید چاپ نماید، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

تهران: خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ابوریحان، شماره ۱۰۹ و ۱۰۷، تلفن: ۶۶۴۰۸۱۲۰، نمابر: ۶۶۴۰۵۶۷۸
www.samt.ac.ir info@samt.ac.ir
نشانی: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه سوم، واحد ۳۱۴، مؤسسه فرهنگی طه، کد پستی: ۳۷۱۵۶۹۹۷۷۶، تلفن، ۰۲۵۳۷۷۴۴۶۲۴، نمابر: ۰۲۵۳۷۷۴۳۶۲۴ www.ketabtaha.com ketabtaha@gmail.com
قم: بلوار بهار، جنب هتل الزهرا، انتشارات جامعة المصطفی العالمیة، تلفکس: ۷۷۴۹۹۸۷۵.
Public-relations@Qomicis.Com

بسم الله الرحمن الرحیم



همه ادیان که از جانب خدای تبارک و تعالی نازل شده است و همه پیغمبران گرامی که مأمور ابلاغ بودند، برای آسایش بشر آمده‌اند و برای انسان‌سازی آمده‌اند.

صحیفهٔ نور؛ ج ۶، ص ۱۶۳

سخن ناشران

یکی از فواید مهم همکاری مراکز علمی و پژوهشی در تهیه متون درسی این است که با استفاده از امکانات محدود می‌توان در مسیر افزایش سطح کمی و کیفی متون و منابع درسی و جلوگیری از دوباره‌کاری گام برداشت. *سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)* وظیفه تدوین کتاب‌های مبنایی و درسی در زمینهٔ علوم انسانی را بر عهده دارد. *مؤسسهٔ فرهنگی طه* نیز یکی از وظایفش تهیهٔ متون آموزشی حوزه و دانشگاه در عرصهٔ علوم اسلامی است. همچنین یکی از وظایف *جامعة المصطفی العالمیة*، که تعلیم طلاب خارجی را بر عهده دارد، تدوین کتاب درسی است. این سه مرکز امیدوارند کتاب حاضر نمونه‌ای مناسب برای همکاری مشترک و پرهیز از دوباره‌کاری‌ها و فعالیت‌های هم‌عرض باشد.

کتاب *آشنایی با ادیان بزرگ*، به منظور معرفی ادیان بزرگ و زندهٔ جهان در قالب دو واحد درسی، برای دانشجویان الهیات و همچنین جهت استفادهٔ طلاب علوم دینی، تدوین یافته است. دانش‌پژوهان در این کتاب، علاوه بر شناخت اهم عقاید، شعائر، اخلاقیات و دیگر موضوعات مطرح در ادیان بزرگ جهان، با تاریخچهٔ مختصر آنها و تأثیر آنها بر فرهنگ بشری آشنا می‌شوند.

نویسندهٔ محترم کتاب، کوشیده است تا در بررسی هر یک از ادیان، به تناسب اهمیت آنها، نکات مهم و برجستهٔ آن دین را گوشزد کند و از ذکر موارد غیر مهم و غیر ضروری بپرهیزد.

اشتراک ما مسلمانان در پیشینه و زمینه‌های فرهنگی با دو دین یهود و مسیحیت، موجب شده است تا شناخت دقیق‌تر آن دو دین برای ما اهمیت بیشتری پیدا کند. از طرفی سیطرهٔ فرهنگ غرب مسیحی و ضرورت مواجههٔ صحیح و از سر آگاهی با آن، اقتضای شناخت بیشتری از مسیحیت را دارد. افزایش ارتباطات و بیشتر شدن ضرورت گفت‌وگوی ادیان، به ویژه ادیان ابراهیمی، بر اهمیت آشنایی با یهودیت و مسیحیت می‌افزاید. به همین دلیل حجم بیشتری از کتاب به این دو دین، به ویژه به مسیحیت، اختصاص یافته است.

از آنجا که این کتاب برای کسانی نوشته می‌شود که با اسلام، آشنا هستند و بحث‌کردن در این سطح پیرامون اسلام برای آنان ضرورتی ندارد، در این کتاب از دین مبین اسلام بحثی به میان نیامده است و به جای آن، در فصل دهم در این چاپ، پاره‌ای از عقاید و اعمال اسلامی با برخی ادیان دیگر مقایسه شده است.

امید است این کتاب علاوه بر طلاب علوم دینی و دانشجویان، مورد استفادهٔ عموم دوستداران دانش و فرهنگ قرار گیرد. اکنون که چاپ سیزدهم کتاب با روزآمد کردن برخی مطالب و اجرای اصلاحاتی تقدیم خوانندگان می‌شود، از همهٔ عزیزان خواهشمندیم که با تذکرات سودمند خویش، ما را در افزایش غنای آن برای چاپ‌های بعد یاری دهند.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

پیشگفتار

انسان‌ها در حالی به قرن بیست‌ویکم گام نهاده‌اند که ارتباطات جهان را تسخیر کرده و کتاب، مطبوعات، اینترنت، رادیو، تلویزیون، فیلم و ماهواره، همچنین سرعت و سهولت سیر و سفر مردم را به گونه‌ای با یکدیگر پیوند داده است که به خوبی از احوال یکدیگر آگاه می‌شوند و برای زیستن شیوه‌های تازه‌ای برمی‌گزینند.

یکی از دستاوردهای عصر ارتباطات آگاهی یافتن مردم از باورهای دینی دیگران است. اکنون که سدهای پولادین جدایی فرو ریخته است، رهبران ادیان و مذاهب بیشتر و بهتر از گذشته با یکدیگر ارتباط می‌گیرند و برای تفاهم می‌کوشند. این شیوه بر رفتار پیروان ادیان تأثیر خواهد گذاشت و آنان نیز با یکدیگر رفتاری مسالمت آمیز خواهند داشت و برای یکدیگر حقّ حیات قائل خواهند شد.

وضعیت جدید برای کسانی که از سرچشمه زلال اسلام سیراب می‌شوند، ابداً تازگی ندارد و سنت پیامبران الهی، به ویژه پیامبر بزرگوار اسلام و خاندان پاک او پیوسته همین بوده است و منابع اسلامی بر آن گواهی می‌دهد.

در این نوشته، درباره دین مبین اسلام بحث نمی‌شود؛ زیرا خوانندگان گرامی با اسلام آشنا هستند و بحث کردن پیرامون اسلام در این سطح برای ایشان مفید نیست. به جای این کار، در فصل دهم پاره‌ای از عقاید و اعمال اسلامی با برخی ادیان دیگر مقایسه شده است.

مطالب این کتاب چنان کلی است که اشاره به منابع آنها در پاورقی توجیهی ندارد، ولی به منبع گزارش‌های خاص اشاره می‌شود. کتابنامه نیز اندکی از منابع فراوان و گوناگون این رشته را معرفی می‌کند.

در این کتاب مطالب ریز و درشتی آمده است که دانستن بسیاری از آنها

ضرورت ندارد و هنگام تدریس باید به اصلی‌ترین مسائل پرداخت. در دوره‌هایی که کتاب در دو واحد درسی تدریس می‌شود، فصل‌ها و قسمت‌های زیر قابل حذف است:

فصل ۳: ادیان قدیم، تمام فصل؛

فصل ۷: ادیان عرب قبل از اسلام، تمام فصل؛

فصل ۸: یهودیت، قسمت‌های:

۱۲. اعیاد یهود؛

۱۳. فرقه‌های یهودی؛

فصل ۹. مسیحیت، قسمت‌های:

۱۲. بروز اختلافات کلامی؛

۱۳. مسیحیت در روم؛

۱۴. مسیح(ع) سرمشق پارسایان؛

۱۵. پاپ‌ها؛

۱۶. سایر نظام‌های مسیحی؛

۲۱. اعیاد مسیحیت؛

۲۲. جدایی در کلیسا؛

۲۴. رهبانیت؛

۲۵. شوراهای کلیسایی؛

۲۶. اصلاح مذهبی؛

۲۸. شوق بازگشت حضرت عیسی مسیح(ع)؛

فصل ۱۰. اسلام و ادیان، تمام فصل.

مؤلف از همهٔ عزیزانی که در صحت و اتقان مباحث این کتاب سهیم‌اند، به ویژه از استاد عالیقدر، حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر احمد احمدی ـ که فصل دهم را به دقت خوانده و نکات سودمندی را یادآوری کرده‌اند ـ بسیار ممنون و سپاسگزار است.

۱
کلیات

۱. تعریف دین، مذهب، ملت و شریعت

با پیشرفت دانش، معلوم شده است که دربارهٔ هیچ یک از پدیده‌های جهان نمی‌توان تعریف کاملی ارائه داد. تعریف باید جامع و مانع باشد؛ یعنی همهٔ مواردِ خودی را دربرگیرد و همهٔ موارد بیگانه را بیرون کند. در گذشته تصور می‌شد ارائهٔ تعریف جامع و مانع امکان دارد، اما اکنون روشن شده است که هیچ تعریفی جامع و مانع نیست و تعریف‌ها برخی از جوانب موضوعات را نشان می‌دهند.

بعضی موضوعات آسان‌تر و بعضی دشوارتر تعریف می‌شوند. تعریف دین در علم کلام هر دین کاری نسبتاً آسان است، ولی همین تعریف در علم ادیان، به سبب تنوع بسیار زیاد دین‌های جهان، کاری دشوار است. دانشمندان برای پیدا کردن یک یا چند وجه اشتراک در تعریف ادیان کوشیده‌اند، ولی کارشان به جایی نرسیده است. این امر موجب شده است که بیش از هشتاد تعریف برای دین ارائه داده شود که هیچ کدام از آنها را نمی‌توان جامع و مانع دانست. مثلاً تعریف دین به «اعتقاد به وجود خدا و عمل به مقتضای این اعتقاد» جامع نیست و شامل آیین اصلی بودا نمی‌شود.[1] برخی گفته‌اند: دین عبارت است از «اعتقاد به یک امر قدسی» و برخی آن را «ایمان به موجودات روحانی» دانسته‌اند. گروهی دیگر گفته‌اند: دین عبارت است

---

۱. بودا از خدا و خداپرستی سخنی نگفته است و هیچ یک از فرقه‌های بودایی به آفریدگار قائل نیست. خدایان گوناگون بودیسم نیز در زمان‌های بعد صرفا به منظور پرستش به این آیین افزوده شده‌اند.

از «ایمان به یک یا چند نیروی فوق بشری که شایستهٔ اطاعت و عبادت‌اند.»

مذهب در گذشته به مکتب‌های فکری درون یک دین (مانند مذاهب چهارگانه یا پنجگانهٔ فقه اسلامی) اطلاق می‌شد و کم‌تر برای خود دین به کار می‌رفت. در مغرب‌زمین، واژهٔ اروپایی «Religion» به معنای مکتب‌های درون یک دین و به معنای خود دین به کار می‌رود و حدود نیم قرن است که متجددان کشور ما تحت تأثیر این امر، واژهٔ *مذهب* را به معنای «دین» به کار می‌برند.

ملت در لغت به معنای روش و آیین است و اصطلاحاً به مجموعهٔ ادیان توحیدی اطلاق می‌شود. در علم کلام اسلامی به پیروان ادیان توحیدی *ملّیین* می‌گویند و هرگاه یکی از اهل کتاب مسلمان شود، سپس از اسلام برگردد، در فقه شیعه *مرتدّ ملی* نامیده می‌شود. همچنین علمای اسلام واژهٔ «ملت» را اختصاصاً برای اسلام به کار می‌برند. «ملت» در زبان فارسی به معنای مجموع مردم یک کشور استعمال می‌شود و این استعمال نسبتاً تازه است.

شریعت معمولاً به معنای احکام و قوانین آسمانی و گاهی به معنای دین است.

۲. «دین» یا «ادیان»

گاهی گفته می‌شود که ما مسلمانان به پیروی از قرآن مجید نباید واژهٔ *دین* را جمع ببندیم و اسلام با تعبیر *ادیان* به صورت جمع میانه‌ای ندارد. ولی باید دانست که جمع بسته نشدن واژهٔ *دین* در قرآن تکلیفی را برای پیروان آن کتاب الهی ایجاد نمی‌کند، به چند دلیل:

۱. در قرآن مجید، واژهٔ *نور* نیز پیوسته مفرد و واژهٔ *ظلمات* پیوسته جمع است، ولی چنین چیزی برای مسلمانان تکلیفی ایجاد نکرده است؛

۲. خود قرآن به تعدد ادیان به نحوی اشاره کرده و به کافران گفته است: «لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ» (کافرون ۶)؛

۳. تعبیر *ادیان* در بسیاری از احادیث و کلمات علمای بزرگ اسلام وارد شده است؛

۴. در علم ادیان به وحدت دین توجه نمی‌شود و انسان مجبور است برای نشان دادن تنوع اعتقادات دینی مردم جهان، واژهٔ *ادیان* را به صورت جمع استعمال کند.

بر این اساس، واژهٔ «دین» و «ادیان» در کتاب حاضر، در مورد همهٔ آیین‌ها، اعم از صحیح، منسوخ، محرف و جعلی به کار می‌رود و حقانیت یا بطلان هیچ یک از آنها مد نظر نیست.

۳. دین در جامعه‌شناسی

اگر دین را با چیزی مانند پزشکی مقایسه کنیم، حکم خواهیم کرد که دین یک امر اجتماعی است و پزشکی یک موضوع فردی. البته به سبب ارتباط محکم و متقابل فرد و اجتماع، می‌توان هر موضوع فردی را اجتماعی و هر موضوع اجتماعی را فردی نیز نامید. جامعه‌شناسان دین را یک نهاد اجتماعی می‌دانند و به همین دلیل، دربارهٔ آن بحث می‌کنند، ولی پزشکی چنین نیست و به جامعه‌شناسی ربطی ندارد.

رویکرد جامعه‌شناسان به مبحث دین رویکردی علمی است. علوم در گذشته به ماوراءالطبیعه وابسته بودند. پس از قرون وسطی، تحقیقات علمی مغرب‌زمین از ماوراءالطبیعه فاصله گرفت و این شیوه اندک‌اندک به سراسر جهان سرایت کرد.

از این رو، دور از انتظار نیست که جامعه‌شناسان هنگام سخن گفتن دربارهٔ دین، کاری به جنبهٔ آسمانی آن نداشته باشند و آن را ساختهٔ ذهن بشر و تکامل‌یافتهٔ جادو بدانند که برای تأمین نیازهای معیشتی ساخته شده است؛ زیرا دیدگاه علمی هر چیز را بدون توجه به جنبه‌های آسمانی‌اش تشریح و تبیین می‌کند.

به نظر جامعه‌شناسان، دین، دست کم در مراحل نخستین خود، سخت به جادوی ابتدایی می‌ماند؛ به این معنا که جادوگر و دیندار، هر دو می‌کوشند تا با تدابیری هستی را بر سر مهر آورند و آسایش خود را تأمین کنند.

۴. مراحل دین

دین مانند هر پدیدهٔ دیگر رو به تکامل بوده است و دانشمندان با پیروان ادیان در این نظر

موافقند؛ جز اینکه دینداران مراحل دین را مانند کلاس‌های درس رو به تکامل می‌دانند، ولی دانشمندان می‌گویند دین از جادو و پرستش طبیعت و شرک به مرحلهٔ توحید رسیده است. هم اکنون گونه‌هایی از ادیان اولیه در نقاط دورافتادهٔ جهان وجود دارد و پژوهشگران برای تحقیق در پیدایش و تکامل دین، آنها را مورد توجه قرار می‌دهند.

۵. فایدهٔ علم ادیان

همه می‌دانیم که دانش‌هایی در دانشگاه‌های کشورها و علومی در حوزه‌های علمیهٔ ادیان خوانده می‌شود. مستند پژوهش‌های دانشگاهی منابع بشری و هدف آنها تأمین زندگی بهتر برای مردم است. مستند پژوهش‌های حوزوی منابع الهی.و هدف آنها دست یافتن مردم به رضای خدای متعال است. هنگامی که *دانشمندان* غذایی را مضر اعلام می‌کنند، مستندشان تجربه و هدفشان مصون ماندن از بیماری است و هنگامی که *علما* غذایی را *حرام* اعلام می‌کنند، مستندشان متون دینی و هدفشان مصون ماندن از مجازات الهی است.

برخی از علوم دانشگاهی معادل حوزوی نیز دارند؛ مانند حقوق که بخش معاملات فقه معادل حوزوی آن است. دانش حقوق اصولاً به منابعی بشری مانند عقل و عرف استناد دارد و هدف آن تأمین زندگی بهتر از طریق ایجاد امنیت برای جان و مال و آبروی افراد است. علم فقه با استناد به منابع الهی این امور را برای مردم فراهم می‌کند و هدف آن تأمین رضای خدای متعال است.[۱]

علم ادیان مانند تاریخ و جغرافیا و فیزیک و شیمی از علوم دانشگاهی است و استنادهای فراوانی که ضرورتاً به منابع الهی دارد، بدون توجه به الهی بودن آن منابع صورت می‌گیرد.

---

۱. در علم حقوق که علمی سکولار است، سعی می‌شود دستاوردهای آن در مسائلی مانند احوال شخصیه با علم فقه کشوری که از آن استفاده می‌کند، موافق باشد. از این رو، هنگامی که علم حقوق ازدواج با محارم را ممنوع اعلام می‌کند، از آنجا که در فقه مسیحی طبقه عموزادگان (cousins) از محارم نَسَبی هستند، این ممنوعیت شامل آنان نیز می‌شود.

نخستین انگیزهٔ مطالعه و بررسی هر موضوعی ارضای حس کنجکاوی است و به همین دلیل، دانشمندان هنگام تحقیق دربارهٔ پدیده‌ها، ارزش اقتصادی یا سایر منافع مادی را در نظر نمی‌گیرند و تنها پس از به نتیجه رسیدن تحقیق است که منافع اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد. تشویق و همکاری دولت‌ها در چنین مواردی نیز به امید حصول نتیجه مادی است. خود دانشمندان با شور و هیجان به تحقیق می‌پردازند، در حالی که نمی‌دانند موضوع مورد بحث آنان به نتیجه می‌رسد یا نه.

کسانی هم در علم ادیان مطالعه می‌کنند تا از آن برای رشته‌های دیگر علوم انسانی سود بجویند؛ زیرا رشته‌های علوم به یکدیگر پیوند دارند و این پیوند میان رشته‌های مشابه بیشتر است. دین به عنوان پدیده‌ای که هیچ‌گاه از انسان جدا نشده، برای پژوهشگران علوم انسانی اهمیت فراوانی دارد. در این هنگام، تأثیر شگفت‌آور دین در زندگی بشر و نقش آن در رشد و شکوفایی علم و هنر روشن می‌شود.

فایدهٔ دیگر مطالعهٔ علم ادیان، بهره بردن از آن در برقراری ارتباط با افراد و جوامع گوناگون است. از این رو، دولت‌های بزرگ برای تحمیل سیطرهٔ خود بر دولت‌های کوچک، به سراغ خاورشناسان می‌روند و از آگاهی‌های آنان در باب روحیات و باورهای ملت‌ها استفاده می‌کنند.

تحقیق در علم ادیان برای دینداران سود معنوی دارد و به باورهای دینی ایشان عمق می‌بخشد. آنان در بحث خود، کژی‌ها و نابهنجاری‌های ادیان رقیب را جستجو می‌کنند و درصدد برمی‌آیند درستی دین موروثی و مقبول خویش را ثابت کنند.

همچنین در این رشته، فهم درست اعتقادات دینی ملت‌ها میسر می‌گردد و تنها پس از آن می‌توان راه راست را به آنان نشان داد و کاستی‌های آن ادیان را تفهیم کرد.

اما باید دانست که علم ادیان بر خلاف علوم کلام و تفسیر و حدیث و فقه، یک علم دینی نیست و از این جهت به حقوق و اقتصاد و جامعه‌شناسی و روانشناسی شباهت دارد. شاخه‌ای از علم کلام که به مناظرهٔ ادیان می‌پردازد، معادل دینی علم ادیان است.

۶. دسته‌بندی ادیان

ادیان را می‌توان از جنبه‌های گوناگون دسته‌بندی کرد:

ادیان ابتدایی (ادیان اقوام ابتدایی که به زودی دربارهٔ آنها بحث خواهیم کرد)، ادیان قدیم (مانند آیین تمدن‌های قدیم خاورمیانه) و ادیان پیشرفته (مانند ادیان بزرگ کنونی).

ادیان ساده (مانند آنیمیسم و توتمیسم)، ادیان فلسفی (مانند هندوئیسم، بودیسم و آیین کنفوسیوس) و ادیان وحیانی (مانند زردشتی‌گری، یهودیت، مسیحیت و اسلام).

ادیان ابراهیمی یا توحیدی (مانند یهودیت، مسیحیت، زردشتی‌گری و اسلام)، ادیان غیرتوحیدی (مانند هندوئیسم، بودیسم و شینتو) و ادیان ابتدایی که نامی ندارند و احیاناً «آنیمیسم» خوانده می‌شوند.

ادیان سامی (مانند یهودیت، مسیحیت و اسلام)، ادیان آریایی (مانند ادیان ایران باستان، هندوستان، روم و یونان قدیم) و ادیان خاور دور (مانند آیین کنفوسیوس، تائوئیسم و شینتو).

ادیان شرقی (مانند هندوئیسم، بودیسم و شینتو) و ادیان غربی (مانند یهودیت، مسیحیت و اسلام).

دسته‌بندی‌های دیگری نیز در منابع دین‌شناسی وجود دارد.

۷. درجه‌بندی ادیان

تفاوت‌های ادیان از جوانب مختلف قابل بررسی است و عوامل زیر می‌تواند موجب امتیاز یک دین شود:

۱. برخی ادیان پیروان بیشتری دارند و این امتیازی چشم‌گیر است. البته تحصیل آمار درست و معتبری از پیروان ادیان گوناگون ممکن نیست؛ زیرا (اولاً) طیفی از تعلق خاطر به هر دینی نزد پیروان آن دین وجود دارد که بر اساس آن، کسانی اسماً اهل آن دین هستند و کسانی رسماً و کسی نمی‌تواند بگوید که برای

آمار گرفتن باید از کجای آن طیف شروع کرد؛ (ثانیاً) سؤال آمارگران درباره دین از مصادیق تفتیش عقاید است که در عصر حاضر همه آن را ناپسند می‌دانند؛ (ثالثاً) همه ادیان یا برخی از آنها در مناطقی از جهان ممنوع هستند و هنگام آمار گرفتن، نمی‌توان درباره آنها سؤال کرد.

۲. برخی از ادیان دعوت دارند.

۳. برخی ادیان به کشورهایی مربوط می‌شوند که از نظر فرهنگی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی، علمی، اقتصادی و نظامی پیشرفته‌ترند.

هر یک از اسلام و مسیحیت به سبب داشتن اکثریت و دعوت، همچنین اسلام به سبب موقعیت جغرافیایی کشورهای اسلامی و ذخائر انرژی آنها و مسیجیت به علت اینکه تصادفاً دین کشورهای پیشرفته غرب است، از سایر ادیان معروف‌تر شده‌اند. بدیهی است که معروفیت هیچ ربطی به حقانیت ندارد و همه می‌دانیم که غربیان مقدار زیادی از پیشرفت‌های خود را با فاصله گرفتن از مسیحیت به دست آورده‌اند.

۸. دین بومی و غیربومی

برخی از ادیان جهان بومی و برخی دیگر غیربومی هستند.[۱] هندوئیسم، جینیسم و سیکیسم برای مردم هندوستان بومی هستند. ولی بودیسم که در هندوستان تأسیس شده و از آنجا به چین و ژاپن و جنوب شرق آسیا رفته است، برای مردم این سرزمین‌ها غیربومی است. آیین زردشت برای ایرانیان بومی است (و بخشی از آن همراه زردشتیان به هندوستان رفته است)؛ یهودیت همراه بنی‌اسرائیل در جهان جابه‌جا شده و اکنون بخشی از آن در فلسطین اشغالی استقرار یافته است. مسیحیت برای هیچ ملتی حالت بومی نداشته و از همان آغاز چندملیتی بوده است. اسلام برای مردم عربستان دین بومی و برای مردم ایران، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، اردن،

۱. اصطلاح «ادیان بومی» (Indigenous Religions) معمولاً برای ادیان ابتدایی به کار می‌رود. مقصود ما از دین بومی دینی است که از سرزمینی دیگر نیامده باشد؛ مانند اسلام برای عربستان و هندوئیسم برای هندوستان.

مصر، لیبی، تونس، الجزایر، مراکش، موریتانی، سودان، حبشه، سومالی، کشورهای آسیای میانه، ترکیه، افغانستان، پاکستان، هندوستان، بنگلادش، مالزی، اندونزی و ده‌ها سرزمین دیگر دین غیربومی است.

۹. دینداری در عصر حاضر

تا چند دهه پیش، بسیاری از متفکران خواب نابودی ادیان را می‌دیدند، ولی این خواب تعبیر نشد و موجی پیش‌بینی‌نشده از گرایش ملت‌ها به معنویت در جهان معاصر همه را غافلگیر کرد. این موج در شرق و غرب جهان به اشکال مختلف جلوه‌گر شده است: در بسیاری از مناطق به ویژه مغرب‌زمین صرفاً گرایش به معنویات و عرفان است و در بسیاری از مناطق به ویژه مشرق‌زمین موجب تقویت و احیای ادیان بومی شده و تعصب‌هایی را در پی داشته است. البته تعصب برای حفظ هویت ادیان و ملت‌ها بسیار ضروری است، ولی در عصر ارتباطات از همگرایی گزیری نیست.

از این رو، درجاتی از کثرت‌گرایی دینی در سراسر جهان به چشم می‌خورد و ادیان مختلف در ادعای طرفداری از همزیستی مسالمت‌آمیز بر یکدیگر پیشی می‌گیرند. مطالعات ادیان و مذاهب رواج یافته و بسیاری از مردم جویای نقاط اشتراک ادیان هستند.

۱۰. همه و هیچ

«هر چیز که در دین ما هست، در ادیان دیگر هم هست و هیچ چیز از آنچه در دین ما هست، در ادیان دیگر نیست.» این عبارت متناقض‌نما (paradoxical) می‌خواهد بگوید که به طور کلی همهٔ ادیان دغدغه‌های یکسانی دارند و اختلافات آنها در مصادیق و جزئیات است.

۲

ادیان ابتدایی

۱. دین انسان ابتدایی

از نظر پژوهشگران علوم انسانی، نخستین نشانه‌های موجود از دین گرایش به پرستش طبیعت است. نمونه‌هایی از این گرایش هم اکنون در مناطق دورافتادهٔ جهان، میان انسان‌های ابتدایی مشاهده می‌شود. در این گرایش به منظور رام کردن نیروهای طبیعت، باید از آن نیروها تجلیل کرد و از آنها درخواست لطف و احسان داشت. انسان‌های ابتدایی عصر ما مراسمی دینی دارند که در آن لباس‌های عجیب و غریبی می‌پوشند، ماسک بر صورت می‌زنند و به حرکات موزونی مشغول می‌شوند و ضمن آن از نیروهای طبیعت کمک می‌خواهند. مثلاً به ابر می‌گویند ببارد و به رودخانه می‌گویند به گونه‌ای مناسب و به دور از طغیان و طوفان آنان را سیراب کند و به زمین می‌گویند برویاند و از مزارع و درختان می‌خواهند که محصول بهتر و بیشتری بدهند و مانند اینها.[۱]

۲. عناصر مشترک ادیان ابتدایی

با آنکه ادیان ابتدایی در بیغوله‌های جهان پراکنده شده‌اند و نمی‌توان میان آنها هیچ

---

۱. در دوران‌های اخیر، برخی از بومیان جزایر دورافتاده با مشاهدهٔ کشتی‌های غول‌پیکر حامل کالا (که احیاناً برخی از محمولات آنها روی آب شناور می‌شد و به دست آنان می‌افتاد) تصور کردند که این کالاها را نیاکان برخی از اقوام برای آنان فرستاده‌اند. همچنین معتقد شدند که روزی نوبت آنان نیز فرا خواهد رسید و برای تسریع در این امر، آیین‌هایی دارند که *آیین‌های بار* (Cargo Cults) نامیده می‌شود. برخی از آنان برای وصول این نعمت‌ها، انبارهایی ساخته و گاهی حیوانات خوراکی خود را نابود کرده‌اند.

ارتباطی تصور کرد، شگفت‌آور است که آن ادیان باورهایی مشابه یکدیگر دارند. برخی از عناصر مشترک ادیان ابتدایی به قرار زیر است:

۱ـ۲. خدا و خدایان

تاریخ نشان می‌دهد که شرک به خدای متعال سابقه‌ای دیرینه دارد و بشریت پیوسته به آن مبتلا بوده است. در عصر حاضر نیز تقریباً نیمی از جمعیت جهان در قالب هندوئیسم، جینیسم، بودیسم، شینتو و غیره بت می‌پرستند. جامعه‌شناسان دوران شرک را مقدم بر دوران توحید معرفی می‌کنند، ولی پیروان ادیان توحیدی با این فرضیه به شدت مخالفند و شرک را انحراف از توحید می‌دانند.

به زعم برخی ادیان، خدایان در تاریخ برای انسان جلوه‌گر شده‌اند و بتان نمادی از آنها هستند. این سنخ ادیان به فرستادگان الهی یعنی انبیا(ع) عقیده ندارند.

از آنجا که پیروان ادیان ابراهیمی، به ویژه مسلمانان، بت‌پرستی را عملی بسیار زشت و نکوهیده می‌دانند، برخی از دانشمندان کشور ما می‌کوشند رفتار هندوان و بوداییان با مجسمه‌های شیوا و ویشنو و کریشنا و بودا را از مقولهٔ بت‌پرستی جدا کنند. حقیقت این است که نفی و اثبات این مسئله به علم کلام مربوط می‌شود و به علم ادیان ربطی ندارد؛ ولی از آنجا که مدعای دانشمندان مذکور بسیار معروف شده است، یادآوری می‌کنیم که رفتار هندوان و بوداییان با مجسمه‌هایشان با رفتاری که بت‌پرستان حجاز در عصر جاهلیت با بت‌های خودشان داشته‌اند، ماهیتاً فرقی ندارد و در هر دو مورد از آن مجسمه‌های بی‌جان حاجت خواسته می‌شود.

۲ـ۲. پرستش نیاکان

ترس از مرگ باورهایی را در جوامع ابتدایی پدید آورد و آن اقوام دربارهٔ ارتباط مردگان با زندگان عقایدی داشتند. برخی از مردم باستان از بازگشت اموات می‌ترسیدند و مردگان را کاملاً با طناب می‌بستند و گورها را محکم می‌کردند تا از بازگشت آنان جلوگیری کنند. ترس از مردگان اندک‌اندک به احترام مردگان و سرانجام، به نیاکان‌پرستی تبدیل شد که در دوران‌های مختلف در سراسر جهان

وجود داشته است و اکنون مظاهر آن در سرزمین‌هایی مانند ژاپن به چشم می‌خورد. بتان در مواردی مجسمهٔ نیاکان بوده‌اند.

۳ـ۲. جادو

جادو در ادیان ابتدایی با آنچه در تصور ماست، تفاوت دارد. در آن ادیان جادو عبارت است از مراسمی برای دلجویی و مددخواهی از نیروهای طبیعت. در این مراسم، جادوگر فعالیت می‌کند و رهبری مراسم را بر عهده می‌گیرد. از آنجا که در جوامع ابتدایی علم و سواد مطرح نیست، این افراد نیز چیزی بیش از سایرین نمی‌دانند و تنها اعتقاد همگان به وجود نیروهایی در این اشخاص آنان را از سایرین ممتاز کرده است.

جادوگران از نیروی خود برای معالجهٔ بیماران نیز استفاده می‌کنند. این گونه جادوگران معمولاً شَمَن (Shaman) نامیده می‌شوند.

جادوگران ریاضت‌هایی نیز می‌کشند و بسیار می‌شود که در بدن خود نشان‌هایی پدید می‌آورند و در مواردی خود را اخته می‌کنند.

۴ـ۲. قربانی

میان اقوام سراسر جهان قربانی برای فرو نشاندن خشم خدا یا خدایان انواعی داشت و از ریختن جرعه‌ای آب یا شراب تا اهدای گیاهان و محصولات، ذبح حیوانات و کودکان و بزرگسالان، همچنین به آتش افکندن کودکان را شامل می‌شد. آنان برخی اوقات برای آنکه جمعیت کاهش نیابد، برای تهیهٔ قربانی به سرزمین‌های دیگر یورش می‌بردند و افرادی را اسیر و سپس در راه خدایان خود قربانی می‌کردند. قربانی عفت، یعنی فحشا دادن به احترام بتان (Hierodouleia) نیز نزد اقوام مختلف رواج داشت. اکنون هم زنان هندو با تراشیدن موی خویش در معبد ویشنو، زیبایی خود را برای آن بت قربانی می‌کنند.

جرعه بر خاک ریختن (libation) همواره یکی از رسوم میخواری بوده و در

تورات کنونی (خروج ۲۹: ۴۱ و...) و در اشعار بدان اشاره شده است:

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک
از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک
(حافظ)

در دوران‌های بعد رسم قربانی کردن انسان از میان رفت و قربانی به حیوانات منحصر شد، ولی نمونه‌هایی از قربانی کردن انسان تا دوران‌های نزدیک به ما وجود داشته است. اکنون که قوانین کشورها چنین چیزی را اجازه نمی‌دهد، گاهی در گزارش‌های خبری می‌بینیم که در برخی روستاهای هندوستان و مناطق دیگر، یک بت‌پرست به دور از چشم دیگران، فرزند خود را در پای بتی قربانی کرده یا تصمیم داشته است قربانی کند، ولی دیگران از این کار جلوگیری کرده‌اند. البته عاملان این جرم در عصر ما دستگیر و مجازات می‌شوند، ولی در گذشته‌های دور از آنان تقدیر می‌شده است.

از نظر علم ادیان، دو چیز جانشین قربانی فرزندان شده است: یکی ختنه و دیگری قربانی حیوان. پایه‌گذاری این دو آیین عبادی در ادیان ابراهیمی به حضرت ابراهیم(ع) نسبت داده می‌شود.

۵ـ۲. توتم

در ادیان‌ابتدایی *توتم* (Totem) قبیله عبارت‌است از نشانی‌که از قبیله حمایت‌می‌کند. آن نشان ممکن است یک گونه حیوان، نبات یا جماد باشد. حیوانات گوناگونی میان اقوام مختلف احترام دارند و احیاناً تصویر آنها را روی پرچم کشورها می‌بینیم.

با مراجعه به تاریخ ملت‌ها و مشاهده پرستش شیر در آفریقا، ببر در هندوستان، گاو نر در یونان و مصر، گاو ماده در هندوستان و آفریقا و اسکاندیناوی، گاومیش در جنوب هندوستان و کانگورو در استرالیا، درمی‌یابیم که حیوانات مذکور توتم آن اقوام بوده‌اند. هنوز هم مقدس شمردن کبوتر و مار نزد بسیاری از ملت‌ها ادامه دارد. واژه «توتم» از زبان سرخ‌پوستان آمریکا آمده است.

۶ـ۲. تابو

تابو (Taboo) عبارت است از محرمات قبیله، مانند مقررات ازدواج و تغذیه. ممکن است قبیله‌ای فقط ازدواج درون‌قبیله‌ای را جایز و ازدواج برون‌قبیله‌ای را حرام بداند و بالعکس. در این صورت، افراد قبیله باید برای همسریابی به سراغ قبایل دیگر بروند. تابوی تغذیه در برخی قبایل اقتضا می‌کند که افراد غذای خود را به تنهایی تهیه کنند و آن را تنها بخورند. واژه «تابو» از زبان اقوام ابتدایی مجمع‌الجزایر پولینزی آمده است.

۷ـ۲. مانا

ادیان ابتدایی برخی اشیا را دارای نیرویی ویژه می‌دانند و از این باب مورد توجه قرار می‌دهند. ممکن است سنگی، چوبی، درختی یا حیوانی دارای خاصیت تلقی شود و از آن حاجت بخواهند و بدان تبرک بجویند. این اشیا *مانا* (Mana) خوانده می‌شوند. بقایای این تصور در ادیان پیشرفته مشاهده می‌شود. واژه «مانا» نیز از زبان اقوام ابتدایی مجمع‌الجزایر پولینزی آمده است.

۳. آنیمیسم

آیین باستانی بسیاری از اقوام گذشته *جان‌گرایی* (Animism) بوده است. بر اساس این آیین همهٔ مظاهر طبیعت روح دارند و برای بهره‌برداری از آنها باید به نیایش و سپاس و ستایش آنها پرداخت. پرستش زمین، آسمان و اجرام سماوی، آتش، رعد، برق، ابر، دریا، رودخانه، طوفان، جنگل، گیاهان و حیوانات، به ویژه گاو ماده، مار کبرا، همچنین پرستش توتم قبیله و روح نیاکان و بزرگان، همراه با دلجویی از موجودات خطرناک، مانند شیطان و جن (از ما بهتران!)، میان اقوام باستانی رواج داشته است (گرایش به عبادت جن و پناه بردن برخی افراد نادان به آنها مورد نکوهش قرآن مجید قرار گرفته است: انعام ۱۰۰، سبأ ۴۱ و جن ۶).

جان‌گرایان طبیعت را دارای شعور و *انسان‌وار* (anthropomorphic) می‌دانند و

به گونه‌ای با آن راز و نیاز می‌کنند و برای آن قربانی تقدیم می‌دارند که گویا طبیعت تحت تأثیر این امور قرار می‌گیرد. بقایای این گرایش در برخی ادیان به ویژه هندوئیسم تا این زمان مشاهده می‌شود. برخی از بتان نماد قوای طبیعت هستند.

۳
ادیان قدیم

۱. مصر

مصر یکی از کشورهای بسیار معروف جهان باستان بود. این سرزمین تمدنی بزرگ و حکومت‌هایی مقتدر داشت. نژاد مصریان *قبطی* بود و واژهٔ Egypt که در زبان‌های اروپایی برای مصر به کار می‌رود، با کلمهٔ قبطی در ارتباط است.

مصریان از مراحل مختلف ادیان ابتدایی گذر کردند و به خدایان محلی که معمولاً به شکل حیوانات اهلی و وحشی بود روی آوردند. پرستش فرعون‌ها و خدایان اساطیری نیز معمول بود.

۱ـ۱. پیدایش دین و گوناگونی آن در مصر قدیم

مصریان قدیم به موجودات غیبی بسیاری معتقد بودند و خدایانی با اسما و صفات مختلف داشتند. هنگامی که فراوانی خدایان موجب زحمت شد، از شمار آنها کاستند و به طوری که خواهیم گفت، در دورهٔ کوتاهی تنها به خدای خورشید معتقد شدند. در آن دوران‌ها اعتقاد به الوهیت حیواناتی مانند شیر، تمساح و برخی پرندگان و جوندگان و برخی حیوانات اهلی مانند قوچ رواج یافت. پرستش گربه نیز نزد آنان بسیار اهمیت داشت. ایرانیان دورهٔ هخامنشی در یکی از جنگ‌های خود با مصریان، تصویر گربه را روی سپرهای خود نقش کرده بودند؛ از این رو، مصریان به احترام آن تصاویر از تیراندازی و شمشیرزنی خودداری کردند و در نتیجه، پیروزی نصیب ایرانیان شد.

موجوداتی خیالی با سر حیوان و تن انسان، در اعتقادات ایشان وارد شد و بت‌هایی به این شکل ساختند و پرستیدند. هنگام مسافرت در رود نیل، برای مصونیت از خطر تمساح‌های آدمخوار، نخست به معبد بسیار شکوهمند تمساح می‌رفتند و با پرداخت صدقه و نذری، به خیال خود تأمین جانی می‌گرفتند.

۲ـ۱. اسطورهٔ خدایان سه‌گانهٔ اوزیریس، ایزیس و هوروس

مصریان قدیم می‌گفتند *اوزیریس* (خدای کشاورزی) با خواهرش *ایزیس* (الههٔ مادر) ازدواج کرد و از ایشان فرزندی به نام *هوروس* (خدای خورشید) به دنیا آمد. اوزیریس به دست برادر خود به نام سِت (خدای خشکسالی) کشته شد. ایزیس جسد شوهر مقتول خویش اوزیریس را با زحمت فراوان به دست آورد و آن را به مصر برگرداند و پنهان کرد. هنگامی که ست از این قضیه آگاه شد جسد را پیدا کرد و آن را به چهارده قطعه پاره پاره ساخت و هر قطعه را در مکانی در مصر به خاک سپرد. آن مکان‌ها به برکت پاره‌های آن جسد آباد و بارور شدند. هوروس که اکنون بزرگ شده بود، به خونخواهی پدر، با عموی خود جنگید و با آنکه یک چشم خود را از دست داد، بر عمو پیروز شد و او را اسیر کرد و نزد مادر خویش ایزیس آورد. ایزیس برادر شوهر خود را بخشید. آنگاه هوروس قطعات جسد پدر را به یکدیگر پیوند داد و به کمک خدای حکمت او را زنده کرد. اوزیریس از آن پس، در جهان نماند و این عالم را به فرزندش هوروس سپرده به جهان زیر زمین رفت و فرمانروای مردگان شد.

۳ـ۱. خورشیدپرستی

پرستش خورشید در مناطق مختلف جهان سابقه‌ای دیرینه دارد و در مواردی از قرآن مجید (از جمله در سوره نمل، آیهٔ ۲۴) به آن اشاره شده است. به راستی در میان تمام خدایانی که در کنار آفریدگار پرستیده می‌شدند، هیچ یک از آنها برکات بی‌پایان خورشید را نداشت. در مصر قدیم برای ساعات مختلف روز، خدایانی که نمایندهٔ

خورشید بودند، قرار داده شد: مثلاً خدای بامداد *خِپْرَر*، خدای نیمروز *رَع* و خدای شامگاهان *اَتون* بود. آنان معتقد بودند که خدای خورشید مانند سوسکی که *سرگین‌گردان* نامیده می‌شود، خورشید را در آسمان می‌گرداند و آن سوسک نماد خورشید بر روی زمین است. مصریان قدیم آن حشره را بسیار مقدس می‌دانستند و تصویر او را در طلسم‌ها و بر سینه و پیشانی مجسمهٔ پادشاهان ترسیم می‌کردند و از آن برکت و نیکبختی می‌خواستند.

فرعونی به نام امنحوتب چهارم مقرر کرد که مردم مصر فقط اتون را بپرستند و سایر خدایان را ترک کنند. همچنین او خود را *اخناتون* نامید، به معنای «اتون کافی است». ولی جانشین او توت‌عنخ‌آمِن (توتانخامون) وضع سابق را برگرداند.

۴ـ۱. پرستش فرعون

پرستش پادشاهان در گذشته بسیار رواج داشت و یکی از آخرین نمونه‌های آن در مورد هیرو هیتو امپراتور سابق ژاپن بود که به خواست خود وی در سال ۱۹۴۶ لغو شد.[۱]

فرعون‌های مصر (مانند امپراتورهای ژاپن) خدایانی از نسل خورشید به شمار می‌رفتند و پرستش آنان به این عنوان بود.

۲. بابِل

بابِل سالیان درازی مرکز تمدن و علم و فرهنگ بود و نام آن شهر در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان بسیار آمده و قرآن مجید (بقره ۱۰۲) از آن یاد کرده است. جبر و مثلثات و بسیاری از مسائل ریاضی و علمی دیگر از تمدن بابلی به یادگار مانده است.

---

۱. راستافَرین‌های (Rastafarians) جامائیکا نیز با اعتقاد به الوهیت هایلاسلاسی امپراتور سابق حبشه، او را می‌پرستند. سقوط وی در کودتای ۱۹۷۴ و اعدام او در سال ۱۹۷۵ بر اعتقاد و عمل آنان هیچ تأثیری نگذاشت.

۱ـ۲. تحولات دینی در بابل

در حفاری‌هایی که در اماکن مختلف عراق صورت گرفته، مجسمهٔ خدایان بی‌شماری از زیر خاک بیرون آمده و به موزه‌های جهان منتقل شده است. این خدایان صورت تکامل یافتهٔ آنیمیسم ابتدایی بوده‌اند.

بابل نیز تحول و تکامل دین از ابتدایی تا اعتقاد به خدایان را تجربه کرد. این سیر تقریباً چهارهزار سال طول کشید و در پایان خدایانی که نمایندهٔ ارواح ماه و خورشید و سیارات بودند، در شهرهای مختلف مورد پرستش قرار گرفتند. مَرْدوخ در بیشتر زمان‌ها برترین خدا بود.

۲ـ۲. تثلیث بابلی

میان خدایان بی‌شمار بابلیان، شش خدا معروف‌تر شدند که در دو دستهٔ سه‌تایی (تثلیث) مورد پرستش بودند. تثلیث اول از *آنو* (خدای آسمان)، *انلیل* (خدای فضا و جنگ) و *ائا* (خدای آب) و تثلیث دوم از *شمش* (خدای خورشید)، *سین* (خدای ماه) و *ایشتار* (خدای مؤنث) تشکیل شده بود.

این خدایان همسرانی داشتند و در زمانی خدای مؤنث ایشتار به عنوان الههٔ باروری بسیار مورد توجه قرار گرفت. شوهر ایشتار *تَمّوز* نامیده می‌شد.

هنگام اوج تمدن بابل خدای بزرگی به نام مردوخ مطرح شد که تصویر او را همه جا رسم می‌کردند. سایر خدایان بابل زیردست مردوخ به شمار می‌رفتند.

هنگامی که بابل به دست قوم شمالی آشور سقوط کرد، مردوخ جای خود را به خدای آشوریان به نام *آسور* داد و تصویر او در همه جا ترسیم شد. بار دیگر بابلیان بر آشوریان پیروز شدند و مردوخ را به منزلت پیشین خود برگرداندند. سرانجام، با سقوط بابل به دست کورش، اَهورَمَزدا جای مردوخ را گرفت.

۳. یونان

یونان شبه جزیرهٔ کوچکی در جنوب شرقی اروپاست که از گذشته‌های دور مرکز

هنر، فرهنگ و اندیشه بوده است. این کشور در زبان‌های اروپایی «Greece» خوانده می‌شود و کلمه عربی *إغریق* از اینجا می‌آید. نام یونان از *ایونی* (Ionia) گرفته شده که یکی از مناطق یونان است. یونانیان کشور خود را *هلاس* (Hellas) می‌نامند که نام نیای اسطوره‌ای آنان است. از آنجا که بیشتر ادیان جهان با اسطوره رابطه‌ای تنگاتنگ دارند، آگاهی از باورهای دینی یونانیان عهد باستان در دین‌شناسی مهم است.

۱ـ۳. آیین یونانیان باستان

یونانیان قدیم نیز به خدایان نرینه و مادینه معتقد بودند. بزرگ‌ترین خدای ایشان *زئوس* بود که گاهی وی را *زئوس پاتروس* یعنی زئوس پدر می‌نامیدند. این خدا نزد هندوان باستان *دیوس‌پیتار* و نزد رومیان قدیم *ژوپیتر* خوانده می‌شد. مجموعهٔ خدایان مورد پرستش ایشان معمولاً با خدایان آریایی قدیم مشترک بود. برخی خدایان یونان عبارت بودند از:

آپولو (خدای خورشید)؛
پوزیدُن (خدای دریا)؛
هستیا (خدای مؤنث، مادر خانواده)؛
دمیتِر (خدای مؤنث، مادر کشاورزی و غلات)؛
هرمِس (خدای حکمت)؛
آرِس (خدای جنگ).

افکار تودهٔ مردم در دوره‌های بعد تحول یافت و معتقد شدند که خدای زئوس بالای کوه *المپ* نشسته است و سایر خدایان گرداگرد او هستند. ایشان به حیات پس از مرگ عقیده نداشتند، ولی برای سعادت دنیوی، بت‌هایی را می‌پرستیدند. این بت‌ها مظهر خدایان و قهرمانان اساطیری بودند و کاهنانی داشتند.

۲ـ۳. اساطیر

بشر هنگامی که از کشف رازهای جهان احساس ناتوانی کرد، برای توضیح پدیده‌ها به

اسطوره روی آورد و در این راه از قوهٔ خیال کمک گرفت. اساطیر ابعاد گوناگونی داشتند و از مهم‌ترین ابعاد آنها ترویج فضایل و کمالات بود. بنابراین، اساطیر هم سازنده و هم ویرانگر بودند: سازنده روح آدمی با فضایل و ویرانگر اندیشهٔ آدمی هنگام توضیح پدیده‌ها. اسطوره در همهٔ جوامع بشری رایج بوده و آنچه امروز «اسطوره» نامیده می‌شود، در زمان و مکان خودش حقیقت تلقی می‌شده است.

نیمهٔ اول *شاهنامهٔ* فردوسی نمونه‌ای از اساطیر است که در آن قهرمانانی مانند رستم مطرح می‌شوند. رستم کسی است که برای برانداختن کژی‌ها و حاکم ساختن ارزش‌ها می‌جنگد. خود فردوسی نیز به اسطوره بودن برخی از محتویات شاهنامه توجه داشته و در مقدمهٔ آن اثر جاودانه گفته است:

تو این را دروغ و فسانه مدان — به یکسان روش در زمانه مدان
از او هرچه اندر خورَد با خرد — دگر بر ره رمز و معنا برد

از دیدگاه علمی، فلسفه و دین زاییدهٔ اسطوره هستند، ولی این ادعا در مورد دین از دیدگاه دینی مردود است و اعتقاد به آن با دینداری منافات دارد.

یونانیان نیز خدایان اسطوره‌ای خود را می‌پرستیدند و برای آنها قربانی می‌کردند. نام برخی از این خدایان در بالا آمد و تهیه کردن فهرستی از خدایان اسطوره‌ای آنان یا سایر ملل باستانی کاری دشوار است.

یونانیان مردمی هوشمند و کنجکاو بودند و از آنجا که به علم دسترسی نداشتند، با خلق اساطیر ذهن جستجوگر خود را آرام می‌کردند؛ همان طور که به جای پرستش آفریدگار آسمان و زمین، به بت‌های گوناگون روی می‌آوردند. همین قوم اندک‌اندک اساطیر را به فلسفه متحول کردند و پرچمدار دانش در عصر خود شدند، در حالی که موفقیت اقوام دیگر در این راه چشمگیر نبود.

۳ـ۳. پیدایش فلسفه

حدود پنج قرن پیش از میلاد، فیلسوفان بزرگی در یونان پیدا شدند و افکار تازه‌ای را مطرح کردند. معروف‌ترین آن فیلسوفان سقراط، افلاطون و ارسطو بودند (ارسطو

شاگرد افلاطون و افلاطون شاگرد سقراط بوده است). اندیشه‌های ارسطو حدود دوهزار سال در مجامع علمی اروپا و جهان اسلام رواج داشت و کم‌تر کسی به خود اجازه می‌داد آنها را نقد کند. اکنون نیز با آنکه فلسفهٔ یونان و اندیشه‌های ارسطو عظمت پیشین خود را از دست داده است، هنوز هم دانشمندان هنگام طرح مسائل فکری از اشاره به سابقهٔ آن مسائل در یونان و آثار افلاطون و ارسطو گزیری ندارند. فیلسوفان یونان برای اندیشه‌های خود از اساطیر بهرهٔ زیادی برده‌اند و هم اکنون مجموعهٔ *آثار* افلاطون از نام خدایان گوناگون انباشته است. آنان به بسیاری از سروده‌های حماسی قدیم که صفاتی ناپسند را به خدایان نسبت داده بودند، اعتراض داشتند. اندیشه‌های افلاطون در مورد خداشناسی موجب گردید که او را *افلاطون الهی* (Divine Plato) بنامند. ارسطو *محرک اول* را مطرح کرد و فیلسوفان ادیان توحیدی در دوره‌های بعد آن را با خدای ادیان خود برابر دانستند.

۴. روم

یکی از کشورهای بسیار باشکوه و قدرتمند جهان باستان روم بود که بخش مهمی از اروپا، ترکیه و شام را شامل می‌شد. رومیان از گذشته‌های دور در معماری، نقاشی، مجسمه‌سازی، ادبیات و فنون کشورداری سرآمد بوده‌اند. رومیان در قرن چهارم میلادی به مسیحیت گرویدند و برای ترویج آن، از تمدن باستانی خود بسیار سود جستند.

۴ـ۱. آیین رومیان قدیم

رومیان قدیم آیینی ساده و ابتدایی داشتند. مراسم دینی آنان عبارت بود از پرستش امپراتور و تقدیم قربانی و برگزاری جشن‌هایی برای خدایان.

همهٔ رومیان خدای *دیانا* را که معبدش در کوه‌های نزدیک رم بود، می‌پرستیدند و هنگام جشن‌های سالیانه به معبد او روی می‌آوردند. یکی از اعمال دینی آنان صرف خوراک مقدسی بود که با آتش مقدس پخته می‌شد و خدای

آتش از این رهگذر در آن سهیم می‌شد. تهیهٔ این غذا و صرف آن طبق آیین‌های معینی بود که شرح آن به طول می‌انجامد (اصولاً استفاده از خوراک در مراسم عبادی ادیان معمول بوده و عَشای ربانی در مسیحیت باقیماندهٔ آن است).

۲ـ۴. نوما و خدایان رومی

آیین *نوما* (Numen) یعنی روح، برای هر چیز از انسان و حیوانات و جانوران و جمادات و مظاهر طبیعت، روحی می‌شناخت. بعضی از این ارواح نیکوکار و برخی بدکار بودند. این ارواح که بعداً جنبهٔ الوهیت یافتند، طبیعتی مبهم و نامشخص داشتند. رومیان در دوره‌های بعد برای آنها شخصیت قائل شدند و دربارهٔ آنها اساطیری ساختند.

همچنین رومیان به خدایان بی‌شماری معتقد بودند که نام برخی از آنها از این قرار است: ژوپیتر، جانوس، مارس، وِستا، نپتون، وُلکان، ونوس، آپولو، مینِرْوا، هرکول. ژوپیتر معادل زئوس یونانیان و به معنای زئوس پدر است. وی خدای نور و رعد و برق و صاعقه بود. روزهایی که ماه به شکل بدر می‌شد، به پرستش او اختصاص داشت.

۴

ادیان هندوستان

حدود ۳۵۰۰ سال پیش قومی که خود را *آریا* (Ārya)[1] یعنی نجیب و شریف می‌خواندند، از آسیای مرکزی به اطراف رود *سِند* (در جنوب پاکستان کنونی) مهاجرت کردند و با پیشروی به سوی مشرق، سرزمینی را که بعداً *هندوستان* نامیده شد، در معرض تاخت و تاز خود قرار دادند. در همان روزگار دسته‌ای دیگر از قوم آریا به سرزمینی مهاجرت کردند که پس از آن *ایران* نام گرفت. دسته‌های دیگری از قوم آریا در اروپا منتشر شدند.

اگر چه درباره زبان اصلی اقوام آریایی چیزی نمی‌دانیم، اما زبان‌های پس از مهاجرت آنان که زبان‌های *هند و اروپایی* نامیده می‌شود، با یکدیگر قرابت دارند. زبان قوم آریایی هندوستان *سانسکریت* (Saṃ-skṛta) یعنی خوش‌ترکیب خوانده می‌شود که با زبان اَوستایی همچنین پارسی باستان و زبان‌های اروپایی خویشاوندی دارد و این خویشاوندی کمک زیادی به دانش زبان‌شناسی کرده است.[2]

آیین قوم آریایی هندوستان *بَرَهْمایی* (Brahmanism) بود که به *برهما* (Brahmā) خدای هندوان [یا *بَرَهْمَن* (Brahman) به معنای ذات خدا و نیز روحانی

---

۱. تلفظ واژه‌های سانسکریت این بخش به صورت معروف آنها در زبان فارسی آمده است.

۲. مثلاً حرف «ه» در برخی از واژه‌های پارسی در برابر حرف «س» در سانسکریت قرار دارد: مانند واژه «هند» در برابر «سند» (Sindhu) و مانند «هومه»، گیاه مقدس زرتشتیان که معادل «سومه» (Soma)، گیاه مقدس هندوان‌است.

هندو] اشاره می‌کند و اکنون آن مانند درخت کهنسالی است که شاخه‌های نسبتاً جوان خود را در سرزمین‌های بزرگی گسترده است. برخی از این شاخه‌ها در اعتراض به سخت‌گیری‌های رهبران دینی پدید آمده‌اند و جنبهٔ اصلاحی دارند.

آیین برهمایی شکل تکامل‌یافته *آنیمیسم* است و به همین دلیل بنیانگذار آن شناخته شده نیست. این آیین گونه‌ای فرهنگ، آداب و سنن اجتماعی است که با تهذیب نفس و ریاضت همراه شده و در تمدن و حیات فردی و جمعی مردم هندوستان نقش بزرگی داشته است.

۱. هندوئیسم

آیین هندو (Hinduism) شکل تحول‌یافته‌ای از *آیین برهمایی* (Brahmanism) است که به تدریج (و عمدتاً در قرون هشتم و نهم میلادی) به صورت کنونی آن درآمده است.

۱ـ۱. مردم هند پیش از هجوم آریایی‌ها

پیش از مهاجرت آریایی‌ها به ایران و هند، مردم این سرزمین‌ها قومی کوتاه‌قامت و سیاه‌چَرده بودند که فرهنگ و دین و مراسم مخصوص خود را داشتند و تمدن آنان در سطح تمدن بین‌النهرین بود. این قوم در ایران تقریباً به طور کامل از میان رفتند، ولی در هندوستان به طرف جنوب آن کشور رانده شدند و اکنون به نام قوم دراویدی (Dravidians) شناخته می‌شوند و آنان به نام *نجس‌ها* (Untouchables) معروفند که درباره ایشان سخن خواهیم گفت. حفاری‌های باستانشناسان در منطقه‌ای به نام *موهنجودارو* (Mohenjo-Daro) در کرانهٔ رود سند (پاکستان)، آثار عظیمی از تمدن آنان را نشان داده است. از این کشفیات بر می‌آید که برخی از خدایان آیین هندو قبل از ورود آریاییان در هندوستان وجود داشته‌اند.

۲ـ۱. کتاب‌های مقدس

ادعیه و آیین‌های هندوان در مجموعه‌ای به نام *وِداها* (Vedas) به معنای دانش، به

زبان سانسکریت گرد آمده است. وداها را *شْروتی* (Śruti) یعنی «مسموع» لقب می‌دهند، در مقابل *سمرتی* (Smṛiti) یعنی «محفوظ» که لقب کتب دینی درجهٔ دوم است. علاوه بر وداها، برخی کتاب‌های دینی دیگر مانند اوپانیشادها نیز بعداً *شْروتی* نامیده شدند. پژوهشگران تاریخ تصنیف وداها را بین ۱۴۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م. می‌دانند و بر این اساس، سال‌های ۱۵۰۰ـ۸۰۰ ق.م. را *دورهٔ ودایی* می‌خوانند.

چهار *ودا* وجود دارد، به این شرح:

۱. *ریگ ودا* (Ṛig-veda) یعنی ودای ستایش؛

۲. *یَجور ودا* (Yajur-veda) یعنی ودای قربانی؛

۳. *ساما ودا* (Sāma-veda)یعنی ودای سرودها؛

۴. *اَتهَرْوَ ودا* (Atharva-veda) یعنی ودای اَتهَرْوان (نام نویسندهٔ این ودا).

متن وداها عبارت است از *مَنْتَرا*ها (Mantaras) یعنی اورادی در ستایش آتش، خورشید و سایر مظاهر طبیعت و دعاهایی برای فراخی روزی، باروری، بخشایش گناهان و غیره.

در زمان‌های بعد برَهْمَنان (یعنی روحانیون) شرح و تفسیرهایی بر وداها نوشتند به نام *بْراهْمَنا*ها (Brāhmaṇas) که مناسبت‌های آن اوراد را تعیین می‌کند. پژوهشگران به‌همین مناسبت، سال‌های ۸۰۰ ق.م. تا ۵۰۰ ق.م. را دورهٔ برهمنی می‌نامند.

منوسمرتی (Manu-smṛiti) مجموعهٔ قوانین دینی هندوئیسم است که به منو (Manu) (در لغت به معنای «حکیم») نیای اسطوره‌ای طایفه‌ای از برهمنان نسبت داده می‌شود.

کتاب‌های دینی، فلسفی، عرفانی و ادبی بی‌شماری در میراث فرهنگی هندوستان وجود دارد که به زبان‌های مختلف ترجمه شده و از جملهٔ آنها کتاب معروف *کلیله و دمنه* است که در سانسکریت *پَنچاتَنْتْرا* (Pañca-tantra) یعنی پنج بخش خوانده می‌شود.

کتاب‌های *مَهابْهارَتا* (Mahā-bhārata) و *رامایانا* (Rāmāyaṇa) با محتوای

اساطیری رزمی و بزمی از احترام ویژه‌ای برخوردارند. کتب دینی و ادبی یاد شده به همهٔ زبان‌های زندهٔ جهان (و از جمله فارسی) ترجمه شده‌اند.

کتاب بسیار معروف و جذاب *بهَگَوَدْ گیتا* (Bhagavad-gītā) یعنی سرود (خدای) مجید در اصل بخشی از *مَهابهارَتا* است که مستقلاً مورد توجه قرار گرفته است. این کتاب که گاهی به تخفیف *گیتا* نامیده می‌شود، در باب *بهکتی* (Bhaktí) یعنی *اخلاص سخن* می‌گوید و در اهمیت کتاب یادشده همین بس که به‌طور مکرر به هر یک از زبان‌های زندهٔ جهان ترجمه شده و چندین ترجمهٔ فارسی از آن موجود است.

این رساله مکالمات *کْریشْنا* (Krishṇa) با شاهزاده‌ای به نام *اَرجونا* (Arjuna) یعنی روشن را در بر دارد. رسالهٔ یادشده ظاهراً در قرن اول میلادی در رزمنامهٔ بزرگ *مَهابهارَتا* گنجانیده شده است و نزد هندوان از هر کتاب دینی و عقلی دیگر محبوب‌تر و محترم‌تر به شمار می‌رود. نظم آن کتاب یک دست نیست، ولی نیروی ذوق و شوقی که در کلمات آن نوشتهٔ اعجاب‌انگیز وجود دارد، افراد بی‌شماری را دلباخته و فریفتهٔ خود ساخته است.

۳ـ۱. فرهنگ و تربیت ودایی

حدود قرن ۶ ق.م. در اوج اقتدار روحانیون هندو یعنی برهمنان، نظام طبقاتی شدیدی پذیرفته شد که مدت ۲۵۰۰ سال سایهٔ سهمگین خود را بر کشور پهناور هندوستان افکنده بود و هنوز هم بقایای آن وجود دارد. پژوهشگران طبقات اجتماعی را *کاسْت* (Caste) می‌خوانند که واژه‌ای پرتغالی و به معنای نژاد است. در این نظام چهار کاسْت اصلی وجود داشت:

۱. *برهمنان* (Brāhmaṇas)، طبقه روحانیون؛
۲. *کْشاتْریاها* (Kshatrias)، طبقه شاهان، شاهزادگان و جنگاوران؛
۳. *وِیْشیاها* (Vaiśyas)، طبقه بازرگانان و دهقانان؛
۴. *شودْراها* (Śudras)، طبقه کارگران.

معاشرت افراد یک طبقه با طبقات دیگر شرعاً و عرفاً ممنوع بود، به خصوص طبقهٔ اخیر که هر گونه تماس، حتی نگاه کردن افراد طبقات بالا به این گروه، گناه کبیره شمرده می‌شد.

فروتر از این چهار طبقه، بومیان غیرآریایی هندوستان بودند که *نجس‌ها* (Untouchables) نامیده می‌شدند. افراد این طبقه به هیچ وجه حق نداشتند در محله‌های آن طبقات چهارگانه تردد کنند و هرگاه از باب ضرورت برای حمل زباله و کنّاسی به اماکن آنان می‌رفتند، موظف بودند با صدای بلند حضور خود را اعلام کنند که مبادا نگاه افراد طبقات بالا به این گروه بیفتد. در این صورت، بیننده موظف بود که با غسل خود را طاهر کند. داد و ستد نیز از راه دور، با گذاشتن پول در مکانی و تقاضای متاع با فریاد و اختفای کامل انجام می‌گرفت... .

گوش دادن به تلاوت کتاب‌های مقدس نیز بر آنان حرام بود و اگر فردی از ایشان در این مورد استراق سمع می‌کرد، مجازات وی این بود که سرب مذاب در گوش او ریخته شود.

عجیب‌تر اینکه افراد طبقهٔ نجس‌ها به این وضع خو گرفته، آن را حق می‌پنداشتند و باور داشتند که این تیره‌بختی زاییدهٔ بدکرداری آنان در زندگانی پیشین است که از طریق تناسخ آن را دریافت کرده‌اند. هر گونه اقدامی برای کم کردن فاصلهٔ طبقات چهارگانه (و حدود ۲۰۰۰ طبقه فرعی که به تدریج در ضمن آن چهار طبقه پدید آمده) و دفاع از نجس‌ها، خلاف شرع و غیرمقبول بود. البته این سنت اجتماعی در سال ۱۹۵۵ رسماً لغو شد و تنها جلوه‌هایی از آن باقی است.

رود خروشان و پر برکت *گَنگ* (Gagngā) به معنای تند رو که در بخش بزرگی از هندوستان جریان دارد، از تقدس بالایی برخوردار است و غسل کردن در آن، به خصوص در شهر *بَنارس* (Benares)، عبادتی مهم شمرده می‌شود.[1] *گل نیلوفر*

---

۱. یکی از این مراسم که هر دوازده سال یک بار واقع می‌شود، در بهار سال ۱۳۷۷ برگزار شد که حدود ده میلیون هندو در آن شرکت کردند و بیست و پنج هزار نیروی پلیس حفظ نظم آن مراسم را بر عهده داشتند.

نیز بسیار مقدس است.

قربانی و به ویژه *قربانی اسب* (Aśva-medha) که قبلاً به عنوان یک عمل عبادی میان آنان معمول بود، در مدتی که بودیسم و جینیسم بر هند حاکم شده بود، منسوخ شد. پس از برچیده شدن بودیسم از آن سرزمین، قربانی برای حاجت‌خواهی تا حدی معمول شد و تا کنون ادامه دارد. قربانی انسان نیز که تا عصری نزدیک وجود داشت، اکنون ممنوع است.[۱]

اَهیمْسا (A-hīṇsā) به معنای پرهیز از آزار جانداران اصل مهمی است که در زمان‌های بعد، تحت تأثیر تعالیم مَهاویرا (بنیانگذار جینیسم) مورد توجه قرار گرفت و تاکنون به شدت رعایت می‌شود. این آموزه خوردن گوشت حیوانات را عملی غیراخلاقی می‌داند و این مسئله تأثیر مهمی بر شیوهٔ زندگی هندوان داشته است.

هندوان جسد مردگان خود را با مراسمی دینی می‌سوزانند و خاکستر آن را بر رود گَنْگ بر باد می‌دهند. قبلاً سنت مذهبی این بود، که هنگام سوزاندن جسد مرد متوفی، همسر وی نیز به نشانهٔ وفاداری میان توده‌های هیزم می‌خوابید و همراه شوهر می‌سوخت و برای تشویق زنان به این امر به وی لقب *سَتی* (Satī) به معنای بانوی وفادار و بافضیلت عطا می‌شد. (این واژهٔ سانسکریت در فارسی و عربی برای تجلیل از بانوان بسیار برجسته به کار می‌رود.) اگر احیاناً زنی تاب و تحمل این فداکاری را در خود نمی‌یافت، در عزای شوهر موی سر خود را می‌تراشید و جلای وطن می‌کرد یا اینکه پس از تراشیدن سر به کارهای خیر مشغول می‌شد. زنده سوزاندن زوجه را انگلیسی‌ها در سال ۱۸۲۹ در قسمت‌هایی از هندوستان که در دست داشتند، ممنوع کردند و این منع به تدریج فراگیر شد. صائب تبریزی در اشاره به این سنت می‌گوید:

چون زن هندو کسی در عاشقی مردانه نیست

سوختن بر شمع خفته کار هر پروانه نیست

---

۱. به گزارش خبرگزاری‌ها، برخی هندوها در بهار ۱۳۸۱ مجسمه انسانی از آرد ساختند و آن را قربانی کردند.

۴ـ۱. فلسفهٔ اوپانیشادها

در دورهٔ برهمنی (سال‌های ۸۰۰ ق.م. تا ۵۰۰ ق.م.) آیین قربانی به افراط گرایید و با توسعهٔ آن مسائل عمیق دینی به فراموشی سپرده شد. قربانی اسب و چیزهای دیگر آسیب شدیدی به اقتصاد کشور وارد آورد و خزانهٔ پادشاه را تهی کرد. از این رو، برهمنان چارهٔ کار را در اصلاح دین دیدند و بدین منظور دو گروه از معارف را پدید آوردند:

۱. *آرَنْیَکاها* (Āraṇyakas) یعنی جنگل‌نامه، مشتمل بر مسائل مورد نیاز اهل ریاضت؛

۲. *اوپانیشادها* (Upanishads) به معنای نزدیک نشستن، کنایه از آموختن اسرار دین.

اوپانیشادها شهرت زیادی پیدا کرد. این کتاب را برای نخستین بار شاهزادهٔ دانشمند، هنرمند و عارف، داراشکوه فرزند شاه‌جهان پادشاه مسلمان هندوستان، به انگیزهٔ نشان دادن نقاط اشتراک عرفان اسلامی و هندویی، در ۱۰۶۷ هـق. به زبان فارسی ترجمه کرد و آن را *سرّ اکبر* نامید. (نخستین آشنایی غربیان با *اوپانیشاد* از طریق همین ترجمه بود).

اوپانیشاد به نام *وِدانتا* (Vedānta) به معنای پایان وداها نیز خوانده می‌شود. این کتاب بطون *وداها* را می‌شکافد و توجه مردم را از آداب و رسوم ظاهری به اسرار درونی و مفاهیم باطنی جلب می‌کند. کتاب یادشده شهرت جهانی دارد، تا آنجا که مرحوم علامهٔ طباطبایی (ره) در *المیزان* به برخی از مطالب توحیدی آن اشاره کرده است.[۱]

۵ـ۱. اصول دین هندو

اصول دین هندو عبارت است از اعتقاد و احترام به کتاب‌های آسمانی خویش و سنت‌های دینی برهمنان و پرستش خدایانی که به ظهور آنان در دوره‌های قدیم

---

۱. *المیزان*، (قم: مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.)، ج ۱۰، ص ۳۰۱ـ۳۰۲.

عقیده دارند. اعتقاد به تناسخ و رعایت مقررات طبقات اجتماعی در معاشرت و ازدواج، همچنین احترام به موجودات زنده، مخصوصاً گاو از اصول آن دین است.

هندوان گاو را مقدس‌ترین حیوان می‌دانند و مجسمهٔ آن را در منازل و معابد و میادین شهرها نصب می‌کنند. گاوها در خیابان آزادانه راه می‌روند و احیاناً میوه و سبزیجات مغازه‌ها را می‌خورند و راهبندان ایجاد می‌کنند، بدون اینکه کسی متعرض آنها شود. خوردن گوشت گاو و استفاده از پوست آن ممنوع است و هنگامی که گاوی می‌میرد، آن را با مراسم مذهبی به خاک می‌سپارند. احترام به گاو به سایر حیوانات (از حشرات تا فیل) نیز گسترش یافته است. البته در مناطقی از هندوستان که همهٔ مردم غیرهندو هستند، وضع کاملاً عادی است و در مناطقی که اقلیتی از هندوان زندگی می‌کنند، سعی می‌شود که ذبح و عرضهٔ گوشت گاو زیاد علنی نباشد. البته اندکی از هندوان در برخی شهرها از گوشت بز و مانند آن استفاده می‌کنند و از سوی دیگر، در برخی شهرها خوردن تخم مرغ نیز ممنوع است.

نوشیدن ادرار گاو و خوردن سرگین آن برای تبرک و تطهیر درونی معمول است و هندوان گاهی برای تحصیل ادرار گرم و تازهٔ گاو، قابلمه به دست در مراتع دنبال گاوها راه می‌افتند و ساعت‌ها منتظر می‌مانند. مقداری از آن ادرار را می‌نوشند و مقداری را هم به سر و صورت و لباس‌های خود می‌ریزند. برای پاک شدن زن زائو یا کسی که از خاک هندوستان بیرون رفته باشد، مقرر شده است که *پَنْچَگَویا* (pañca-gavya) یعنی «پنج چیز گاوی»: شیر، ماست، روغن، ادرار و سرگین آن حیوان را بخورد. در برخی موارد، برای تطهیر مکان لازم است گاوی را در مدت معین در آنجا نگه دارند تا مقدار کافی از ادرار و سرگینش در آنجا بریزد.

لفظ «*اُم*» (Oṃ) برای هندوان بسیار مقدس است و در عبادت، آن را با طنین مخصوصی تکرار می‌کنند. این واژه اسم اعظم الهی است و در تقدس به اسم اعظم *یَهْوَهْ* در دین یهود شباهت دارد.

۶ـ۱. خدایان ودایی

هندوان به عدهٔ بی‌شماری از خدایان آسمانی و زمینی با اسما و صفات عجیب و

غریب معتقدند و به مجسمهٔ آنها کرنش می‌کنند و برای هر یک بتخانه‌های باشکوهی می‌سازند. این خدایان با هم خویشاوندی سببی و نسبی دارند و ویژگی‌های جسمی و روحی هر یک به تفصیل و با ذکر جزئیات در کتب مقدس و فرهنگ دینی هندوان آمده است. اعتقاد به جلوه‌گری خدایان به شکل انسان و حیوان در ادوار مختلف، نیز بسیار جلب نظر می‌کند. دسته‌بندی خدایان در ارتباط با طبقات اجتماعی نیز معهود است. برخی از معروف‌ترین خدایان هندو عبارتند از:

اَگنی (Agni) یعنی آتش؛

وارونا (Varuṇa) یعنی آسمان؛

ایشوارا (Iṡvara) یعنی فرمانروای متعال؛

رودرا (Rurdra) یعنی وحشتناک؛

راما (Rāma) یعنی دلپذیر؛

کُریشْنا (Kṛishṇa) یعنی آبی پررنگ؛

یاما (Yama) یعنی ارابه‌ران. وی خدای حاکم بر ارواح مردگان است، معادل جم در آیین زردشت.

اَشْوین (Aṡvin) یعنی اسب‌سوار عنوان دو تن از فرشتگان آیین هندو است. هندوان معتقدند که این پزشکان آسمانی برای انسان تندرستی، نیکبختی و دارایی به ارمغان می‌آورند.

پرستندگان بت مؤنث زشت و بدترکیب *کالی* (Kālī) به معنای سیاه معتقدند که هدایای ویژهٔ این بت را باید از طریق راهزنی به دست آورد و تقدیم بتخانه کرد. البته باید توجه داشت که معمولاً بتان را بسیار زیبا می‌سازند تا آنجا که بت در شعر فارسی کنایه از محبوب زیبا است.

هندوان بت‌هایی در معابد و بت‌هایی در منازل دارند. بیشتر بت‌ها عروسک‌هایی فلزی با قیافه‌ای مخصوص هستند که آنها را از مغازه می‌خرند و به خانه می‌آورند. رفتارشان با آن عروسک خریداری‌شده مانند رفتار با انسان است: از خواب بیدارش می‌کنند، به حمام می‌برند، لباس به او می‌پوشانند، غذا جلوش می‌گذارند و تحسین و توبیخش می‌کنند.

۱ـ۷. خدایان سه‌گانه

هندوان مانند سایر مشرکان به خدای آفرینندهٔ جهان نیز معتقد هستند و او را *بَرَهْما* (Brahmā) به معنای قائم بالذات و ازلی و ابدی می‌نامند. در هندوئیسم جهان قدیم است و برهما صرفاً دوره‌های فوق‌العاده طولانی جهان را آغاز می‌کند. هندوان در آغاز بت و بتخانه نداشتند و مراسم عبادی خویش را در فضای باز انجام می‌دادند و به‌خدایانی مذکر که معمولاً نماد اجرام سماوی بودند، عقیده داشتند. در دوران‌های بعد بت‌هایی بی‌شمار و بتخانه‌هایی باشکوه و گوناگون ساختند و خدایانی مانند الههٔ مادر، الههٔ زمین، مار کبرا و غیره را به مجموعهٔ خدایان خود افزودند.

خدایان تثلیث هندو (Hindu Trimūrti) عبارتند از:

۱. *برهما* (Brahmā)، آفریدگار جهان (که قبلاً اشاره شد)؛

۲. *شیوا* (Śiva) خدای فانی‌کننده که مجسمهٔ در حال رقص او فراوان است. رقص شیوا نقش او را در انهدام و احیای مجدد نشان می‌دهد؛

۳. *ویشنو* (Vishṇu) خدای حفظ‌کننده. ویشنو ۱۰۰۰ نام دارد و جلوه‌های دهگانهٔ آن برای خدمت‌رسانی به مردم در اساطیر دینی هندوستان[1] عبارت است از: ماهی، لاک‌پشت، گراز، موجود نیمه آدم و نیمه شیر، کوتوله، راما (Rāma)ی تبر به دست، راما، کْریشْنا (Kṛishṇa)، بودا (Buddha) و کَلْکی (Kalki). «بودا» حکیم بنیانگذار بودیسم و «کَلْکی» موعود آخرالزمان است که به اعتقاد هندوان برای اصلاح جهان، شمشیر به دست و سوار بر اسب سفید، ظاهر خواهد شد.

آیین هندو فرقه‌های بی‌شماری دارد که با یکدیگر در صلح و صفا به سر می‌برند. پیروان هر یک از این فرقه‌ها بر جنبهٔ خاصی از دین تأکید می‌کنند و معمولاً به یکی از خدایان روی می‌آورند. طرفداران هر یک از شیوا و ویشنو جمعیت بزرگی را تشکیل می‌دهند.

شیواپرستان عورت شیوا را نیز می‌پرستند و آن نرینه را *لینگا* (Liṅga) می‌نامند.

---

۱. مانند خدمت‌رسانی «سیمرغ» در *شاهنامه*.

گاهی نیز مادینهٔ آن را که *یونی* (Yoni) نامیده می‌شود، مانند بشقابی می‌سازند و نرینه را روی آن بر پا می‌کنند. مجسمه‌های لینگا و معابد آن فراوان است و بلای نازایی و نقش عورت در تولید مثل این گرایش را در سراسر جهان باستان پدید آورده است. عورت‌پرستان به مجسمه‌های یادشده تبرک می‌جویند و شرم و حیایی که انسان‌ها در این مورد از زمان‌های دور داشته‌اند، نزد آنان نیست. به نقل ویل دورانت، گاندی از اینکه میسیونرهای غربی از زشتی عورت‌پرستی با هندوان سخن گفته‌اند، گله‌مند بوده است.[۱]

از جملهٔ ۱۲ بتخانهٔ بزرگ و باشکوه که به افتخار لینگا و برای پرستش آن بنا کرده بودند، معبد *سومَنات* (Somanātha) است. ثروت هنگفت و خیال‌انگیز آن بتخانه که چهارده گنبد طلا داشت، سلطان محمود غزنوی را تحریک کرد تا به سال ۴۱۶ هجری قمری به سوی آن لشکر کشد و خزائن انباشته از زر و سیم و جواهرات گرانبهای آن را که طی قرن‌ها گرد آمده بود، تاراج کند. هندوان حمله‌های سابق وی به بتخانه‌های دیگر را به علت خشم گرفتن بت معبد سومَنات به آن بتان توجیه می‌کردند. سلطان محمود با سپاهی انبوه به عنوان بت‌شکنی به سومَنات حمله کرد و پس از کشتن گروهی بی‌شمار از هندوان، گُرز گران خود را بر فرق مجسمهٔ لینگا کوبید. وی برای نشان دادن فتح نمایان خود قطعه‌ای از آن را به غَزْنی آورد و کنار مسجد جامع به نمایش گذاشت و قطعاتی از آن را به مکهٔ معظمه و بغداد (مرکز خلافت) و بلاد اسلامی دیگر فرستاد.[۲]

گروهی از شیواپرستان، به نام *لینگاوَت* (Liṅga-vat) یعنی حاملان لینگا، که مسلکشان در قرن دوازدهم میلادی پایه‌گذاری شده است، پیوسته مجسمه‌ای از لینگا را که داخل کیف کوچکی است به گردن آویخته دارند. چیزهای شگفت‌آوری مانند قربانی انسان و نوشیدن شراب در کاسهٔ سر مردگان به برخی از فرقه‌های شیوایی نسبت داده می‌شود. فرقه‌های شَکْتی (Śakti) به معنای نیرو، معتقدند قوهٔ الهی

---

۱. *تاریخ تمدن*، (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰)، ج ۱، ص ۵۹۱.
۲. معبد سومَنات بارها ویران شده و شالودهٔ بنای کنونی آن در سال ۱۹۵۱ نهاده شده است.

در جنس لطیف قرار دارد. از اینجاست که در معابد شَکْتی زنانی جوان می‌رقصند. برخی از این فرقه‌ها رقص‌های وحشیانه، آوازهای گوش‌خراش و حرکات جنون‌آمیز را برای تکامل روحی لازم می‌دانند.

اصلاحاتی نیز از گذشته‌های دور در هندوئیسم صورت گرفته است که بودیسم می‌تواند یکی از آن باشد. در قرون اخیر که هندوان با مسیحیت و فرهنگ اروپایی آشنا شدند، نهضتی اصلاحی به نام *براهمو سَماج* (Brāhmo Samāj) یعنی «انجمن برهماییان» به سال ۱۸۲۸ در کلکته به دست رام موهان روی[۱] تأسیس شد که هدف آن پاکسازی هندوئیسم از شرک و خرافات بود و نهضتی دیگر به نام *آریا سَماج* (Ārya Samāj) یعنی «انجمن آریاییان» به سال ۱۸۷۵ در بمبئی به دست دایانَنده *سَرَسْوَتی* (Dayananda Sarasvati) به منظور بازگشت به هندوئیسم قدیم تأسیس شد. راماکریشنا (Ramakrishna) نیز عقاید تازه‌ای را مبنی بر وحدت ادیان مطرح کرد و افرادی جذب مکتب اصلاحی او شدند. این سه فرقه که در جامعهٔ بزرگ هندوستان پیروان اندکی دارند، هندوئیسم متمایل به مسیحیت هستند.

عکس این حرکت یعنی مسیحیت متمایل به هندوئیسم «تئوسوفی» (Theosophy) نامیده می‌شود که آن را بانو بلاواتسکی (Blavatsky) و بانو بسنت (Besant) پدید آورده‌اند. این مکتب به «نیو اِیْج» (New Age) متحول شده است.

۸ـ۱. کارما، سَمسارا و موکشا ـ نیرْوانا

بر اساس قانون *کارما* (Karman) به معنای کردار، آدمی نتیجهٔ اعمال خود را در دوره‌های بازگشت مجدد خود در این جهان می‌بیند. کسانی که کار نیک انجام داده‌اند، در مرحلهٔ بعد زندگی مرفه و خوشی دارند و آنان که کار بد می‌کنند، در بازگشت با بینوایی و بدبختی دست به گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان بازگشت کنند. به عقیدهٔ برخی تناسخیان، بازگشت انسان‌ها ممکن است به یکی از چهار صورت زیر باشد که از جمادات تا انسان‌ها را شامل می‌شود و تصادفاً به ترتیب

---

۱. Ram Mohan Roy مؤلف *تحفة‌الموحدین* به زبان فارسی.

الفبا منظم شده است:

۱. رسخ، یعنی حلول روح شخص متوفی در جمادات؛

۲. فسخ، یعنی حلول روح شخص متوفی در نباتات؛

۳. مسخ، یعنی حلول روح شخص متوفی در حیوانات؛

۴. نسخ، یعنی حلول روح شخص متوفی در انسان‌ها (تناسخ).

سمسارا (Saṃsāra) به معنای تناسخ در بسیاری از ادیان و مذاهب جهان (یهودیت، مسیحیت و حتی نزد برخی فرقه‌های انحرافی جهان اسلام) با عناوین گوناگون وجود داشته و دارد، اما این عقیده در آیین هندو از اهمیت بیشتری برخوردار است. هندوان معتقدند آدمی همواره در گردونهٔ تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر از رنج و بلا گرفتار است.

تنها راه رهایی انسان از گردونهٔ تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پراز رنج و بلا دست یافتن به *موکشا* (Moksha) یعنی «رهایی» و به تعبیر دیگر، پیوستن به *نیرْوانا* (Nirvāṇa) است. این کلمه که در لغت به *خاموشی و آرامش* و در اصطلاح به چیزی مانند «فناء فی اللّه» دلالت می‌کند، مورد توجه بوداییان قرار گرفته است.

۹ـ۱. فلسفهٔ وحدت وجود

حکیمان و دانشمندان هندو می‌گویند همهٔ خدایان بی‌شمار آن دین مظاهر یک خدای واحد و بزرگند و تمام موجودات بخش‌هایی از کالبد عظیم الوهیت به شمار می‌روند. از دیدگاه آنان این جهان و همهٔ اجزای آن در حقیقت خیالی بیش نیست. این خیال را *مایا* (Māyā) یعنی فریب و وهم، می‌نامند. به عقیدهٔ آنان تمام این صورت‌های وهمی سرانجام، نابود می‌شوند و تنها برهما که ثابت و پایدار است، باقی می‌ماند.

در قرون اخیر عرفان هندویی غربیان را مسحور خود کرده است، همان طور که عرفان اسلامی جمعی از غربیان را به اسلام جلب کرده است.

قوانین اخلاقی، تصوف و اندیشه‌های لطیف آیین هندو از روزگار کهن

جذابیت داشته است و تأثیر تفکرات هندو بر اهل تصوف در مسیحیت و اسلام دیده می‌شود.[1]

آیین هندو با خودمحوری میانه‌ای ندارد و یک هندو می‌تواند علاوه بر آیین خود به هر یک از ادیان جهان بگرود. با این وصف، شدیدترین تعصب‌ها را می‌توان میان هندوان یافت. کافی است به یاد بیاوریم که مهاتما گاندی به سبب اعتقاد به برابری هندوان و مسلمانان، مورد دشمنی گروهی از هندوان قرار گرفت و یکی از ایشان او را با گلوله کشت. ملی‌گرایی هندویی در دوره‌های اخیر بسیار شدت یافته است و یکی از تازه‌ترین و خشن‌ترین مظاهر آن تخریب مسجد بابری و کشته شدن تعدادبی‌شماری از مسلمانان و هندوان در این حادثه بود. مستمسک آنان در ارتکاب این عمل این بود که مکان مسجد بابری زادگاه بت رام بوده است. آنان با این سخن ادعا می‌کنند که ویشْنو (یکی از خدایان تثلیث هندو) در آنجا به‌شکل بت رام جلوه کرده و به همین دلیل، هندوان در آن مکان بتخانه‌ای ساخته بوده‌اند که به مسجد تبدیل شده است. آنان به‌همین بهانه بتهای خود را بر ویرانه‌های مسجد نصب کردندوآنها را پرستیدند. هندوان می‌خواهند معبد رام را در آنجا بر پا کنند، ولی به علت مخالفت شدید مسلمانان با تبدیل مسجد اسلامی به بتخانه هندویی، مسئله معلق مانده است.

۱۰ـ۱. فلسفهٔ یوگی یا روش جوکیان

به عقیدهٔ هندوان، دستیابی به حقیقت یا اتحاد با خدای توانا از طریق *یوگا* (Yoga) یعنی یوغ نهادن حاصل می‌شود. یوگا به ریاضت‌های سخت و طاقت‌فرسا دلالت می‌کند و معمولاً با نشستن آرام و پیوسته به شکل چهار زانو و همراه تأمل انجام می‌گیرد، اما شیوه‌هایی دیگر نیز معمول است، مانند ایستادن، وارونه ایستادن، خم شدن و آویختن دست‌ها و زیستن بر روی تختی که در سراسر آن میخ‌های تیزی سر برآورده است. این عملیات چه بسا برای ده‌ها سال ادامه یابد و با مشقت‌هایی دیگر

1. Mircea Eliade (ed.), The Encyclopedia of Religion, vol. 15, pp. 460-1.

مانند پیش رو نهادن آب و تشنه به سر بردن همراه باشد.[1]

حبس دم به گونه‌ای است که بر اثر تمرین‌های سخت تنفس کاهش می‌یابد و یوگی در طول سال به چند نَفَس بسنده می‌کند. همچنین ضربان نبض و سایر کارهای بدن را می‌توان با یوگا در اختیار گرفت. در همهٔ این حالات بدن شیوه‌های تازه‌ای را برمی‌گزیند و زنده می‌ماند. چه بسا یک یوگی را مدت شش ماه دفن کنند و پس از این مدت قبر او را بشکافند و او را بیرون آورند و وی با یک بار تنفس زندگی را از سر گیرد.

با آنکه هدف از ریاضت وصول به حقیقت است، ریاضت‌های شاق گاهی کشف و کراماتی را در پی دارد. *یوگی* (Yogin) معمولاً آن امور را مانع کمال خود می‌داند و بسیار می‌شود که به آن خوارق عادت ابداً توجهی نکند و از اظهار آن روی بگرداند. ضمناً با اینکه اصل آن خوارق ممکن است، انسان هوشمند و فرزانه نباید تمام خوانده‌ها و شنیده‌های خود را در این باب باور کند و به آنها معتقد شود.

دانشمندان مغرب زمین به تکرار، آزمایش‌های علمی گوناگونی روی یوگیان انجام داده و واقعی بودن برخی از این حالات را به اثبات رسانده‌اند. از جمله یک هیأت علمی فرانسوی به رهبری دکتر بروس (Brosse) در ۱۹۳۶ تحقیقات و آزمایش‌هایی در باب *حبس دم* یوگیان انجام داد و دستاوردهای خود را منتشر کرد.[2]

۲. جینیسم

یکی از انشعابات آیین برهمایی آیین *جِیْن* (Jaina) به معنای «پیروز» است که در قرن ششم قبل از میلاد پایه‌گذاری شد.

۱ـ۲. سرگذشت مهاویرا

به اعتقاد جین‌ها بنیانگذار این آیین *مَهاویرا* (Mahā-vīra) یعنی بزرگ قهرمان، نامیده

---

۱. آداب و شرایط یوگا در کتاب *پاتانجالی* (Patañjali) آمده است و دانشمند بزرگ مسلمان ابوریحان بیرونی آن را به عربی ترجمه کرده است.

۲. *Presse Mé dicale*، ش ۸۳، ۱۴ اکتبر ۱۹۳۶.

می‌شود که بیست و سه پیشوا طی هزاران سال قبل از وی برخاسته‌اند و او بیست و چهارمین پیشواست. مهاویرا در قرن ششم قبل از میلاد در یک خانوادهٔ اشرافی هندوستان متولد شد. وی در سی سالگی دنیا را ترک کرد و پس از ریاضت‌های طولانی به حقیقت دست یافت. او پس از گستردن آیین خود به سال ۵۲۶ ق.م. قالب تهی کرد و به نیروانا پیوست.

۲ـ۲. فلسفه و اخلاقیات

شگفت‌آورترین سنت این قوم این است که پوشیدن لباس را حرام می‌دانند و معتقدند مهاویرا در حال ریاضت و ترک تعلقات نفسانی، همهٔ لباس‌های خود را بیرون آورد و تا آخر عمر برهنه به‌سر برد. در حدود سال ۷۹ ق.م. میان پیروان این مذهب در مورد حدود برهنگی اختلاف و دودستگی پدید آمد: فرقهٔ *آسمان‌جامگان* (Digambra) هیچ لباسی را نپذیرفتند، در حالی که فرقهٔ *سفیدجامگان* (Śvetâmbara) استفاده از پارچهٔ سفید را جایز دانستند. گاندی رهبر انقلاب هندوستان تحت تأثیر این آیین لباس‌های دوختهٔ ایام جوانی را کنار گذاشت و تنها از مقداری پارچهٔ سفید استفاده می‌کرد.

دریوزگی و خواری از فضائل محسوب می‌شود. به عقیدهٔ آسمان‌جامگان زنان راهی به کمال ندارند و باید در انتظار مرد متولد شدن در دوره‌های تناسخ باقی بمانند.

از جمله یادگارهای جین‌ها در مسئلهٔ شناخت حقیقت وجود، داستان فیلی است که آن را در جای تاریکی قرار داده بودند و مردم می‌خواستند با دست مالیدن از شکل فیل آگاه شوند و هر کدام به جنبه‌ای از حقیقت اشاره می‌کردند.[۱]

۳ـ۲. آهیمسا

آیین جین، علاوه بر پذیرش معارف برهمایی، مسائل تازه‌ای را مطرح می‌کند و بر

۱. این داستان در مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۲۵۹ـ۱۲۶۸ آمده است.

قواعد اخلاقی شدیدی‌اصرار می‌ورزد. به عقیدهٔ جین‌ها رستگاری بر دو اصل استوار است یکی ریاضت‌کشی و دیگری *اَهیمْسا* یا پرهیز از آزار جانداران. در این آیین، کندن زمین برای کشاورزی که ممکن است موجب کشته شدن حشرات و کرم‌های درون زمین شود، حرام است و استفاده از محصولات زیر زمین مانند چغندر، هویج، شلغم و سیب زمینی که کندن زمین را همراه دارد، جایز نیست. پیروان این آیین بیمارستان‌های بزرگی برای معالجهٔ حیوانات اهلی و وحشی دایر کرده‌اند و معمولاً پارچه‌ای بر دهان می‌بندند، که مبادا حیوان ریزی ناخواسته به دهانشان وارد شود و بمیرد. در مورد آب نیز دقت می‌کنند که مبادا هنگام نوشیدن کرمی وارد دهانشان شود و جان بدهد. همچنین جاروبی از پر طاووس در دست می‌گیرند و حشرات ریز را از مسیر خود دور می‌کنند. خودکشی از طریق ترک طعام و شراب فضیلتی بسیار بزرگ به شمار می‌آید و خود مهاویرا نیز به این شیوه در گذشته‌است.

۴ـ۲. کتاب‌های دینی

جین‌ها نیز فرهنگ دینی مکتوب دارند و تعداد ۳۹ کتاب دینی به آنان نسبت داده‌اند. کتاب‌های *پرکَرَنا* (Prakaraṇa) نزد آسمان‌جامگان و *آگما* (Āgama) و *سیدانتا* (Siddhānta) نزد سفیدجامگان مقدس است.

۵ـ۲. پیروان

هم اکنون حدود دو میلیون پیرو آیین جین در هندوستان وجود دارند که روزگار بر تن آنان لباس کامل پوشانده و به جای گدایی سرگرم تجارت هستند و وضع اقتصادی خوبی دارند. آنان آیین خود را نوسازی کرده‌اند و تنها قدّیسان و اندکی از ایشان در زندگی به آن روش‌های عجیب و غریب پایبندند.

۳. بودیسم

آیین بودا یکی از انشعاب‌های آیین برهمایی است. این آیین از هندوستان بیرون

آمده و سراسر مناطق خاوری را در نوردیده است و به علت داشتن اندیشه‌های عرفانی لطیف و حضورش در مناطق پرجمعیت جهان، پیروان زیادی دارد و اخیراً به اروپا و آمریکا نیز سرایت کرده است.

۱ـ۳. سرگذشت بودا

بودا (Buddha) به معنای «بیدار» لقب *گوتاما شاکیامونی* (Gautama Śakya-muni) بنیانگذار مکتب اصلاحی بودیسم است. به عقیدهٔ بوداییان وی که فرزند پادشاه شهر کاپیلاوَستو (Kapila-vastu) در شمال هندوستان[1] بود، در حدود سال ۵۶۳ ق.م. به دنیا آمد و در آغاز *سیدارتا* (Siddhârtha) یعنی کامیاب نامیده می‌شد. ستاره‌شناسان پیشگویی کرده بودند که این شاهزاده مصلح و فاتح بزرگی خواهد بود. همچنین پس از مشاهده نمونه‌های بیماری، پیری و مرگ و برخورد با یک ریاضت‌کش دنیا را ترک خواهد کرد و به ریاضت روی خواهد آورد. بدین سبب پدرش دستور داده بود وی را به دور از ناملایمات زندگی بشری و در ناز و نعمت پرورش دهند و مراقب رفتار و کردار او باشند. شاهزاده با دختر عمویش *یَشودُهَرا* (Yaśodhara) ازدواج کرد و دارای پسری به نام *راهولا* (Rāhula) شد. وی در ۲۹ سالگی پس از مشاهدهٔ موارد مذکور، شبانه از کاخ و تنعمات آن گریخت و تحت ارشاد فردی به نام *آلارا* (Ālāra) زندگی راهبان را برگزید و پس از شش سال ریاضت‌های سخت و طاقت‌فرسا در جنگل‌ها، سرانجام، هنگامی که از وصول به حقیقت از طریق ریاضت نومید شد، ریاضت را کنار گذاشت و به تأمل و تفکر و مراقبت معنوی روی آورد. جهاد اکبر او نیز شش سال طول کشید و پس از آن با هفت هفته توقف زیر درختی که بعداً درخت *بیداری* (bodhi) نامیده شد، با *مارا* (Māra) یعنی شیطان ویرانگر مبارزه کرد و در نهایت به حقیقت دست یافت و بودای دورهٔ کنونی شد. به عقیده بوداییان در دوران‌های پیشین جهان نیز تعدادی بودا آمده‌اند. هریک از این بوداها قبل از ظهورشان *بودی‌سَتْوَ* (Bodhi-sattva) خوانده می‌شود، یعنی کسی که به

---

۱. این شهر اکنون جزو کشور نپال است و زادگاه بودا در ۱۵ کیلومتری آن واقع شده است.

معرفت کامل دسترسی دارد یا بودای بالقوّه است.

بودا در مدت ۴۰ سال با مسافرت‌های فراوان، آیین خود را در سراسر هندوستان تبلیغ کرد و بر اثر ملاقات با افراد مختلف، به اصلاح نفوس و تربیت شاگردانی همت گماشت که برجسته‌ترین آنان پسر عمویش *آنندا* (Ānanda) بود. وی سرانجام، در هشتاد سالگی در حدود سال ۴۸۳ ق.م. به نیروانا پیوست.

داستان زندگی شگفت‌آور بودا از قدیم‌الایام جذابیت داشته و به همین دلیل این داستان دینی به زبان‌های گوناگون ترجمه و در سراسر جهان منتشر شده است. نقل عربی آن با اضافاتی از فرهنگ سریانی، به عنوان *داستان بلوهر و یوذاسف* بین مسلمانان رواج یافت.[۱]

۲ـ۳. تأسیس نظام

اندیشه‌های اصلاحی بودا در مخالفت با تعصب‌های برهمنان بود و اختلافات طبقاتی را باطل می‌شمرد. تعالیم اخلاقی وی در مجموعه‌هایی مانند *تری‌پیتَکا* (Tri-piṭaka) یعنی «سه سبد» گرد آمده است. این تعالیم که بر آیین برهمایی پایه‌گذاری شده است، ترک دنیا، تهذیب نفس، تأمل، مراقبه و تلاش برای رهایی از گردونهٔ زندگی پر رنج این جهان را توصیه می‌کند و برای وصول به نیروانا اهمیت زیادی قائل است و مفهوم آن را توسعه می‌دهد. آیین بودا در قرون بعدی بخش عمده‌ای از خاک هندوستان را تسخیر کرد و در کشورهای همسایه نیز گسترش یافت. در قرون هشتم و نهم میلادی، دو تن از دانشمندان آیین برهمایی قدیم را نوسازی کردند و هندوئیسم را پدید آوردند. با این کار، آیین بودا اندک‌اندک از هندوستان برچیده و

---

۱. برای مثال در *اکمال‌الدین* نوشته شیخ صدوق، ج ۲، صص ۵۷۷ـ۶۳۸ و *بحارالانوار* نوشته علامه مجلسی (ره)، (تهران: المکتبة الاسلامیة، ۱۴۰۵ق.)، ج ۷۸، صص ۳۸۳ـ۴۴۴ یافت می‌شود و ترجمه فارسی آن در *عین‌الحیاة* نوشته آن مرحوم آمده و در رساله‌ای مستقل نیز چاپ شده است. در تحریر عربی این داستان، نام‌های *آلارا* و *بودی‌سَتْوَ* به ترتیب به *بلوهر* و *یوذاسف* تصحیف شده است.

آیین هندو جانشین آن شد، اما اشکال گوناگون آن در خاور دور و مناطق دیگر گسترش یافت.

۳ـ۳. فلسفهٔ بودا

هنگامی که بودا به حقیقت دست یافت، ابتدا به شهر بنارس رفت تا پنج تن از راهبان را که از وی روی برتافته بودند، بیابد. او می‌اندیشید که این پنج تن مانند وی در جستجوی حقیقت‌اند و تعلیم دادن ایشان از سایر مردم آسان‌تر است.

و چون به بنارس پا نهاد آن پنج تن را دید که در میان بیشه‌ای نزدیک شهر نشسته‌اند و با هم سخن می‌گویند.

هنگامی که چشم آنان به بودا افتاد، به یکدیگر گفتند: «این سیدارتا است که می‌آید؛ همان که دست از رهبانیت کشید؛ خوب است به او کاری نداشته باشیم.»

اما چون بودا به آنان نزدیک شد به وی سلام کردند و از او خواستند در کنارشان بنشیند. آنگاه از وی پرسیدند: «سرانجام، حقیقتی را که می‌جستی، یافتی؟» بودا گفت: «آری، آن را یافتم.»

راهبان گفتند: «پس به ما بگو حقیقت و حکمت و راز هستی چیست؟» بودا پرسید: «آیا شما به کارما یعنی قانون کردار ایمان دارید؟» گفتند: «آری.» بودا گفت: «پس بدانید که همان سرآغاز حکمت و آگاهی از حقیقت است. از نیکو نیکو پدید می‌آید و از بد بد. این نخستین قانون زندگی است و همهٔ چیزهای دیگر بر این قانون استوار است.»

گفتند: «این که تازگی ندارد.» گفت: «اگر چنین است قربانی، دعا و تضرع به درگاه خدا عاقلانه نیست.»

راهبان پرسیدند: «چگونه؟» بودا پاسخ داد: «زیرا آب همیشه سراشیبی می‌رود، آتش همیشه داغ است و یخ همواره سرد. اگر به درگاه همهٔ خدایان هندوستان هم دعا کنیم، آب هرگز سربالا نمی‌رود و آتش سرد و یخ گرم نمی‌شود. زیرا در زندگی قانون‌هایی یافت می‌شود که همه چیز بر آنها استوار است. از این رو، کاری

که انجام گرفت، قابل ابطال نیست و دعا و قربانی برای خدایان نیز سودی ندارد.»

آنان با این سخن موافقت کردند و بودا افزود: «اگر این سخن درست است، کتاب *وداها* که به مردم راه و رسم دعا و قربانی را می‌آموزد، درست نیست و بر خلاف گفتهٔ پیشوایان دینی، من اعلام می‌کنم که *وداها* مقدس نیستند.»

راهبان از این جرأت بسیار شگفت‌زده شدند و از بودا پرسیدند: «تو می‌گویی برهما هنگام آفریدن جهان مردم را به طبقات گوناگون تقسیم نکرده است؟» پاسخ داد: «اصلاً من باور ندارم برهما چیزی را آفریده باشد تا جهان آفریدهٔ او باشد.»

آنان پرسیدند: «پس جهان ساختهٔ کیست؟» بودا پاسخ داد: «به نظر من جهان همیشگی است و آغاز و انجامی ندارد. دو چیز است که بایستی از آن پرهیز کرد: یکی زندگی پر از لذت که زاییدهٔ خودخواهی و فرومایگی است و دیگر زندگی پر از رنج و خودآزاری که آن نیز سودی ندارد و هیچ یک از این دو به نیکبختی نمی‌انجامد.»

۴ـ۳. اخلاقیات

سرانجام، راهبان از بودا پرسیدند: «پس راه درست کدام است؟» بودا پاسخ داد: «راه میانه، میان لذت و رنج است که از راه هشتگانه به دست می‌آید. راه هشتگانه هشت قانون بزرگ زندگی را می‌آموزد:

۱. *دیدگاه درست*، یعنی عقیده به اینکه راستی و درستی راهنمای انسان است؛

۲. *اندیشهٔ درست*، تا آدمی همواره آرام و خوشخو باشد و به هیچ موجود زنده‌ای آسیب نرساند؛

۳. *سخن درست*، تا آدمی هرگز دروغ نگوید و به زشتی و درشتی لب باز نکند؛

۴. *رفتار درست*، تا آدمی هرگز دزدی نکند، دست به خون کسی نیالاید و کاری نکند که روزی پشیمانی آورد؛

۵. *معاش درست*، تا آدمی هرگز کاری که زشت است پیشه نسازد، ربا

نخورد و ریا نورزد و از مال دزدی کسب نکند؛

۶. *کوشش درست*، تا آدمی همواره در پی نیکی بکوشد و از آنچه زشت است، بپرهیزد؛

۷. *توجه درست*، تا آدمی همواره آرام باشد و نگذارد که شادی و غم اندیشهٔ او را دگرگون سازند؛

۸. *تأمل درست*، و آن زیربنای هفت قانون بالا است.

آنگاه بودا دستورهایی را درباره درستی بدین‌گونه بیان کرد:

۱. پرهیز از آزار جانداران؛

۲. پرهیز از دزدی؛

۳. پرهیز از بی‌عفتی؛

۴. پرهیز از دروغ؛

۵. پرهیز از مستی؛

۶. پرهیز از بدگویی؛

۷. پرهیز از خودخواهی؛

۸. پرهیز از نادانی؛

۹. پرهیز از دشمنی.

۵ـ۳. فرقه‌های بودایی

آیین بودا سه فرقه دارد:

۱. *مَهایانا* (Mahā-yāna) یعنی چرخ بزرگ، آیین شمالی که در چین رواج دارد. این شعبه از آیین بودا با طیف‌هایی از اعتقادات و سنن کنفوسیوس و لائوتْسه در چین و شینتو در ژاپن درآمیخته است. یکی از طریقه‌های عرفانی آن که به سانسکریت *دهیانا* (Dhyāna) یعنی تأمل، به چینی *چانگ* (Chang) و به ژاپنی *زِن*[1] (Zen) خوانده می‌شود، شهرت جهانی دارد.

۱. گاهی این واژه را «ذن» می‌نویسند که وجهی ندارد.

۲. *هینایانا* (Hina-yāna) یعنی چرخ کوچک، آیین جنوبی که در سری‌لانکا (سیلان) و کشورهای جنوب شرق آسیا مشاهده می‌شود. پیروان چرخ کوچک آیین خود را *تِرَوادا* (Theravāda) یعنی آیین نیاکان و بزرگان می‌خوانند.

۳. *وَجْرَیانا* (Vajra-yāna) یعنی چرخ الماس. این فرقه در تبت وجود دارد و آیین بودا را با سحر و کهانت و توتم‌پرستی در آمیخته و تشکیلاتی نیرومند برای خود پدید آورده است. آیین مذکور *لامائیسم* (Lamaism) نیز خوانده می‌شود و عنوان رهبر مذهبی مقتدر آن *دالائی لاما* (Dalai Lama) به معنای رئیس دریاگونه است. از چیزهای جالب توجه این فرقه آن است که هنگامی که رهبر مذهبی آن وفات یابد، راهبان برای پیدا کردن جانشین وی به جستجوی کودکی می‌پردازند که در لحظهٔ درگذشت رهبر به دنیا آمده باشد. سپس این کودک را با توجهات ویژه پرورش می‌دهند. وی پس از فراگیری دانش و گذراندن مراحل مختلف به مقام مورد نظر نائل می‌آید.

دالائی لامای عصر ما پس از سرایت کمونیسم چینی به تبت رهسپار هندوستان شده و در آنجا به ارشاد و رهبری مشغول است. گاهی که روابط برخی از دولت‌های غربی با چین تیره می‌شود، آن دولت‌ها این رهبر تبعیدی را برای دیدار رسمی از کشور خود دعوت می‌کنند و متعاقب آن، صدای اعتراض دولت چین بلند می‌شود. دالائی لاما چند سال پیش، بر خلاف سنت، پسربچه‌ای را برای جانشینی خود تعیین کرد و به خاطر این مسئله مورد انتقاد قرار گرفت.

۶ـ۳. کتب بودایی

قدیمی‌ترین کتاب مقدس بوداییان *تری‌پیتَکَ* (Tri-piṭaka) یعنی «سه سبد» نامیده می‌شود که دارای سه بخش است:

۱. قواعد رهبانیت؛

۲. وسیلهٔ رستگاری؛

۳. مفهوم فلسفی و روانشناسی.

کتاب‌های مقدس بودیسم به زبان‌های پالی و پراکریتی است.[۱] فرقه‌های مختلف بودایی کتاب‌های مخصوص به خود نیز دارند.

۴. سیکیسم

انشعابات تازه‌تری نیز در آیین برهمایی (هندوئیسم) وجود دارد که آیین سیک (Sikh) یعنی «شاگرد» معروف‌ترین آنها است. برخورد اسلام و هندوئیسم در هندوستان در دوران‌های گوناگون مذاهب التقاطی چندی را پدید آورده است. یکی از عرفای بزرگ مسلمان به نام کبیر (۱۴۴۰ـ۱۵۱۸) توحید اسلامی را با برخی عقاید هندویی در آمیخت و مریدان بی‌شماری گرد آورد.

۴ـ۱. نانک و گوروهای دیگر

نانَک (Nanak) پایه‌گذار آیین سیک و نخستین *گورو* (Guru) یعنی معلم آن آیین است. وی به سال ۱۴۶۹ در خانواده‌ای از طبقهٔ *کِشاتْریاها* در یکی از روستاهای لاهور به دنیا آمد. او از عرفای مسلمان و هندو استفاده کرد و اندیشه‌های کبیر بر او تأثیری عمیق گذاشت.

وی پس از سفر به برخی کشورهای اسلامی و زیارت مکهٔ مکرمه، آیین سیک را که آمیزه‌ای از هندوئیسم و اسلام است، پدید آورد و در سال ۱۵۳۹ درگذشت.[۲]

پس از گورو نانک ۹ گوروی دیگر یکی پس از دیگری برخاستند و اینک فهرست اسامی ۱۰ گوروی سیک‌ها و تاریخ تولد و وفات ایشان:

۱. گورو نانک (۱۴۶۹ـ۱۵۳۹)؛

---

۱. *پراکریت* به معنای «عامیانه» در مقابل *سانسکریت* است. زبان *پالی* را نیز می‌توان گونه‌ای پراکریت به شمار آورد.

۲. قریب سال ۱۰۰۰ هـق. اکبر پادشاه مسلمان هندوستان تحت تأثیر این آیین و به کمک یکی از دانشمندان عصر خود *آیین اکبری* را بنیاد نهاد که صلح کل بین ادیان را تبلیغ می‌کرد.

۲. گورو اَنگَد (۱۵۰۴ـ۱۵۵۲)؛
۳. گورو اَمَر داس (۱۴۷۹ـ۱۵۷۴)؛
۴. گورو رام داس (۱۵۳۴ـ۱۵۸۱)، پدر یا جدّ گوروهای بعدی؛
۵. گورو اَرْجَن (۱۵۶۳ـ۱۶۰۶) فرزند گوروی قبلی؛
۶. گورو هَرْگوبینْد (۱۵۹۵ـ۱۶۴۴) فرزند گوروی قبلی؛
۷. گورو هَررای (۱۶۳۰ـ۱۶۶۱) نوه گوروی قبلی؛
۸. گورو هَری کْریشَن (۱۶۵۶ـ۱۶۶۴) فرزند گوروی قبلی؛
۹. گورو تیغ بهادر (۱۶۲۱ـ۱۶۷۵) فرزند گوروی ششم؛
۱۰. گورو گوبینْد سینْگ (۱۶۶۶ـ۱۷۰۸) فرزند گوروی قبلی.

گوروی هشتم در ۵ سالگی به این مقام رسیده و پس از ۳ سال رهبری در سن ۸ سالگی درگذشته است. گوروهای پنجم، نهم و دهم کشته شده‌اند. گوروی دهم پس از زخمی شدن و پیش از جان دادن، اعلام کرده است که پس از وی گوروی دیگری نخواهد بود و کتاب آسمانی جای گوروها را خواهد گرفت.

۲ـ۴. تعالیم

نانک خدای یکتای جهان را «حق» می‌نامید و می‌گفت خدا به هر نامی که خوانده شود، فقط او قادر متعال و حق است. سعادت و وصول به نیروانا همان *استغراق* در ذکر حق است. وی *مایا* یا صورت وهمی جهان را که در دین هندو آمده است، پذیرفت و گردونه تناسخ و قانون *کارما* را تا حدودی پذیرفت. نانک بت‌پرستی و ریاضت را ممنوع کرد، نظام طبقاتی و تعدد زوجات را حرام شمرد و خوردن گوشت را برای پیروانش مباح کرد. البته سیک‌ها ذبیحهٔ مسلمانان را به سبب قطع شدن رگ‌های گردن حیوان، حرام می‌دانند و می‌گویند آن را باید با یک ضربه هلاک کرد. ایشان از شراب و دخانیات نیز پرهیز می‌کنند.

معبد سیک‌ها *گوردواره* (*گورودواره*) (gurudwara) یعنی «دری به سوی گورو» نامیده می‌شود.

۳ـ۴. آثار مذهبی و شعائر

گورو اَرْجَن پنجمین رهبر سیک‌ها معبدی زرین در وسط یک دریاچه مصنوعی در شهر اَمْریتْسار هندوستان بنا کرد. همچنین وی کتابی به نام *گرانْت صاحب* (Granth Sahib) نوشت که مقدس‌ترین کتاب آیین سیک است. نسخه‌ای از این کتاب روی تختی در *گوردواره* قرار می‌گیرد و سیک‌ها هنگام ورود به معبد به سوی آن تعظیم می‌کنند.

ششمین رهبر سیک‌ها، گورو هَرْگوبینْد آنان را به قومی جنگجو تبدیل کرد و دهمین رهبرشان، گورو گوبینْد سینْگ بیعت‌هایی را برای امور سیاسی مرسوم کرد و آنان را *خالصه* (Khalsa) یعنی «بی‌آلایش» نامیدند. همچنین سیک‌ها علاوه بر عمامه، برای خود پنج شعار قرار دادند که هر یک در زبان پنجابی با حرفِ «ک» شروع می‌شود:

۱. *کیس* (kais): باقی گذاشتن موی سر و صورت و بدن؛
۲. *کانگا* (kangha): همراه داشتن شانه؛
۳. *کاچا* (kachha): پوشیدن شلوار کوتاه؛
۴. *کارا* (kara): بر دست کردن النگوی آهنین؛
۵. *کرپان* (kirpan): حمل شمشیر یا خنجر فولادین.

سیک‌ها با یکدیگر بسیار متحدند و برای تشکیل کشور مستقل مبارزه می‌کنند. آنان خانم گاندی نخست‌وزیر هند را که در ژوئن ۱۹۸۴ به سرکوب سیک‌های متحصن در معبد زرین امریتسار فرمان داده بود، در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۴ ترور کردند. جالب توجه اینکه بیست سال پس از آن سرکوب و آن ترور، یک سیاستمدار سیک به نام مانموهان سینگ در ۲۲ مه ۲۰۰۴ نخست وزیر هندوستان شد.

سیک‌ها به تجارت گرایش دارند و افرادی از آنان به سراسر جهان مهاجرت کرده‌اند. افرادی از ایشان نیز برای تجارت به زاهدان و تهران آمده‌اند و در این دو شهر گوردواره دارند. گوردوارهٔ آنان در تهران به «مسجد هندی» معروف است. نشریاتی نیز برای معرفی دین خود به زبان فارسی منتشر کرده‌اند.

۵
چین و ژاپن

۱. آیین کنفوسیوس

کُنفوسیوس (Confucius) حکیم و سیاستمدار چینی آیین تازه‌ای برای مردم چین آورد که با وجود مقبولیت عامه، پس از چندی از رونق افتاد و جای خود را به آیین بودا داد.

۱ـ۱. سرگذشت کنفوسیوس

در حدود سال ۵۵۱ ق.م. در ایالت لو (Lu) در چین، در خاندان *کونگ* (Kung) فرمانروای تسو (Tsow)، کودکی به دنیا آمد که او را چیو (Chiu) نامیدند. وی در سه سالگی پدر خود را از دست داد و این در حالی بود که آن فرمانروا هیچ میراثی برای زن و یگانه فرزند خود باقی نگذاشته بود. کودک نزد مادر خود رشد کرد و آموزگارانش هوش او را می‌ستودند و آیندهٔ درخشانی را برای او پیش‌بینی می‌کردند. نوزده ساله بود که وزیر اعظم آن منطقه سرپرستی مزرعه‌ها را به او سپرد. وی در کنار این منصب دولتی به مطالعات و تحصیل هنر ادامه داد و دانشمندان برای کسب علم و کمال نزد او حاضر می‌شدند. مردم او را *کونگ فوتسه* (Kung-Futze) یعنی کونگ حکیم می‌نامیدند که ما آن را «کنفوسیوس» تلفظ می‌کنیم.

کنفوسیوس زندگی پرماجرایی داشت و علاوه بر تعلیم شاگردان، به کارهای حکومتی نیز می‌پرداخت و در پنجاه سالگی به وزارت دست یافت و مقام او در

زمانی کوتاه بالا رفت و وزیر اعظم شد. توانایی وی در مدیریت کشور حسادت رقیبان را برانگیخت. از این رو، پس از چندی از مناصب حکومتی کناره‌گیری کرد و تنها به تربیت شاگردان پرداخت.

سرانجام، هنگامی که به سال ۴۷۹ ق.م. مرگ به سراغ وی آمد، از عدم موفقیت کامل خویش اندوهگین بود، ولی شاگردان و یارانی از خود باقی گذاشت که پیام او را به همه مردم رساندند.

۲ـ۱. آثار

کنفوسیوس در سال‌های آخر عمر خود کتاب‌هایی نوشت که جزو ادبیات کلاسیک چین شد. کتاب‌های وی عبارتند از:

۱. شوچینگ (کتاب تاریخ)؛

۲. شی‌چینگ (کتاب شعر)؛

۳. *لی‌چی* (کتاب شعائر)؛

۴. *ای‌چینگ* (کتاب تحولات)؛

۵. چون‌چیو (سالنامهٔ بهار و پاییز).

چهار کتاب نخست گزیده‌ای از سخنان پیشینیان را نیز در بر دارد، ولی سراسر کتاب پنجم از خود اوست.

۳ـ۱. تعالیم

تعالیم کنفوسیوس ترکیبی بود از اصول اخلاقی، سیاست مدن و مقداری مسائل دینی. وی معتقد بود که اجداد مردم طبق قاعدهٔ *لی* (Li) زندگی می‌کردند و از این رو، از انواع نیکی‌ها و برکات برخوردار بودند، ولی مردم زمان وی بر اثر رها کردن آن شیوه، از آن امور محروم مانده‌اند. *لی* از دیدگاه کنفوسیوس معانی مختلفی داشت و برای پاکی، ادب، تشریفات و عبادت به کار می‌رفت. وی معتقد بود با پیروی از *لی* هر چیز به سامان می‌آید و جامعه آرمانی تشکیل می‌شود.

۴ـ۱. اصول اخلاقی
وی پنج رابطه را مطرح کرد که هرگاه درست برقرار شوند، همه‌چیز درست می‌شود:

۱. مهربانی در رابطهٔ میان پدر و پسر؛

۲. لطف برادر بزرگ‌تر به برادر کوچک‌تر و تواضع برادر کوچک‌تر در مقابل برادر بزرگ‌تر؛

۳. عدالت شوهر با زن و اطاعت زن از شوهر؛

۴. علاقه‌مندی زبردستان به زیردستان و اطاعت زیردستان از زبردستان؛

۵. مهربانی فرمانروایان به رعایا و وفاداری رعایا به فرمانروایان.

کنفوسیوس در مورد آرمانشهر و رابطهٔ شهریار با رعایا تعلیم می‌داد که هرگاه فرمانروایان خود به قوانین تن دردهند، همهٔ مردم از مقامات عالی تا ضعیف‌ترین فرد کشور نیز مطیع قانون می‌شوند. وی دربارهٔ انسان کامل نیز سخن گفت و صفات پنجگانهٔ وی را چنین نشان داد: عزت نفس، علو همت، خلوص نیت، شوق به عمل و خوش‌رفتاری.

۵ـ۱. مناسک
گرچه کنفوسیوس قبل از هر چیز یک معلم اخلاق بود و بیش از این ادعایی نداشت، مردم در تعالیم او روح معنویتی مشاهده کردند که وی را مثل اعلای دینداری به حساب آوردند. دینی که او مطرح می‌کرد بسیار ساده و به دور از مسائل ماوراءالطبیعه بود و بیشترین سعی وی در آن بود که خود را با عبادات و مناسک موجود زمان خویش وفق دهد. او می‌گفت خاقان‌های اعصار گذشته مردمی سعید و نیکبخت بوده‌اند، زیرا اولاد و اعقابی چند از ایشان برجای مانده بودند که مراسم قربانی و عبادت و احترام را دربارهٔ آنها بعد از وفات به دقت انجام می‌دادند.

۶ـ۱. پیروان و رقیبان
شاگردان کنفوسیوس که گفته می‌شود هفتاد تن بودند، به سراسر کشور چین رفتند و

به تعلیم حاکمان و صاحب‌منصبان مشغول شدند و گروهی از آنان نیز گوشه‌گیری را برگزیدند. تعالیم این حکیم به وسیلهٔ شاگردانش تا یکی دو نسل پس از وی گسترش یافت. با ضعیف شدن نظام سلطنتی فئودال و پدید آمدن مکاتب فلسفی رقیب، نشر اندیشه‌های وی با مشکل روبرو شد. هر یک از این مکاتب به گونه‌ای اندیشه‌های حکیم را مورد حمله قرار می‌داد. در این گیر و دار، پیروزی گاهی از آن مکتب کنفوسیوس و گاهی از آن مکاتب رقیب بود تا اینکه با ورود آیین بودا به چین، نزاع به نفع این آیین پایان یافت و اندیشه‌های کنفوسیوس تا اندازه‌ای در حاشیه قرار گرفت. با این وصف، شهرت و عظمت وی پیوسته در چین حضور داشته است.

۷ـ۱. دین رسمی

فرمانروایان چین در دوران‌های مختلف همواره کنفوسیوس را حرمت می‌نهادند و رسماً او را بزرگ‌ترین حکیم می‌شناختند و به روان او ادای احترام می‌کردند. قربانی کردن نزد آرامگاه او از زمان شاگردانش معمول بود، ولی نخستین پادشاهی که به این کار اقدام کرد کائوتسو نامیده می‌شد که در سال ۱۹۵ ق.م. پس از زیارت آرامگاه وی، قربانی گذراند. پس از وی، پادشاهان دیگر این رسم را ادامه دادند و قربانی‌ها و هدایایی تقدیم روح حکیم کردند. از سال ۱۹۱۱ ادای احترام رسمی و دولتی به روح کنفوسیوس به تدریج ترک شد. پس از چندی، دولت چین برای احیای افکار وی به عنوان یک متفکر در ردیف نیوتون و پاستور اقدام کرد، ولی پس از انقلاب کمونیستی چین به سال ۱۹۴۹، مبارزهٔ شدیدی با اندیشه‌های وی آغاز شد و کمونیست‌ها او را کسی معرفی کردند که در مقابل توده‌های زحمتکش، از طبقهٔ اشراف حمایت کرده است.

۲. تائوئیسم

مکتب *تائو/ دائو* (Taoism) به *لائوتسه* (Lao-tse) حکیم (متوفای ۵۱۷ ق.م.) منسوب است. در اینکه آیا لائوتسه وجود خارجی داشته است یا صرفاً یک شخص افسانه‌ای

است، میان دانشمندان اختلاف وجود دارد. به گونه‌ای که از سنت به دست می‌آید وی در سال ۶۰۴ ق.م. در چین به دنیا آمد و مدتی در دربار پادشاه سمت بایگان داشت. وی پس از چندی شغل خود را رها کرد و برای پرداختن به صفای روح از همهٔ امور حتی کسب علم دست کشید و در خانهٔ خود ماند. مردم دربارهٔ او کنجکاو شدند و برای آگاهی از اندیشه‌های وی به دیدار او شتافتند. گفته می‌شود کنفوسیوس نیز به دیدار وی رفت. وی از مراجعات مردم خسته شد و بدین جهت از سرزمین خود مهاجرت کرد. یکی از دروازه‌بانان شهر او را در حال عزیمت دید و از او خواهش کرد به وی چیزی بیاموزد. لائوتسه در کناری ایستاد و رساله‌ای را به او املا کرد که تا کنون باقی است و نام آن *تائوته‌چینگ* یعنی رسالهٔ تائو و خاصیت آن، است. این رساله شامل سخنان کوتاهی است که معنای بعضی از آنها روشن نیست. رساله را به دروازه‌بان داد و از آنجا عبور کرد و دیگر خبری از او باز نیامد. برخی گفته‌اند که وی در سال ۵۱۷ ق.م. درگذشت.

کسانی که لائوتسه را شخصی افسانه‌ای می‌دانند، می‌گویند فلسفهٔ منسوب به وی از زمان کنفوسیوس قدیم‌تر است و رسالهٔ یاد شده نیز قبلاً وجود داشته است.

۱ـ۲. لائوتسه و فلسفهٔ تائوته چینگ

رسالهٔ منسوب به لائوتسه محصول اندیشهٔ یک تن نیست، بلکه در طول قرون حک و اصلاحاتی در آن صورت گرفته است، اما بیشتر محتویات آن از قرن چهارم قبل از میلاد است.

از دیدگاه فیلسوفان قدیم چین هر گونه فعل و انفعالات جهان تحت تأثیر نظامی است که *تائو* نامیده می‌شود. تائو در زبان چینی به معنای راه است و در اصل به بستر *رودخانه* اطلاق می‌شده است. پیروان این فلسفه برای تحولات جهان قانونی ثابت مانند بستر رودخانه قائل بودند و می‌گفتند تائو آغاز و انجامی ندارد و پس از پدید آمدن جهان مادی، تائو نیز برای ایجاد تناسب، در آن جریان یافته است. از این رو، واژهٔ تائو به *کاسموس* (Cosmos) یونانی که به معنای تناسب است، نزدیک می‌شود. یونانیان جهان را کاسموس می‌نامیدند.

در رسالهٔ *تائوته‌چینگ* آمده است که اشیا هرگاه در بستر طبیعی خود سیر کنند، با کمال تناسب حرکت خواهند کرد؛ زیرا این حرکت با تائو هماهنگ است، ولی هرگاه چیزی از بستر طبیعی منحرف شود تناسب خود را از دست می‌دهد. هدف نهایی انسان باید آن باشد که خود را با تائو هماهنگ کند.

۲ـ۲. چوانگ‌تسه و مقالات او

چوانگ‌تسه پس از لائوتسه، معروف‌ترین فیلسوف تائوئیسم است و گفته می‌شود وی در قرن چهارم قبل از میلاد تعالیم استاد فرضی خود، لائوتسه را نشر داده است. به این حکیم سی و سه مقاله نسبت داده‌اند که بسیاری از آنها قطعاً از اوست. وی تحولات جهان را به شکل دورانی ترسیم می‌کرد و معتقد بود که اضداد بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و از میان می‌روند. او معتقد به نسبیت خیر و شر بود و برای بیان اندیشه‌های خود از تمثیل‌های بسیاری استفاده می‌کرد.

۲ـ۳. دین رسمی

برای نخستین بار در سال ۱۶۵م. یکی از پادشاهان چین معبدی به نام لائوتسه بنا کرد و هدایایی تقدیم داشت، ولی تائوئیسم پیشرفت چندانی نکرد تا آنکه در قرن هفتم میلادی این آیین در چین رسمیت یافت. در آن زمان آیین بودا و مکتب کنفوسیوس در چین پیشرفت کرده بودند. افرادی به این عنوان که آیین بودا از کشور هندوستان به چین سرایت کرده و یک آیین بومی نیست، به ترویج تائوئیسم پرداختند. آنان آداب و رسومی را بنا نهادند و برای چیزهای مختلف خدایانی را مطرح کردند. با این حال، این آیین در چین پیروان اندکی داشت و کم‌کم از صحنه بیرون شد. با آنکه دولت کمونیستی چین با افکار مذهبی شدیداً مبارزه می‌کند، هنوز هم افرادی به جنبه‌های جادویی این آیین علاقه دارند.

۳. شینتو

شینتو (Shinto) یعنی «طریقهٔ خدایان»، آیین باستانی ژاپن است. این آیین الههٔ

خورشید به نام *آماتِراسو* (Amaterasu) را نگهبان سرزمین اجدادی می‌داند و خاندان سلطنتی را از نسل این خدا و تجسم وی می‌شمارد.

۱ـ۳. سابقهٔ اجتماعی

آیین مَهایانای بودایی در حدود سال ۵۵۲م. به ژاپن وارد شد و پس از برخورد با شینتو، سرانجام، بسیاری از عناصر بودایی را به مذهب شینتو منتقل کرد. پرستش خدایان ملی و امپراتور، کرنش و قربانی برای مردگان و وطن‌پرستی از آداب این آیین است. نوعی *آیین جوانمردی* به نام *بوشیدو* (Bushido) یعنی «طریقهٔ دلاوران» که تا اندازه‌ای از آیین *زِن* الهام می‌گرفت، جوانمردی و مقاومت برای شرف را الزام می‌کرد. بر این اساس سربازان هنگام شکست، طی مراسمی با یک خنجر مخصوص که در سراسر عمر آن را همراه داشتند، شکم خود را پاره می‌کردند و در راه وطن شهید می‌شدند. آیین شینتو نیز بارها نوسازی شده و پرستش امپراتور از سال ۱۹۴۶ توسط خود وی منسوخ گردیده است. اکنون در ژاپن این آیین در کنار آیین بودا به حیات خود ادامه می‌دهد.

۲ـ۳. کتاب‌های شینتو

در آیین شینتو کتاب‌هایی یافت می‌شود که آداب و سنن گذشتگان را در بر دارد. این کتاب‌ها در زمان‌های مختلف تهیه شده و یکی از آنها که در سال ۸۰۶م. نوشته شده، داستان‌هایی کهن را در دفاع از طبقهٔ روحانیون نقل می‌کند. کتاب دیگری از قرن دهم است که فهرستی از عبادات و مناسک و رسوم شینتو، به ویژه آداب پرستش امپراتور را شرح می‌دهد.

۳ـ۳. ریوبو

سرانجام، آیین بودا در ژاپن در قرن هشتم میلادی کاملاً رواج یافت و مقامات کشور آن را پذیرفتند. در آن زمان لازم شد که میان آیین بومی و قدیم شینتو از یک سو و

آیین بیگانه و نورسیدهٔ بودایی از سوی دیگر تلفیقی صورت گیرد. در آن هنگام برخی از روحانیون بودایی اعلام کردند در مکاشفات خود دانسته‌اند که خدایان باستانی ژاپن در حقیقت هر کدام *بودی‌سَتْوَ* بوده‌اند و آنجا ظهور کرده‌اند. همچنین گفتند اَماتراسو یعنی خدای خورشید همان ظهور کامل بودا در کشور ژاپن بوده است. این مکتب را ریوبو، یعنی شینتوی ترکیبی نامیدند و به تبلیغ آن پرداختند. بدین شیوه آیین شینتو نوسازی و احیا شد.

۴ـ۳. دین رسمی

حدود نه قرن بعد، در قرن هفدهم برخی از رهبران دینی گفتند خوب است آیین شینتوی قدیم احیا شود و سرانجام، در سال ۱۸۶۸ تحول تازه‌ای در حیات اجتماعی مردم ژاپن پیش آمد و با تردد مسافرانی از آمریکا به ژاپن، در این کشور به روی جهانگردان باز شد. چندی بعد امپراتور ژاپن شینتو را دین رسمی اعلام کرد و دستور داد نشانه‌های آیین بودا را از آن آیین بزدایند. این کار در آغاز با اعمال قدرت انجام گرفت؛ زیرا مردم هنوز هم به آیین بودا علاقه‌مند بودند. سرانجام، در قانون اساسی سال ۱۸۸۹ حق آزادی مطلق دین برای تمام مردم ژاپن به رسمیت شناخته شد، ولی دولت جانب آیین شینتو را می‌گرفت.

آیین دولتی شینتو تا سال ۱۹۴۵ که آمریکا ژاپن را بمباران اتمی کرد و این کشور به اشغال آمریکا درآمد، ادامه داشت و تعالیم آن به گونه‌ای بود که جوانان را در مقابل‌نفوذ تمدن غربی مقاوم می‌ساخت. از سال ۱۹۴۵ به بعد، انجام دادن مراسم این آیین اختیاری شده است.

۶

ایران باستان

۱. آیین مغان

قبل از ظهور زردشت، یعنی پیش از پادشاهی مادها، بومیان غیرآریایی ایران دینی داشتند که *آیین مغان* نامیده می‌شود. کلمهٔ *مغ* (*مگوش*) در زبان قدیم ایران به معنای خادم بوده است. به نظر می‌رسد مغان سکنهٔ بومی ایران بوده‌اند و مانند دراویدیان هندوستان، پس از ورود آریاییان سرزمین خود را تسلیم آنان کرده‌اند. واژهٔ *مجوس* که در زبان عربی به زردشتیان اطلاق می‌شود، از همین کلمه *مگوش* می‌آید.

برخی از پژوهشگران معتقدند که ثنویت یعنی ایمان به آفریدگاری برای خوبی‌ها و آفریدگاری برای بدی‌ها در دین زردشتی از مغان قدیم ایران گرفته شده است و از کتاب‌های تاریخی برمی‌آید که مغان قدیم دوگانه‌پرست بوده‌اند. مغان به رستاخیز نیز ایمان داشته‌اند.

۲. دین زردشت

هنگامی که چند قرن بر ورود آریاییان به ایران گذشت این قوم اندک اندک به شهرنشینی روی آوردند و این مسئله در جهان‌بینی آنان تأثیر گذاشت.

در آن روزگار انسان اصلاح‌گری برخاست و ایرانیان را به آیین تازه‌ای دعوت کرد و آیین مغان را برانداخت. این پیامبر مصلح که خود را فرستادهٔ خدای خوبی و روشنایی معرفی می‌کرد، *زردشت* نام داشت. وی مدعی بود آیین خود را از *اَهورَمَزدا* دریافت کرده تا جهان را از تیرگی‌ها پاک کند و آن را به سوی نیکی و

روشنایی رهنمون شود.

دربارهٔ پیامبری زردشت از حضرت امام جعفر صادق(ع) نقل شده است که حضرت رسول اکرم(ص) [پس از استقرار در مدینه] به اهل مکه نامه‌ای نوشت و آنان را به ترک بت‌پرستی و قبول اسلام ملزم کرد. مکیان در جواب وی پیشنهاد کردند که از آنان جزیه بگیرد و آنان را بر بت‌پرستی باقی بگذارد. آن حضرت در پاسخ نوشت که وی فقط از اهل کتاب جزیه می‌گیرد. آنان وی را تکذیب کردند و نوشتند که وی از زردشتیان هَجَر[۱] جزیه گرفته است. آن حضرت نوشت که زردشتیان پیامبری داشته‌اند که کشته شده و کتابی داشته‌اند که سوخته شده است. پیامبرشان کتابی برای آنان آورده بود که روی دوازده‌هزار پوست گاو نوشته شده بود.[۲]

زردشتیان به نام‌هایی چون *مجوسی*، *گبر* و *پارسی* خوانده می‌شوند. واژهٔ «مجوس»[۳] فقط یک بار در آیهٔ ۱۷ سورهٔ حج پس از ذکر چند دین توحیدی و پیش از اشاره به مشرکان قرار گرفته است. اکثر علمای اسلام نبوت زردشت را پذیرفته و مجوس را به اهل کتاب ملحق کرده‌اند.

کلمهٔ «گبر» در زبان سریانی به معنای کافر از جانب دیگران به آنان اطلاق شده است و «پارسی» معمولاً به زردشتیان هندوستان دلالت می‌کند.

آیین زردشت حدود یک قرن قبل از میلاد تحول یافت و آن صورت تحول‌یافته را *آیین مزدَیسنی* می‌نامند. *مزدَیسنا* در لغت به معنای «ستایش مَزدا» است.

۱ـ۲. سرگذشت زردشت

دانشمندان در مورد وجود تاریخی پیامبر ایران باستان شک دارند، اما بیشتر آنان

---

۱. نام بخشی از بحرین یا کلّ بحرین.

۲. *الکافی*، (تهران: مکتبة الصدوق، ۱۳۸۱ق.)، ج۳، ص۵۶۷.

۳. «مجوس» در دستور زبان عربی، اسم جنس جمعی و مفرد آن «مجوسی» است؛ مانند «عرب» و «عربی»، «روم» و «رومی» و...

وجود وی را نفی نمی‌کنند. زردشت، زرتشت، زرادشت، زراتشت، زردهشت و کلماتی از این قبیل از واژهٔ «زَرَثوشْتْرَ» (Zarathushtra) در *گاتها* (بخشی از کتاب آسمانی زردشت) می‌آید که طبق نظریهٔ صحیح‌تر معادل *زرداشتر* یعنی دارندهٔ شتر زرد است.

نام پدرش *پوروشَسْب* یعنی دارندهٔ اسب پیر، نام مادرش *دُغْدو* یعنی دوشندهٔ گاو و نام خاندان وی *سْپیتَمَه* یعنی سپید نژاد بود.

طبری مورخ مشهور اسلام و پیروان او زردشت را از فلسطین می‌دانند و می‌گویند وی از آنجا به ایران آمده است، ولی عموم مورخان مانند خود زردشتیان معتقدند که او ایرانی و اهل آذربایجان بوده است و محل برانگیختگی او را کوهی نزدیک دریاچهٔ ارومیه می‌دانند. به همین علت، آب دریاچهٔ ارومیه برای زردشتیان مقدس است. برخی از محققان نیز او را از نواحی شرق ایران باستان می‌دانند.

دربارهٔ زمان زردشت نیز اختلاف است و زمان وی حتی به ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد نیز برده شده است. اما بر اساس نظریهٔ مشهور، وی در سال ۶۶۰ قبل از میلاد به دنیا آمد و در ۶۳۰ قبل از میلاد (در سن ۳۰ سالگی) به پیامبری مبعوث شد.

زردشت پس از برانگیخته شدن، به سراغ پادشاه عصر خود، گشتاسب، رفت و او را به آیین خویش دعوت کرد و گشتاسب بی‌درنگ آن آیین را پذیرفت. در *شاهنامه* آمده است که ایرانیان در آن روزگار خراجگزار تورانیان بودند. زردشت به پادشاه دستور داد که از باج دادن به بیگانگان خودداری کند و او هم پذیرفت:

چو چندی برآمد بر این روزگار — خجسته شد آن اختر شهریار
به شاه جهان گفت زردشت پیر — که در دین ما این نباشد هژیر
که تو باژ بدْهی به سالار چین — نه اندر خور آید به آیین و دین
نباشم بسر این نیز همداستان — که شاهان ما در گه باستان
به ترکان ندادند کس باژ و ساو — به ایران نبدشان همی توش و تاو
بپذرُفت گشتاسب گفتا که نیز — نفرمایمش دادن باژ چیز[1]

---

۱. *شاهنامه*، (تهران: مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص۲۹۵.

البته این عمل خشم تورانیان را برانگیخت و آنان از گشتاسب خواستند از دین تازه دست بردارد که پذیرفته نشد. از این رو، به ایران لشکرکشی کردند و طبق روایات زردشتی، خود زردشت نیز در این جنگ کشته شد. سرانجام، گشتاسب بر مهاجمان پیروز شد و به ترویج آیین زردشت ادامه داد و فرزندش اسفندیار را برای گسترش این آیین به هر سو اعزام کرد.

گفته می‌شود که زردشت در سال ۵۸۳ ق.م. در سن ۷۷ سالگی در آتشکده‌ای در بلخ افغانستان به دست تورانیان کشته شده است.

گرچه بعثت زردشت در *شاهنامهٔ* فردوسی آمده است، اما متأسفانه آن حادثه در قسمت افسانه‌ای آن کتاب یافت می‌شود، به طوری که دربارهٔ هویت گشتاسب (پادشاهی که دعوت زردشت را می‌پذیرد و به آیین او در می‌آید) اختلاف است. برخی او را با ویشتاسب پدر داریوش اول هخامنشی برابر دانسته‌اند. از سوی دیگر از نظر تاریخی مسلم است که ویشتاسب نه یک پادشاه، بلکه استانداری بوده است.

۲ـ۲. اوستا

کتاب آسمانی زردشتیان *اوستا* نام دارد که به معنای اساس و بنیاد و متن است. این کتاب به خط و زبان اوستایی نوشته شده است که به ایران باستان تعلق دارد و با زبان پهلوی و سانسکریت همریشه است. به عقیدهٔ بسیاری از محققان، خط اوستایی در دورهٔ ساسانیان (۲۲۶ـ۶۴۱م.) پدید آمد و *اوستا* که قبلاً در سینه‌ها بود، به آن خط کتابت شد و به قولی این کار پس از ظهور اسلام صورت گرفته است.

زردشتیان و پژوهشگران بر این مسئله اتفاق دارند که *اوستا* در اصل بسیار بزرگ‌تر بوده است و به عقیدهٔ برخی روی دوازده‌هزار پوست گاو نوشته شده بود. *اوستای* کنونی دارای ۸۳۰۰۰ کلمه است و احتمالاً اصل آن دارای ۳۴۵۷۰۰ کلمه (یعنی چهار برابر) بوده است. *اوستای* اصلی به ۲۱ نَسْکَ (کتاب یا بخش) تقسیم می‌شد و *اوستای* کنونی نیز ۲۱ نسک است.

اوستا ۵ بخش دارد:

۱. *یَسْنا* (= جشن و پرستش)؛ قسمتی از این بخش *گاتَها* نامیده می‌شود (به

معنای سرود). گاتَها که مشتمل بر ادعیه و معارف دینی و معروف‌ترین قسمت *اوستا*ست، به خود زردشت نسبت داده می‌شود، در حالی که سایر قسمت‌های *اوستا* را به پیشوایان دینی زردشت نسبت می‌دهند؛

۲. *ویسْپَرَد* (= همهٔ سروران) مشتمل بر نیایش؛

۳. *وَنْدیداد* (= قانون ضد دیو) دربارهٔ حلال و حرام و نجس و پاک؛

۴. *یَشْتها* (= نیایش، سرود و تسبیح)؛

۵. *خرده اوستا* (= اوستای کوچک) دربارهٔ اعیاد و مراسم مذهبی و تعیین سرودهای آنها.

زردشتیان، علاوه بر *اوستا*، تفسیری به نام *زَنْد اوستا* و کتب مقدس دیگری به زبان پهلوی دارند.

۳ـ۲. تعالیم زردشت

در آیین زردشت سه اصل عملی *گفتار نیک*، *پندار نیک*، *کردار نیک* وجود دارد که مانند آن را در ادیان مختلف می‌یابیم. از جمله در احادیث اسلامی آمده است: «الایمانُ تصدیقٌ بالجَنانِ [= بالقلب] و اقرارٌ باللسانِ و عملٌ بالارکان.»[1]

احترام به آتش به عنوان یکی از مظاهر خدای روشنایی و افروخته نگه‌داشتن آن و انجام مراسمی خاص در اطراف آن در معابدی به نام «آتشکده» به رهبری موبدان مشخص‌ترین ویژگی این آیین است. همچنین آبادانی، کشاورزی، دامداری و شهرنشینی مورد ستایش قرار گرفته است. احترام به حیوانات، مخصوصاً سگ و گاو، همچنین خوشرفتاری با مردم جایگاهی ویژه دارد. آنان در گذشته مردگان خود را به خاک یا آب یا آتش نمی‌سپردند؛ زیرا همهٔ اینها را مقدس می‌دانستند و نمی‌خواستند آنها را آلوده کنند. از این رو، جنازه‌ها را در مکانی به نام دخمه می‌نهادند تا لاشخورها آنها را بخورند. اکنون چند دهه است که مردگان خود را دفن می‌کنند.

---

۱. *بحارالانوار* ج ۶۹، ص ۷۳.

برخی از آداب و رسوم سرزمین ما از قبیل مراسم چهارشنبه سوری[۱] و سوگند خوردن به روشنایی چراغ و چیزهای دیگر با تعالیم زردشتی ارتباط دارد. همچنین برخی زندیقان قرون نخست اسلام گرایش‌های زردشتی داشتند.

۴ـ۲. داستان خلقت و دوگانه پرستی

کسی نمی‌داند گرایش زردشتیان به خدایان دوگانه (خدای نیکی و خدای بدی یا خدای روشنایی و خدای تاریکی) در چه عصری آغاز شده است. در قسمت *گاتها* (از *یَشْنای اوستا*) که به خود زردشت نسبت داده می‌شود، *اهریمن* در برابر *خرد مقدس* صف آرایی می‌کند و نه در برابر اَهورَمَزدا که خدای واحد و فوق پروردگاران روشنایی و تاریکی است. همچنین گروهی از زردشتیان به نام *زُروانیان* در عصر ساسانی پدید آمدند که معتقد به خدایی یکتا به نام *زروان* بودند و او را از خدای روشنایی و تاریکی برتر می‌شمردند. این فرقه پیروان بسیاری در ایران آن روز داشته است.[۲]

۵ـ۲. خدایان

با مطالعه در آیین زردشت معلوم می‌شود که وی در میان ایرانیان به اصلاح دینی قیام کرده و خرافات مذهب باستانی آریاییان را مورد حمله قرار می‌داده است. از جمله آنکه وی از اَهورَمَزدا تبلیغ می‌کرده و خدایان قوم خود را که *دئِوه* (= دیو) خوانده می‌شده‌اند، باطل می‌دانسته و آنها را *خدای دروغ دوستان* می‌نامیده است.

---

۱. قبل از اسلام، ایرانی‌ها هفته نداشته‌اند و مراسم آتش‌بازی آخر سال در «شب سوری» اجرا می‌شده است (ابوبکر نرشخی، *تاریخ بخارا*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص۳۷). آخرین چهارشنبه نحوستی خرافی داشته که در روایات نفی شده است (*بحارالانوار* ج۶۲، ص۱۱۴). این دو مناسبت آخر سال به تدریج با یکدیگر پیوند خورده‌اند و «چهارشنبه سوری» از آن پدید آمده است.

۲. اصولاً اعتقاد به دو مبدأ در جهان باستان رایج بوده و گونه‌ای از آن را مکتب *غَنوصی* می‌خوانده‌اند. این لفظ از یونانی می‌آید و در عصر ما *ناستیک* (Gnostic) تلفظ می‌شود.

در آیین زردشت، اَهورَمَزدا ۶ دستیار دارد که به منزلهٔ فرشتگان ادیان ابراهیمی هستند. آن دستیاران را *اَمشاسْپَندان* یعنی جاویدان مقدس می‌نامند. آنها رهبری دارند به نام *سپِنتامَئنیو* یعنی خرد مقدس و نام‌های خودشان از این قرار است:

۱. وُهومَن (Vohuman)؛

۲. اَشه‌وَهیشته (Asha-vahishta)؛

۳. خشَتره‌وائیریه (Xshathra-vairya)؛

۴. سپِنته‌اَرمَئیتی (Spenta-armaiti)؛

۵. هَئوَرتات (Haurvartat)؛

۶. اَمرِتات (Ameretat).

پس از آنها *یَزَتها* قرار دارند که ۳۰ عدد از آنها معروفند. اینها تشکیلات خرد مقدس هستند. در مقابل، اهریمن هم تشکیلاتی دارد.

طبق آیین زردشت دورهٔ کنونی جهان ۱۲۰۰۰ سال است. خدای نیکی مدت ۳۰۰۰ سال بر جهان حکمرانی می‌کرد و در این مدت خدای بدی در تاریکی به سر می‌برد. پس از این مدت خدای بدی از تاریکی بیرون آمد و با خدای نیکی روبرو شد. خدای نیکی به وی ۹۰۰۰ سال مهلت داد که با او مقابله کند. وی اطمینان داشت که سرانجام، خود او به پیروزی خواهد رسید. در این زمان هر دو به آفریدن نیک و بد آغاز کردند و بدین گونه با یکدیگر به مبارزه برخاستند. پس از ۳۰۰۰ سال زردشت آفریده شد و از این زمان به بعد توازن قوا به نفع خدای نیکی گرایید و به سیر صعودی خود ادامه داد.

۶ـ۲. آخرالزمان

در «هزاره‌گرایی زردشتی» (Zoroastrean Millennialism) انتظار ظهور سه منجی از نسل زردشت مطرح است. این منجیان یکی پس از دیگری جهان را پر از عدل و داد خواهند کرد.

۱. *هوشیدَر*، ۱۰۰۰ سال پس از زردشت؛

۲. *هوشیدَرماه*، ۲۰۰۰ سال پس از زردشت؛

۳. *سَوشیانس* (یا *سَوشیانت*)، ۳۰۰۰ سال پس از زردشت که با ظهور او جهان پایان می‌یابد.

۷ـ۲. بقای روح

زردشتیان به جاودانگی روح عقیده دارند. آنان می‌گویند روان پس از ترک جسم تا روز رستاخیز در عالم برزخ می‌ماند. همچنین آنان به صراط، میزان اعمال، بهشت و دوزخ معتقدند. بهشت آیین زردشت چیزی مانند بهشت اسلام است، ولی به خاطر مقدس بودن آتش، دوزخ زردشتی جایی بسیار سرد و کثیف است که انواع جانوران در آن، گناهکاران را آزار می‌دهند.

۸ـ۲. وضع کنونی

مسلمانان در زمان خلیفهٔ دوم ایران را فتح کردند. پس از این فتح، ایرانیان آیین زردشتی را رها کرده، دین اسلام را برگزیدند و خدمات فراوانی به این دین کردند که شرح آن در کتاب *خدمات متقابل ایران و اسلام*، نوشتهٔ شهید مطهری(ره) آمده است. بر اساس داستانی به نام *قصهٔ سَنجان* که آن را موبدی به نام بهرام بن کیقباد در سال ۱۶۰۰م. ساخته است، زردشتیان ایران پس از فتح ایران، مدت ۱۰۰ سال مورد آزار مسلمانان بودند. سپس به توصیهٔ منجمان از راه دریا به بمبئی هندوستان کوچیدند. این داستان مورد تأیید مورخان نیست و آنان معتقدند که مهاجرت زردشتیان به هندوستان پیش از اسلام آغاز شده و تا چندی پس از اسلام ادامه یافته است. اکنون حدود صد و پنجاه هزار نفر از آنان در آن سامان زندگی خوبی دارند و *پارسی* نامیده می‌شوند. حدود پنجاه هزار نفر از ایشان نیز در یزد، کرمان و تهران ساکن هستند.

زردشتیان قومی تحصیل کرده و بافرهنگ هستند و همواره رفتارشان با دیگران خوب بوده است.

۳. مهرپرستی (میترائیسم)

مقارن استقرار آیین زردشت در اواخر دوره هخامنشیان، *مهرپرستی* (Mithraism) در ایران رونق گرفت و از این سرزمین به آسیای صغیر گسترش یافت. *مهرپرستان* معتقد بودند که خدای مهر یک بار به صورت انسانی در یک غار ظهور کرد و شبانانی که در آن مکان به چرانیدن گوسفند مشغول بودند، به وی ایمان آوردند. آنگاه خدای مهر، گاو نری را کشت و خون او را بر روی زمین افشاند. هر جا که قطره‌ای از خون او افتاد، سرسبز و بارور شد. وی پس از چند سال به آسمان رفت و روان او پیوسته برای کمک به بندگان خود در زمین آماده است.

کسی که به مهرپرستی روی می‌آورد، لازم بود از هفت مرحله بگذرد و در هر مرحله به وی نامی می‌دادند: «کلاغ»، «عروس»، «سرباز»، «شیر»، «پارسی»، «پیک خورشید» و «پدر». سپس مراسم نان و عسل که یادآور مراسم نان و شراب مسیحیت است، انجام می‌شد و سرانجام، وی را با خون گاو تعمید می‌دادند.

از آنجا که به عقیدهٔ مهرپرستان، خدای مهر در آغاز در غاری ظاهر شد، آنان معابد خود را در غارها می‌ساختند و درون آن به پرستش مهر می‌پرداختند. برخی از آن معابد متروکه اکنون در بخش‌هایی از اروپا یافت می‌شود و به طوری که در فصل ۹ اشاره خواهیم کرد، شماری از اعتقادات و آیین‌های مسیحیت از مهرپرستی گرفته شده است.

۴. مانویت

مانویت در فاصلهٔ میان ظهور مسیحیت و اسلام پدید آمد و در مدت کوتاهی فراگیر شد و پیروانی پرشور و بااخلاص گرد آورد. این آیین ترکیبی است از آیین زردشتی و مسیحیت با عناصری از آیین صابیان و بودیسم. اصول عرفانی و انسانی این آیین به گسترش آن شتاب داد و آن را در شرق تا چین و در غرب تا مرکز اروپا پیش برد. حاکمان ایران و روم و سرزمین‌های دیگر با مانویان از در خصومت درآمدند و دسته دسته آنها را کشتند و سرانجام، محکمهٔ تفتیش اروپا آخرین گروه مانویان را در قرن سیزدهم میلادی نابود کرد.

۱ـ۴. سرگذشت مانی

مانی در یک خانوادهٔ ایرانی در شهر بابِل به سال ۲۱۶م. متولد شد. پدرش *پاتک* نامیده می‌شد که از همدان به بابِل رفته و آیین صابیان را پذیرفته بود.

مانی در سال ۲۲۸م. ادعای رسالت کرد و برای تبلیغ آیین خود به سرزمین‌های مختلف رفت. وی به سال ۲۴۳م. هنگام تاجگذاری شاپور اول نزد او آمد و وی را به دین خود دعوت کرد. شاه از او استقبال کرد. وی نیز کتابی به پهلوی ساسانی نوشت و آن را *شاپورگان* نامید. وی برای تبلیغ دین خود به آسیای میانه نیز سفر کرد و پس از بیست سال در زمان بهرام اول به ایران بازگشت. این پادشاه با مانی دشمنی کرد و او را در سال ۲۷۴م. کشت.

پیروان مانی پس از او مانویت را تبلیغ کردند و حتی آن را به قسمت‌هایی از اروپا و چین گسترش دادند. بیشتر مانویان در آسیای میانه بودند. این آیین بر اثر فشار زردشتیان و مسیحیان ضعیف شد و پس از چندی با گسترش اسلام تقریباً از میان رفت. اقلیت‌هایی از مانویان در مناطقی مانند بوسنی ـ هرزگوین تا قرن‌ها باقی ماندند و سرانجام، نابود شدند. برخی از نهضت‌های ملی ایرانیان در قرون نخست اسلام از مانویت الهام می‌گرفت. همچنین برخی زندیقان قرون نخست اسلام گرایش‌های مانوی داشتند.

۲ـ۴. منابع مانوی

بسیاری از منابع مانوی قرن‌ها پس از ظهور اسلام وجود داشته و مطالبی از آنها در کتب تاریخی قدیم نقل شده است. این کتاب‌ها اندک اندک از میان رفت تا اینکه اخیراً مقدار زیادی از آثار مانوی در شهر تورفان در ترکستان چین از زیر خاک بیرون آمد و بر اطلاعات ما در باب مانویت افزود.

یکی از نوآوری‌های مانی این بود که با در نظر گرفتن بیسوادی عموم مردم، از نقاشی استفاده می‌کرد و علاوه بر نوشتن مطالب دینی، آنها را نقاشی می‌کرد و مجموعه‌ای به نام *ارژنگ* پدید آورده بود که بقایای آن اخیراً کشف شد. برخی از

کتاب‌های دیگر او و پیروانش نیز مصور بودند. شش کتاب زیر قطعاً توسط مانی نوشته شده است:

۱. *شاپورگان* که به زبان پهلوی بوده و قطعاتی از آن در تورفان کشف شده است؛

۲. *انگلیون* (انجیل) این کتاب مصور بوده و احتمالاً *ارژنگ* همان است؛

۳. گنجینهٔ *زندگان* شامل احکام؛

۴. *پراگماتیا* (کتاب جامع)؛

۵. *کتاب رازها*؛

۶. *کتاب دیوها*.

۳ـ۴. تعالیم و مبانی

مانی می‌گفت: «حکمت و حقیقت الهی را پیامبران در زمان‌های مختلف و سرزمین‌های گوناگون نشر دادند. روزگاری بودا در هندوستان، زمانی زردشت در ایران، هنگامی عیسی در فلسطین و اکنون من، مانی پیغمبر خدا هستم و برای نشر حقایق در سرزمین بابل مأموریت دارم.» بیشتر تعالیم مانی بر مسیحیت و زردشتی‌گری استوار است و در این آیین جنگ *نور و ظلمت* نقش مهمی بر عهده دارد.

مانویان جامعه را به پنج طبقهٔ دینی تقسیم می‌کردند:

۱. *فریستگان* یا *فریشتگان* که دوازده تن بودند و جانشینان مانی شمرده می‌شدند؛

۲. *ایسپاساگان* یا *اسقفان* که هفتاد و دو تن بودند؛

۳. *مهیشتگان* یا *کشیشان* که سیصد و شصت نفر بودند؛

۴. *ویزیدگان* یا *گزیدگان* که شمارشان بسیار بود و دین مانی را تبلیغ می‌کردند؛

۵. *نغوشاکان* یا *نیوشندگان* که عامهٔ پیروان مانی بودند و شمارشان از همه بیشتر بود.

مانویان، تحت تأثیر آیین زردشت، سه اصل اخلاقی را رعایت می کردند و آنها را سه *مُهر* می‌نامیدند:

۱. مهر دهان (پرهیز از گفتار زشت)؛

۲. مهر دست (پرهیز از کردار زشت)؛

۳. مهر دل (پرهیز از پندار زشت).

پیروان مانی گیاهخوار بودند و طبقات اول تا چهارم حق ازدواج و مال‌اندوزی نداشتند. مانویان نماز و روزه داشتند و معبد خود را *خانگاه* می‌نامیدند که همان *خانقاه* صوفیان دوران اسلام است.[1]

۵. آیین مزدک

بحران‌های اجتماعی در پدید آمدن باورهای دینی نقش مهمی دارند و دین‌هایی که در زمان و مکانی بحرانی تأسیس می‌شوند، گسترشی عمومی می‌یابند. آیین به شدت اجتماعی مزدک یکی از شواهد این مدعاست. فردوسی در *شاهنامه* هنگام سخن گفتن از پادشاهی قباد، شرح مفصلی از ظهور مزدک می‌دهد. وی می گوید مزدک حکیمی بود که مردم را در زمان تنگی برانگیخت تا به انبار غله هجوم برند و از این راه شهرت وی بالا گرفت.

۵ـ۱. سرگذشت مزدک

مزدک پسر بامداد در زمان قباد (پادشاهی ۴۸۸ـ۵۳۱ م.) از میان دانایان و دانشمندان از شهر مازاریا در کنار دجله که اکنون کوت العماره خوانده می‌شود، برخاست. تاریخ‌نگاران، حتی آنانی که با وی مخالف بوده‌اند، به خرد و منطق و صفات برجستهٔ او اشاره کرده‌اند. می گویند او مردی پرهیزکار بود و لباس ساده‌ای بر تن می کرد.

مزدک هیچ گاه ادعای پیامبری نداشت و خود را پیرو شخصی به نام بوندوس

۱. مشروح اعتقادات مانویان در دو سخنرانی مهم سید حسن تقی‌زاده آمده و در کتاب *مانی و دین او* چاپ شده است.

می‌دانست که در حدود سال ۳۰۰ م. اصلاحاتی در مانویت پدید آورده بود و در ایران و روم پیروانی داشت.

۲ـ۵. قیام مزدک

در *شاهنامهٔ* فردوسی می‌خوانیم که مزدک مردی خردمند و سخنور بود. روزی دید مردم گرسنه و بینوای کشور در اطراف کاخ پادشاه گرد آمده‌اند و از او نان می‌خواهند. مزدک که در دربار منصبی داشت، از پادشاه پرسید: «اگر کسی را مار گزیده و در حال مردن باشد، ولی دوست یا همسایهٔ او نوشدارویی داشته باشد و از دادن آن مضایقه کند، با این شخص چه باید کرد؟» قباد پاسخ داد: «سزای وی مرگ است.» مزدک پرسید: «اگر مردم نیازمند نان باشند و کسی که نان دارد، به ایشان ندهد، سزای او چیست؟» قباد پاسخ داد: «سزای او نیز مرگ است.»

مزدک به مردم گفت: «به انبارها هجوم برید و مواد خوراکی را بردارید تا از گرسنگی نجات یابید.» هنگامی که آنان چنین کردند، قباد مزدک را مورد مؤاخذه قرار داد. مزدک گفت: «مردم گرسنه بودند و انبارها انباشته و من این کار را طبق نظر خود شما انجام دادم.»

از آن پس، مزدک شهرت یافت و قباد نیز مکتب اشتراکی او را پذیرفت و از گسترش آن پشتیبانی کرد. اشراف و موبدان زردشتی بر ضد مزدک قیام کردند و حتی قباد را که به دین وی درآمده بود، از سلطنت برداشتند. قباد توانست دوباره تخت و تاج خود را به دست آورد، اما دیگر از مزدکیان پشتیبانی نکرد. پسر و جانشین وی، انوشیروان که مورد حمایت اشراف و موبدان بود، به سال ۵۲۸ م. مزدک و بسیاری از پیروانش را کشت. گروهی از آنان که جان دربردند، خود را پنهان کردند و تا چند دهه پس از ظهور اسلام گاه و بیگاه خود را نشان می‌دادند. برخی زندیقان قرون نخست اسلام گرایش‌های مزدکی داشتند.

۳ـ۵. دیدگاه‌ها

اندیشه‌های مزدک در کتابی به نام *مزدک‌نامه* گرد آمده بود که پس از ظهور اسلام

به دست ابن‌المقفّع به عربی ترجمه شد و قرن‌ها وجود داشت، ولی اکنون یافت نمی‌شود. مزدک از جهاتی با کنفوسیوس و افلاطون شباهت دارد؛ زیرا مکتب وی کاملاً سیاسی و اجتماعی است. مزدک گونه‌ای اشتراک در اموال را تبلیغ می‌کرد و برای برانداختن اختلاف طبقاتی می‌کوشید. ازدواج میان اشراف و غیراشراف را جایز می‌دانست و آنچه معروف است که وی معتقد به اشتراک جنسی بود، صحت ندارد.

۷
ادیان عرب قبل از اسلام

۱. دیانت اعراب عصر جاهلیت

اعراب دو گونه بودند: قحطانی و عدنانی. اعراب قحطانی قومی سامی و قدیم بودند که در جزیرةالعرب و به ویژه جنوب آن می‌زیستند. اعراب عدنانی نسب خود را به عدنان از نسل حضرت اسماعیل(ع) می‌رساندند. معروف‌ترین و نیرومندترین قبیلهٔ عرب که قبل و بعد از اسلام رهبری داشت، قریش بود که از اعراب عدنانی به شمار می‌رفت. رسول گرامی اسلام(ص) و خلفای او و جمعی از بزرگان صدر اسلام از این قبیله بوده‌اند.[۱]

اعراب پیش از اسلام، قومی صحرانشین و بی‌سواد بودند و اسلام آن دورهٔ بی‌فرهنگی را دورهٔ *جاهلیت* نامید. به همین سبب، تاریخ مدونی از آن زمان در دست نیست و آنچه یافت می‌شود، منقولاتی شفاهی است که پس از ظهور تمدن اسلامی به نگارش درآمده و دانشمندان عصر ما در پذیرفتن بیشتر آن مطالب تردید دارند. مطالب ارزشمندی نیز که در این باب در قرآن مجید و احادیث اسلامی آمده، کلیاتی مربوط به برخی جوانب اخلاقی و اعتقادی اعراب جاهلی است و هدف آنها بیان مسائل تاریخی نبوده است.

طه حسین دانشمند بزرگ مصر در قرن بیستم به پیروی از مستشرقان، بسیاری

---

۱. طوایفی از عرب مانند عاد و ثمود که از میان رفته‌اند، عرب *بائده* نامیده می‌شوند. قحطانیان عرب *عاربه* و عدنانیان عرب *مستعربه* خوانده می‌شوند و اعراب بیرون جزیرةالعرب که پس از گسترش اسلام، فرهنگ و زبان عربی را پذیرفته‌اند، اسم مخصوصی ندارند.

از منقولات مربوط به اعراب جاهلی را نقد کرد و آثاری در این باره پدید آورد. دانشمندی عراقی به نام دکتر جواد علی نیز دائرةالمعارف بزرگ و ارزشمندی به زبان عربی به نام *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام* در ده جلد نوشته است که همهٔ جوانب تاریخ و فرهنگ اعراب جاهلی را در بر می‌گیرد.

معروف‌ترین دیانت اعراب جاهلیت بت‌پرستی بود و این مرام حتی میان عدنانیان رواج داشت. برخی از اعراب نیز به یهودیت و مسیحیت گراییده بودند.

۲. خدایان اعراب

اعراب مانند سایر بت‌پرستان خدایان فراوانی در اشکال مختلف داشتند. برخی از این خدایان به شکل انسان و حیوان و احیاناً ترکیبی از این دو یا سنگ‌های خاصی با شکل طبیعی بودند. بعضی از این خدایان بومی و بعضی برگرفته از اقوام دیگر بودند. معمولاً تاریخ‌نگاران شخصی به نام عمرو بن لُحَی را بنیانگذار بت‌پرستی در عربستان می‌شناسند و معتقدند که وی در سفر شام جمعی را دید که بت می‌پرستند. هنگامی که از خاصیت آن سؤال کرد، پاسخ دادند این بت ما را یاری می‌کند و بارندگی‌های این سرزمین به سبب اوست. این شخص به داشتن بت علاقه پیدا کرد و *هُبَل* را از آنان دریافت کرد و به مکه آورد. هبل معروف‌ترین بت ساکنان مکه بود. دانشمندان عصر ما برای این داستان ارزشی قائل نیستند و برای بت‌پرستی آغازی نمی‌شناسند. از دیدگاه آنان بت‌پرستی تکامل‌یافتهٔ طبیعت‌پرستی است. با این وصف، بت‌پرستان حجاز، مانند سایر بت‌پرستان، بت‌های وارداتی نیز داشته‌اند و نمونه‌ای از آن، *ذوالشَّریٰ* (Duschara) بود که آن را از نَبَطیان اردن اقتباس کرده بودند.

اعراب در مواردی مفاهیم را به شکل بت مجسم می‌کردند و آن را می‌پرستیدند، مانند *منات* که خدای قضا و قدر بود. خدایانی نیز به شکل حیوانات داشتند مانند *نسر* که به شکل کرکس بود و این خدایان، اصلی توتمی داشتند.

۳. ایمان به اللّه

به طوری که از آیات قرآن مجید به دست می‌آید، اعراب جاهلی اللّه را آفریدگار

جهان می‌دانستند و بت را شریک او قرار می‌دادند. هنگام عبادت و سوگند خوردن و سایر موارد نام اللّه و نام بتان هر دو مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ مثلاً در آغاز کارها می‌گفتند: «باسمکَ اللّهمّ» ولی هنگام عبادت و حاجت خواستن به سراغ بتان می‌رفتند. عمده‌ترین اختلاف آنان با پیامبر عالی‌قدر اسلام(ص) در این بود که آن حضرت از پرستش بتان و نیازخواهی از آنها نهی می‌کرد و شرک را باطل می‌دانست.

۴. ارواح آزاردهنده

از لوازم زندگی در بیابان‌ها و دشت‌های بیکران توجه و اهتمام به برخی موجودات نامرئی است. عرب‌های بیابانی نیز به ارواح آزاردهنده بسیار اهمیت می‌دادند و زندگی خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کردند که از شرارت آنها محفوظ و از خدمات آنها برخوردار شوند. این مسئله در قرآن مجید (جن ۶) آمده است. آنان معتقد بودند که جنیان به اشکال مختلف درمی‌آیند و گونه‌هایی از آن به انسان زیان می‌رسانند. مراجعه به جن‌گیران و انجام مراسمی برای دلجویی از آن موجودات پیوسته رواج داشته است. غولان گونه‌ای از جنیان بودند که در بیابان‌ها می‌زیستند و احیاناً با مسافران همراه می‌شدند و در موقع مناسب آنان را می‌کشتند. عفریت خطرناک‌ترین نوع جنیان بود. یکی از اهداف دین اسلام این بود که به مردم بفهماند این موجودات برای بشر سود و زیانی ندارند.

۵. صابیان

به نظر می‌رسد که *صابیان* در آغاز آیین مشخصی نداشتند و این نام بر آیین‌های گوناگونی اطلاق می‌شد. جالب توجه است که به گواهی کتاب‌های سیره، مشرکان عرب در عصر حضرت رسول اکرم(ص) آن حضرت و پیروان وی را «صابی» می‌نامیدند و گاهی برای اظهار اسلام می‌گفتند: «صَبأنا» یعنی «صابی شدیم.»

صابیان بعد از اسلام دو گروهند که هیچ کدام در اصل عرب نیستند: گروهی

که به علت کمک به انتقال علوم یونانی به جهان اسلام شهرت یافته‌اند، صابیان حرّان هستند. آنان در آغاز قرن سوم هجری نام «صابی» را برای خود برگزیدند و به آن مشهور شدند. ابن‌الندیم در مقالهٔ نهم کتاب *الفهرست* می‌نویسد: مأمون خلیفهٔ عباسی هنگام عبور از *حرّان* این جماعت را دید و از آنان پرسید: «چه دینی دارید؟» آنان نتوانستند پاسخ درستی بدهند. مأمون گفت: «اگر اهل کتاب هستید، باید تعیین کنید از کدام طایفهٔ اهل کتابید و اگر اهل کتاب نیستید، باید موضع خود را مشخص کنید.» مقرر شد آنان تا بازگشت مأمون از سفر پاسخ خود را آماده کنند. در این میان، گروهی از ایشان مسیحی و گروهی دیگر مسلمان شدند. گروهی نیز نام «صابئین» را که در قرآن مجید آمده است و در آن زمان فرقه‌ای از اهل کتاب به این نام نبود، برگزیدند و بدین شیوه خود را در پناه حکومت اسلامی قرار دادند.

گروهی دیگر از صابیان که *صُبّه* و *صابئة البطائح*، *مَندایی*، *مُغتسله* و *ناصوری* نیز خوانده می‌شوند، پیرو یک آیین باستانی بوده‌اند که تحولاتی یافته و گونه‌هایی از آن در خاورمیانه ظهور کرده است و بازماندگان این آیین در خوزستان و جنوب عراق یافت می‌شوند.

صابیان قدیم برای هریک از سیارات‌هفتگانه معبدی داشتند و گفته می‌شود خانهٔ کعبه را معبد سیارهٔ زحل قرار داده بودند. آنان به پرستش ماه نیز اهمیت می‌دادند.

صابیان عصر ما خود را پیرو حضرت یحیی(ع) می‌دانند، ولی رهبانیت ندارند. آنان معابدی از نی و گِل کنار رودخانه‌ها بنا می‌کنند.

قریب هفتاد هزار نفر از صابیان در عراق در کنار دجله و فرات و قریب بیست و پنج هزار نفر از ایشان در کنار رود کارون در خوزستان ایران زندگی می‌کنند. آنان به صنایع مستظرفه مانند زرگری و نقره‌کاری و نیز کشاورزی، دامداری، قایق‌سازی و آهنگری و اخیراً به تجارت، پزشکی و مهندسی علاقه‌مند بوده‌اند. ایشان معتقدند که پس از قیام حضرت یحیی(ع)، مورد خشم یهودیان اورشلیم قرار گرفته‌اند و اجباراً از آن شهر مهاجرت کرده و در شهر حرّان[1] مقیم شده‌اند. پس از

۱. حرّان در جنوب ترکیه و در مرز سوریه است.

چندی، گروهی از آنان به مناطقی در جنوب عراق و خوزستان ایران کوچ کرده‌اند.

صابیان روزی سه بار در صبح، ظهر و عصر نماز می‌خوانند و سالی سی و شش روز امساک می‌کنند. کتاب مقدس آنان *گنزا ربّا* یعنی «گنج عظیم» است.

آنان خدای متعال را حیی یعنی «حیات» می‌نامند و او را خالق نور می‌شمارند. خالق ظلمت «روحا» خوانده می‌شود. این دو خالق با یکدیگر نزاع می‌کنند و پیروزی همیشگی از آن نور است.

روحانی صابیان گنجور نامیده می‌شود. روحانیون موظفند صابیان را هر روز یکشنبه تعمید بدهند. هنگام تعمید، هر یک از تعمیددهنده و تعمیدشونده باید پنج تکه لباس بر تن داشته باشند. تعمیددهنده عصا و لوازم دیگری همراه دارد و پیش از تعمید شاخه‌ای کوچک از یاس را بر گرد انگشتش می‌پیچد و مراسمی انجام می‌دهد و دعاهایی می‌خواند. برای مناسبت‌های مختلف و برای کفاره شدن گناهان نیز تعمید مقرر شده است. تعمید ظروف نیز در مواردی مقرر شده است. این صابیان به فتوای مقام معظم رهبری از اهل کتاب به شمار می‌روند.

۸
یهودیت

۱. عبرانیان

یهودیت دین نژاد عبرانی است. نژاد عبرانی با اعراب، آشوریان و چند قوم دیگر خاورمیانه اصلی مشترک دارند. زبان، ادبیات، فرهنگ، آداب، رسوم و اعتقادات این اقوام چنان به یکدیگر نزدیک است که دانشمندان معتقد شده‌اند اصل آنها به یک جا می‌رسد که آن را *نژاد سامی* می‌نامند. برای بررسی و تحقیق در زمینهٔ فرهنگ هر یک از این اقوام باید نظری هم به فرهنگ سایر اقوام سامی انداخت. مثلاً اگر به بررسی ادبیات عرب مشغول باشیم، با مطالعه و تحقیق در زبان‌های عبری، سریانی و حبشی در کار خود موفقیت بیشتری کسب خواهیم کرد.

از سابقهٔ تاریخی قوم عبرانی اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی دانشمندان معتقدند که نام «عبرانی» را کنعانیان پس از ورود حضرت *ابراهیم*(ع) به سرزمین کنعان به او داده و وی را عبرانی خوانده‌اند.[1] این لقب در خاندان وی باقی مانده است؛ زیرا *عبرانی* از مادهٔ «ع ب ر» به معنای گذر کردن از نهر می‌آید، به اعتبار اینکه حضرت ابراهیم(ع) از رود فرات عبور کرد و وارد کنعان شد.

برخی نیز معتقدند که عبرانی منسوب به *عابِر* نیای حضرت ابراهیم(ع) است.[2] همچنین کسانی با توجه به نام *آزر* پدر (یا عموی) آن حضرت، گفته‌اند اصل خاندان

---

۱. پیدایش ۱۴: ۱۳.

۲. نام «عابر» در سفر پیدایش ۱۰: ۲۴ و ۱۱: ۱۶ آمده است.

وی آریایی است. اما دانشمندان این نظریه را تأیید نمی‌کنند؛ زیرا از معنای لغوی واژهٔ آزر در قرآن کریم و متون اسلامی اطلاع درستی نداریم. نام پدر ابراهیم(ع) در تورات *تارَح* است.

۲. حضرت ابراهیم(ع)

عظمت حضرت ابراهیم خلیل(ع) به‌حدی است که وی همواره موجب نزاع یهودیت، مسیحیت و اسلام بوده است و هریک،آن حضرت را از خود می‌داند: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً وَلاَ نَصْرَانِيّاً وَلَكِن كَانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل‌عمران ۶۷). وی حتی میان مشرکان منزلت داشت و آثار وی در مکهٔ مکرمه مورد زیارت و تقدیس آنان بود. کسانی هم بر اثر تشابه اسمی، ادعا می‌کنند که آیین برهمایی (یعنی هندوئیسم و جینیسم و بودیسم) نیز از حضرت ابراهیم(ع) نشأت گرفته است.

یهودیان خود را از نسل حضرت یعقوب(ع) نوهٔ حضرت ابراهیم(ع) می‌دانند و از این رهگذر افتخار می‌کنند که هم فرزند جسمانی و هم فرزند روحانی آن حضرت هستند.

نسب حضرت ابراهیم(ع) تا حضرت آدم(ع) در تورات آمده است. نسب‌نامه‌های تورات به کتب اسلامی نیز راه یافته و بدون دقت در اصل و منشأ آنها پذیرفته شده‌اند.

به عقیدهٔ اهل کتاب (در نتیجهٔ جمع‌بندی حوادث کتاب مقدس) حضرت ابراهیم(ع) حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد، یعنی حدود ۴۰۰۰ سال پیش، در شهر اور به دنیا آمد و به گفتهٔ تورات در آغاز *اَبرام* (یعنی «پدر بلندمرتبه») نامیده شد؛ سپس خدای متعال نام وی را در سن نود و نه سالگی به *ابراهیم* (یعنی «پدر اقوام») تبدیل کرد.[1] شهر اور نزدیک یک قرن پیش در عراق در ساحل فرات از زیر خاک بیرون

---

۱. وجه تسمیه‌های این فصل از کتاب عهد عتیق گرفته شده است.

آمد و آثار باستانی بسیاری در آنجا یافت شد.

به گفتهٔ تورات، تارح پسر خود حضرت ابراهیم(ع) و همسر وی ساره و نوهٔ خویش حضرت لوط(ع) را برداشت و به سرزمین کنعان در غرب فلسطین عزیمت کرد. آنان در بین راه از ادامهٔ سفر منصرف شدند و در شهر حران سکونت گزیدند. این شهر در جنوب ترکیه فعلی و در مرز سوریه قرار دارد.

پدر حضرت ابراهیم(ع) در تورات تارح خوانده می‌شود، ولی قرآن مجید وی را آزَر بت‌پرست معرفی کرده است (انعام ۷۴). پدر حضرت ابراهیم(ع) در سلسلهٔ اجداد حضرت رسول اکرم(ص) قرار می‌گیرد. همهٔ علمای شیعه و جمعی از علمای اهل سنت معتقدند که همهٔ پدران آن حضرت تا حضرت آدم(ع) یکتاپرست بوده‌اند، و به همین علت گفته‌اند که آزر پدر واقعی حضرت ابراهیم(ع) نبوده است و برای این ادعا دلیل‌هایی آورده‌اند.

تورات می‌گوید حضرت ابراهیم(ع) در ۷۵ سالگی به امر خدای متعال از شهر حرّان عازم کنعان شد. وی همسر خود ساره و برادرزادهٔ خویش حضرت لوط(ع) و چند نفر از مردم حران را برداشت و همگی به کنعان رفتند و در آنجا روی کوهی در شرق بیت‌ایل خیمه زدند. حضرت ابراهیم(ع) پس از چندی در حَبْرون (الخلیل) ساکن شد و تا آخر عمر در آنجا بود و اکنون مقبرهٔ خاندان وی در آن مکان است. اما حضرت لوط(ع) به شهر سَدوم و شهرهای مجاور آن رفت. مردم آن شهرها به سبب نافرمانی و بی‌اعتنایی به پیام وی به امر خداوند نابود شدند. این حادثه در قرآن مجید نیز آمده است.

دو موضوع بسیار مهم در تاریخ حضرت ابراهیم(ع) وجود دارد که در تورات کنونی اشاره‌ای به آنها نشده است: یکی جریان بت‌شکنی و به آتش افکندن وی و دیگری داستان بنای کعبه.[1]

قرآن مجید (در سوره‌های انبیا و صافات) داستان بت‌شکنی و به آتش افکندن او را آورده است.

---

۱. مکهٔ مکرمه نزد غیرمسلمانان مقدس نیست.

همچنین قرآن کریم از بنای کعبه به دست آن حضرت و به کمک حضرت اسماعیل(ع) سخن می‌گوید (بقره ۱۲۷). از آنجا که این فرزند در پیری به او عطا شد (ابراهیم ۳۹)، بنای کعبه باید در اواخر عمر شریف وی صورت گرفته باشد. کعبه و مکهٔ مکرمه نزد اهل کتاب، مقدس نیست.

از سوی دیگر، تورات مدعی است که خدای متعال با حضرت ابراهیم(ع) عهد بست که از *نیل* تا *فرات* را به فرزندان او که از حضرت اسحاق(ع) پدید آیند، عطا کند. (پیدایش ۱۵: ۱ـ۱۸ و ۱۷: ۱۸ـ۲۱). به طوری که خواهیم دید، این وعده به بنی‌اسرائیل تعلق گرفت.

۳. اسماعیل و اسحاق(ع)

به گفتهٔ قرآن مجید و تورات، ساره همسر حضرت ابراهیم(ع) نازا بود و به گفتهٔ تورات، خداوند بارها به حضرت ابراهیم(ع) وعدهٔ نسل فراوان داده بود. کنیز آن حضرت به نام هاجر پسری را به دنیا آورد که *اسماعیل* (یعنی «خدا می‌شنود») نامیده شد. پس از چهارده سال ساره (که خود و همسرش سالخورده بودند) به امر الهی فرزندی به دنیا آورد و او را *اسحاق* (یعنی «می‌خندد») نامیدند.

کتاب تورات در این قسمت به کوتاهی سخن می‌گوید و فقط اشاره می‌کند که حضرت اسماعیل(ع) در فاران[1] ساکن شد و مادرش برای او زنی از مصر گرفت. سایر مسائل مربوط به وی در تورات به فراموشی سپرده شده است و حتی یک جمله دربارهٔ بنای کعبه در این کتاب دیده نمی‌شود. پیدا شدن آب برای اسماعیل(ع) نیز که طبق احادیث اسلامی در مکه بوده و اکنون هم به نام «زمزم» باقی است، به گفتهٔ تورات در مکانی به نام *بِئرشَبَع*[2] در جنوب فلسطین بوده است.

---

۱. فاران شهری در صحرای سینا است و جمعی از علمای اسلام معتقدند که مقصود از این نام مکهٔ مکرمه است.

۲. این واژه (که برای نسخه‌برداران مسلمان نامأنوس بوده) در دعای سمات به بئرشَبِع تصحیف شده است.

تورات داستان ذبح فرزند را می‌آورد و می‌گوید حضرت ابراهیم(ع) مأموریت یافت حضرت اسحاق(ع) را قربانی کند. او این مسئله را با اسحاق در میان نگذاشت و در پاسخ به سؤال وی دربارهٔ گوسفند قربانی گفت: «ای پسر من، خدا برهٔ قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت» (پیدایش ۲۲: ۸). اما قرآن مجید دربارهٔ یکی از پسران حضرت ابراهیم(ع) می‌گوید:

> فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (صافات ۱۰۲).
>
> هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم، من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت: «پدرم، دستور را اجرا کن؛ اگر خدا بخواهد، مرا از صابران خواهی یافت.»

همان طور که می‌دانیم وی از مرگ نجات یافت و خداوند قوچی را فدیهٔ او قرار داد. این پسر به عقیدهٔ شیعه و جمعی از اهل سنت حضرت اسماعیل(ع) و به عقیدهٔ جمعی از آنان حضرت اسحاق(ع) بوده است.

۴. حضرت یعقوب (اسرائیل)

به گفتهٔ تورات، حضرت اسحاق(ع) جانشین حضرت ابراهیم خلیل(ع) شد و دو فرزند توأم برای او به دنیا آمد. آنکه نخست دیده به جهان گشود، عیسو نامیده شد. این کلمه در لغت به معنای پُرمو است. به گفتهٔ تورات این کودک در هنگام تولد موهای بسیاری بر تن داشت. توأم دیگر *یعقوب* خوانده شد. یعقوب یعنی «تعقیب می‌کند»؛ زیرا هنگام تولد، کودک قبلی را تعقیب کرد و پس از او به دنیا آمد.

حضرت یعقوب(ع) دوازده پسر داشت و به اسرائیل ملقب بود. اهل کتاب این اسم مرکب را چنین معنا می‌کنند: *کسی که بر خدا مظفر شد*، ولی اصل معنای آن در عبری چنین است: *کسی که بر قهرمان پیروز شد*. به گفتهٔ تورات، کشتی گرفتن حضرت یعقوب(ع) با خدا که به پیروزی او بر خدا انجامید، علت ملقب شدن وی به اسرائیل است (پیدایش ۳۲: ۲۴ـ۳۲). اهل کتاب از زمان‌های قدیم گفته‌اند که مقصود از خدا در این داستان، یکی از فرشتگان خداست (رک.: هوشع ۱۲: ۳ـ۴).

پس از چندی حادثهٔ مفقود شدن حضرت یوسف(ع) پیش آمد و سرانجام، این موضوع موجب شد که بنی‌اسرائیل در مصر اقامت کنند. مطالب سِفر پیدایش تورات به وفات حضرت یوسف(ع) خاتمه می‌یابد.

در آغاز سفر خروج تورات می‌خوانیم که دوازده پسر حضرت یعقوب(ع) در مصر درگذشتند و نسل ایشان در آن سرزمین منتشر شد. دوازده قبیلهٔ بنی‌اسرائیل که در اصطلاح سِبط نامیده می‌شوند، در علوم و فنون پیشرفت کردند و همین امر موجب حسادت مصریان شد. علاوه بر این، مصریان می‌ترسیدند بنی‌اسرائیل با نیروی خود زمام امور را به دست گیرند؛ از این رو، به استضعاف آنان اقدام کردند و کارهایی دشوار و جانکاه به عهدهٔ ایشان گذاشتند. همچنین مقرر شد که قابله‌های مصری نوزادان پسر بنی‌اسرائیل را برای کشتن معرفی کنند و فقط داشتن دختر برای آنان مجاز باشد.[۱]

عبرانیان در آغاز قومی صحرانشین بودند و نخستین اقامت آنان در شهرها در زمان حضرت یوسف(ع) بود.[۲] صحرانشینی در اعتقادات و مراسم دینی آن قوم تأثیر فراوانی داشت. هنگامی که حضرت موسی(ع) آنان را از دست فرعون نجات داد، مجبورشدند مدت چهل سال در صحرای سینا بمانند، ولی پس از آن پیوسته در شهرها به سر می‌بردند و تمدنی را پایه‌گذاری کردند که میراث گرانبهای قوم یهود شد و بعداً مسیحیت وارث آن شد.

تحول افکار ملت‌ها امری عادی و طبیعی است و عبرانیان در خلال کوچ و جابه‌جایی تحت تأثیر اندیشه‌های ملل گوناگون قرار می‌گرفتند. مثلاً پس از خروج از دریا و نجات از دست فرعون، همینکه به گروهی بت‌پرست برخورد کردند، از حضرت موسی(ع) تقاضا کردند برای ایشان نیز بتی قرار دهد و این خواسته به شدت رد شد (اعراف ۱۳۸). همچنین هنگامی که در مصر مستقر بودند، باورهای مصریان

---

۱. در برخی از احادیث اسلامی آمده است که فرعون شنیده بود در آینده، مردی از بنی‌اسرائیل با او مقابله خواهد کرد و به همین علت، نوزادان پسر ایشان را می‌کشت.

۲. این موضوع در سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۰۰ آمده است.

در آنان تأثیر گذاشت، به گونه‌ای که پس از ترک آن سرزمین، به تقلید مصریان که گاو را مقدس می‌دانستند، آنان نیز گوساله‌ای ساختند و به عبادت آن مشغول شدند.

۵. حضرت موسی(ع)

در باب دوم سفر خروج تورات می‌خوانیم که یک تن از بنی‌اسرائیل[1] با یکی از دختران قبیلهٔ خود ازدواج کرد و دارای پسری شد. مادر نوزاد به منظور نجات وی از چنگال مأموران فرعون او را مدت سه ماه پنهان کرد. از آنجا که مخفی نگه داشتن کودک برای همیشه ممکن نبود، مادرش صندوقی تهیه کرد و منافذ آن را با قیر اندود و کودک را در آن نهاد و در میان نیزارهای رود نیل رها کرد. خواهر وی در آن حوالی ایستاد تا ببیند چه بر سر او خواهد آمد.

اندکی پس از آن، دختر فرعون که برای شست‌وشو به سوی نیل آمده بود، صندوق را مشاهده کرد و یک تن از کنیزان خود را به دنبال صندوق فرستاد. هنگامی که صندوق را برای وی آوردند، آن را گشود و دید کودکی در آن گریه می‌کند. دل او بر آن کودک سوخت و گفت معلوم می‌شود این کودک از بنی‌اسرائیل است. در آن حال خواهر کودک جلو آمد و پیشنهاد کرد زنی را برای شیر دادن وی بیاورد. دختر فرعون پذیرفت و خواهر کودک مادر خود را نزد آنان آورد. دختر فرعون به او گفت این کودک را با خود ببر و شیر بده، من نیز مزد تو را خواهم داد. پس از چند سال وقتی کودک بزرگ شد مادرش او را نزد دختر فرعون برد. دختر فرعون او را به پسری پذیرفت و نام موسی (موشه در عبری یعنی «از آب کشیده‌شده») را بر او نهاد. این داستان با آنچه در سورهٔ قصص آمده است، نزدیک است. بر اساس برخی محاسبات تاریخی و جمع‌بندی حوادث، حدس زده می‌شود که این امور در حدود ۱۲۵۰ـ۱۳۰۰ق.م. رخ داده است.

---

۱. نام وی در احادیث اسلامی عِمران و در تورات عَمرام بن قَهات بن لاوی بن یعقوب است (خروج ۶: ۱۴ـ۲۰).

۱ـ۵. بعثت

در باب سوم سفر خروج می‌خوانیم که حضرت موسی(ع) در بیابان حوریب[1] در دامنهٔ کوه، صدای خدای متعال را از میان آتشی از بوتهٔ خار شنید که با او سخن می‌گوید.

در قرآن مجید نخستین سخن خداوند از درختی در بیابان طوی چنین آمده است:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً. وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى. إِنَّنِي أَنَا اللّهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِي. إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى. فَلاَ يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لاَ يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (طه ۱۱ـ۱۶).

هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: ای موسی! من پروردگار توام؛ کفشهایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس «طُویٰ» هستی. و من تو را برگزیدم؛ اکنون به آنچه بر تو وحی می‌شود، گوش فرا ده. من الله هستم؛ معبودی جز من نیست؛ مرا بپرست و نماز را برای یاد من به پادار. به طور قطع رستاخیز خواهد آمد؛ می‌خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود. پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس‌های خویش پیروی می‌کند، تو را از آن باز دارد که هلاک خواهی شد.

تورات می‌گوید خداوند به حضرت موسی(ع) وعده داد بنی‌اسرائیل را از دست مصریان نجات دهد و سرزمین کنعان و حدود آن را که اماکن پر برکتی بودند، به ایشان عطا کند. از این رو، حضرت موسی(ع) رسالت یافت نزد فرعون برود و از او بخواهد که بنی‌اسرائیل را رها کند. قرآن مجید به رسالت مهم دیگری نیز برای حضرت موسی(ع) اشاره می‌کند که عبارت است از دعوت فرعون به ایمان و عمل صالح و ترک کفر و ستمگری. حضرت موسی(ع) با معجزاتی عازم مصر شد و مقرر شد که برادرش حضرت هارون(ع) یار و مددکار وی باشد.

---

۱. این واژه در دعای سمات به «حوریث» تصحیف شده است. حوریب همان صحرای سینا است.

۲ـ۵. معجزات

حضرت موسی(ع) فرعون را به شیوه‌های گوناگون تحت فشار قرار داد تا از آزار بنی‌اسرائیل دست بر دارد و آنان را آزاد کند.

به گفتهٔ قرآن مجید و تورات، خدای متعال به حضرت موسی(ع) قدرت داد تا به اعجاز، عصای خود (تورات می‌افزاید: و عصای برادرش هارون) را به اژدها تبدیل کند و نیز از دست خود نور سفیدی ساطع نماید. فرعون جمعی از جادوگران را گرد آورد تا با حضرت موسی(ع) مسابقه بدهند. اژدهای مزبور تمامی آلات و ادوات آنان را بلعید و ایشان دانستند که کار آن حضرت جادو نیست. قرآن مجید می‌افزاید که آنان بدون هیچ ترسی از تهدیدهای فرعون به خدای متعال ایمان آوردند. ایمان آنان در تورات نیامده است و مورد قبول اهل کتاب نیست.

پس از این معجزات چند عذاب بر مصریان فرود آمد و هر بار فرعون وعده می‌داد سخن حضرت موسی(ع) را بپذیرد و بنی‌اسرائیل را آزاد کند، اما به وعدهٔ خود عمل نمی‌کرد. تورات ده نوع عذاب را بر می‌شمارد:

۱. تبدیل شدن آبهای مصریان به خون؛

۲. زیاد شدن قورباغه میان آنان؛

۳. زیاد شدن پشه؛

۴. زیاد شدن مگس؛

۵. مرگ حیوانات مصریان بر اثر وبا؛

۶. مبتلا شدن مصریان و چارپایان آنان به دمل؛

۷. فرود آمدن تگرگ بر آنان و تلف شدن مقدار زیادی از حیوانات و مزارع؛

۸. زیاد شدن ملخ؛

۹. تاریک شدن مساکن مصریان تا سه روز؛

۱۰. هلاک شدن نخست‌زادگان[1] انسان و حیوان همهٔ مصریان حتی نخست‌زادهٔ خود فرعون.

---

۱. پسر اوّل که در فرهنگ‌های باستانی از امتیاز ویژه‌ای برخوردار بوده است.

برخی از این عذاب‌ها در قرآن مجید به گونه‌ای آمده (اعراف ۱۳۰ و ۱۳۳) و به صریح قرآن کریم و تورات، معجزات آن حضرت بیش از این عدد بوده است. آیاتی که نشانه‌های حضرت موسی(ع) را نه عدد معرفی می‌کند (اسراء ۱۰۱ و نمل ۱۲) از نشانه‌هایی سخن می‌گوید که آن حضرت برای الزام فرعون به آزاد کردن بنی‌اسرائیل آورده است.

۳ـ۵. عبور از دریا

به گفتهٔ تورات، فرعون سرانجام، تسلیم شد و حضرت موسی(ع) و هارون(ع) را شبانه طلبید و به آنان گفت با بنی‌اسرائیل به هر جا که می‌خواهید بروید. پس آنان به سوی دریای سرخ در شرق مصر کوچ کردند و آنجا اردو زدند. پس از چندی فرعون پشیمان شد و با لشکر خود به تعقیب آنان شتافت. قوم موسی از دور آمدن فرعونیان را مشاهده کردند. در آن هنگام حضرت موسی(ع) دست خود را به طرف دریا دراز کرد و دریا شکافته شد و خشک گردید و بنی‌اسرائیل به آسانی از آن عبور کردند.[1]

آنگاه لشکریان فرعون وارد شدند و حضرت موسی(ع) به امر خداوند با اشارهٔ دست، آنان را غرق کرد. تورات دربارهٔ غرق شدن شخص فرعون چیزی نگفته است. به گفتهٔ تورات، شمار نفوس بنی‌اسرائیل در زمان خروج از مصر، به استثنای کودکان، قریب ششصد هزار مَرد و فاصله زمانی ورود بنی‌اسرائیل به مصر در زمان حضرت یوسف(ع) تا خروج آنان از مصر به رهبری حضرت موسی(ع) چهارصد و سی سال بوده است (خروج ۱۲: ۳۷ـ۴۰).

از قرآن مجید و احادیث اسلامی برمی‌آید که بنی‌اسرائیل به امر خدا از مصر خارج شدند، نه به اذن فرعون (شعراء ۵۲). همچنین به صریح قرآن کریم، حضرت

---

۱. جمعی از علمای اسلام این دریا را رود نیل دانسته‌اند. به نقل تورات، محل استقرار بنی‌اسرائیل از ابتدا در این سوی رود نیل بوده و دریایی که از آن عبور کرده‌اند، دریای سرخ در مرز مصر بوده است. تعبیر قرآنی «بحر» نیز با دریا مناسب‌تر است.

موسی(ع) به فرمان الهی عصای خود را به دریا زد، نه اینکه دستش را به سوی دریا دراز کرده باشد.

بنی‌اسرائیل در حوالی شبه جزیرهٔ سینا توقف کردند و در آنجا برای آنان از آسمان چیزی مانند شبنم و نیز مرغ بَلدَرچین که به عربی *سَلوی* نامیده می‌شود، فرود می‌آمد و آنان آنها را می‌خوردند. این جریان تا چهل سال یعنی در تمام مدت سرگردانی بنی‌اسرائیل در بیابان ادامه داشت. تورات می‌گوید آن غذای شبنم‌گونه مَنّ نامیده شد؛ زیرا بنی‌اسرائیل با دیدن آن به زبان عبری پرسیدند: «مان‌هو» یعنی آن چیست؟

۴ـ۵. الواح و ده فرمان

هنگامی که سه ماه از خروج بنی‌اسرائیل از مصر گذشته بود، حضرت موسی(ع) مأموریت یافت برای گفت‌وگو با خداوند به بالای طور[1] سینا برود. وی در آنجا دو لوح دریافت کرد که فرمان‌های خداوند بر آنها نقش بسته بود. قرآن کریم از «الواح» به صیغهٔ جمع نام می‌برد (اعراف ۱۴۵). به گفتهٔ تورات (خروج ۲۰ و تثنیه ۵)، روی آن دو لوح «ده فرمان» بسیار مهم و معروف منقوش بوده است به این شرح:

۱. برای خود خدایی جز من نگیرید؛
۲. به بت سجده نکنید؛
۳. نام خدا را به باطل نبرید؛
۴. شنبه را گرامی بدارید؛
۵. پدر و مادر را احترام کنید؛
۶. مرتکب قتل نشوید؛
۷. زنا نکنید؛
۸. دزدی نکنید؛

۱. *طورا* در سُریانی به معنای «کوه» است.

۹. بر همسایه[1] شهادت دروغ ندهید؛
۱۰. به اموال و ناموس همسایه طمع نورزید.[2]

پس از آن، تفصیلاتی دربارهٔ این احکام در باب ۲۱ به بعد سِفر خروج آمده است.

۵ـ۵. گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل

تورات می‌گوید وقتی بنی‌اسرائیل مشاهده کردند حضرت موسی(ع) در مراجعت از طور سینا تأخیر کرد، نزد حضرت هارون(ع) رفتند و از او درخواست کردند تا برای آنان خدایانی بسازد و آن حضرت از زیورهای آنان گوساله‌ای ساخت و آنان را به پرستش آن تشویق کرد. خداوند موضوع را به حضرت موسی(ع) اطلاع داد و خواست آنان را هلاک کند، اما بر اثر شفاعت وی از آن صرف نظر کرد. حضرت موسی(ع) آن لوح‌ها را برداشت و به سوی بنی‌اسرائیل آمد. هنگامی که وی کار زشت آنان را مشاهده کرد، لوح‌ها را بر زمین کوبید و خرد کرد. آنگاه به مؤاخذهٔ برادرش پرداخت و گوساله را سوزاند و خرد کرد و آن را در آب ریخت و به بنی‌اسرائیل نوشاند. سپس امر کرد شمشیرهای خود را بر دارند و مدت نصف روز یکدیگر را بکشند.

قرآن مجید داستان مذکور را تقریباً به همین وضع در موارد مختلف نقل کرده است، جز اینکه ساحت مقدس حضرت هارون(ع) را از چنین کار ناروایی پاک

---

۱. اهل کتاب می‌گویند که مقصود از «همسایه» در فرمان نهم و دهم و سایر موارد کتاب مقدس «همنوع» است.

۲. «به خانه همسایه خود طمع مورز؛ و به زن همسایه‌ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مورز.» برخی از یهودیان و مسیحیان عصر حاضر فرمان اول و دوم را ادغام کرده و فرمان‌های بعدی را یک ردیف به جلو کشیده‌اند. آنگاه *فرمان نهم* را به *زن همسایه* و *فرمان دهم* را به *سایر متعلقات وی* اختصاص داده‌اند تا زن همسایه کنار خانه و غلام، کنیز، گاو و الاغ او قرار نگیرد. این تدبیر با شیوه بیان فرمان‌ها در باب ۵ سفر تثنیه کاملاً تناسب دارد.

دانسته است (طـه ۹۰). سازندهٔ گوساله در قرآن کریم فردی به نام سامری است.

اهل کتاب به وجود نام «سامری» در قرآن مجید اعتراض کرده و گفته‌اند چنین کسی وجود نداشته است؛ زیرا سامری به شهر سامره در فلسطین منسوب است و آن شهر را پادشاهی به نام عُمْری که سال‌ها پس از حضرت موسی(ع) می‌زیسته، ساخته است (کتاب اول پادشاهان ۱۶: ۲۴).

مرحوم علامه شیخ محمد جواد بلاغی(ره) پاسخ داده است که در بنی‌اسرائیل فردی به نام شمرون بن یسّاکار بن یعقوب وجود داشته که خاندان وی *شمرونی* نامیده می‌شود (پیدایش ۴۶: ۱۳ و اعداد ۲۶: ۲۴). شمرونی در تلفظ عربی سامری شده است.[۱]

تورات می‌گوید خداوند به حضرت موسی(ع) دستور داد وی دو لوح سنگی مانند لوح‌های خرد شده بتراشد تا خداوند وصایای مذکور را بر آنها بنویسد. قرآن مجید نیز به این مطلب اشاره کرده است (اعراف ۱۵۴).

۶ـ۵. وفات حضرت موسی(ع)

به هر حال حضرت موسی(ع) پس از آزاد کردن بنی‌اسرائیل، امور آنان را سامان داد و ایشان را برای مبارزه با کافران آماده کرد و احکام خدا را به آنان آموخت. آن حضرت در صحرای سینا حکومتی برپا کرد و تا آخر عمر رهبری دینی و سیاسی قوم خود را بر عهده داشت که شرح آن در کتاب تورات آمده است.

وی بنی‌اسرائیل را برکت داد و در صد و بیست سالگی در مکانی به نام موآب در حوالی بحرالمیت درگذشت و بنی‌اسرائیل برای او سی روز عزاداری کردند. این جریان در آخر سفر تثنیه یافت می‌شود و تورات بدان پایان می‌یابد:

> پس موسی بندهٔ خداوند در آنجا به زمین موآب بر حسب قول خداوند مرد و او

---

۱. البلاغی، محمدجواد، *الهدی الی دین المصطفی*، (صیدا: مطبعة العرفان، ۱۳۳۱ق.)، ج۱، ص۹۸ـ۹۹.

را در زمین موآب در مقابل بیت فعور در دره دفن کرد[1] و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است. و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود و بنی‌اسرائیل برای موسی در عَرَبات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه‌گری برای موسی سپری گشت. و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود؛ چونکه موسی دست‌های خود را بر او نهاده بود و بنی‌اسرائیل او را اطاعت نمودند و بر حسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند. و نبّیی مثل موسی تا به حال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید و در تمامی دست قوی و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود (تثنیه ۳۴: ۵ـ۱۲).

۶. تاریخ بنی‌اسرائیل

پس از حضرت موسی(ع)، حضرت یوشع بن نون(ع) به امر خدا به رهبری قوم برخاست. وی از رود اردن که از شمال به جنوب فلسطین کشیده شده است، گذشت و بلاد کنعان و حدود آن را فتح کرد. به ادعای عهد عتیق سکنهٔ بومی آن مناطق قتل عام شدند و آن سرزمین به بنی‌اسرائیل اختصاص یافت. جریان این جنگ‌ها در ششمین کتاب عهد عتیق، به نام «صحیفهٔ یوشع» موجود است.

پس از حضرت یوشع(ع) مردان بزرگی در بنی‌اسرائیل به رهبری مردم اشتغال داشتند که داوران بنی‌اسرائیل نامیده می‌شوند. آنان پادشاه نبودند و صرفاً به حل اختلافات داخلی بنی‌اسرائیل می‌پرداختند. تاریخ این رهبران در سفر داوران آمده است.

۱ـ۶. عصر پادشاهان

آخرین داور بنی‌اسرائیل حضرت سموئیل(ع) دو پسر داشت که برای داوری مناسب

---

۱. دفن کننده معلوم نیست و برخی می‌گویند مقصود خداوند است.

نبودند. از سوی دیگر، بنی‌اسرائیل در آن دوره هنوز پادشاهی نداشتند که ایشان را در مقابل همسایگان مهاجم بسیج کند.[۱] از این رو، نزد پیامبر عصرشان سموئیل رفتند و از او خواستند پادشاهی را برای ایشان تعیین کند:

> و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد؛ چونکه گفتند: ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید و سموئیل نزد خداوند دعا کرد. و خداوند به سموئیل گفت: آواز قوم را در هر چه به تو گفتند، بشنو؛ زیرا تو را ترک نکردند، بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی ننمایم. بر حسب همهٔ اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجا آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند؛ پس با تو نیز چنین رفتار می‌نمایند. پس الآن آواز ایشان را بشنو، لیکن بر ایشان به تأکید شهادت بده و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز. (کتاب اول سموئیل ۸: ۶ـ۹).

بر این اساس، وی رسوم سخت پادشاهان را برای قوم بیان کرد، ولی آنان از تقاضای خود دست برنداشتند. از این رو، وی جوانی به نام شاؤل (طالوت) را برای پادشاهی بر ایشان برگزید و سر او را با روغن مسح کرد.

از آن زمان مقامات روحانی سر کسانی را که به پادشاهی می‌رسیدند، با روغن مسح می‌کردند و به ایشان لقب «ماشیَح» می‌دادند که در زبان عبری به معنای «مسح‌شده» است.[۲]

ماشیح علاوه بر قدرت اجرایی پادشاه، جنبهٔ روحانی نیز می‌یافت. از پادشاهی که به «ماشیح» ملقب می‌شد، انتظار می‌رفت ظلم را ریشه‌کن و عدالت را در جامعه پیاده کند. اطاعت از ماشیح شرعاً بر همه واجب بود.

نخستین پادشاه بنی‌اسرائیل حدود ۱۰۳۰ سال قبل از میلاد انتخاب شد. نام این

---

۱. مانند مردم حجاز که تا ظهور اسلام پادشاه و رئیس جمهوری نداشتند و هیچ یک از رؤسای صاحب نفوذ آنان از قبیل ابوجهل، ابولهب و ابوسفیان (بر خلاف رهبران ایران، روم و ده‌ها سرزمین دیگر) پادشاه یا رئیس جمهور نبود.

۲. مثلاً دربارهٔ نصب شاؤل به پادشاهی بنی‌اسرائیل در کتاب مقدس می‌خوانیم: «پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی» (کتاب اول سموئیل ۱۰: ۱).

پادشاه در عهد عتیق (کتاب اول سموئیل، باب ۹ به بعد) «شاؤل» و در قرآن کریم «طالوت» است (بقره ۲۴۷).

پس از انتصاب نخستین پادشاه، جنگ مهمی میان بنی‌اسرائیل و فلسطینیان آن زمان رخ داد و پیروزی نصیب بنی‌اسرائیل گردید. مهم‌ترین قهرمان این قوم جُلْیات بود که در قرآن مجید جالوت نامیده شده است. وی به دست حضرت داوود(ع) کشته شد و لشکر وی گریخت.

حضرت داوود(ع) جانشین طالوت شد (حدود ۱۰۱۵ق.م.). وی که هم اهل دعا و مناجات بود و هم اهل جنگ و کشورگشایی، نزد یهودیان از احترام ویژه‌ای برخوردار است. یکی از موفقیت‌های مهم آن حضرت فتح شهر اورشلیم[۱] بود که پایتخت وی شد و آن را «شهر داوود» نامید. اورشلیم قبله یهود است.

حضرت سلیمان(ع) به جای پدرش حضرت داوود(ع) نشست و مهم‌ترین و باشکوه‌ترین دوران بنی‌اسرائیل را به وجود آورد. وی معبد بسیار بزرگی در شهر اورشلیم ساخت که به نام *هیکل*[۲] *سلیمان* معروف شد.

این معبد بعداً یک بار در سال ۵۸۷ ق.م. به دست پادشاه بابل «نبوکَدنِصَّر» که در منابع اسلامی بُخْتَنَصَّر[۳] خوانده می‌شود و بار دیگر در سال ۷۰ م. به دستِ شاهزادهٔ رومی، تیتوس (Titus)، ویران شد.

معبد مذکور تا آن زمان (به استثنای چند دههٔ تبعید به بابل در قرن ششم قبل از میلاد و مدت کوتاهی در قرن دوم قبل از میلاد) در اختیار یهودیان بوده است و مردان یهودی مکلف بوده‌اند سالی سه بار در سه عید معین برای انجام حج با پای پیاده به سوی آن سفر کنند.

این معبد پس از ویرانی دوم در سال ۷۰ م.، به تدریج در اختیار مسیحیان قرار

---

۱. Jerusalem یعنی «شهر سلامت» نام اصلی این شهر. مسلمانان ترجیح می‌دهند این شهر را *قدس*، *بیت‌المَقدِس* و *بیت‌المُقدَّس* (برابر با بیت‌*همیقداش* عبری به معنای «خانه معبد») بنامند. نام دیگر آن *ایلیا کاپیتولینا* است که مسلمانان آن را به *ایلیاء* تبدیل کرده‌اند.

۲. *هیکل* در زبان عبری به معنای «ساختمان بلند» است و در عربی به معابد رفیع اطلاق می‌شود.

۳. «بخت‌النصر» در منابع اسلامی دست دوم، شکل غلط این واژه است.

گرفت و پس از ظهور اسلام، در عصر خلیفهٔ دوم، همراه شهر قدس از طریق صلح به مسلمین سپرده شد. مسلمانان به تدریج ویرانه‌های هیکل سلیمان را به مسجد باشکوهی به نام مسجد عمر تبدیل کردند و گنبدی به نام *قبة‌الصخرة* روی آن ساختند که در زمان‌های بعد تذهیب شد؛ مسجد کوچک‌تری با گنبدی آبی‌رنگ به نام *مسجد اقصی* نیز بعداً در کنار آن بنا شد.[۱]

هنگامی که در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷ش.) حکومت غاصب اسرائیل روی خاک فلسطین بر پا شد، نیمهٔ غربی شهر اورشلیم به حکم سازمان ملل متحد به اسرائیل و نیمهٔ شرقی آن که مشتمل بر آن دو مسجد نیز بود، به کشور اردن تعلق گرفت.[۲] اسرائیل در جنگ شش‌روزهٔ ژوئن سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶ش.) نیمهٔ شرقی شهر قدس را به زور نظامی از اردن گرفت و آن را به نیمهٔ غربی که در اختیارش بود، ملحق کرد. قطعنامهٔ ۲۴۲ شورای امنیت از اسرائیل خواست که نیمهٔ شرقی قدس و بقیهٔ سرزمین‌هایی را که در جنگ شش‌روزه گرفته است، رها کند؛ ولی اسرائیل تا این زمان به آن قطعنامه اعتنایی نکرده است.

مسجدهای مذکور از صدر اسلام تا زمان ما (به استثنای چند دهه که صلیبیان بر شهر قدس چیره شده بودند) در اختیار مسلمانان است و نمازهای جماعت و جمعه و سایر عبادت‌های اسلامی در آن برگزار می‌شود. پیش از سال ۱۹۶۷، مرسوم بود که حاجیان پس از زیارت حرمین شریفین، برای زیارت حرم قدس به اردن بروند.

سال‌هاست که صهیونیست‌ها به بهانهٔ باستان‌شناسی در اطراف آن مساجد حفاری می‌کنند و تصمیم دارند آنها را ویران کنند و به جای آنها هیکل سلیمان را بسازند. صهیونیست‌ها از طریق گروه‌های افراطی خودشان، از تابستان ۱۳۸۳

---

۱. تعبیر «مسجد» در آغاز سوره مکی اِسراء به معنای معبد است و نه مسجد اسلامی، همچنین در کهف ۲۱.

۲. بیشتر کشورهای اسلامی حاضر نشدند اسرائیل را به رسمیت بشناسند. ایران نیز که در ۲۳ اسفند ۱۳۲۸ آن را به شیوهٔ دوفاکتو (به عنوان واقعیتی موجود) شناسایی کرده بود، شناسایی خود را در ۱۵ تیر ۱۳۳۰ پس گرفت و این عدم رسمیت بعداً نیز (با وجود دوستی و همدستی رژیم شاه با اسرائیل) ادامه یافت.

تعرض‌هایی را به حرم قدس شریف آغاز کرده‌اند.

اهل کتاب بر مبنای محتویات نادرست عهد عتیق (کتاب اول پادشاهان ۱۱) معتقدند که حضرت سلیمان(ع) بر اثر وسوسهٔ همسران بت‌پرست خویش، در آخر عمر بت‌پرست و خطاکار شد! قرآن مجید با تمجید فراوان از آن حضرت، ساحت مقدس وی را پاک کرده است.

۲ـ۶. تجزیهٔ کشور

به گفتهٔ عهد عتیق، پس از رحلت حضرت سلیمان(ع)، فرزندش رحُبعام زمام امور مملکت بنی‌اسرائیل را در کف گرفت و چون وی به ستمکاری پرداخت، ده سبط از اسباط دوازده‌گانه از فرمان او سر باز زدند و تنها دو *سبط* یهودا و بنیامین در سرزمینی به نام *یهودا* (یکی از فرزندان حضرت یعقوب) که بخش نسبتاً کوچک‌تری بود، برای او باقی ماند. یهودا که شامل شهر اورشلیم (قدس) نیز می‌شد، اهمیت بسیاری داشت و نام «یهودی» از اینجا می‌آید. ده *سبط* دیگر حکومت مستقلی به نام *اسرائیل* به رهبری یکی از سرداران حضرت سلیمان(ع) به نام یرُبعام بن ناباط تشکیل دادند. از این زمان، بنی‌اسرائیل دو کشور داشتند: کشور یهودا با فرمانروایی رحبعام در جنوب و کشور اسرائیل با فرمانروایی یربعام در شمال. پادشاهان بعدی هر یک از این دو کشور نیز از نسل این دو نفر بودند.

تجزیهٔ سرزمین بنی‌اسرائیل مبدأ ضعف و بدبختی آنان بود. بسیاری از پادشاهان یهودا و اسرائیل نیز گناهکار بودند و مردم را به گناه و بت‌پرستی دعوت می‌کردند. از سوی دیگر، انبیا می‌گفتند این امور غضب خدا را برانگیخته است و پیشگویی می‌کردند که بنی‌اسرائیل اگر توبه نکنند، سرنوشت بدی خواهند داشت.

۳ـ۶. اسارت بابل

سرانجام، پیشگویی‌های انبیای بنی‌اسرائیل تحقق یافت[۱] و پس از چندی آشوری‌ها

۱. این مطلب براساس دیدگاه کلامی است و تاریخ قطعی پیشگویی‌ها معلوم نیست.

که در شمال عراق و سوریهٔ کنونی حکمرانی داشتند و پایتخت آنان شهر نینوا بود، در سال ۷۲۲ق.م. به *اسرائیل* تاختند و عدهٔ کثیری را به اسیری بردند. سرنوشت این اسیران که ده سبط از اسباط بنی‌اسرائیل را شامل می‌شدند، در تاریخ نامعلوم است.

پس از گذشت بیش از یک قرن، در سال ۵۸۷ ق.م. «بُخْتُنَصَّر» به اورشلیم حمله کرد. وی مردم یهودا را کشت و عده‌ای را به اسارت به بابِل برد که تا مدتی طولانی در آنجا بودند. اسیر شدن مردم اسرائیل و یهودا موجب پراکندگی آنان در خاورمیانه و سرزمین‌های دیگر شد. این اسارت اهمیت ویژه‌ای داشت؛ زیرا گروهی از مردم اسرائیل نیز که در حمله پیشین توسط آشوری‌ها از اسارت معاف شده بودند، در این یورش همراه با ساکنان یهودا به بابل کوچ داده شدند. این موضوع «جَلای بابل» نامیده می‌شود.

یهودیان در زمان اسارت، برخی آداب و اخلاق مشرکان را پذیرفتند و کم‌تر کسی در بین آنان از جلای وطن و اسیری و دشواری پرستش خدا رنج می‌برد.

۴ـ۶. تجدید معبد

هنگامی که کورش بنیانگذار سلسلهٔ هخامنشی بابل را فتح کرد، یهودیان آزاد شدند و اجازهٔ بازگشت به سرزمین خود را یافتند. اما بسیاری از آنان حاضر نبودند بابل را ترک کنند و در آن شهر و اطراف آن پراکنده شدند. اعلامیهٔ کورش در مورد آزادی یهود حدود سال ۵۳۸ ق.م. صادر شد. کورش با این کار در میان یهود محبوبیت فراوانی به دست آورد.[1]

گروهی از یهودیان نیز به فلسطین بازگشتند و بازسازی شهر قدس را آغاز کردند. در آن دوران همسایگان آن سرزمین احساس خطر کردند و مانع برپایی

---

۱. یکی از دانشمندان مسلمان هندوستان به نام ابوالکلام آزاد در قرن بیستم کتابی نوشت به نام *و یسألونک عن ذی‌القرنین* و در آن اثبات کرد که ذوالقرنین که در سورهٔ کهف ۸۳ـ۹۸ از وی به نیکی یاد شده، همین کورش هخامنشی است. برخی از ادلهٔ وی در *المیزان* و *تفسیر نمونه* نقل شده است.

حکومتی مقتدر برای یهود بر خاک فلسطین شدند. پس از آن حکومت‌های ناتوانی در مناطق مختلف فلسطین بر پا شد تا اینکه رومیان چند دهه پیش از میلاد مسیح آنجا را اشغال کردند و پس از چند قرن آشفتگی، شهر قدس در سال ۷۰م. برای بار دوم به دست رومیان ویران شد و این ویرانی یهودیان را در جهان پراکنده ساخت. از آن پس یهودیان در کشورهای بیگانه زندگی سختی را می‌گذراندند و انواع خواری و سرکوفتگی را در جسم و جان خود تحمل می‌کردند.

در گیر و دار این حوادث اندیشهٔ منجی میان بنی‌اسرائیل قوت گرفت. این اندیشه بارور شد و بنی‌اسرائیل به کمک آن بر نومیدی و افسردگی چیره شدند و انتظار مسیحا[1] بقا و دوام آن قوم را تضمین کرد.

یهودیان منتظر نزدیک ۲۰۰۰ سال از اقدام جدی برای احیای حکومت دینی بربادرفتهٔ خود پرهیز می‌کردند و جز در مواردی نادر مانند حکومت خزران، تشکیل حکومت را بر خلاف آرمان انتظار می‌دانستند. کسانی هم در گوشه و کنار با ادعای مسیحایی در این راه قدم گذاشته‌اند، ولی موفق نشده‌اند.

پس از بازگشت یهود از بابل، جامعهٔ دینی نظام تازه‌ای یافت و معابدی ساخته شد که بعداً کنیسه (synagogue) نامیده شد. این معابد مانند سایر معبدها معماری خاصی داشتند و در آنها قربانگاه و اماکن ویژهٔ دیگری وجود داشت. هم اکنون نیز معبد یهودیان *کنیسه* و *کنیسا* نامیده می‌شود.

۵ـ۶. مبارزات یهود

پس از نوسازی اورشلیم و استقرار یهودیان در آن مشکلاتی پدید آمد و مبارزه با پادشاهان ستمگر و بت‌پرست سوریه آغاز شد. جنگ‌های مکابیان با استعمارگران سوریه به پیروزی یهود انجامید که در کتاب‌های اپوکریفا شرح داده شده است.

---

۱. از آنجا که واژهٔ «مسیح» (Christ) به حضرت عیسی بن مریم(ع) اختصاص یافته است، موعود یهودیت را معمولاً «مسیحا» (Messiah) می‌نامند.

در این دوران غالباً بنی‌اسرائیل زیر فرمان مشرکان بودند و ظهور حضرت مسیح(ع) نیز در همین دوران بود که شرح آن به‌طور مفصل خواهد آمد. همچنین در این عصر احکام و قوانینی از طرف علمای یهود صادر می‌شد، ولی حاکمانی از طرف دولت‌های استعمارگر بر فلسطین فرمانروایی می‌کردند. علمای یهود در مجمعی به نام *سَنهِدْرین* گرد می‌آمدند و دربارهٔ امور مذهبی تصمیم می‌گرفتند.[1]

۶ـ۶. ویرانی اورشلیم و آوارگی یهود

در سال ۷۰ م. تیتوس شاهزادهٔ رومی اورشلیم را محاصره و ویران کرد و مردم بی‌شماری را از دم شمشیر گذراند. وی *سنهدرین* را نیز از بین برد. شورشی نیز در سال ۱۳۵ درگرفت و سرکوب شد. دیوار غربی آن شهر که خراب نشد و تا کنون باقی است، به مناسبت سوگواری یهود در کنار آن بر خرابی شهر، «دیوار ندبه» (The Wailing Wall) نامیده می‌شود و مسلمانان آن را «حائط البُراق» می‌خوانند.

پس از این حادثه، یهودیان در کشورهای مجاور در اروپا و آفریقای شمالی پراکنده شدند. این وضعیت به عبری *گالوت*[2] یعنی «جلای وطن» و مناطق پراکندگی آنان به یونانی *دیاسْپورا* (Diaspora) یعنی «پراکندگی» خوانده می‌شود. با گذشت زمان عده‌ای به *مدینهٔ منوره* که «یثرب» نامیده می‌شد، رفتند و در آنجا سکنی گزیدند. به گفتهٔ منابع اسلامی، انگیزهٔ این گروه از یهودیان در انتخاب مدینه برای سکونت، انتظار مقدم مبارک حضرت رسول خاتم(ص) بود.

بعدها، در عصر خلیفهٔ دوم، مسلمانان شهر قدس را با مذاکره از مسیحیان تحویل گرفتند. به نوشتهٔ طبری (در حوادث سال ۱۵ هجری) مسلمانان هنگام تحویل گرفتن قدس، در صلحنامهٔ خود در برابر مسیحیان متعهد شدند که هیچ‌گاه به یهودیان اجازهٔ سکونت در آن شهر را ندهند.

---

۱. واژهٔ *سنهدرین* از واژهٔ یونانی «سیندریون» به معنای مجمع می‌آید.

۲. *رأس الجالوت* که در منابع اسلامی دیده می‌شود، رئیس گالوت (یعنی یهودیان مهاجر) در جهان اسلام بوده است.

۶ـ۷. یهودیان و اقوام دیگر

انحصارطلبی و خودخواهی خوی و خصلت جدانشدنی قوم کوچک یهود است[۱] و سایر اقوام جهان در واکنش به این صفات، با یهودیان از در دشمنی و ستیز در آمده و به تحقیر آنان پرداخته‌اند. باید گفت که نخستین ویرانی شهر قدس و گرفتار شدن بنی‌اسرائیل به دست بابلیان در حدود شش قرن قبل از میلاد نیز به همین علت بوده است. در آن زمان، ارمیای نبی از جانب خدای متعال پیام آورده بود که بنی‌اسرائیل در صورتی که خود را تسلیم دشمن کنند، خود و شهرهایشان سالم خواهند ماند. آنان این پیام رهایی‌بخش الهی را به چیزی نگرفتند و آن پیامبر را زدند و زندانی کردند و او تا سقوط شهر قدس، در زندان بود. (ارمیا ۳۷ و ۳۸).

به هر حال، یهودیان وطن خود را از دست دادند، ولی دین، فرهنگ و آداب و رسوم خود را نگه داشتند و میان اقوام دیگر تحلیل نرفتند. این وضعیت خاص مستلزم زندگی میان اقوام مختلف بود و میزبانی آنان نخست بر عهدهٔ مشرکان و سپس بر عهدهٔ مسیحیان و مسلمانان قرار گرفت.

ایشان در سرزمین‌های اسلامی، به ویژه اندلس، زندگی خوبی داشتند و شماری از آنان به مقامات اجتماعی بلندی نائل شدند. این در حالی بود که یهودیان مقیم کشورهای اروپایی مجبور بودند در اماکن خاصی به نام گِتو (ghetto) با ذلت تمام زندگی کنند. همچنین بسیار اتفاق می‌افتاد که مسیحیان آنان را به زور به آیین خود در می‌آوردند.

هنگامی که مسیحیان در سال ۱۴۹۲ حاکمیت اندلس را به طور کامل از دست مسلمانان بیرون آوردند، یهودیان را نیز از آن سرزمین تبعید کردند. آن آوارگان به کشورهای اسلامی شمال آفریقا روی آوردند، ولی تنها اندکی از ایشان در آن ورطهٔ

---

۱. نمونهٔ این روحیات ویژه تقسیم مردم جهان به «یهودی» و «گوییم» (Gentiles) بود. آنان خود را نسبت به «گوییم» ابداً متعهد و مسئول نمی‌دانستند: «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِی الأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» (آل‌عمران ۷۵). به اعتقاد جمعی از محققین لفظ «امّیّین» در قرآن مجید به همین واژهٔ «گوییم» اشاره می‌کند.

هولناک از چنگال دزدان دریایی و ناخدایان آزمند رهیده، به ساحل امن و امان رسیدند و در دامان پرمهر اسلام قرار گرفتند. منش نیک و رفتار انسانی مسلمانان با بیگانگان زبانزد تاریخ‌نگاران یهودی و مسیحی است.

روحیات ویژه و توانایی‌های اقتصادی قوم یهود حساسیت اقوام میزبان را برمی‌انگیخت. با کمال تأسف امور زیر شکاف عمیقی بین این قوم و اقوام دیگر ایجاد کرده است:

۱. موضع‌گیری‌های غلط آنان در گذشته‌های دور در برابر حضرت عیسی مسیح(ع) که در اناجیل مسیحیان ثبت شده و جنگ و ستیز آنان با حضرت رسول اکرم(ص) که در سوره‌های بقره، آل‌عمران، نساء، مائده، احزاب و حشر آمده است؛[۱]

۲. رفتارهای ناهنجار ایشان در زمان‌های بعد مانند توزیع شراب در جامعهٔ اسلامی، اجاره دادن خانه به روسپیان و رباخواری از مسلمانان و مسیحیان؛

۳. جنایات هولناک رژیم اشغالگر فلسطین در عصر ما که نفرت جهانیان را برانگیخته است و نشانهٔ آن را در آراء مجمع عمومی سازمان ملل مشاهده می‌کنیم: مثلاً در موردی می‌بینیم که جنایت آن رژیم با ۱۷۷ رأی محکوم می‌شود (در مقابل ۵ رأی از خود آن رژیم، آمریکا و سه جزیرهٔ ناشناخته که آرائشان به بهای کمی قابل خریداری است، نه اینکه عشق و علاقه‌ای به رژیم اشغالگر فلسطین داشته باشند).[۲]

یهودآزاری در گذشته در برخی سرزمین‌های مسیحی و اسلامی وجود داشته است. همچنین مردم در مواردی (مثلاً بر اثر شایعهٔ ربوده شدن کودکی توسط

---

۱. و مقدر شده بود که میزبانی یهودیان بر عهدهٔ پیروان آن دو پیامبر عالی‌قدر قرار گیرد.

۲. البته جمعی از یهودیان جهان انسان‌هایی شریف و فرهیخته‌اند. برای نمونه می‌توانیم به هموطنان کلیمی اشاره کنیم که همزیستی با مسلمانان را بر سکونت در فلسطین اشغالی ترجیح داده و بر اثر رهنمودهای حضرت امام خمینی (ره) به طور کامل به صهیونیسم پشت کرده‌اند. ایشان در تظاهرات روز جهانی قدس در آخرین جمعهٔ ماه رمضان حضوری پرشور دارند و پیوسته ستمگری‌های اشغالگران فلسطین را به شدت محکوم می‌کنند و آن جنایتکاران را ننگ یهودیت می‌دانند.

یهودیان) آنان را به پذیرفتن دین بومی (مسیحیت یا اسلام) مجبور می‌کردند و برای تأمین خواسته خود، به ایشان گوشت خوک یا گوشت و ماست می‌خوراندند.[۱] البته تحمیل دین در مسیحیت و اسلام مجاز نیست و علمای اسلام با این رفتارها شدیداً مخالفت می‌کرده‌اند. از سوی دیگر، برخی از این مجبورشدگان در ظاهر مسیحی یا مسلمان می‌شدند، ولی در باطن یهودی می‌ماندند. آنان در اروپا «مارانو»[۲] و در ایران *آنوس*[۳] خوانده می‌شدند.

یهودستیزی در سطح جهان «ضدیت با نژاد سامی» (anti-Semetism) نامیده می‌شود و به طوری که می‌دانیم، نفرت از یهود به واژه‌های «یهودی» و «Jew» نیز سرایت کرده و به همین دلیل، واژه‌های «کلیمی» و «Jewish person» جای آنها را گرفته است.

هیتلر نیز شماری از یهودیان را شکنجه و در کوره‌های آدم‌سوزی اعدام کرده است. این اعدام‌ها در تشبیه به قربانی‌های سوختنی، *هولوکاست* (Holocaust) خوانده می‌شود.[۴]

صهیونیسم جهانی با تسلط بر رسانه‌های جمعی توانسته است در افکار مسیحیان نفوذ کند و برای خود طرفدارانی به دست آورد. به همین علت، برای کسی که می‌خواهد به کاخ سفید و سایر مراکز تصمیم‌گیری آمریکا و برخی کشورهای غربی دیگر راه یابد، لازم است نخست طوق نوکری صهیونیست‌ها را به گردن بیاویزد و پس از آن، دست به کار شود و این است علت حمایت‌های بی‌دریغ رئیس جمهور و سایر مقامات آمریکا از جنایات بی‌شرمانهٔ اسرائیل غاصب. به موازات این کسب آبرو در مجامع مسیحی، چهرهٔ صهیونیسم نزد مسلمانان روز به روز سیاه‌تر می‌شود «و العاقبة للمتقین.»

---

۱. خوردن گوشت خوک به طور مطلق و گوشت همراه لبنیات در یهودیت حرام و در نتیجه، برای یهودیان آزاردهنده است.

۲. Marrano اصل این واژه معلوم نیست.

۳. *آنوس* واژه‌ای عبری به معنای «مجبور» است.

۴. پژوهشگران غربی اصل وقوع این حادثه را تأیید می‌کنند، هرچند برخی از آنان می‌گویند دربارهٔ تعداد قربانیان آن اغراق شده است.

۸ـ۶. پیدایش صهیونیسم

یهودیان اروپا بر اثر فشارهایی که بر آنان وارد شده بود، نمی‌توانستند بین مسیحیان زندگی کنند و تبعیدهای پیاپی آرمان وطن مستقل را در آنان تقویت می‌کرد.

در اواخر قرن نوزدهم گروه بزرگی از یهودیان روسیه اخراج شدند. عده‌ای از آنان در غرب اروپا ساکن شدند و گروهی هم به فلسطین رفتند و در مکانی نزدیک دریای مدیترانه ساکن شدند و نام «صَهیون»[1] را برای آنجا برگزیدند. فلسطین در آن زمان تابع خلافت عثمانی بود.

در همان زمان، یهودیان اروپا با نادیده گرفتن سنت انتظار، برای کسب استقلال و عزت برخاستند. روزنامه‌نگاری اتریشی به نام تئودور هرتصِل (Theodor Herzel) صهیونیسم را بنیاد نهاد و در راه آن بسیار تلاش کرد. دو گروه از یهودیان با کار وی مخالف بودند: کسانی که این اندیشه را مخالف آرمان مسیحایی می‌دانستند و کسانی که جدایی نژادها را نمی‌پذیرفتند (Assimilationists) و احساس می‌کردند که یهودیان می‌توانند در عصر حاضر با اقوام دیگر تفاهم و همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. ولی صهیونیست‌ها همکیشان خود را به داشتن حکومتی مستقل راضی کردند و به دنبال آن، مهاجرت یهودیان به فلسطین آغاز شد. اندیشمندان مسلمان این عمل را توطئه‌ای خطرناک دانستند و مسلمانان را از همکاری با مهاجران یهودی بر حذر داشتند،[2] ولی مسلمانان هنگامی از عمق فاجعه آگاهی یافتند که راه چاره بسته شده بود.

از سوی دیگر، برخی از مسیحیان حتی پیش از بنیانگذاری صهیونیسم، معتقد شده بودند که شرط بازگشت حضرت عیسی(ع) در آخرالزمان این است که یهودیان به فلسطین برگردند. صهیونیست‌ها این عقیده را تقویت کردند و مدافعان سرسختی میان ساده‌دلان مسیحی پیدا کردند.

---

۱. *صهیون* در اصل، نام تپه‌ای است در قدس که در زمان شکوفایی دولت بنی‌اسرائیل در عصر داوود و سلیمان(ع) مرکز نظامی بوده است. این نام همواره یادآور اقتدار قوم یهود بوده و در کتاب‌های انبیای متأخر عهد عتیق بسیار از آن یاد شده است.

۲. نمونه‌ای از این هشدارها در تفسیر *المنار*، ذیل آیهٔ ۴۵ سورهٔ نساء آمده است.

۹ـ۶. تأسیس رژیم جعلی اسرائیل

چندی نگذشت که صهیونیست‌ها مهمان‌نوازی مسلمانان فلسطین را از یاد بردند و با قساوت‌آمیزترین شیوه، آن سرزمین را اشغال و در سال ۱۹۴۸[۱] حکومت سکولار یهودیان را بر خاک غصب‌شدهٔ فلسطین ایجاد کردند و نام «اسرائیل» را برای آن جعل کردند. همچنین نیروهای مسلح این رژیم در جنگ شش‌روزهٔ ژوئن ۱۹۶۷ بخش‌هایی از کشورهای همسایه را گرفتند و ضمیمهٔ کشور صهیونیستی کردند که نیمهٔ شرقی بیت‌المقدس مشتمل بر مسجد اقصی در اردن از آن جمله بود.[۲]

اندیشهٔ پدید آوردن کشور مستقل آرمان همیشگی قوم یهود بوده است، با این وصف، زندگی میان ملت‌های غیریهودی از نظر اقتصادی برای عموم یهودیان بسیار بهتر بود و به همین دلیل، پس از تأسیس آن کشور، یهودیان حاضر به مهاجرت به آن نبودند؛ از این رو، برای تشویق آنان به مهاجرت، در سرزمین‌های یهودی‌نشین جهان سازمان‌هایی به وجود آمد. دستگاه‌های تبلیغاتی آن رژیم نیز باغ سبزی را به یهودیان نشان می‌دادند. مهاجرت به فلسطین اشغالی در زبان عبری *عَلیا* یعنی «علوّ» خوانده می‌شود. اکنون از چهارده میلیون یهودی کل جهان، ۲۰ درصد در اسرائیل و ۸۰ درصد در مناطق دیگر (دیاسپورا) هستند. شمار یهودیان ایران حدود بیست هزار است.

از همان ابتدا، گروهی از یهود پس از مهاجرت، آن کشور را ترک کردند و به برنامه‌های پیشین خود میان اقوام دیگر ادامه دادند.

استکبار جهانی به سرکردگی انگلستان و آمریکا به پشتیبانی همه‌جانبه از صهیونیسم برخاست. صهیونیست‌ها با اتکا به آن حمایت‌ها و با بهره‌برداری از ضعف و زبونی رهبران کشورهای اسلامی، موقعیت خود را محکم کردند و وضعی را پیش آوردند که اکنون با تلخکامی شاهد آن هستیم.

---

۱. اعلام تشکیل آن رژیم توسط صهیونیست‌ها در سال ۱۹۴۷ (همزمان با عقب‌نشینی نیروهای اشغالگر انگلیسی از فلسطین) بوده است.

۲. تورات یهودیان را از طمع ورزیدن به اموال و املاک همسایه بر حذر داشته (خروج ۲۰: ۱۷ و تثنیه ۵: ۲۱)، همچنین گفته است: «ملعون باد کسی که حد همسایهٔ خود را تغییر دهد» (تثنیه ۲۷: ۱۷).

البته جمعی از یهودیان سنت‌گرا مانند گروه *نطورای کارتا*[1] در فلسطین اشغالی، آمریکا و کشورهای دیگر پیوسته با تشکیل رژیم اسرائیل مخالف بوده و آن را خلاف شرع می‌دانسته‌اند. آنان در ابتدای تشکیل آن رژیم، در آن کشور برای گروه خود اسکناس‌هایی منتشر کردند تا مجبور نشوند از اسکناس‌های آن رژیم غاصب و جنایتکار استفاده کنند. ایشان در آمریکا و فلسطین اشغالی تظاهرات پرشوری بر ضد اسرائیل به راه می‌اندازند و صهیونیسم و اسرائیل را ننگ یهودیت معرفی می‌کنند.[2]

تا کنون که بیش از نیم قرن از تشکیل رژیم صهیونیستی می‌گذرد، غاصبان فلسطین از هیچ جنایتی فروگذار نکرده‌اند و با شیوه‌های گوناگون به گسترش سلطهٔ ظالمانهٔ خود ادامه داده‌اند. همچنین آنان قطعنامه‌ها و بیانیه‌های مجامع بین‌المللی را به چیزی نگرفته‌اند. کسانی هم که صلح‌طلبی صهیونیست‌ها را باور کرده‌اند، در اندک زمانی به دورویی و ناجوانمردی آنان پی برده‌اند.

۷. تَنَخ (عهد عتیق)

یهودیان کتاب آسمانی خود را *تَنَخ*[3] می‌نامند که همان *عهد عتیق* مسیحیان است. بنابراین، *عهد عتیق* نامی است که مسیحیان در مقابل *عهد جدید* خود به کتاب

---

۱. Neturei Karta در سال ۱۹۳۵ پدید آمده و این نام (به معنای «نگهبانان شهر») که در سال ۱۹۳۸ بر خود نهاده‌اند، از عبارتی در تلمود (حگیگا ۷۶: ۳) گرفته شده است که دانشمندان را *نگهبانان شهر* معرفی می‌کند. برای اطلاعات بیشتر به سایت اینترنتی آنان <www.nkusa.org> مراجعه شود.

۲. در جریان زندانی شدن چند یهودی در شیراز به جرم جاسوسی برای اسرائیل و غوغایی که صهیونیست‌ها برای آن در سطح جهان به راه انداخته بودند، در سال ۱۳۷۹ چهار تن از حاخام‌های بلندمرتبهٔ نطورای کارتا از آمریکا، برای تأیید مواضع جمهوری اسلامی ایران، به کشور ما سفر کردند.

۳. این واژه از سه حرف «ت» = تورات (به عبری: «تورا»)، «ن» = انبیا (به عبری: «نویئیم») و «خ» = مکتوبات (به عبری: «کتوبیم»؛ با تبدیل «ک» به «خ» طبق قواعد آن زبان) ساخته شده است. اصطلاح مسیحی «عهد عتیق» در بحث پیرامون یهودیت چندان موجه نیست.

یهودیان داده‌اند. مسیحیان به هر دو عهد عقیده دارند با تقدیم ناسخ بر منسوخ. پس اگر در تورات (لاویان ۱۱: ۷)، گوشت‌هایی مانند گوشت خوک حرام شده است و یهودیان از خوردن آن گوشت‌ها پرهیز می‌کنند، در عهد جدید (اعمال رسولان ۱۰: ۹ـ۱۶، رسالهٔ اول به قرنتیان ۱۰: ۲۵ و موارد دیگر) همهٔ گوشت‌ها حلال شده است و مسیحیان هیچ گوشتی را حرام نمی‌دانند. البته مسیحیان مانند یهودیان نسخ را انکار می‌کنند و معتقدند که شریعت عهد عتیق مقدمه‌ای بوده است برای ترک شریعت در عهد جدید.

کتاب *عهد عتیق* به زبان عبری و اندکی از آن به زبان کلدانی نوشته شده است. این دو زبان مانند عربی از زبان‌های سامی هستند. ترتیب کتاب‌های نسخهٔ عبری عهد عتیق با ترتیب آن در ترجمه‌هایی که مسیحیان منتشر می‌کنند، مقداری تفاوت دارد و البته اسفار پنجگانهٔ تورات همیشه در آغاز آن مجموعه است.

همچنین نسخه‌ای از عهد عتیق به زبان یونانی[1] وجود دارد که از روی نسخهٔ عبری ترجمه شده و آن را ترجمهٔ سبعینیّه (یا ترجمهٔ هفتاد) می‌نامند. گفته می‌شود این ترجمه حدود سال ۲۵۸ ق.م. به امر بَطْلَیْموس فیلادلْفوس پادشاه مصر، توسط ۷۲ تن انجام گرفته است. این نسخه تفاوت‌هایی با اصل عبری دارد و از همه مهم‌تر آنکه مشتمل بر قسمت‌هایی است که در نسخهٔ عبری موجود یافت نمی‌شود. هنگامی که دانشمندان یهود در قرن اول میلادی برای تعیین کتاب‌های مقدس خویش در مکانی به نام «یاوْنه» گرد آمدند، از نوشته‌های دینی فراوانی که در آن روزگار رواج داشت، بر ۳۹ کتاب که به زبان عبری بود، اتفاق کردند و کتاب‌هایی را که به زبان یونانی نوشته شده بود، کنار گذاشتند. این کتاب‌ها بعداً *اپوکریفا* (Apocrypha) یعنی «پوشیده» نامیده شد.

مسیحیان که کتاب عهد جدیدشان به زبان یونانی نوشته شده بود، شماری از

---

۱. اسکندر مقدونی پس از استیلا بر خاورمیانه در حدود سال ۳۳۰ق.م.، به نشر علوم یونانیان اقدام کرد و بدین منظور شهرهایی به نام «اسکندریه» بنا کرد که یکی از آنها در مصر تا زمان ما یک شهر دانشگاهی است. از آن پس زبان یونانی زبان علم و کتابت شد.

کتاب‌های اپوکریفایی را بر عهد عتیق خود افزودند. با این کار، شمارهٔ کتاب‌های عهد عتیق ایشان به ۴۶ رسید و همه آنان مقدس بودن آنها را پذیرفتند. حدود پنج قرن پیش، مارتین لوتر در الهامی بودن این کتاب‌ها تردید کرد و با گذشت زمان، مسیحیان پروتستان آنها را کنار گذاشتند و نسخه‌های پروتستانی عهد عتیق به بازار آمد که با *تَنَخ* یهودیان برابر است. از آنجا که معمولاً پروتستان‌ها به ترجمه و نشر کتاب مقدس اقدام می‌کنند، نسخه‌های فاقد *اَپوکریفا* در جهان فراوان‌ترند. کلیساهای کاتولیک و ارتدکس با این عمل مخالفند و قسمت‌های مذکور را بخشی از عهد عتیق می‌شمارند و آنها را «قانون ثانوی» (Deuterocanonical) می‌نامند.

دستهٔ دیگری از کتاب‌های یونانی که *سوڈاپیگرافا* (Pseudepigrapha) یعنی «نوشته‌های جعلی» نامیده می‌شود، اعتبار کم‌تری داشت و هرگز در عهد عتیق قرار نگرفت. این نوشته‌ها که چند دهه پیش از میلاد، به دست برخی از یهودیان فرهیخته پدید آمده بود، بر اثر بی‌توجهی اهل کتاب از میان رفته، ولی شماری از متون یا ترجمه‌های آنها در گوشه و کنار جهان باقی مانده و در قرون اخیر کشف شده است. تعداد این آثار که مسیحیان در برخی از آنها تصرفاتی کرده‌اند، بسیار است و مجموعه‌هایی از آنها به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ شده است.[1]

تَنَخ ۳۹ کتاب دارد که ترجمه‌های مسیحی آن به نام «عهد عتیق» از نظر موضوع به سه بخش تقسیم می‌شوند:

۱. بخش تاریخی؛

۲. حکمت، مناجات و شعر؛

۳. پیشگویی‌های انبیا.

۱ـ۷. بخش تاریخی تَنَخ (عهد عتیق)

بخش تاریخی عهد عتیق مشتمل بر ۱۷ کتاب است که ۵ کتاب اول آن «تورات»

---

۱. یک مجموعهٔ آنها زیر عنوان *The Forgotten Books of Eden* در سال ۱۹۲۷ به زبان انگلیسی در آمریکا انتشار یافته است.

نامیده می‌شود و نام دیگر آن *پنتاتوک* (Pentateuch) یعنی «پنج کتاب» یا «اسفار خمسه» است.

تورات با *سفر پیدایش* آغاز می‌شود. آفرینش جهان، آدم و حوا و خوردن از درخت معرفت نیک و بد، همچنین اخراج آنان از باغ عدن، داستان فرزندان آدم، طوفان نوح، حوادث مربوط به حضرت ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و یوسف(ع) در این سفر آمده است.

چهار سفر بعدی سیرهٔ حضرت موسی(ع) و تاریخ بنی‌اسرائیل را شرح می‌دهد. این سیره تولد، بعثت، خروج، تشکیل حکومت و رحلت آن حضرت را در بر دارد. مقدار زیادی از احکام و قوانین، ضمن عباراتی منسوب به وحی، در این چهار سفر وجود دارد. به عقیدهٔ یهودیان و مسیحیان، مؤلف اسفار پنجگانهٔ تورات حضرت موسی(ع) است.

تاریخ بنی‌اسرائیل از زمان حضرت یوشع(ع) به بعد در دوازده کتاب بعدی ادامه می‌یابد.

کتاب‌های بخش تاریخی عهد عتیق از این قرار است:

۱. سفر پیدایش (آفرینش جهان، داستان‌های حضرت آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و یوسف)؛

۲. سفر خروج (تولد و بعثت حضرت موسی(ع)، خروج بنی‌اسرائیل از مصر به سینا و احکام)؛

۳. سفر لاویان (احکام کاهنان یعنی روحانیون یهودی که از نسل حضرت هارون(ع) و از خاندان لاوی هستند)؛

۴. سفر اعداد (آمار بنی‌اسرائیل در عصر حضرت موسی(ع)، شریعت و تاریخ ایشان)؛

۵. سفر تثنیه (تکرار احکامی که در اسفار پیشین آمده است و تاریخ بنی‌اسرائیل تا رحلت حضرت موسی)؛

۶. صحیفهٔ یوشع (تاریخ و سیرهٔ یوشع بن نون جانشین حضرت موسی)؛

۷. سفر داوران (تاریخ قاضیان بنی‌اسرائیل، قبل از نصب پادشاهان)؛
۸. کتاب روت (شرح حال زنی به نام روت، از جدات حضرت داوود)؛
۹. کتاب اول سموئیل (تاریخ سموئیل نبی و تعیین شاؤل، یعنی طالوت، به سلطنت)؛
۱۰. کتاب دوم سموئیل (پادشاهی حضرت داوود)؛
۱۱. کتاب اول پادشاهان (ادامهٔ پادشاهی داوود و پادشاهی حضرت سلیمان(ع) و جانشینان او)؛
۱۲. کتاب دوم پادشاهان (ادامهٔ تاریخ پادشاهان بنی‌اسرائیل تا حملهٔ بختنصّر و جلای بابل)؛
۱۳. کتاب اول تواریخ ایام (نسب‌نامهٔ بنی‌اسرائیل و تکرار تاریخ ایشان تا وفات داوود)؛
۱۴. کتاب دوم تواریخ ایام (تاریخ پادشاهی حضرت سلیمان(ع) و پادشاهان بعدی تا جلای بابل)؛
۱۵. کتاب عزرا (نوسازی اورشلیم و آزادی یهودیان همراه عُزیر)؛
۱۶. کتاب نَحَمیا (نوسازی اورشلیم و بازگشت یهودیان از زبان نحمیا ساقی اردشیر اول پادشاه هخامنشی)؛
۱۷. کتاب استر (رفع خطر نابودی از یهود با وساطت استر، همسر یهودی خشایارشا).[۱]

۲ـ۷. حکمت، مناجات و شعر

این بخش مشتمل بر ۵ کتاب است:
۱. کتاب ایوب (ابتلا، بی‌صبری و صبوری نهایی وی بر اثر موعظهٔ دوستانش)؛
۲. کتاب مزامیر یعنی زبور داوود (مجموعهٔ ۱۵۰ قطعه مناجات)؛
۳. کتاب امثال سلیمان نبی (کلمات حکمت‌آمیز)؛

---

۱. آرامگاه استر و پسرعمویش مُردِخای که در رفع این خطر مؤثر بوده، در همدان است.

۴. کتاب جامعه[1] (مشتمل بر نگرش بدبینانه به جهان)؛
۵. کتاب غزل غزل‌های سلیمان (اشعار عاشقانه).

۳ـ۷. پیشگویی‌های انبیا

بخش پیشگویی‌های انبیا مشتمل بر هشدارها و تهدیداتی است پیرامون سرنوشتی که بر اثر نافرمانی خدا در انتظار بنی‌اسرائیل بود. برای فهمیدن این پیشگویی‌ها خواننده باید از جریانات آن زمان کاملاً آگاه باشد.

این بخش مشتمل بر ۱۷ کتاب است:

۱. کتاب اشَعیا (طولانی‌ترین و معروف‌ترین کتاب پیشگویی در عهد عتیق)؛
۲. کتاب اِرمیا (پیشگویی)؛
۳. کتاب مراثی اِرمیا (نوحه‌سرایی آن حضرت بر خرابی اورشلیم)؛
۴. کتاب حِزقیال (پیشگویی)؛
۵. کتاب دانیال (پیشگویی و شرح مجاهدات دانیال نبی مدفون در شوش)؛[2]
۶. کتاب هوشع (پیشگویی)؛
۷. کتاب یوئیل (پیشگویی)؛
۸. کتاب عاموس (پیشگویی)؛
۹. کتاب عوبَدیا (پیشگویی)؛
۱۰. کتاب یونس (داستان زندانی شدن وی در شکم ماهی)؛
۱۱. کتاب میکاه (پیشگویی)؛
۱۲. کتاب ناحوم (پیشگویی)؛
۱۳. کتاب حَبَقّوق (پیشگویی حضرت حبقّوق نبی مدفون در تویسرکان)؛[3]

---

۱. «جامعه» در این کتاب اسم مستعار حضرت سلیمان(ع) است.
۲. دانشمندان تاریخ سنتی تألیف کتاب دانیال را که قرن ششم قبل از میلاد باشد، رد می‌کنند و تاریخ واقعی آن را حدود سال ۱۶۵ق.م. می‌دانند.
۳. «حبقّوق» در کتب اسلامی به «حیقوق» تصحیف شده است.

۱۴. کتاب صَفَنیا (پیشگویی)؛
۱۵. کتاب حَجّی (پیشگویی)؛
۱۶. کتاب زکریا (پیشگویی)؛
۱۷. کتاب مَلاکی (پیشگویی).

بررسی اعتبار این کتاب‌ها از دیدگاه‌های مختلف در بخش مسیحیت خواهد آمد.

۴ـ۷. شیوهٔ ارجاع به کتاب مقدس

همه ما با شیوهٔ ارجاع به قرآن کریم آشنا هستیم و می‌دانیم به جای ذکر صفحه، از نام سوره و شمارهٔ آیه استفاده می‌شود. پرهیز از ذکر صفحه در صدها کتاب باستانی و مشهور معمول است، مانند آثار افلاطون، ارسطو، هومِر، هرودت، شکسپیر و غیره. (در ارجاع به قوانین نیز ذکر صفحه معمول نیست و به جای آن، شمارهٔ مواد را ذکر می‌کنند). برای ارجاع به این آثار ابواب و فصول و شماره‌هایی ساخته‌اند تا ارجاع به چاپ‌های خاصی محدود نشود و برای همه کارساز باشد. تورات عبری، علاوه بر این، ابواب و فصول خاص خود را نیز دارد.[1]

هنگام ارجاع به کتاب مقدس، نخست نام رساله (یا کوته‌نوشت آن)، آنگاه شمارهٔ باب و سرانجام، شمارهٔ فقرات ذکر می‌شوند؛ مثلاً «پیدایش ۱: ۲۷» (یا «پید ۱: ۲۷») یعنی سِفر پیدایش، باب ۱، فقرهٔ ۲۷.

۵ـ۷. نقد تورات

تورات واژه‌ای عبری و به معنای «قانون» و «شریعت» است؛ زیرا در کتاب تورات احکام و قوانین فراوانی وجود دارد. علمای یهود ۶۱۳ حکم از تورات استنباط کرده‌اند.[2]

---

۱. مسیحیان هنگام استفاده از زبان‌های اسلامی، بندهای کتاب مقدس را «آیه» می‌نامند. این اصطلاح در اصل مسیحیت نیست؛ زیرا آنان الفاظ و عبارات کتاب‌های وحیانی و آسمانی خود را معجزه نمی‌دانند.

۲. برای آگاهی از احکام یادشده، رک.: حسین سلیمانی، «احکام ۶۱۳ گانهٔ تورات»، *هفت آسمان* ش ۱۸، ص ۱۵۳ـ۱۷۶.

کارشناسان کتاب مقدس از طریق سبک‌شناسی متن تورات عبری، به چهار منبع فرضی برای اسفار پنجگانه قائل شده و برای هر یک از آنها نامی گذاشته‌اند:

۱. منبع الوهیمی (E): اشاره به مقاطعی که خدا را «الوهیم» (Elohim)[1] نامیده است؛

۲. منبع یَهْوَهی (J): اشاره به مقاطعی که خدا را «یهوه» (Jehovah)[2] نامیده است؛

۳. منبع کاهنی (P): اشاره به مقاطع مربوط به وظایف کاهنان (Priests)؛

۴. منبع سفر تثنیه (D): اشاره به منبعی ویژه، شامل تمام سفر تثنیه (Deuteronomy).

هریک از این مقاطع سبک و شیوهٔ خاص خود را دارد و از مقایسهٔ آنها مسلم می‌شود که پنج سفر کنونی تورات در زمان‌هایی بسیار دور (حدود ۲۵۰۰ سال پیش) از چهار منبع گوناگون ترکیب و تألیف شده است.

یکی از قدیم‌ترین و معروف‌ترین نقدهای تورات و سایر رساله‌های کتاب مقدس از سوی فیلسوف هلندی اسپینوزا (Spinoza) (۱۶۳۲ـ۱۶۷۷) در کتابی به نام *رساله‌ای در الهیات و سیاست* انجام گرفته است.

اسپینوزا در کتاب خود با ذکر دلیل‌هایی اثبات می‌کند که برای بررسی اعتبار کتاب مقدس باید به شواهد تاریخی و انتقادی آن پرداخت و متأسف است که پیشینیان این شناخت را متروک داشته‌اند و یا اگر چیزی در باب آن نگاشته‌اند از دسترس ما به دور مانده است. وی می‌افزاید اکنون ما در شرایطی زیست می‌کنیم که مسائلی تعصب‌آمیز به نام دین معروف شده است و مردم برای عقل در اعتقادات خود سهمی قائل نیستند. از این رو من با نومیدی نسبی پای در این راه می‌نهم و در نخستین گام به بررسی نویسندگان کتاب مقدس (و قبل از همه به مؤلف اسفار پنجگانه تورات) می‌پردازم:

تقریباً همهٔ اهل کتاب معتقدند که موسی تورات را تألیف کرده است، به

۱. به معنای «خدایان»، جمع احترامی «اِلوه» یعنی خدا.

۲. اسم خاص خدا.

گونه‌ای که فرقهٔ فریسیان از یهود در تأکید بر این عقیده، مخالف آن را مرتد دانسته‌اند. به همین دلیل ابن عَزرا که دانشمندی نسبتاً آزاداندیش بود، برای اظهار نظر خویش در این باب جرأت نکرد و تنها با اشاراتی مبهم، اشتباه بودن این اعتقاد عمومی را متذکر شد. اما من بدون ترس و واهمه پردهٔ ابهام را از روی سخنان ابن عزرا برخواهم داشت و حقیقت را برای همه آفتابی خواهم کرد.[1]

سپس اسپینوزا به بررسی علمی اسفار پنجگانهٔ تورات می‌پردازد و اثبات می‌کند که نویسندهٔ آنها نمی‌تواند حضرت موسی(ع) باشد، بلکه نویسندهٔ آنها کسی است که سال‌ها پس از وی می‌زیسته است. مثلاً در سفر پیدایش ۱۴: ۱۴ از مکانی به نام «دان» سخن به میان آمده است، ولی از کتاب یوشع ۱۹: ۴۷ می‌فهمیم که مکان مذکور در زمان حضرت موسی(ع) «لَشَم» نام داشته و پس از وی «دان» نامیده شده است. پس اگر تورات نوشتهٔ حضرت موسی(ع) می‌بود، در اینجا نام «لشم» یافت می‌شد و نه «دان». البته علمای یهودی و مسیحی به این اشکالات پاسخ‌هایی داده‌اند.

همچنین اسپینوزا با اشاره به برخی عبارات تورات کنونی (مانند خروج ۱۷: ۱۴ و اعداد ۲۱: ۱۴) می‌گوید که حضرت موسی(ع) نوشته‌هایی نیز داشته است، ولی تورات کنونی نمی‌تواند تألیف او باشد.

۶ـ۷. اپوکریفای عهد عتیق

اینک برای آشنایی با اپوکریفای عهد عتیق نام‌های آن کتب را می‌آوریم. لازم است اشاره کنیم که نسخه‌هایی از کتاب مقدس که دارای اپوکریفاست، هم از نظر تعداد کتب اپوکریفا و هم از نظر ترتیب، با یکدیگر اختلاف دارند. ترجمهٔ فارسی اپوکریفا (بر اساس ده نسخهٔ قدیمی و معتبر)[2] مشتمل بر ۱۰ کتاب زیر است:

طوبیت، یهودیت، استر (یونانی)، حکمت سلیمان نبی، حکمت یشوع

---

1. Spinoza, Benedict de, *A Theologico Political Treatise*, ch.VIII.

۲. *اپوکریفای عهد عتیق*، (ترجمهٔ عباس رسول‌زاده و جواد باغبانی، قم: مرکز انتشارات مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۸۳).

یهودا هنّاسی آن سنت‌ها را *میشنا* نامید که در عبری به معنای مکرر و مثنّای تورات است (در مقابل *میقْرا* به معنای خواندنی و مقروء، یعنی متن تورات).

شرح میشنا «گمارا» نامیده می‌شود که به معنای تکمیل و تفسیر است: نویسندگان *گمارا* می‌گفتند مطالب آنان باقی‌ماندهٔ سخنان دانشمندان گذشته است که کتاب *میشْنا* را تکمیل می‌کند.

میشنا دو *گمارا* دارد: *گمارای بابلی* و *گمارای فلسطینی (اورشلیمی)*.

تلمود بر مبنای *گمارا* دو نوع است: *تلمود بابلی* که مفصل‌تر است و *تلمود فلسطینی (اورشلیمی)*. در *تلمود* نخست یک مقطع از عبارت *میشْنا* نقل و سپس آن مقطع در زیر عنوان *گمارا*، تفسیر و تحلیل می‌شود.

تلمود شش بخش دارد که هر بخش *سِدِر* نامیده می‌شود و مجموع آن ۶۳ رساله است به این شرح:

۱. سدر زراعیم (بخش بذرها، احکام محصولات و نتاج حیوانات) ۱۱ رساله
۲. سدر مُوعَد (بخش عید، دربارهٔ روزهای یادبود) ۱۲ رساله
۳. سدر ناشیم (بخش نسوان، احکام زناشویی) ۷ رساله
۴. سدر نِزیقین (بخش زیان‌ها، احکام اموال و زیان به نفوس) ۱۰ رساله
۵. سدر قِداشیم (بخش مقدسات، مقدسات دین یهود) ۱۱ رساله
۶. سدر طِهاروت (بخش طهارت‌ها، احکام پاک و ناپاک) ۱۲ رساله

در *تلمود* به دو عنصر اساسی برخورد می‌کنیم: یکی *هَلاّخا* به معنای راه و روش که عبارت است از دستورهای دینی برای زندگی صحیح و دیگری *اگادا* به معنای روایت که عبارت است از داستان‌ها و شواهدی از پیشوایان یهود یا بزرگان اقوام مختلف که به منظور تأیید موضوع نقل می‌شود.

مقدار زیادی از مطالب *تلمود* در کتب اسلامی پراکنده شده و برخی از مسلمانان مقداری از آنها را بی‌چون و چرا پذیرفته‌اند و کسی به دنبال اصل و منشأ آنها نرفته است. مسلمانان این‌گونه روایات را *اسرائیلیات* می‌نامند. مطالب صحیحی نیز در *تلمود* یافت می‌شود که در پاره‌ای موارد با آیات و روایات صحیح اسلامی مطابقت دارد.

تلمود به عنوان دائرةالمعارف پر محتوای یهودیت محافظت از این آیین را بر عهده داشته و منبع قوانین فقه یهود بوده است. مسیحیان به علت بدگویی این کتاب از حضرت عیسی مسیح(ع) همواره با آن مخالف بوده‌اند. رهبران کلیسا در قرن ششم میلادی مخالفت خود را با آن اعلام کردند، ولی تا چندین قرن مسئله‌ای پیش نیامد و جوامع یهودی مراقب بودند که احساسات مسیحیان را نسبت به آن تحریک نکنند. در سال ۱۲۳۹ م. یک یهودی که مسیحی شده بود، پاپ را به سوزاندن آن کتاب تشویق کرد و تلمودسوزی را بنیاد نهاد. پس از آن تاریخ، ارابه‌های پر از نسخه‌های *تلمود* به میدان‌های شهر برده می‌شد و به کام آتش می‌رفت و یا برای استفاده از چرم آن به سازندگان کفش سپرده می‌شد.

اکنون چند دست‌نویس از *تلمود بابلی* در کتابخانه‌های جهان یافت می‌شود و تنها نسخه کتابخانه شهر مونیخ در آلمان کامل است.

اولین و معروف‌ترین چاپ متن عبری *تلمود* به دست فردی به نام دانیال بومْبِرگ در شهر ونیز (ایتالیا) صورت گرفت (*تلمود بابلی* در سال‌های ۳ـ۱۵۲۰ و *تلمود فلسطینی* در سال‌های ۴ـ۱۵۲۳). تعداد صفحات *تلمود بابلی* در این چاپ ۵۸۹۴ صفحه است که در چاپ‌های مختلف رعایت می‌شود تا برای ارجاع به آن کتاب عظیم مورد استفاده قرار گیرد. *تلمود* به برخی زبان‌های اروپایی ترجمه و منتشر شده و ترجمهٔ انگلیسی آن در ۱۸ جلد بزرگ در لندن به چاپ رسیده است. خلاصه‌ای از آن کتاب نیز به زبان فارسی، به نام *گنجینه‌ای از تلمود* در سال ۱۳۵۰ش. در تهران انتشار یافته است.

۹. قبالا

عرفان یهودی *قَبالا* (یعنی مقبول) نامیده می‌شود. عرفان یهودی مکتبی زایا و بارور است و در حیات معنوی بنی‌اسرائیل بسیار تأثیر داشته و دارد. آثاری در این باب یافت می‌شود که از همه مهم‌تر کتابی است به نام *زوهَر* (یعنی درخشان). درباره مؤلف واقعی این کتاب اختلاف است. دانش قبالا پیرامون عرش الهی، اسم اعظم،

حوادث آخرالزمان، ظهور مسیحا، رجعت و قیامت بسیار بحث می‌کند و *علم حروف* در این فن نقش مهمی دارد. عددهای ابجدی حدود ۱۵۰ سال قبل از میلاد در جامعهٔ یهودیان رایج شده و از آنجا به مسیحیت و اسلام راه یافته است.

فرقهٔ عرفانی حسیدیم که در حدود سال ۱۷۴۰ به دست اسرائیل بَعَل‌شِم‌طوب تأسیس شده و در شرق اروپا رواج یافته است، نمونه‌ای از عرفان عملی نزد یهود است. این فرقه مراسم سماع نیز دارد.

۱۰. اعتقادات

عالم دینی، فیلسوف و پزشک یهودی، موسی بن میمون (۱۱۳۵ـ۱۲۰۴ م.) به آیین یهود لباسی نو پوشاند و سیزده اصل برای آن ترتیب داد، به این شرح:

۱. وجود خدا؛
۲. یگانگی او؛
۳. تجرد او؛
۴. نداشتن زمان؛
۵. توحید در عبادت و اطاعت؛
۶. نبوت؛
۷. برتری حضرت موسی(ع) بر انبیای قبل و بعد از خود؛
۸. کلّ تورات به حضرت موسی(ع) داده شده است؛
۹. تورات قابل نسخ یا تغییر نیست؛
۱۰. اعتقاد به اینکه خدا به کارهای انسان علم دارد؛
۱۱. اعتقاد به اینکه خدا عاملان به تورات را پاداش می‌دهد و متخلفان از آن را مجازات می‌کند؛
۱۲. آمدن مسیحای موعود؛
۱۳. رستاخیز مردگان.[1]

۱. *تفسیر میشنا*، سَنهِدرین ۱۰؛ نقل از: *Encyclopedia Judaica*.

یهودیان نیز مانند سایر اقوام تحت تأثیر محیط قرار داشتند و پس از تماس با برخی تمدن‌های باستانی، خواسته یا ناخواسته، بسیاری از مفاهیم و اعمال آنها را وام گرفتند، ولی باید توجه داشت که آنان پیوسته و در تمام موارد، مسائل یاد شده را به رنگ اخلاقیات توحیدی خاص خویش در می‌آوردند.

یهودیان اصولاً قومی دیندار و پایبند هستند و برخی از آنان بسیار اصولگرا و متصلب در دیانت یهودی هستند. از سوی دیگر، یهودیانی لیبرال با دینداری کم‌تر و حتی در حد انکار خدا یافت می‌شوند که تعلق خاطرشان به یهودیت صرفاً قومی و فرهنگی و برای داشتن هویت است و خودشان به این امر اعتراف می‌کنند. گُلدا مایر (Golda Meir) نخست وزیر مؤنث اسرائیل (۱۹۶۹ـ۱۹۷۴) به گفتهٔ خودش چنین بوده است.

یهودیت تبلیغ ندارد؛ زیرا یهودیان دین خود را نعمتی الهی می‌دانند که مخصوص نژاد بنی‌اسرائیل است و اگر کسی دیگر بخواهد یهودی شود، با کراهت او را می‌پذیرند.[۱] در *تلمود* توصیه شده است که هرگاه کسی بخواهد یهودی شود، باید گرفتاری‌های این قوم را به او تفهیم کرد تا اگر مرد این میدان نیست، پا در آن نگذارد؛[۲] و سرانجام، دادگاهی دربارهٔ قبول یا عدم قبول وی به یهودیت تصمیم می‌گیرد.[۳] تحمیل یهودیت به ندرت وجود داشته است.[۴] یهودیان معمولاً مردم را به صهیونیسم دعوت می‌کنند.

۱ـ۱۰. توحید در یهودیت

یهودیت (مانند اسلام و مسیحیت) از آغاز بر توحید استوار شده است و همهٔ انبیای یهود، از حضرت موسی(ع) تا انبیای پرشمار بعدی، با شرک مبارزه کرده‌اند. بدیهی

---

۱. برخی از ادیان هیچ کس را نمی‌پذیرند؛ مانند دروز لبنان که از شعبه‌های شیعهٔ اسماعیلیه‌اند.

۲. ر.ک.: *گنجینه‌ای از تلمود*، (ترجمهٔ امیر حسین گرگانی، تهران: ۱۳۵۰)، ص ۸۴.

۳. یهودیان افراد تازه‌یهودی را گِر یعنی «بیگانه» می‌نامند.

۴. مثلاً به وسیلهٔ *اصحاب اُخدود* که در سورهٔ بروج از آنان یاد شده است.

است که پیروان ادیان توحیدی نیز در مواردی از دین خود غافل می‌شوند و به گونه‌هایی از شرک روی می‌آورند. این مسئله هیچ‌گاه نظر پژوهشگران را نسبت به اصل این ادیان تغییر نداده است. آنان با قطع نظر از لغزش‌های پیروان یک دین، از تحقیقات خود دانسته‌اند که ادیان دو گونه‌اند:

الف) ادیانی که مردم را از شرک بر حذر می‌دارند، مانند ادیان ابراهیمی؛

ب) ادیانی که شرک را به مردم تعلیم می‌دهند، مانند ادیان شرقی.

اسم خاص خدا در دین یهود *یَهْوَهْ* یعنی «باشنده» (موجود) است. این نام بسیار احترام دارد و بر زبان آوردن آن حتی از طریق قرائت تورات حرام است. بر اثر این تحریم، کسی تلفظ حقیقی آن را نمی‌داند و گاهی ادعا می‌شود که حروف آن نیز به هم ریخته است و اگر کسی تلفظ درست «اسم اعظم» را بداند، می‌تواند معجزه کند. خاورشناسان معمولاً این واژه را از باب احتیاط علمی بدون حرکت (YHWH) ثبت می‌کنند؛ *یَهْوِهْ* نیز نزد آنان مقبول است.

تا سال ۷۰م. که معبد سلیمان بر پا بود، بالاترین مقام مذهبی یهود حق داشت سالی یک بار در روز عاشورای تقویم یهودی (دهم ماه تِشْری، در اوایل پاییز)، در قدس الاقداسِ آن معبد، این نام را بر زبان آورَد و دعا کُند.[1] هنگام تلاوت تورات نام مزبور به *ادونای* به معنای «آقای من» تبدیل می‌شود و حرکات همین کلمه را روی آن می‌گذارند؛ از این رو، گاهی آن را *یَهُوَهْ* یا *یِهُوَهْ* ضبط کرده‌اند.

یکی دیگر از نام‌های خدا *اِهیه اَشِرْ اِهیه* است به معنای هستم آن که هستم. این نام در سفر خروج ۳: ۱۴ و در برخی ادعیهٔ اسلامی (مانند دعای شب عرفه) آمده است و بر اثر نسخه‌برداری افراد کم‌اطلاع، به *آهِیّاً شَراهِیّاً* تصحیف شده است.

۲ـ۱۰. نبوت در یهودیت

یهودیان به نبوت معتقدند و در مورد آن بحث‌های کلامی گسترده‌ای دارند. همچنین

---

۱. یکی از این افراد این کار را در زمان شور و هیجان و اشک و آه عبادت‌کنندگان انجام می‌داده است تا آن اسم به گوش کسی نخورد.

برای نبوت معنای ویژه‌ای قائلند که پیشگویی است و پیامبران بزرگی همچون اِشَعیا، اِرمیا، حِزقیال و هوشَع به عنوان نبی یعنی پیشگو شهرت دارند.

پیامبران بسیاری در کتاب عهد عتیق مطرح شده‌اند.[1] اشَعیا، ارمیا، عاموس با بیانات شیوای خود به بنی‌اسرائیل هشدار می‌دادند و آنان را از عاقبت کارهای زشت و ناروایشان بر حذر می‌داشتند و متذکر می‌شدند که اسارت ذلت‌باری در پیش دارند. اما آنان به این گفتارها کم‌ترین توجهی نمی‌کردند و از سوی دیگر به قتل و حبس و آزار پیامبران خود کمر می‌بستند (قرآن مجید از این امور بسیار سخن گفته است). هفده کتاب پایان عهد عتیق که کتاب‌های نبوت نام دارد، مشتمل بر این پیشگویی‌هاست.

یهودیان معتقدند که وحی از حدود چهار قرن قبل از میلاد قطع شده است و پس از ظهور موعود، دوباره برقرار خواهد شد.

۳ـ۱۰. معاد در یهودیت

معاد در تورات، بلکه در هیچ جای عهد عتیق نیامده است (پس باید گفت که تعبیر کلی *آخرت* در تثنیه ۸: ۱۶ و مراثی ارمیا ۴: ۱۸، به معنای «عاقبت دنیوی» است). از نظر تورات (لاویان ۲۶ و تثنیه ۲۸) دینداری در جلب نعمت‌های این جهان و بی‌دینی در سلب آنها تأثیر مستقیم و قطعی دارند.

از سوی دیگر، کتاب *تلمود* از معاد بسیار سخن گفته است. فرقهٔ منقرض‌شدهٔ صدوقیان که سنت شفاهی (*تلمود*) را قبول نداشتند، منکر قیامت بودند، ولی فریسیان به قیامت معتقدند و در اینکه آیا رجعت با قیامت یکی است یا نه، اختلاف دارند. آنان به بهشت و جهنم عقیده دارند. جهنم (در عبری، گِهِنّوم به معنای «درهٔ هینّوم») اسم مکانی در بیرون اورشلیم بوده است (رک.: *سفرنامهٔ ناصر خسرو*). در آن مکان، بتی به نام *مولَک* (Molech, Moloch) وجود داشته است که بنی‌اسرائیل در برهه‌ای از

---

۱. نام برخی از این پیامبران در دعای امّ‌داوود که در روز پانزدهم ماه رجب خوانده می‌شود، آمده است.

زمان، در گودالی که جلو آن بوده است، آتش می‌افروخته‌اند و کودکان خود را طی مراسمی در آتش می‌انداخته‌اند تا قربانی بت مذکور شود.

یکی از باورهای اصیل یهودیت که تصور می‌شود از بیگانگان گرفته شده باشد، اعتقاد به رستاخیز مردگان است. ایرانیان عهد باستان می‌گفتند در زمان آینده، پس از آنکه خدای خیر بر خدای شر پیروز شود و او را نابود کند، مردگان برخواهند خاست، ولی شکل عالی و معنوی این آموزه محصول الهامات یهود است و با اعتقاد خشک و بی‌روح مغان ایران‌زمین شباهتی ندارد. به گفتهٔ پژوهشگران، اعتقاد به جاودانگی روح از قدیم میان بنی‌اسرائیل وجود داشته و در چندین مورد از کتاب مقدس بدان اشاره شده است، ولی آن باور پس از بازگشت از بابل، با عقیده به جاودانگی روح نزد آن قوم و قیام مسیحا پیوند خورد و اعتقاد به رستاخیز مردگان را پدید آورد.

همان‌طور که در داستان برانگیخته شدن حضرت‌موسی(ع) دیدیم، از قرآن مجید به‌روشنی می‌فهمیم که مسئلهٔ معاد در نخستین پیام آن حضرت وجود داشته است.

۱۱. احکام

یهودیان احکام فراوان و فوق‌العاده پیچیده‌ای دارند که ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد. احکام یادشده به نجس و پاک و غذاهای حلال و حرام و امور فراوان دیگر مربوط می‌شود. احکامی که به شهر قدس و معبد سلیمان مربوط بوده، به سبب ویرانی آن شهر و آن معبد در سال ۷۰م. و پراکنده شدن یهودیان تعلیق شده است.

احکام حیوانات حلال‌گوشت و حرام‌گوشت در لاویان ۱۱ و تثنیه ۱۴ آمده است و از جمله، اینکه چارپایانی که سم‌شکافته و نشخوارکننده باشند، حلال هستند. شتر و خرگوش نشخوار می‌کنند، ولی سم‌شکافته نیستند؛ پس خوردنشان حرام است. خوک سم‌شکافته است، ولی چون نشخوار نمی‌کند، خوردنش حرام است. همین طور دربارهٔ پرندگان و حیوانات دریایی احکام فراوانی دارند. یهودیان

هم در مورد حیوانات حلال‌گوشت و هم در مورد نحوهٔ ذبح و تصفیهٔ قسمت‌های حلال و حرام آنها و کیفیت طبخ و نگهداری غذا و خوردن آن محدودیت‌های فراوانی دارند. کسی که حیوان را ذبح می‌کند یا عالم دین است و یا اینکه احکام دقیق ذبح را از عالمی آموخته است. گوشت حلال و قابل خوردن را *کاشر* می‌نامند.

در یهودیت، خوردن گوشت با لبنیات نیز حرام است و گاهی گروه‌های امر به معروف و نهی از منکر در اسرائیل به رستوران‌ها سرکشی می‌کنند که مبادا گوشت حرام یا گوشت همراه لبنیات به مشتریان عرضه شود. برای یهودیان واجب است برای خوردن نان و چند غذای دیگر دست‌های خود را طبق آیین شرع بشویند. بعد از غذا نیز شستن دو بند از انگشتان واجب است.

شستن دست‌ها تا مچ به عنوان وضو پس از برخاستن از خواب و برای عبادت، همچنین بستن دو قوطی چرمی کوچک (تفیلین) که درون آنها آیاتی از تورات روی چرم نوشته شده است، یکی روی پیشانی و دیگری روی بازوی چپ و پیچیدن دنبالهٔ تسمهٔ آن بر آن دست تا انگشت کوچک و بر سر انداختن پارچهٔ عبادت (طلیت، صیصیت) برای نماز صبح واجب است.

در یهودیت روزی سه نماز بر مردان واجب و بر زنان مستحب است:[1] نماز صبح، نماز عصر و نماز مغرب. نماز در کنیسه بهتر است و در صورتی که دست‌کم ده مرد در کنیسه حضور داشته باشند، نماز جماعت برپا می‌شود. در این حال یک نفر کاهن، لاوی یا کسی که از سایرین پیرتر است و عبری را خوب می‌داند، جلو می‌ایستد و دعاهایی به عبری و قسمت‌هایی از متن تورات را می‌خوانند و خم و راست می‌شوند. معروف‌ترین عبارتی که خوانده می‌شود، شِمَعْ (یعنی «بشنو») نام دارد که از تورات گرفته شده است:

ای اسرائیل، بشنو: یهوه خدای ما یهوهِ واحد است. پس یهوه خدای خود را به

---

۱. در یهودیت پسرانی که سیزده‌سالگی و دخترانی که دوازده‌سالگی را به پایان برده باشند، شرعاً بالغ به شمار می‌روند.

تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما. (تثنیه ۶: ۴ـ۵).[1]

قبلهٔ یهود شهر اورشلیم است. فقط سامریان قبله را کوه جِرزیم در نزدیکی شهر نابلُس می‌دانند.

روزه‌های یهود در ماه‌های سال توزیع شده است. مهمترین روزهٔ آنان در *یوم کیپور* است که از غروب روز قبل مدت یک شبانه‌روز روزه می‌گیرند و از خوردن، آشامیدن، شست‌وشو (به استثنای انگشتان)، آرایش، عطر زدن، هر گونه رابطهٔ زناشویی و پوشیدن کفش چرمی پرهیز می‌کنند و در کنیسه‌ها به عبادت و استغفار مشغول می‌شوند. چهار روزهٔ واجب دیگر نیز دارند که یکی از آنها در روز نهم ماه عبری آب به یاد خرابی اورشلیم در سال ۵۸۷ ق.م. مانند روزهٔ *یوم کیپور* عملی می‌شود. سه روزهٔ واجب دیگر و روزه‌های مستحبی مانند روزهٔ دوشنبه و پنجشنبه با امتناع از خوردن و نوشیدن از طلوع تا غروب آفتاب صورت می‌گیرد.

تا سال ۷۰م. که معبد اورشلیم بر پا بود، مردان یهودی موظف بودند سالی سه بار پیاده به آنجا بروند: عید *فِصح*، عید *هفته‌ها* و عید *سوکّوت*. البته پس از آن هم سفر زیارتی به اورشلیم وجود داشته است و یهودیان ایران به این زائران یهودی عرفاً لقب «حاجی» می‌داده‌اند.

ختنه در یهودیت فریضه‌ای مؤکد و عهد خدا با حضرت ابراهیم(ع)[2] است که در روز هشتم تولد کودک طی مراسمی، به دست روحانیون یهودی، انجام می‌گیرد. آنان به سبب اهمیتی که برای فریضهٔ ختنه قائل بوده‌اند، کودکان غیریهودی را نیز ختنه می‌کرده‌اند و چنین رسمی در کشور ما وجود داشته است.

کسانی از یهودیان که از قبیلهٔ حضرت موسی و هارون(ع) باشند، ***لاویان*** نامیده می‌شوند که به منزلهٔ *سادات* جهان اسلام هستند[3] *حاخام* (= حکیم) عالم

---

۱. همان طور که قبلاً گفته شد، تلفظ «یهوه» در یهودیت به شدت حرام است و یهودیان هنگام قرائت تورات و عبادت، به جای آن، از ترکیب *ادونای* یعنی «مولای من» استفاده می‌کنند.

۲. پیدایش ۱۷: ۹ـ۱۴.

۳. در اسلام، کسی که نسبش از طریق پدر به هاشم جدّ اعلای حضرت رسول(ص) برسد، «سید» است. «لاویان» یهودیت نیز با همین فاصله ممتاز شده‌اند: موسی بن عَمرام (عِمران) بن قَهات بن لاوی.

یهودیان و *کاهن* روحانی آنان است. *کاهن* باید از نسل حضرت هارون(ع) و یا دست‌کم از لاویان باشد.[1]

۱۲. اعیاد یهود

تقویم عبرانی شمسی ـ قمری است؛ با سال‌های شمسی و ماه‌های قمری که به طور یک‌درمیان ۳۰ و ۲۹ روز دارد. یهودیان برای ثابت نگه داشتن ماه‌های قمری در فصول سال، هر سه سال یک بار، پس از ماه *اَدار* یک ماه به نام *ادار شنی* (ادار ثانی) بر سال می‌افزایند و آن سال سیزده‌ماهه را *عبور* یعنی «آبستن» می‌نامند. سال آنان از ماه *تشری* در پاییز آغاز می‌شود و با افزودن عدد ۴۳۸۱ بر نیمهٔ اول و ۴۳۸۲ بر نیمهٔ دوم سال هجری شمسی، تاریخ عبرانی به دست می‌آید که مبدأ فرضی آن خلقت عالم است. (نیمهٔ اول سال ۱۳۹۰ هجری شمسی با نیمهٔ دوم سال ۵۷۷۱ عبرانی و نیمهٔ دوم سال ۱۳۹۰ هجری شمسی با نیمهٔ اول سال ۵۷۷۲ عبرانی برابر است، با چند روز تفاوت که منجمان شناسایی و اعلام می‌کنند).

اعیاد یهودیان از این قرار است:

۱. *روز شنبه*: در این روز افراد خانواده دسته‌جمعی غذا می‌خورند و طیّ آن، بزرگِ خانواده جام شرابی[2] بر دست می‌گیرد و با خواندن دعا، آن را تبرک می‌کند و افراد خانواده از آن شراب می‌نوشند. تعطیل کردن شنبه یکی از ده فرمان است (خروج ۲۰: ۸ـ۱۱). یهودیان کار کردن در روز شنبه را حرام و گناه کبیره می‌دانند و در آن روز به عبادت، استراحت و دید و بازدید مشغول می‌شوند.[3] در تورات کنونی می‌خوانیم:

---

۱. «کاهن» در قرآن مجید و منابع اسلامی دیگر به معنای «غیبگو» است.

۲. شراب در بیشتر ادیان جهان مانند یهودیت و مسیحیت حلال است، ولی مستی‌ای که بر اثر نوشیدن مقدار زیاد آن حاصل می‌شود، حرام و ناپسند به شمار می‌رود.

۳. شنبه را به عبری *شَبات* می‌گویند که ریشهٔ آن به معنای استراحت کردن و دست از کار کشیدن است مانند کلمه «سَبْت» در عربی. واژهٔ فارسی «شنبه» از همین *شبات* گرفته شده است.

و چون بنی‌اسرائیل در صحرا بودند، کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع می‌کرد. و کسانی که او را یافتند که هیزم جمع می‌کرد، او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند. و او را در حبس نگاه داشتند؛ زیرا که اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد. و خداوند به موسی گفت: این شخص البته کشته شود؛ تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگ‌ها سنگسار کنند. پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنان که خداوند به موسی امر کرده بود (اعداد ۱۵: ۳۲ـ۳۵).

۲. *عید اول ماه*: به عبری به آن *روش حودش* می‌گویند که به معنای آغاز ماه است.

۳. *سال هفتم یا سال انفکاک*: طبق تورات هر هفت سال یک بار باید وام‌ها را بخشید و کارهایی انسانی از قبیل آزاد کردن بردگان اسرائیلی انجام داد (تثنیه ۱۵). نام عبری این سال *شمیطا* به معنای «رهایی» است.

۴. *سال یوبیل*: این عید هر پنجاه سال یک بار می‌آید که اعمال انسانی و اخلاقی بسیاری در آن انجام می‌شود (لاویان ۲۵).

۵. *عید فِصْح (پِسَح)*: در لغت به معنای چشم‌پوشی کردن است که به مناسبت چشم‌پوشی خداوند از قتل نخست‌زادگان بنی‌اسرائیل در حین نزول این بلا به فرعونیان چنین نامی به آن داده شده است، ولی بزرگداشت آن به مناسبت نجات بنی‌اسرائیل از ستم مصریان است. این عید در فلسطین هفت روز و در سایر مناطق هشت روز طول می‌کشد و آغاز آن چهاردهم ماه نیسان در فصل بهار است. مراسم این عید در تورات (خروج ۱۲) مذکور است. *عید فصح* مهم‌ترین عید یهودیت است و در آن تنها استفاده از نان فطیر مجاز است. در شب اول (و دوم آن در غیر سرزمین اسرائیل) سفرهٔ شب عید فصح پهن و مراسمی مانند خوردن سبزی تلخ به یاد تلخکامی دوران اقامت در مصر اجرا می‌شود. از قرن دوازدهم میلادی تا کنون گاهی یهودیان متهم شده‌اند که یک کودک یا بزرگسال غیریهودی را کشته و از خون وی در نان فطیر عید فصح استفاده کرده‌اند.

۶. *عید هفته‌ها*: این عید پنجاه روز پس از عید فصح به مناسبت گذشتن هفت

هفته و آماده شدن محصول برگزار می‌شود. نام عبری آن *شاووعوت* یعنی «هفته‌ها» است.

۷. *عید اول سال*: این عید که به عبری روش *هشّانا* (رأس السّنه) نامیده می‌شود در اوایل مهر (اعتدال خریفی) قرار دارد. در آن روز برای آمادگی برای دهۀ توبه بوق می‌نواختند. روز دهم اهمیت خاصی داشت و آن را یوم‌کیپور می‌نامیدند.

۸. یوم‌کیپور: یعنی روز کفاره؛ این عید بسیار مهم دهمین روز از ماه *تِشْری* است و آن را «*عاسور*» یعنی «عاشورا» می‌نامند. یهودیان از غروب روز قبل تا شبانگاه این روز، به منظور کفارۀ گناهان، به ترتیبی که گذشت، روزه می‌گیرند. قداست این روز از شنبه بیشتر و کار در آن حرام است (لاویان ۱۶: ۲۹ـ۳۴). در یوم‌کیپور، یهودیان بنیادگرا لباس ژنده می‌پوشند.

۹. *عید سایبان‌ها*: یهودیان از روز بیست و دوم ماه *تِشْری* به یاد اقامت بنی‌اسرائیل در خیمه‌های صحرای سینا در عصر حضرت موسی(ع)، مدت یک هفته زیر سایبان زندگی می‌کنند. نام این عید به زبان عبری *سوکّوت* یعنی «سایبان‌ها» است.

۱۰. *عید گشایش*: در عبری *حَنوکا* یادبود پیروزی یهود بر استعمارگران یونانی در سال ۱۶۸ ق.م. است. در این روز معبد سلیمان به دست یهود از پلیدی‌ها و خرابی‌های دشمن تطهیر شد. این عید یک هفته پس از عید سایبان‌هاست.

۱۱. *عید قرعه‌ها*: در عبری *پوریم* نام دارد. این روز به مناسبت رفع خطر قتل عام یهودیان به توطئۀ هامان وزیر خشایارشا عید قرار داده شده است. شرح مفصل این ماجرا در کتاب استر در عهد عتیق آمده است. وجه تسمیۀ این روز به عید قرعه‌ها این است که هامان برای تعیین روز اعلام تصمیم خود به پادشاه قرعه کشیده بود. عید مزبور در اواخر زمستان واقع می‌شود.

۱۳. فرقه‌های یهودی

همۀ دین‌ها پس از اندک زمانی فرقه‌های متعدد پیدا می‌کنند. فرقه‌ها معمولاً بر اثر

اختلاف بر سر رهبری در سطح کشور، شهر و حتی محله پدید می‌آیند؛ اختلاف درباره مسائل دیگر مانند جبر و اختیار و چگونگی عبادت و... بعداً پدید می‌آید. برخی از فرقه‌ها نیرومند و برخی ناتوان، برخی پرجمعیت و برخی کم‌جمعیت هستند. فرقه‌های شناخته شدهٔ یهود پس از بازگشت از بابل پدید آمده‌اند و دربارهٔ فرقه‌های قدیم‌تر اطلاع چندانی در دست نیست.

۱ـ۱۳. فریسیان

کلمهٔ *فریسی* در عبری به معنای «عزلت‌طلب» است. این لقب بر جدایی و امتیاز آنان دلالت می‌کند. این فرقه در قرن دوم قبل از میلاد پدید آمد و تا کنون هم اکثریت یهود از آن هستند. اصل این فرقه به فرقهٔ *حسیدیم* (به معنای پارسایان) برمی‌گردد. فرقه *حسیدیم* سه یا چهار قرن قبل از میلاد برای زدودن آثار بت‌پرستی و انحراف میان یهودیان پدید آمد. آنان در جنگ‌های مکابیان شرکت داشتند و در راه دین جانبازی کردند و شهید شدند. در قرن هجدهم نیز مشرب عرفانی نوی به نام *حسیدیم* میان یهودیان شرق اروپا پیدا شد که از این حرکت الهام می‌گرفت.

فریسیان از نظر فکری با *صَدّوقیان* تضاد و مخالفت روشنی داشتند. این فرقه خدا را از جسم و صفات جسمانی منزه می‌دانست. همچنین در مسائل مربوط به ارادهٔ آدمی راه میانه‌ای را پذیرفته بود و نیز رستاخیز مردگان و دادگاه عدل الهی را می‌پذیرفت و به عبادات از قبیل نماز و غیره اهمیت می‌داد. فریسیان در جامعهٔ یهود موقعیت خوبی به دست آوردند و اکثریت تابع آنان شدند.

فریسیان علاوه بر عهد عتیق که تورات مکتوب نامیده می‌شد، به تورات شفاهی نیز معتقد شدند. تورات شفاهی گفته‌های حکیمانهٔ دانشمندان یهود است که به عقیدهٔ آنان نسل به نسل از زمان حضرت موسی(ع) برای قوم یهود باقی مانده است. این گفته‌ها در فاصلهٔ قرن دوم تا پنجم میلادی، در کتاب *تلمود* جمع‌آوری شده و زیربنای فکری و اعتقادی بنی‌اسرائیل شده است و بحث آن پیش از این گذشت.

فریسیان دارالعلم‌های مختلفی تشکیل دادند و اوقات خود را صرف مطالعه در دقایق تورات کردند و نکته‌های تازه‌ای به دست آوردند. به عقیدهٔ آنان در تورات حتی یک حرف کم یا زیاد یا بی‌مورد و فاقد معنا و مقصود نیست، بلکه درون هر حرف و کلمه‌ای اسراری نهفته و رموزی خفته است.

امور داخلی یهود در فاصلهٔ بازگشت از بابل تا خرابی دوم شهر قدس در دست حاخام‌های فریسی و گاهی صدّوقی بود. همچنین آنان با حضرت عیسی مسیح(ع) بسیار مخالف بودند و برای تصلیب او تلاش کردند. نام فریسیان به تکرار، در اناجیل چهارگانه آمده است.

در قرون اخیر، فریسیان از نظر شیوهٔ عبادت و برخی مسائل دینی و فرهنگی به دو دسته تقسیم می‌شوند: اَشکِنازی (Ashkenazi) و سِفاردی (Sephardi).[1] گروه نخست (شامل ۸۰ در صد کل یهودیان جهان) به یهودیان اروپا و به ویژه آلمان و گروه دوم به اعقاب یهودیان اسپانیا که در چند مرحله از آن کشور رانده شده و به کشورهای مختلف رفته‌اند، دلالت می‌کند. عبادت یهودیان ایران به شیوهٔ سفاردی است.

۲ـ۱۳. صدّوقیان

نام این فرقه به صادوق بن اخیطوب که از طرف حضرت داوود(ع) به کهانت منصوب شده بود، مربوط می‌شود (کتاب دوم سموئیل ۸: ۱۷ و ۱۵: ۲۴). این منصب در عصر حضرت سلیمان(ع) نیز برای صادوق باقی ماند (کتاب اول پادشاهان ۲: ۳۴). حزقیال نبی از کاهنان بنی‌صادوق تعریف کرده و امانت‌داری آنان را ستوده است (حزقیال ۴۴: ۱۵).

صدّوقیان به جای نماز، برای قربانی اهمیت ویژه‌ای قائل بودند. بسیاری از کاهنان هیکل سلیمان و حاخام‌های سَنْهِدْرین از این فرقه برخاستند و روابط آنان با حاکمان رومی نیز خوب بود.

---

۱. این نام‌ها به ترتیب از پیدایش ۱۰: ۳ و عوبَدیا ۱: ۲۰ گرفته شده‌اند.

صدّوقیان بر خود لازم می‌دیدند سنت‌های گذشته را حفظ کنند و با تجدید نظر و «تفسیر به رأی» فریسیان و آداب و عادات آنان مخالفت می‌ورزیدند. آنان قائل به جسمانیت خدا بودند و می‌گفتند قربانی و هدایایی که در راه خدا می‌دهیم، مانند چیزهایی است که به یک پادشاه یا حاکم بشری داده می‌شود. صدوقیان جاودانگی نفس و قیامت را انکار می‌کردند و می‌پنداشتند سزای نیکی و بدی در همین دنیا داده می‌شود و در مورد اراده انسانی به اختیار مطلق معتقد بودند.

صدوقیان مانند فریسیان با حضرت مسیح(ع) مخالفت ورزیدند و نام آنان به تکرار در اناجیل چهارگانه آمده است. پس از خرابی اورشلیم در سال ۷۰ م. دیگر اثری از این فرقه باقی نماند.

۳ـ۱۳. سامریان

نام *سامریان* از منطقه‌ای به نام سامره می‌آید که در زمان تجزیهٔ سرزمین فلسطین پس از حضرت سلیمان(ع)، مرکز کشور اسرائیل بود. این فرقه پس از بازگشت از اسیری بابل پدید آمد و برخی معتقدند که نژاد آنان اسرائیلی نیست و احتمالاً مخلوطی از اسرائیلی و آشوری است.

این فرقهٔ بسیار کوچک و رو به انقراض تنها پنج سفر تورات را می‌پذیرد و ۳۴ کتاب دیگر عهد عتیق را رد می‌کند. همچنین ایشان نسخهٔ ویژه‌ای از کتاب یوشع دارند که با کتاب یوشع رایج متفاوت است. تورات ایشان نیز با تورات رایج اندکی اختلاف دارد. زبان عبری تورات سامری نیز با زبان عبری معروف اندکی فرق می‌کند.

سامری‌ها به قداست کوه جِرِزیم در نزدیکی شهر نابُلُس اعتقاد دارند و آن را قبلهٔ خود می‌دانند. آنان می‌گویند قبلهٔ حضرت موسی(ع) نیز همین کوه بوده، ولی حضرت داوود(ع) از پیشِ خود، مکان معبد سلیمان (مسجد اقصی) را قبله معرفی کرده است.

۴ـ۱۳. اَسَنیان

ریشهٔ کلمه *اسنی* احتمالاً به معنای شفادهنده است، به این معنا که آنان در اندیشهٔ

شفای روان خود بوده‌اند. در وجه تسمیهٔ این کلمه، احتمالات دیگری (مانند *تعمید دهنده*) نیز وجود دارد.

این گروه حدود دو قرن پیش از میلاد به وجود آمدند و با خراب شدن اورشلیم، آنان نیز مانند صدوقیان و بعضی فرقه‌های دیگر از بین رفتند و جز نامی از ایشان باقی نماند، تا اینکه در سال ۱۹۴۷، برخی آثار مکتوب آنان همراه با نسخه‌هایی از عهد عتیق که تحریر کرده بودند، در غارهای فلسطین در کرانهٔ بحرالمیّت به دست آمد و مقداری از نقاط ابهام مربوط به اعتقادات و جامعهٔ آنان حل شد.

اسنیان مالکیت فردی را قبول نداشتند و به ازدواج روی خوش نشان نمی‌دادند. در روز چندین بار غسل می‌کردند و برای این منظور حوض‌های بزرگی ساخته بودند که در اکتشافات اخیر آنها را از زیر خاک بیرون آورده‌اند. هنگام طلوع فجر از خواب برمی‌خاستند و پس از عبادت تا ظهر به کار مشغول می‌شدند، سپس دست از کار می‌کشیدند و به‌طور دسته‌جمعی ناهار می‌خوردند و همین طور شام آنان دسته‌جمعی بود. روز شنبه به‌طور کلی از کار دست می‌کشیدند و به عبادت و تفکر و مطالعهٔ تورات می‌پرداختند.

گفته می‌شود قبلهٔ آنان خورشید بود، نه معبد سلیمان و ظاهراً آن را از مهرپرستان گرفته بودند.

سطح معلومات آنان در زمینهٔ تفسیر و عرفان بالا بود و افرادشان نیز در حدود قرن اول میلادی ۴۰۰۰ نفر گزارش شده است که با در نظر گرفتن محدودیت‌های عضوگیری در آن جامعه، عددی بزرگ است.

به عقیدهٔ برخی دانشمندان، افکار این فرقه زیربنای مسیحیت فعلی گردید. حتی ممکن است اعضای این فرقه همگی مسیحی شده باشند. گفته می‌شود حضرت یحیی بن زکریا (تعمیددهنده) نیز از آنان بوده است. زندگی آن حضرت در بیابان به نقل اناجیل (و نیز احادیث اسلامی) می‌تواند شاهدی بر این موضوع باشد.

۵ـ۱۳. قارئون

قارئون از کلمهٔ «قرأ» در عربی و عبری می‌آید که در مقابل تفسیرهای تکلف‌آمیز

فریسیان، به قرائت کتب آسمانی اشاره دارد.

این فرقه که پس از ظهور اسلام پدید آمده است، با *تلمود* مخالفت می‌کند و بر معنای ظاهری تورات تعصب می‌ورزد و همواره با فریسیان درگیری داشته است. رهبر آنان در ابتدا یک ربانی یهودی به نام عَنان بود که گفته می‌شود مکتب خود را به رهنمود امام اعظم اهل سنت ابوحنیفه[۱] پایه‌گذاری کرد. وی در عصر منصور دوانیقی در بغداد این فرقه را بنیاد نهاد. سپس فردی به نام بِنْیامین نهاوندی آن مکتب را در ایران آن روز ترویج کرد و تغییراتی در آن داد و نام قارئون (در عبری *قَرائیم* یعنی قرائت‌کنندگان) را به جای *عَنانیه* بر آن نهاد.

در قرون گذشته اکثر قارئون در جهان اسلام زندگی می‌کردند. اکنون عدد نفوس آنان در سراسر جهان حدود سی هزار نفر است که حدود بیست هزار تن از آنان در فلسطین اشغالی و حدود ده هزار تن از آنان در روسیه، اوکراین و کشورهای دیگر زندگی می‌کنند. دانشمندان بزرگی از قارئون برخاسته‌اند که مباحث آنان در الهیات یهودی توجه محققان را به خود جلب کرده است. آنان کتاب‌هایی به زبان عربی دارند و در مباحث خود از اصطلاحات اصول فقه حنفی بهره می‌گیرند.

۶ـ۱۳. دونْمه

نام فرقهٔ *دونمه* به ترکی استانبولی به معنای «مبدل‌شده» است و گاهی آنان را *شَبتَیَن* (Shabbatean) می‌نامند، منسوب به شَبتایْ صِبی (Shabbetai Tsevi) مؤسس فرقه.

نامبرده به سال ۱۶۲۶ در شهر اِزْمیر (غرب ترکیه) به دنیا آمد و پس از مطالعه و بررسی الهیات و عرفان یهودی کم‌کم مدعی شد که مسیحای یهود است و برای نجات آنان آمده است. یهودیان پیش از قیام وی مصیبت‌های فراوانی دیده بودند و زمینه برای او آماده شده بود. از این رو، جمعی از یهودیان اروپا و ترکیه و خاورمیانه دعوتش را پذیرفتند و افراد زیادی نزد وی گرد آمدند.

---

۱. او به گفته ابن خلدون در فصل ۶ از باب ۶ *مقدمه*، فقط هفده حدیث را قبول داشت (ارقام دیگر تا پنجاه نیز گفته شده است).

وی که خود را نخستین فرزند خدا می‌نامید، گفت در سال ۱۶۶۶ قیام خواهد کرد. وی قبل از رسیدن موعد مذکور به اورشلیم و قاهره رفت. در آن ایام یهودیان از خوشحالی به جشن و شادی پرداختند و شعار می‌دادند: «زنده باد مسیح پادشاه» و «زنده باد سلطان صبی.»

شبتای صبی در سال ۱۶۶۶ به جای آنکه به اورشلیم مسافرت کند، به استانبول رفت و بی‌درنگ از طرف پادشاه عثمانی دستگیر شد. در روز ۱۶ سپتامبر ۱۶۶۶، او را به حضور پادشاه آوردند و از او خواستند مسلمان شود. وی پس از پذیرفتن اسلام، نام خود را به «محمد اَفَندی» تغییر داد و با یک بانوی مسلمان ازدواج کرد.

وی همچنین بسیاری از پیروان خود را به پذیرش اسلام ترغیب نمود، ولی باز هم بسیاری از یهودیان او را مسیحا می‌دانستند. آنان در توجیه این مسئله می‌گفتند که تنها شبحی از شبتای مسلمان شده و خود او برای یافتن ده قبیلهٔ گم‌شدهٔ بنی‌اسرائیل به آسمان رفته است و به زودی ظهور خواهد کرد. یکی از فعالان این فرقه می‌گفت: همان گونه که موسی در کاخ فرعون پرورش یافت، لازم بود که مسیحا در کاخ سلطان عثمانی بماند تا بتواند نفوس گم‌گشتهٔ مسلمین را نیز نجات دهد.

شبتای صفت مسیحایی خویش را نگه داشت و مجاز بود به عنوان تبلیغ اسلام میان یهودیان، با آنان تماس بگیرد. وی فرقه‌ای را پدید آورد که اعضای آن بی‌درنگ به رسم مسلمانان عمامه بر سر گذاشته، پیرو آداب اسلامی شدند و به بازگشت سریع شبتای به عنوان منجی حقیقی بنی‌اسرائیل امیدوار ماندند.

مرگ وی به سال ۱۶۷۶ اتفاق افتاد. برادرش و کسانی دیگر اتباع او را دور خود جمع کردند و آن حرکت را زنده نگه داشتند. پیروان این فرقه در زمان‌های بعد در ظاهر به سنن اسلامی و در باطن به آداب و سنن یهودی پایبند بودند. اکنون جمعی از آنان در ترکیه زندگی می‌کنند.

۱۴. انتظار ظهور مسیحا

اقوام عصر قدیم، بر اثر نومیدی از وضع موجود و بی‌توجهی به آینده، به گذشتهٔ

خویش می‌بالیدند و کمال شادکامی اجتماعی و ملی را در آن می‌دیدند. گونه‌ای از این گذشته‌گرایی را چکامه‌سرایان یونانی و رومی، *هزیود* (Hesiod) و *اُوید* (Ovid) ماهرانه ترسیم و توصیف کرده‌اند. این دو تن برای جهان پنج دوره و پنج نژاد پیاپی قائل شدند و گفتند: انسان‌ها در نخستین دوره که *عصر زرین* نامیده می‌شود، شادمان و به دور از درد و رنج، بی‌کشت و کار از محصولات زمین بهره می‌بردند. مردن ایشان نیز به شکل خواب بی‌رؤیایی بود که طی آن به بزم فرشتگان نگهبان جهان پر می‌کشیدند. در سوی دیگر این طیف، واپسین دوره یا *عصر آهنین* وجود داشت که از همه آشفته‌تر بود و آن دو چکامه‌سرا در آن دوره روزگار می‌گذراندند.

یهودیان نیز به عنوان قومی دیندار و معتقد به اینکه جهان را موجودی خوب و کامل آفریده است، کمال را در آغاز آفرینش قرار می‌دادند و می‌گفتند نخستین انسان که مستقیماً به دست خدا آفریده شده است، لزوماً باید کامل و کامروا باشد. با این وصف، یهودیان کامیابی و فضیلت را نه در دوران طلایی گذشته، بلکه در آینده و *واپسین روز* می‌جویند. این عبارت کتاب مقدس میان یهودیان رایج بود: «اگرچه ابتدایت صغیر بود، عاقبت تو بسیار رفیع می‌گردد» (ایوب ۸: ۷).

یهودیان پس از نخستین ویرانی شهر قدس، همواره در انتظار یک رهبر الهی فاتح بوده‌اند که اقتدار و شکوه *قوم خدا* را به عصر درخشان داوود و سلیمان برگرداند. شخصیت مورد انتظار *ماشیَح* خوانده می‌شد. *ماشیح* لقب پادشاهان قدیم بنی‌اسرائیل بود؛ زیرا همان طور که قبلاً گفته شد، مرسوم بود که پیامبران در حضور جمع، اندکی روغن بر سر آنان می‌مالیدند و بدین شیوه نوعی قداست برای ایشان پدید می‌آمد. این لقب در زمان‌های بعد به پادشاه آرمانی موعود یهود اطلاق شد. تعبیر *ماشیح* با این معنا در *تلمود* به تکرار آمده است، ولی ورود آن در عهد عتیق منحصر است به کتاب دانیال ۹: ۲۵ـ۲۶.[۱]

---

۱. دانشمندان تاریخ سنتی تألیف کتاب دانیال را که قرن ششم قبل از میلاد باشد، رد می‌کنند و تاریخ واقعی آن را حدود سال ۱۶۵ق.م. می‌دانند.

از آنجا که لفظ «مسیح» (Christ)[1] به حضرت عیسی(ع) اختصاص یافته است، در زبان فارسی برای اشاره به موعود یهود از واژهٔ «مسیحا» (Messiah) استفاده می‌شود. «مسیحا» از روی کلمهٔ عبری «ماشیَح» با توجه به تلفظ لاتینی آن ساخته شده است.

مهم‌ترین مژدهٔ مسیحایی در کتاب اِشَعیای نبی آمده است:

نهالی از تنهٔ یَسّیٰ [پدرِ داوود] بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس از خداوند. خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوش‌های خویش تنبیه نخواهد نمود، بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفخهٔ لب‌های خود خواهد کشت. کمربند کمرش عدالت خواهد بود و کمربند میانش امانت. گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آنها را خواهد راند. گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانهٔ افعی خواهد گذاشت.[2] و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد؛ زیرا جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند (اشَعیا ۱۱: ۱ـ۹).

دل‌های بنی‌اسرائیل از عشق به مسیحای موعود لبریز بود و در مقابل، حاکمان ستمگر همواره در کمین چنین رهبر رهایی‌بخشی بودند. در باب دوم انجیل متّی

---

۱. واژهٔ یونانی (christos) به معنای «روغن‌مالی‌شده» با تغییراتی اندک در زبان‌های اروپایی معادل «مسیح» است.

۲. برخی مردم این تعابیر را تحت‌اللفظی می‌گیرند و معتقدند که در عصر ظهور، به سبب فراگیر شدن عدالت، این امور نیز واقعاً رخ خواهند داد. برخی دیگر این تعابیر را کنایه می‌دانند از شدت و وفور عدالت در آن زمان. برخی هم «گرگ» و «بره» و حیوانات دیگر را اشاره به انسان‌های شرور و نجیب می‌دانند. این سه نوع برداشت در ادیان مختلف رایج است.

می‌خوانیم که هیرودیس کبیر، پادشاه فلسطین پس از زاده شدن حضرت عیسی(ع) در صدد قتل او برآمد. اما چون وی را به فرمان الهی به مصر بردند، خطر از سرش گذشت.

یهودیان آرمان مسیحا را توسعه داده، مسائلی دیگر بر آن افزودند و گفتند که در دوران مسیحا، برکات طبیعت افزایش می‌یابد. آنان چیزهایی را برای دوران مسیحا تخیل کردند که حتی در عصر درخشان داوود و سلیمان وجود نداشت. مثلاً معتقد شدند که در عصر مسیحا، ابر و باد و مه و خورشید و فلک به نفع بنی‌اسرائیل رفتارهای تازه‌ای خواهند داشت و زمین نان‌های پخته و لباس‌های دوخته تولید خواهد کرد. این آرمان‌ها در کتاب‌های فراوانی ثبت شد و با این کار، ادبیات مکاشفه‌ای (Apocalyptic Literature) پدید آمد که کتاب دانیال (تألیف آن به عقیدهٔ دانشمندان در حدود سال ۱۶۵ق.م.) در عهد عتیق نمونه‌ای از آن است. جمعی از دانشمندان معتقدند که خاستگاه این عقیده دین زردشت است. آنان می‌گویند عقیدهٔ زردشتیان در این باب به یهودیت سرایت کرده و اعتقاد به قیام ماشیَح را پدید آورده است.[1]

۱ـ۱۴. مدعیان مسیحایی

شور و التهاب انتظار موعود در تاریخ پر نشیب و فراز یهودیت و مسیحیت موج می‌زند. یهودیان در سراسر تاریخ محنت‌بار خود هر گونه خواری و شکنجه را به این امید بر خود هموار کرده‌اند که روزی مسیحا بیاید و آنان را از گرداب ذلت و درد و رنج رهاند و فرمانروای جهان گرداند.

از روزگار باستان تا عصر حاضر، صدها تن برخاستند و نغمهٔ مسیحایی ساز کرده، چند صباحی ساده‌دلان بنی‌اسرائیل را مجذوب خود ساخته و بلاهای جانکاهی بر بلاهای آن قوم افزوده‌اند. مثلاً چند قرن پس از میلاد، یک دلباختهٔ

---

۱. در باب هزاره‌های دین یهود، رجوع شود به: جولیوس گرینستون، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، (ترجمهٔ حسین توفیقی، چاپ قم: ۱۳۷۷)، مواردی در صفحات ۶۹ـ۱۲۷.

پرشور به نام موسی در جزیرهٔ «کرت» بر پا خاسته، خود را مسیحا خواند و تمام جوامع یهودی جزیره را که در آن زمان مرکز یهودی مهمی بود، مجذوب خود ساخت. وی گفت می‌خواهم یک روز شما را از دریای مدیترانه عبور داده، به فلسطین ببرم و در آنجا دولت مسیحایی تشکیل دهم. یهودیان کسب و کار خود را رها کردند و جریان عادی زندگی به امید پر التهابی مبدل شد مبنی بر اینکه موسای جدید، با خشک کردن دریا از طریق معجزه، آنان را به سرزمین موعود رهبری خواهد کرد. ایشان در مورد رسالت و قدرت او چنان یقین داشتند که همهٔ اموال خود را به او تقدیم کردند و مرد و زن و بچه، همگی به دنبال او به جانب دریا به راه افتادند. وی بر صخره‌ای که بر دریا مشرف بود، ایستاد و به مریدان خود فرمان داد که خویش را به دریا افکنند و مطمئن باشند که دریا برای آنان شکافته خواهد شد. نتیجهٔ این امر را می‌توان به آسانی دریافت: جمعی غرق شدند و شماری را دریانوردان نجات دادند.

مدعیان مسیحایی در قرن‌های متوالی مشکلات بزرگی برای یهودیان ایجاد کردند و گاهی فرقه‌هایی پدید آوردند که تا زمان ما باقی است، مانند فرقهٔ «دونمه» در ترکیه که از شَبتایْ صِبی، نامدارترین مسیحای دروغین (متوفای ۱۶۷۶) به یادگار مانده است و در بخش فرقه‌های یهود از آن سخن گفتیم.

در این میان حضرت عیسی بن مریم(ع) ظهور کرد و با داشتن شخصیتی بس والا و روحی الهی، دین بزرگی را بنیاد نهاد و گروه بی‌شماری را به ملکوت آسمان رهنمون شد، ولی بیشتر یهودیان او را رد کردند.

۲ـ۱۴. انتظار مسیحا در عصر حاضر

در عصر ما نیز که یهودیان صهیونیست بر پای خاسته و با اشغال فلسطین، در صدد بر آمده‌اند حقارت همیشگی قوم یهود را بر افکنند، چیزی از تب و تاب انتظار موعود کاسته نشده است و یهودیان در انتظار مسیحا لحظه‌شماری می‌کنند. حدود صد سال پیش متفکران یهود گفتند قوم ما این همه سال در انتظار مسیحا خواری‌ها را بر خود هموار کرد، ولی از وی خبری نیامد. دیگر انتظارمان به سر آمد و کاسهٔ صبرمان لبریز

شد. جا دارد که خود برای پایان دادن به وضع موجود برخیزیم. آنان مکتب صهیونیسم را تأسیس کردند و گفتند باید خودمان فلسطین را بگیریم. عموم یهودیان می‌گفتند این کار درست نیست، زیرا طبق باورهای دینی تنها مسیحا می‌تواند به چنین کاری دست بزند. صهیونیست‌ها گفتند ما برای قیام مسیحا پایگاهی در فلسطین درست می‌کنیم. قانع کردن قومی که قرن‌ها در خیالات مسیحایی به سر برده بود، کاری مشکل بود. اما آنان با صبر و حوصلهٔ فراوان، برای این کار تبلیغ کردند و مهاجرانی را به فلسطین برده، دولت غاصب اسرائیل را در اراضی اشغالی بنیاد نهادند. البته هنوز هم اقلیتی کوچک از یهودیان بنیادگرا بر اثر دلبستگی شدید به آرمان‌های قدیم، تشکیل دولت صهیونیستی را مخالف آرمان مسیحایی می‌دانند و پیوسته با آن مخالفت کرده، می‌گویند باید به سنت انتظار ادامه داد.

سرانجام، سواد اعظم یهودیت صهیونیسم را پذیرفتند و آن را رهگشای عصر مسیحا دانستند. هم اکنون صهیونیست‌های اشغالگر فلسطین، علاوه بر دعاهای مسیحایی روزانه، در پایان مراسم سالگرد بنیانگذاری رژیم اشغالگر فلسطین (پنجم ماه ایّار عبری)، پس از دمیدن در شیپور عبادت، این گونه دعا می‌کنند:

> ارادهٔ خداوند، خدای ما چنین باد که به لطف او شاهد سپیده دم آزادی باشیم و نفخ صور مسیحا گوش ما را نوازش دهد.

باید دانست که اکنون افراطی‌ترین گروه‌های صهیونیست مانند *گوش امونیم* و افراطی‌ترین گروه‌های ضدصهیونیست مانند *نطورای کارتا* به یک اندازه در شوق ظهور مسیحا روزگار می‌گذرانند.

جمعی از مریدان حکیم و عارف یهودی مناخم مندل اشنیرسون (Menachem Mendel Schneerson) معتقد شده بودند که وی مسیحای موعود است و روزی قیام خواهد کرد. مرگ این مسیحا در نودسالگی به سال ۱۹۹۲ خاطر آن مریدان را بسیار پریشان و آشفته کرد.

۹
مسیحیت

۱. عصر ظهور حضرت عیسی(ع)

حضرت عیسی مسیح(ع) در سرزمینی متولد شد که به تازگی زیر سلطهٔ رومیان قرار گرفته بود و فلسطین یکی از آخرین سرزمین‌هایی بود که به دست رومیان تسخیر شد. در آن عصر، یهودیان به شکل نامطلوبی زیر یوغ بیگانگان قرار داشتند و فشار دولت روم غیرقابل تحمل بود. نهضت‌های نافرجامی در گوشه و کنار فلسطین برخاست، ولی بی‌رحمانه سرکوب شد و شکست خورد. در مورد نهضت حضرت عیسی(ع) نیز می‌توان گفت که در آغاز سرکوب شد، ولی بعداً شاگردان و پیروان او با عزمی استوار به نشر آیین وی پرداختند. بازماندگان نهضت‌های پیشین جذب این آیین شدند.

۲. پیشگویی ظهور حضرت عیسی(ع)

یهودیت، مسیحیت و اسلام معروف‌ترین ادیان ابراهیمی هستند. مسیحیت مدعی است که ظهور آن دین در یهودیت پیشگویی شده است، همان‌طور که اسلام چنین ادعایی را نسبت به یهودیت و مسیحیت دارد. از این رو، مسیحیان از گذشته‌های دور در تلاش بوده‌اند پیشگویی ظهور حضرت عیسی(ع) را در عهد عتیق یعنی کتاب یهودیان پیدا کنند. از آنجا که در هیچ جای کتاب عهد عتیق نام عیسی بن مریم(ع) نیامده است، مسیحیان برای نیل به این مقصود، دست به تأویلاتی زده‌اند تا پیشگویی‌های دیگری را که در آن کتاب یافت می‌شود، به آن حضرت ربط دهند.

این شیوه در انجیل متّی فراوان است و اصولاً ادعا می‌شود که متّی انجیل خود را برای دعوت یهودیان نوشته است.

مسیحیان مقدار زیادی از این پیشگویی‌ها را به مصلوب شدن حضرت عیسی(ع) ربط می‌دهند که از دیدگاه قرآن کریم اشتباهی بیش نیست (نساء ۱۵۷).

۳. تحقیق در باب عیسای تاریخی

پیروان ادیان الهی به برکت اعتقادات دینی نسبت به وجود تاریخی فرستادگان خداوند از اطمینان و آرامش قلبی برخوردارند، ولی یکی از دغدغه‌های دانشمندان غیرمتدین به وجود تاریخی انبیا(ع) مربوط می‌شود. اکنون بیش از ۲۰۰ سال است که دانشمندان دربارهٔ وجود تاریخی حضرت عیسی(ع) بحث و تردید کرده‌اند:

آیا عیسی وجود داشته است؟ آیا تاریخ زندگی بنیانگذار مسیحیت حاصل غم و اندوه مردم و تخیل و امید آنان و در واقع افسانه‌ای مانند افسانه‌های خدایان مشرکان نبوده است؟

از مدتی پیش، یعنی در قرن هجدهم، به‌طور خصوصی دربارهٔ احتمال اسطوره بودن عیسی بحث می‌کردند و نخستین نویسندهٔ عصر جدید که زندگی عیسی را به زیر نقادی علمی برد، هِرمان ساموئل رایماروس، استاد زبان‌های شرقی دانشگاه هامبورگ از سال ۱۷۲۷ تا ۱۷۶۸ بود. مخالفت علنی با اعتقادات تثبیت شده، حتی در قرن هجدهم، چنان خطرناک بود که رایماروس یارای نشر تحقیقات خود را در حیات خویش نداشت، و فردی به نام لِسینگ آنها را برای نخستین بار پس از مرگش به جهان عرضه کرد.

رایماروس با پذیرش دیدگاه دِئیستی فیلسوفان معاصر خود، معجزات را مردود می‌شمارَد، کتاب‌مقدس را آزادانه نقد می‌کند و عیسی‌را یک مدعی مسیحایی می‌داند که با وعدهٔ امور مادی، پیروانی گرد آورد و بر اثر درگیر شدن با مقامات، از پای درآمد. پیروانش به منظور تحقق آرزوهای خود جسد او را دزدیدند، داستان رستاخیز و بازگشت نهایی او را ساختند و کلیسا را تأسیس کردند. نتایجی که

رایماروس از بحث خود گرفته بود، طوفانی از خشم را برانگیخت و گرفتاری قابل ملاحظه‌ای را برای لسینگ پدید آورد. این دستاوردها پس از بررسی اسناد، به طور ناقص مورد تأیید قرار گرفتند و پس از فرو نشستن آن خشم آتشین، به فراموشی کامل سپرده شدند.

پس از رایماروس، تنی چند از نویسندگان برخاستند که جز در نفی معجزات و گرایش به توضیح طبیعی ریشه‌های مسیحیت، وجوه اشتراک چندانی با او نداشتند. بیشتر این نویسندگان مشاغل دانشگاهی یا منصب‌های دیگری داشتند و هر حملهٔ بنیادین بر ضد دین تثبیت شده را بر خلاف مصلحت خود می‌دانستند. همهٔ آنان این فرض را تعقیب می‌کردند که اگر عناصر اعجازآمیز اناجیل کنار گذاشته شود یا به گونه‌ای توجیه گردد، باقی‌ماندهٔ آن را می‌توان زیربنای زندگینامهٔ معتبر عیسی قرار داد. در این صورت می‌توان عیسی را به عنوان یک آموزگار برجستهٔ اخلاق برای جهان معاصر مطرح کرد. این دسته از نقادان را «عقل‌گرایان» (Rationalists) نامیدند، به معنای قدیمی آن، یعنی کسانی که می‌خواهند داستان‌های انجیل را عقلانی کنند. از آن زمان به بعد، این اصطلاح معنای گسترده‌تر و ژرف‌تری به خود گرفته است.

دانشمندی به نام وُلْنی در کتاب *ویرانه‌های امپراتوری* به سال ۱۷۹۰ همین شک را ابراز کرد. هنگامی که ناپلئون در سال ۱۸۰۸ با یک نویسندهٔ نامدار آلمانی به نام ویلَند ملاقات کرد، درباره سیاست یا جنگ از او چیزی نپرسید، بلکه سؤال کرد آیا وی به تاریخی بودن عیسی معتقد است یا نه؟[۱]

۴. انتظار مسیحا

قبلاً خواندیم که در دورهٔ پادشاهان بنی‌اسرائیل مقامات روحانی سرِ کسانی را که به پادشاهی می‌رسیدند، با روغن مسح می‌کردند و به ایشان لقب «ماشیَح» می‌دادند که

---

۱. *تاریخ تمدن* ج۳، فصل ۲۶. برای تحقیق بیشتر در این مسئله رک.: رابرتسون، آرچیبالد، *عیسی: اسطوره یا تاریخ؟*، (ترجمهٔ حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸).

در زبان عبری به معنای «مسح‌شده» است.[۱]

ماشیح علاوه بر قدرت اجرایی پادشاه، جنبهٔ روحانی نیز می‌یافت. مردم توقع داشتند پادشاهی که به «ماشیح» ملقب می‌شود، ظلم را ریشه‌کن و عدالت را در جامعه اجرا کند.

بعدها کسانی که چنین انتظاری از آنان می‌رفت، حتی اگر روغن‌مالی نشده بود، ماشیح نامیده می‌شد. مثلاً کورش که به یهودیان خدمت کرده بود، در اشعیا ۴۵: ۱ «مسیح خداوند» نامیده شده است، با این‌که چیزی دربارهٔ مسح شدن وی با روغن در تاریخ نیامده است.

به مرور زمان واژهٔ ماشیح برای اشاره به موعود یهود به کار رفت و دل‌های بنی‌اسرائیل از عشق به ماشیح موعود لبریز شد. یهودیان در سراسر تاریخ محنت‌بار خود هرگونه خواری و شکنجه را به این امید بر خود هموار کرده‌اند که روزی ماشیح بیاید و آنان را از خواری و درد و رنج نجات دهد. برخی از یهودیان نیز آرمان ماشیح را توسعه داده، مسائلی دیگر بر آن افزودند و گفتند که در دوران ماشیح برکات طبیعت افزایش می‌یابد. آنان برای دوران ماشیح چیزهایی را تخیل کردند که حتی در عصر درخشان داوود و سلیمان وجود نداشت.

واژه‌های Messias در یونانی و Messiah در لاتینی و «مشیحا» در سریانی و «مسیا» در عربی و «مسیحا» در فارسی از روی همین واژهٔ عبری «ماشیَح» ساخته شده است. همچنین در زبان‌های اروپایی برای اندیشهٔ انتظار از واژهٔ Messianism استفاده می‌شود. بزرگ‌ترین کسی که بر اثر اندیشهٔ انتظار لقب ماشیح گرفت، هرچند با روغن مسح نشد، حضرت عیسی(ع) بود.

هنگامی که بخش‌های مختلف عهد جدید به زبان یونانی تألیف می‌شد، برخی از نویسندگان آن کتاب واژهٔ «ماشیح» را در مورد حضرت عیسی مسیح(ع) به «کرستُس»

---

۱. مثلاً دربارهٔ نصب شاؤل به پادشاهی بنی‌اسرائیل در کتاب مقدس می‌خوانیم: «پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی» (کتاب اول سموئیل ۱۰: ۱).

(Christos) ترجمه کردند[1] و گونه‌هایی از همین کلمه برای لقب «مسیح» در زبان‌های اروپایی حفظ شد؛ مثلاً در زبان انگلیسی برای «عیسی مسیح» "Jesus Christ" به کار می‌رود.

۵. سرگذشت حضرت عیسی(ع)

بنیانگذار مسیحیت، به نقل متّی و لوقا، در بیت‌لحم زاده شد. این شهر در ۸ کیلومتری اورشلیم واقع شده است و حدود هزار سال قبل از میلاد، داوود پادشاه در آن به دنیا آمده و بزرگ شده بود. از آنجا که موعود یهودیت بنا بود در بیت‌لحم زاده شود تا به داوود شباهت داشته باشد، آن دو انجیل‌نویس تولد عیسای ناصری را به شهر مذکور کشانده‌اند.

سال ولادت حضرت عیسی(ع) تقریباً آغاز تاریخ میلادی است، ولی محاسبات تاریخی نشان می‌دهد که اگر وی در زمان پادشاهانی متولد شده باشد که نامشان به همین مناسبت در اناجیل آمده است، این تولد باید ۴ تا ۸ سال قبل از مبدأ تاریخ میلادی رخ داده باشد. به گفتهٔ اناجیل، مادرش مریم نامزد نجاری از شهر ناصره به نام یوسف بود. داستان تولد عیسی در آغاز هر یک از انجیل‌های متّی و لوقا آمده است. مرقس و یوحنا که داستان تولد را نیاورده‌اند، از بیت‌لحم حرفی نمی‌زنند و فقط به ناصره اشاره می‌کنند (مرقس ۱: ۹ و یوحنا ۱: ۴۵ـ۴۶، رک.: یوحنا ۷: ۴۱ـ۴۲). در انجیل متّی می‌خوانیم:

> اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح‌القدس حامله یافتند. و شوهرش یوسف چونکه مردی صالح بود، نخواست او را عبرت نماید؛ پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد، ناگاه فرشتهٔ خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: «ای یوسف پسر داوود از گرفتن زن خویش مریم مترس؛ زیرا آنچه در وی قرار گرفته است، از روح‌القدس است. و او پسری خواهد زایید و

---

۱. یوحنّا ۱: ۴۲.

نام او را عیسی خواهی نهاد؛ زیرا او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.» و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبیّ گفته بود، تمام گردد که اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زایید و نام او را *عمّانوئیل* خواهند خواند که تفسیرش این است: «خدا با ما.» پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنان که فرشتهٔ خداوند به او امر کرده بود، به عمل آورد و زن خویش را گرفت. و تا پسر نخستین خود را نزایید، او را نشناخت. و او را عیسی نام نهاد (متّی ۱: ۱۸ـ۲۵).

برای حضرت عیسی مسیح(ع) یک نسب‌نامه در آغاز انجیل متّی و نسب‌نامه‌ای دیگر در باب سوم انجیل لوقا یافت می‌شود. توجیه این دو نسب‌نامهٔ مختلف، آن هم برای کسی که اصولاً پدر نداشته است، یکی از مشکلات مفسران اناجیل است.

پس از تولد، نام یِشوع بر او نهادند و معنای آن «نجات خدا» اسْت. یونانیان و رومیان آن را به یِسوس (Iesus, Iesous) تبدیل کردند و همین واژه در زبان عربی عیسی شد.

لازم به یادآوری است که پدر نداشتن حضرت عیسی(ع) در مسیحیت مسئله‌ای اعتقادی است که فقط از انجیل معلوم شده و آن حضرت به حسب ظاهر پدری به نام «یوسف نجار» داشته است. ولی همین قضیه در قرآن مجید به صورت مسئله‌ای تاریخی نقل شده است حاکی از اینکه مردم بر سر حضرت مریم(ع) که شوهری نداشته است، فریاد کشیده و او را به بی‌عفتی متهم کرده‌اند. از این رو، لازم شده است که او روزهٔ سکوت بگیرد[1] تا خود نوزاد به قدرت خدای متعال به سخن آید و از مادرش رفع تهمت کند (مریم ۲۶ـ۳۳).[2]

از احوال حضرت عیسی(ع) در دورهٔ بلوغ و آغاز جوانی‌اش در اناجیل چیزهای زیادی مذکور نیست جز اینکه در دوازده سالگی با حضرت مریم و یوسف نجار از ناصره برای زیارت به اورشلیم رفت و از آن دو جدا شده، با عالمان معبد سلیمان به مذاکرات علمی مشغول شد و پیش از سی سالگی برای دریافت تعمید نزد

۱. روزه مستحبی سکوت در مسیحیت وجود دارد.
۲. اتهام حضرت مریم (ع) و رفع آن اتهام در مسیحیت مطرح نیست.

حضرت یحیی(ع) رفت.

در اناجیل، ذکری از «برادران و خواهران عیسی» به میان آمده است. به عقیدهٔ مسیحیان کاتولیک و ارتدکس، مریم تا آخر عمر، باکره بود و در نتیجه، محال است حضرت عیسی(ع) برادرانی به معنای دقیق کلمه داشته باشد؛ پس کلام انجیل را باید تأویل کرد. ولی مسیحیان پروتستان به تفسیر لفظی این عبارات گرایش دارند و می‌گویند: درست است که عیسی از مریم باکره به دنیا آمده است، ولی مریم و یوسف نجار پس از تولد وی، زندگی زناشویی طبیعی داشته‌اند و از این طریق، فرزندانی به دنیا آورده‌اند. اواخر عبارت انجیل متّی که قبلاً نقل شد، این نظر را تأیید می‌کند.

۶. قیام حضرت عیسی(ع)

اندکی پیش از برانگیخته‌شدن حضرت عیسی مسیح(ع)، حضرت یحیی بن زکریا(ع)، پیامبر جوان و پرآوازهٔ بنی‌اسرائیل در سرزمین یهودیه قیام کرد و به موعظهٔ مردم پرداخت. این پیامبر به مردم می‌گفت: «توبه کنید؛ زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متّی ۳: ۲، مرقس ۱: ۴، لوقا ۳: ۳).

از دیدگاه بنی‌اسرائیل، *ملکوت آسمان* گونه‌ای حکومت الهی بود که آرمان مقدس آنان به شمار می‌رفت. به همین دلیل (به گفتهٔ اناجیل در موارد مختلف) یحیای تعمیددهنده در دعوت خود موفقیت چشمگیری به دست آورد و تأثیر عمیقی بر مردم گذاشت به‌طوری که همهٔ طبقات اجتماعی، گروه گروه، نزد او می‌آمدند و توبه می‌کردند و وی آنان را غسل تعمید می‌داد.

اندک‌اندک حضرت یحیی با هیرودیس تیترارْخ، پادشاه فاسد و ستمگر ایالت جلیل به مخالفت برخاست و پس از چندی به فرمان وی سر او را در زندان بریدند (متّی ۱۴: ۱ـ۱۲، مرقس ۶: ۱۴ـ۲۹، لوقا ۹: ۷ـ۹).

به گفتهٔ اناجیل حضرت عیسی(ع) تقریباً در سی سالگی رسالت خود را آغاز کرد (لوقا ۳: ۲۳). وی پس از شنیدن خبر دستگیری حضرت یحیی(ع)، شهر خود ناصره در ایالت جلیل را ترک کرد و به شهر کَفَرْناحوم در کنار دریاچهٔ جلیل آمد.

و عیسی در تمام جلیل می‌گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی‌نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا می‌داد و اسم او در تمام سوریه شهرت یافت و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند و ایشان را شفا بخشید و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند (متّی ۴: ۲۳ـ۲۵، مرقس ۱: ۱۴ـ۱۵، لوقا ۴: ۱۴ـ۱۵).

حضرت عیسی(ع) نیز مانند حضرت یحیی(ع) تا زمانی که به عنوان یک نبی[۱] از نزدیک شدن ملکوت آسمان سخن می‌گفت، مشکلی با مردم نداشت و پذیرش پیام او چشمگیر بود. بسیاری از کسانی که به آن حضرت ایمان می‌آوردند، یقین داشتند که وی به زودی پادشاه یک *آرمانشهر خدایی* خواهد شد و هیچ‌کس حتی نزدیک‌ترین شاگرد وی پطرس نمی‌توانست ناکامی ظاهری مسیح *خدا* را تصور کند (متّی ۱۶: ۲۱، مرقس ۸: ۳۲).

رهبران یهود هنگامی با حضرت عیسی(ع) به مخالفت برخاستند که مشاهده کردند وی آرزوی آنان برای قیام یک مسیح *فاتح* را برنمی‌آورد و از سوی دیگر بر ضد نابهنجاری‌های اخلاقی و رفتارهای ناپسندشان به ستیز برخاسته است.

در واقع، حضرت عیسی(ع) موفق نشد حکومتی الهی که مورد انتظار بنی‌اسرائیل بود، تأسیس کند و بر این اساس، یارانش گفتند که (اولاً) وی آمده بود تا قربانی گناهان بشر شود و (ثانیاً) به زودی برای واپسین داوری رجعت خواهد کرد و این دو مسئله زیربنای مسیحیت شد.

از سوی دیگر یهودیان گفتند که برپا نشدن حکومت آرمانی بنی‌اسرائیل به دست حضرت عیسی(ع) و مصلوب شدن خود او اثبات می‌کند که وی نه مسیحای

۱. اصطلاح نبوت و نبی (مانند رسالت و رسول) نزد اهل کتاب مفهوم وسیعی دارد و یهودیان و مسیحیان، بر خلاف مسلمانان، خاتمیت ادیان خود را به شریعت ربط می‌دهند و نه به آورندهٔ شریعت. از این رو، آنان کسانی مانند اشعیا و پولس را به آسانی «نبی» و «رسول» می‌خوانند؛ در حالی که در اسلام این عناوین بر حضرت خاتم‌الانبیاء و المرسلین(ص) متوقف شده است و مسلمانان حق ندارند آنها را حتی بر حضرت امیرالمؤمنین(ع) اطلاق کنند.

موعود، بلکه یکی از مدعیان بی‌شمار مسیحایی در تاریخ یهود بوده است.

حضرت عیسی مسیح(ع) به تکرار، حضرت یحیی(ع) را ستوده و در گفت‌وگو با مخالفان خود با استناد به سیرت پسندیدهٔ آن پیامبر از نام نیک وی بهره برده است (متّی ۲۱: ۲۳ـ۲۷، مرقس ۱۱: ۲۷ـ۳۳، لوقا ۲۰: ۱ـ۸).

او دنبالهٔ کار حضرت یحیی(ع) را گرفت و به مژدهٔ فرارسیدن ملکوت خداوند آغاز کرد. وی ارشاد و رهبری مؤمنان و شاگردان را به عهده گرفت و در کنیسه‌های نواحی مجاور به ایراد موعظه پرداخت. لوقا می‌گوید: وی به ایالت جلیل برگشت و در کنیسه‌ها به موعظه پرداخت:

> روح خداوند بر من است. زیرا مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته‌دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم. (لوقا ۴: ۱۸).

۷. پایان کار حضرت عیسی(ع)

هر یک از چهار انجیل زندگینامه و مقداری از سخنان حضرت عیسی(ع) را می‌آورند، ولی عمدهٔ اهتمام آنها به رسالت آن حضرت مربوط می‌شود، همچنین داستان مصلوب شدن وی در پایان هر چهار انجیل آمده است. به طوری که از اناجیل به دست می‌آید، آن حضرت زاهدی پرشور بود که برای اصلاح جامعهٔ پوسیده و فرسودهٔ فلسطین در عصر خود برنامهٔ گسترده‌ای داشت و برای اجرای آن نهایت سعی و کوشش را به عمل آورد، ولی موفقیت وی در آن زمان بسیار ناچیز بود. اما به خاطر پایه‌گذاری کلیسا یعنی جامعهٔ مسیحی که از چند شاگرد تشکیل شده بود، پس از رفتن وی و با گذشت سالیان دراز، اندک‌اندک دینی که به وی منسوب شده بود، پا گرفت.

هنگامی که بزرگان یهود دیدند تعالیم حضرت عیسی(ع) منافع آنان را تهدید می‌کند، برای کشتن او توطئه کردند. وی در آخرین شب زندگی، عَشای ربانی را با شاگردان خود صرف کرد. سپس یکی از دوازده شاگرد برگزیدهٔ وی به نام یهودای

اسْخَریوطی در مقابل پولی که از رؤسای کاهنان یهود گرفته بود، به وی خیانت کرد و او را به مأمورانی که کاهنان یهودی فرستاده بودند، تسلیم کرد.[1] از آنجا که خود یهودیان حق نداشتند کسی را اعدام کنند، وی به مقامات رومی اورشلیم سپرده شد. به نوشتهٔ اناجیل، پیلاطس فرمانروای رومی حاضر نبود او را مجازات کند و می‌گفت جرمی در وی سراغ ندارد، ولی یهودیان بر اعدام او بسیار پافشاری کردند و گفتند که اگر اعدام نشود، شورش خواهند کرد.

پیلاطس بدیشان گفت: «با عیسای مشهور به مسیح چه کنم؟» جمیعاً گفتند: «مصلوب شود.» والی گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: «مصلوب شود.» چون پیلاطس دید که ثمری ندارد، بلکه آشوب زیاده می‌گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته، گفت: «من بری هستم از خون این شخص عادل؛ شما ببینید.» تمام قوم گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد.» (متی ۲۷: ۲۲ـ۲۵).

طبق تعلیم اناجیل، حضرت عیسی(ع) مصلوب شد، روی صلیب مرد و او را دفن کردند. پس از سه روز،[2] از مردگان برخاست. وی مدت چهل روز گاه و بیگاه برای شاگردان خود ظاهر شد، سپس به آسمان رفت. طبق سنت مسیحی این حوادث در سال ۳۳ اتفاق افتاده است، ولی پژوهشگران با در نظر گرفتن دست‌کم چهار سال تأخیر در مبدأ تاریخ میلادی، همین سال ۳۳ را در آثار خود سال ۲۹ می‌نویسند.

آری، حضرت عیسی(ع) از میان مردم رفت. گروهی از یاران وی گفتند: درست است که او درگذشت و به خاک سپرده شد، ولی در روز سوم از قبر خود برخاسته و به آسمان رفته است و دوباره برای پادشاهی بر روی زمین بر خواهد گشت. همچنین گفتند: حضرت عیسی(ع) برای این کشته شد که فدای گناهان مردم

---

۱. وی برای نشان دادن حضرت عیسی (ع) او را بوسید و تعبیر «بوسهٔ یهودا» (Judas kiss) در عرف مسیحیان به معنای خیانتی از این قبیل است.

۲. به گفتهٔ اناجیل، او پیشگویی کرده بود که سه روز و سه شب در شکم زمین خواهد ماند (متّی ۱۲: ۴۰). ولی (باز هم به گفتهٔ اناجیل) وی پیش از غروب روز جمعه به خاک سپرده شد و در سپیده‌دم روز یکشنبه دیدند که در قبرش نیست.

شود و مدّعی شدند که انبیای عهد عتیق درد و رنج و تصلیب وی را پیشگویی کرده بودند. واژهٔ مسیح نیز معنای اصلی خود را از دست داد و چون هیچ کس حضرت عیسی(ع) را به پادشاهی مسح نکرده بود، رسولان (با الهام از اشعیا ۶۱: ۱) گفتند که وی مسح‌شدهٔ خدا بوده است (اعمال رسولان ۴: ۲۷).

مسیحیان حضرت عیسی مسیح(ع) را شهید نمی‌دانند، بلکه می‌گویند وی قربانی گناهان مردم شد. تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد، این باور زیربنای مسیحیت بوده است و مسیحیان در تبلیغات خود روی این مسئله بسیار پافشاری می‌کنند.

پنجاه روز پس از حادثه صلیب، *عید گلریزان* (*پنجاهه*، *پِنطیکاسْت*) فرا رسید. در آن روز، روح‌القدس در رسولان حلول کرد و پس از ایشان جماعتی را پدید آورد که در طی قرون و اعصار، رسالت عیسی(ع) را به دوش داشتند.

۸. رسولان

حضرت عیسی مسیح(ع) در آغاز قیام خویش، یارانی را برگزید تا به نشر دعوت وی کمک کنند. این موضوع در پایان سورهٔ صف آمده است و در اناجیل می‌خوانیم:

> و چون عیسی به کنارهٔ دریای جلیل می‌خرامید، دو برادر یعنی شمعون مسمی به «پطرس» و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند؛ زیرا صیاد بودند بدیشان گفت: «از عقب من آیید تا شما را صیاد مردم گردانم.» در ساعت دام‌ها را گذارده، از عقب او روانه شدند (متّی ۴: ۱۸ـ۲۰؛ مرقس ۱: ۱۶ـ۱۸).

این یاران را معمولاً «شاگردان» حضرت عیسی مسیح(ع) می‌نامند.

۱ـ۸. دوازده رسول

حضرت عیسی مسیح(ع) دوازده تن از شاگردان خود را برگزید و آنان را «رسول» نامید (لوقا ۶: ۱۳). قرآن مجید رسولان حضرت عیسی(ع) را «حواری» می‌نامد که از زبان حبشی می‌آید و به همین معناست. حضرت مسیح(ع) این دوازده تن را برگزید تا در روز معاد[1] که پیروزمندانه بر کرسی جلال می‌نشیند، آنان نیز بر دوازده کرسی

---

۱. رجعت و قیامت در مسیحیت یکی است و حضرت مسیح (ع) را داور آن روز می‌دانند.

بنشینند و بر دوازده سبط بنی‌اسرائیل داوری کنند (متّی ۱۹: ۲۸).

نام دوازده رسول حضرت عیسی(ع) در اناجیل (متّی ۱۰: ۲ـ۴؛ مرقس ۳: ۱۶ـ۱۹؛ لوقا ۶: ۱۴ـ۱۶؛ اعمال رسولان ۱: ۱۳) از این قرار است:

۱. شمعون (پطرس)؛
۲. اندریاس (برادر پطرس)؛
۳. یعقوب (پسر زِبِدی)؛
۴. یوحنّا (برادر یعقوب)؛
۵. فیلیُّس؛
۶. بَرتولما؛
۷. توما؛
۸. متّی؛
۹. یعقوب (پسر حَلفی)؛
۱۰. تدّی (به گفتهٔ لوقا: یهودا برادر یعقوب)؛
۱۱. شمعون غیور؛
۱۲. یهودای اِسخَریوطی.

۲ـ۸. پطرس و سایر رسولان برجسته

بزرگ‌ترین رسول شمعون است که حضرت عیسی(ع) وی را *پطرس* یعنی «صخره»[۱] نامید و او را سنگ زیربنای کلیسا یعنی جامعهٔ مسیحیت قرار داد:

«و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را به

۱. *شمعون الصفا* (*صفا* در عربی به معنای «صخره» است) در کتب اسلامی وصی حضرت عیسی(ع) معرفی شده است و در داستان حضرت نرجس(ع) به عنوان جد آن بانو به او اشاره می‌شود. مسیحیان دربارهٔ نسل شمعون چیزی نمی‌گویند، ولی از انجیل معلوم می‌شود که او همسر داشته است (متی ۸: ۱۴ـ۱۵).

تو می‌سپارم و آنچه در زمین ببندی، در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی، در آسمان گشاده شود.» (متّی ۱۶: ۱۸ـ۱۹؛ یوحنّا ۲۱: ۱۵ـ۱۹).

پطرس پس از رفتن حضرت مسیح(ع)، برای تبلیغ مسیحیت به شهر رم پایتخت ایتالیا عزیمت کرد و در همان شهر به دست نرون شهید شد. آرامگاه این نخستین اسقف شهر رم در تپهٔ واتیکان رم موجب رونق و اهمیت آن مکان شده و به همین دلیل، واتیکان از دیرباز مرکز مسیحیت کاتولیک بوده است. کلیسای «سنت پیتر» و کاخ‌ها و باغ‌های اطراف آن از زیباترین آثار هنری جهان به شمار می‌روند.

یوحنّای رسول در خردسالی رسول شده (یوحنّا ۱۳: ۲۳ـ۲۵ و ۲۱: ۲۰) و به عقیدهٔ مسیحیان، انجیل خود را در سن پیری، در پایان قرن اول، نوشته است.

متّای رسول نیز یکی از اناجیل را نوشته است. همچنین برخی از رساله‌های عهد جدید به پطرس، یوحنّا و رسولان دیگر منسوب شده است.

چندین انجیل و رسالهٔ اپوکریفایی را به رسولان نسبت داده‌اند و بعضی از جوامع مسیحی سابقهٔ کلیسای خود را به برخی از رسولان می‌رسانند.

یهودای اسخریوطی با مراجعه به بزرگان یهود، برای کمک به دستگیری حضرت عیسی(ع) اعلام آمادگی کرده بود و به همین منظور، وی را به آنان نشان داد و در مقابل آن پولی گرفت. پس از رفتن حضرت عیسی، یازده رسول دیگر با انتخاب فردی به نام «مَتیاس» به جای یهودای اسخریوطی، عدد دوازده را کامل کردند (اعمال رسولان ۱: ۱۵ـ۲۶).

به گفتهٔ اناجیل، حضرت‌عیسی(ع) پیشگویی کرده بود که همهٔ رسولان در مورد او لغزش خواهند خورد و چنین شد که هنگام دستگیری‌اش، او را رها کرده، گریختند.

۳ـ۸. پولس

با آنکه حضرت عیسی(ع) پطرس را به جانشینی خود برگزیده بود، رسول دیگری به نام «پولُس» عملاً موقعیت بهتری پیدا کرد و معمار مسیحیت کنونی شد. نام این شخص در آغاز «شاؤل» بود که از نام‌های عبری است و تلفظ یونانی آن «سَولُس»

می‌شود. او پس از قبول مسیحیت، نام خود را به «پولس» تغییر داد.

وی با آنکه یک یهودی متعصب بود، تابعیت رومی داشت و پس از رفتن حضرت عیسی(ع)، به آزار مسیحیان مشغول بود تا اینکه مدعی شد هنگامی که برای دستگیری برخی مسیحیان از شهر قدس به دمشق می‌رفته است، نور حضرت عیسی(ع) را در راه دیده و به‌دستور او مسیحی شده است (اعمال رسولان ۹: ۱ـ۳۱).

پولس با شور و نشاط فراوان به تبلیغ مسیحیت آغاز کرد و در این راه بسیار رنج کشید. او که مدعی رسالت از جانب حضرت مسیح بود، به مناطق مختلف سفر کرد و مسیحیت را به اطراف دریای مدیترانه گسترش داد. رساله‌هایی نیز به تازه‌مسیحیان آن مناطق نوشت و به آنان رهنمود داد. برخی از این رساله‌ها در کتاب عهد جدید گرد آمده است.

اندیشه‌های تازهٔ پولس میان رسولان تنش می‌آفرید و درگیری‌های وی با رسولان حتی پطرس، در کتاب اعمال رسولان و رساله‌های خود او منعکس شده است. وی می‌نویسد: «اما چون پطرس به انطاکیه آمد، او را رو به رو مخالفت نمودم؛ زیرا مستوجب ملامت بود.» (رساله به غلاطیان ۲: ۱۱).

پولس هنگام بر شمردن فضائل خویش و خطرهایی که در راه تبلیغ مسیحیت بر خود هموار کرده است، به «برادران کَذَبه» اشاره می‌کند و مقصود او رسولانی است که با اندیشه‌هایش مخالفت می‌کرده‌اند:

> آیا عبرانی هستند، من نیز هستم. اسرائیلی هستند، من نیز هستم. از ذریت ابراهیم هستند، من نیز می‌باشم. آیا خدام مسیح هستند، چون دیوانه حرف می‌زنم من بیشتر هستم. در محنت‌ها افزونتر، در تازیانه‌ها زیادتر، در زندان‌ها بیشتر، در مرگ‌ها مکرر از یهودیان پنج مرتبه، از چهلْ یک کم، تازیانه خوردم سه مرتبه مرا چوب زدند، یک دفعه سنگسار شدم، سه کرّت شکسته‌کشتی شدم، شبانه‌روزی در دریا به سر بردم. در سفرها بارها، در خطرهای نهرها، در خطرهای دزدان، در خطرها از قوم خود، در خطرها از امت‌ها، در خطرها در شهر، در خطرها در بیابان، در خطرها در دریا، در خطرها در میان برادران کذبه در محنت و مشقت، در بیخوابی‌ها بارها، در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها بارها، در سرما و عریانی بدون آنچه علاوه بر اینهاست، آن باری که هر روزه بر من است یعنی اندیشه برای همهٔ کلیساها. کیست

ضعیف که من ضعیف نمی‌شوم؟ که لغزش می‌خورد که من نمی‌سوزم. اگر فخر می‌باید کرد، از آنچه به ضعف من تعلق دارد، فخر می‌کنم خدا و پدرِ عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، می‌داند که دروغ نمی‌گویم. در دمشق، والی حارث پادشاه، شهر دمشقیان را برای گرفتن من محافظت می‌نمود و مرا از دریچه‌ای در زنبیلی از بارهٔ قلعه پایین کردند و از دست‌های وی رستم. (رساله دوم به قرنتیان ۱۱: ۲۲ـ۳۳).

به ارشاد ائمهٔ طاهرین و علمای اسلام و به گفتهٔ محققان غربی، مسلم شده که اعتقادات کنونی مسیحیان محصول فعالیت‌های پولس است.

درست است که وی در رساله به کولسّیان ۱: ۱۵ عیسی مسیح(ع) را *نخست‌زادهٔ تمامی آفریدگان* خوانده است، اما در رساله به فیلپّیان ۲: ۱ـ۱۱ می‌گوید:

[عیسی] با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت، بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید...

شرح احوال و افکار پولس در کتاب اعمال رسولان و نامه‌های او موجود است؛ همچنین در آغاز و انجام انجیل بَرْنابا از وی به شدت انتقاد شده است.[۱] برخی احادیث اسلامی نیز پولس را مسئول گمراهی مسیحیان می‌دانند.[۲] درگذشت پولس در حدود ۶۴ تا ۶۷ م. بوده است.

گفته می‌شود که پولس در حدود سال‌های ۶۴ـ۶۷ در رم کشته شده است. از نظر تاریخ‌نگاران نقش پولس در ترویج مسیحیت بسیار مهم است، ولی مسیحیان نقش روح‌القدس را در این کار مهم می‌دانند.

در کتاب‌های تاریخی مستقل هیچ چیزی درباره رسولان یافت نمی‌شود.

۹. رسالت حضرت عیسی(ع)

حضرت عیسی مسیح(ع) برای عملی کردن آرمان سیاسی ـ الهی مسیحا میان

۱. مسیحیان انجیل برنابا را قبول ندارند.

۲. برای نمونه ر ک.: *بحارالانوار* ج ۸، ص ۳۱۱.

بنی‌اسرائیل قیام کرده بود. با مطالعهٔ اناجیل به آسانی درمی‌یابیم که وی فرد انقلابی بوده و برای پیروز کردن ستمدیدگان بر ستمکاران تلاش می‌کرده است. البته نباید فراموش کرد که پیروانش پس از شکست ظاهری او گفته‌اند که وی آرمانی ملکوتی داشته و کشته شدن او برای کفاره شدن گناهان بشر اتفاق افتاده است. آنان دوست ندارند که وی را فردی انقلابی معرفی کنیم.[۱]

حضرت عیسی مسیح(ع) در موعظهٔ روی کوه، رسالت خود را چنین شرح داد:

> گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم؛ نیامده‌ام تا باطل بنمایم، بلکه تا تمام کنم. زیرا هرآینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه‌ای یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، تا همه واقع شود. پس هر که یکی از این احکام کوچک‌ترین [یعنی جزئی‌ترین حکم تورات] را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کم‌ترین شمرده خواهد شد؛ اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. (متّی ۵: ۱۷ـ۱۹).

از آیهٔ ۵۰ سورهٔ آل عمران و آیهٔ ۶ سورهٔ صف نیز معلوم می‌شود که حضرت عیسی مسیح(ع) تورات را تصدیق می‌کرد و احکام تازهٔ چندانی نداشت.

سپس آن حضرت در ادامهٔ موعظهٔ خود تعالیم اخلاقی بسیار مهمی را بیان می‌کند و در ضمن آنها می‌گوید:

> شنیده‌اید که گفته شده است چشمی به چشمی و دندانی به دندانی. لیکن من به شما می‌گویم با شریر مقاومت مکنید، بلکه هر که به رخسارهٔ راست تو طپانچه زند دیگری را نیز به سوی او بگردان. (متّی ۵: ۳۸ـ۳۹).

برخی افراد عبارت فوق را به معنای تسلیم در برابر ستمکاران و پذیرش ستم آنان دانسته‌اند، اما می‌توان گفت که این سخن یک *توصیهٔ اخلاقی مبالغه‌آمیز* است و تنها به عفو و بخشایش در امور شخصی دلالت می‌کند. دستورهای اکید و فراوانی مانند آن، مبنی بر صبر و عفو بدکاران و سلام دادن به افراد بی‌فرهنگ و بزرگواری

---

۱. نمونه‌هایی از کارهای انقلابی و سیاسی حضرت عیسی مسیح(ع) که در یازده چاپ قبلی این کتاب آمده بود، به منظور اختصار حذف شد.

ورزیدن در برابر ناهنجاری‌های ایشان در قرآن مجید و احادیث اسلامی یافت می‌شود و سیرهٔ اولیای الهی بر آن گواهی می‌دهد.[۱]

حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) یکی از صفات پسندیدهٔ انسان تقواپیشه را این می‌داند که از کسی که به او ستم روا داشته، گذشت می‌کند: «یَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ یُعْطِی مَنْ حَرَمَهُ وَ یَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ.»[۲] همچنین آن حضرت در نامه به امام حسن مجتبی(ع) به اموری از این قبیل سفارش می‌کند و می‌افزاید: «نباید این دستورالعمل را در غیر مورد آن، یا نسبت به کسی که شایستهٔ آن نیست، اجرا کرد.»[۳] در روایتی نیز می‌خوانیم که حضرت امام جعفر صادق(ع) همین عبارت مربوط به طپانچه زدن را به حضرت مسیح(ع) نسبت داده است.[۴] همچنین مرحوم حسن بن شعبه(ره) (از علمای قرن چهارم هجری) این سخن را ضمن عباراتی از انجیل در اواخر کتاب *تحف‌العقول* بدون هیچ استنکاری نقل کرده است. در موردی دیگر از انجیل می‌خوانیم:

> آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: «خداوندا، چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می‌باید او را آمرزید آیا تا هفت مرتبه؟» عیسی بدو گفت: «تو را نمی‌گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت [۷۰×۷] مرتبه.» (متّی ۱۸: ۲۱ـ۲۲، لوقا ۱۷: ۳ـ۴).

به گفتهٔ یوحنّا، هنگامی که حضرت عیسی مسیح(ع) را دستگیر کردند، یکی از دشمنان به او طپانچه زد. آن حضرت فوراً اعتراض کرد و گفت: «برای چه مرا می‌زنی؟» (یوحنّا ۱۸: ۲۲ـ۲۳).[۵]

همچنین، با آنکه حضرت مسیح(ع) عدم مقاومت در برابر شریر را توصیه

---

۱. برای نمونه رک.: نحل ۱۲۶ـ۱۲۸، مؤمنون ۹۶، فرقان ۶۳ و ۷۲ و فصّلت ۳۴ـ۳۶.

۲. *نهج البلاغة*، (بیروت: ۱۳۸۷ق.)، خطبه ۱۹۴.

۳. *نهج البلاغة*، نامهٔ ۳۱.

۴. *بحارالانوار* ج ۱۴، ص ۲۸۷.

۵. همچنین فیلسوف هلندی اسپینوزا این عبارت انجیل را در فصل هفتم *رساله در الهیات و سیاست* خویش به گونه‌ای زیبا و معقول تفسیر کرده است که پژوهشگران را به مطالعهٔ آن توصیه می‌کنم.

کرده، شاگردان و پیروان وی این سفارش را مربوط به امور شخصی می‌دانستند و در برابر زورگویان کاملاً مقاومت می‌کردند (شرح این مقاومت‌ها در کتاب اعمال رسولان آمده است). آنان برای اینکه بتوانند در برابر پادشاهان و دشمنان دین ایستادگی کنند به درگاه الهی چنین دعا کردند:

«خداوندا، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را در آنهاست آفریدی... زیرا فی‌الواقع بر بندهٔ قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پُنطیوس پیلاطُس با امت‌ها و قوم‌های اسرائیل با هم جمع شدند تا آنچه را که دست و رأی تو از قبل مقدر فرموده بود، بجا آورند. الآن ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند». (اعمال رسولان ۴: ۲۴ـ۲۹).

۱۰. پایه‌گذاری کلیسا

جامعه مسیحیت که توصیف آن در کتاب عهد جدید آمده است، *کلیسای رسولان* نامیده می‌شود و مقصود از آن، جامعهٔ رسولان و نسل اول مسیحیت است. این جامعه از نظر زمانی به تقریب، فاصله سال‌های ۳۰ تا ۱۰۰، یعنی از *عید گلریزان* تا تدوین آخرین بخش کتاب مقدس را در بر می‌گیرد.

جامعهٔ مسیحی نخستین این گونه بود:

[تازه‌مسیحیان] در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند همهٔ خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می‌گشت همهٔ ایمانداران با هم می‌زیستند و در همه چیز شریک می‌بودند و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند هر روزه در هیکل به یک دل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می‌گشتند (اعمال رسولان ۲: ۴۲ـ۴۷).

این عزت دیری نپایید و با گذشت زمان، نخست یهودیان و سپس امپراتوری روم با آنان به دشمنی برخاستند.

در اورشلیم جامعه‌ای از مسیحیان یهودی‌الاصل به رهبری یعقوب رسول پایه‌گذاری شد و تعداد افراد آن در همان شهر و سپس در سایر مناطق فلسطین گسترش یافت. فرستادگانی نیز مانند پولس و برنابا *بشارت* را به اقوام غیریهودی رساندند. به دنبال این قضیه، نخستین مشکل برای کلیسا پدید آمد و آن اینکه آیا بت‌پرستان تازه‌مسیحی، پیش از آنکه به مسیحیت پذیرفته شوند، باید به دین و شریعت یهودی گردن نهند یا خیر؟ عقیدهٔ پولس این بود که خدا عیسی را از مردگان برخیزاند و با این عمل راه برای دورهٔ جدیدی از نجات گشوده شد و بر این اساس مسیحیان از این پس به پیروی از شرع یهود ملزم نیستند.

آنگاه مسیحی‌شدن بت‌پرستان به برکت تبلیغ و تبشیر رسولان در همهٔ مناطق امپراتوری روم افزایش یافت و افرادی که از غیریهودیت به مسیحیت راه یافته بودند، در کلیسای مسیحی اکثریت یافتند. جوامع کوچک مؤمنان نیز در شهرهای امپراتوری از سوریه تا مصر و پس از آن در آناتولی و یونان و سرانجام، در ایتالیا به وجود آمدند. بر اساس منقولات سنتی، پطرس نخست در اورشلیم، سپس در انطاکیه و سرانجام، در رم به رهبری جامعهٔ رسولان برگزیده شد و اعدام وی در عهد نِرون در شهر رم رخ داد.

۱۱. انتشار مسیحیت

دو عامل در رشد و گسترش دین مؤثر است: یکی تحمل آزار و دیگری تبلیغ. دین هنگامی می‌میرد که وانهاده شود.

مسیحیان حدود ۳۰۰ سال رنج کشیدند، آزار دیدند و شهیدان فراوانی تقدیم کردند. شالودهٔ این دین در همین ۳۰۰ سال نهاده شد و دعوت اقوام مختلف در این مدت، کامیابی‌هایی را همراه داشت. افزایش شمار مسیحیان در امپراتوری روم موجب شد که این دین در نیمهٔ اول قرن چهارم در آن سرزمین رسمیت پیدا کند و بر اثر عامل دیگر یعنی تبلیغ، به بخش وسیعی از جهان آن روز گسترش یابد. فتوحات نظامی نیز بسیار مؤثر بوده است؛ مثلاً ویل دورانت دربارهٔ مسیحی شدن

مردم انگلستان می‌گوید: «شارلمانی با آتش و شمشیر، مسیحیت را به سرزمین ساکسون‌ها برد.»[1]

برخی ادیان مانند یهودیت تبلیغ ندارند و افزایش تعداد پیروان را امتیازی نمی‌دانند. ادیانی مانند اسلام و مسیحیت برای مسئلهٔ تبلیغ اهمیت زیادی قائلند. هیأت‌های تبلیغی مسیحیان از روزگار قدیم به سراسر جهان رفته و این آیین را به هر سو برده‌اند. همچنین بر اثر شکوفایی تمدن غربی در قرون اخیر و پدید آمدن استعمار و تهاجم فرهنگی، مسیحیت در مشرق‌زمین گسترش یافته است.

۱۲. بروز اختلافات کلامی

سرانجام، مسیحیت در سراسر امپراتوری روم گسترش یافت و متفکران، برای بیان چگونگی ارتباط بین حضرت عیسی(ع) و خدا از اصطلاحات فلسفی و مفاهیم رایج آن عصر بهره گرفتند و بدین شیوه، الهیات مسیحی شکل گرفت.

برخی مسیحیان نخستین تحت تأثیر اندیشه‌های غنوصی (ناستیک)، انسان بودن عیسی را انکار کردند. غنوصیان وی را فرشته‌ای می‌دانستند که معرفت اسرارآمیزی از خدا برای بشر آورده است. همچنین گروهی به نام *دوکتیستها* (ظاهرگرایان) می‌گفتند عیسی جسم بشری نداشت و بر صلیب نمرد، بلکه وی فقط از نظر ظاهر به شکل آدمی در آمده بود. کلیساهای مسیحی در قرن دوم، تعالیم غنوصیان و ظاهرگرایان را باطل و محکوم اعلام کردند و بر حقیقت انسانیت موجود در عیسی اصرار ورزیدند.

۱۳. مسیحیت در روم

کلیسا برپا و استوار شد، *اسقفان* رهبری هر یک از کلیساهای محلی را بر عهده گرفتند، *کشیشان* به معاونت آنان اقدام کردند و *شمّاسان* علاوه بر تکفل امور سالخوردگان و بینوایان، به انواع نیکوکاری و خدمت پرداختند. علاوه بر این افراد،

---

۱. *تاریخ تمدن*، ج ۴، ص ۶۹۱.

گروهی نیز میان جامعهٔ مسیحی پیدا شدند که برای خدمت به کلیسا و استواری آن از نعمت‌های الهی برخوردار شده بودند: ایشان مبشران، شبانان، معلمان و رسولانی بودند که با الهام روح خدا سخن می‌گفتند. افرادی نیز قدرت معجزه کردن، شفا دادن بیماران و سخن گفتن به زبان‌های مختلف را در خود داشتند.

موضع دولت روم در برابر کلیسا گاهی مسالمت‌آمیز بود، ولی غالباً حاکمان رومی به آزار مؤمنان می‌پرداختند و در نتیجه افراد بسیاری مانند پطرس و پولس کشته شدند.

اندک‌اندک با گذشت زمان برخی مراکز اهمیتی ویژه و قدرتی مخصوص پیدا کردند: رم، اورشلیم، اسکندریه و انطاکیه. امور مذهبی این چهار شهر به عهدهٔ پاتریک‌ها گذاشته شده بود. همچنین در مناطق یاد شده قلمروهایی فرعی به نام *قلمرو اسقف* ایجاد شدند که زیر فرمان اسقفان قرار داشتند. در قرن چهارم هنگامی که قسطنطین پایتخت جدید خود قسطنطنیه (استانبول) را بنا کرد، این شهر نیز در زمرهٔ اماکن مهمی قرار گرفت که رهبری کلیسای آن در دست یک پاتریک بود.

در روزگار قسطنطین (متوفای ۳۳۷م.) جامعهٔ مسیحیت از یک گروه مورد آزار قدرت‌های امپراتوری روم به *کلیسای دولتی* تحول یافت و حکومت آن را به رسمیت شناخت. بر اثر این تحول، تغییر و دگرگونی بزرگی در زندگی کلیسا پدید آمد و بیشتر مردم در امپراتوری بیزانس و امپراتوری روم، به استثنای یهود، دست‌کم در ظاهر به مسیحیت درآمدند. هنگامی که جدایی بین کلیساهای شرق و غرب کامل شد هر یک از آن دو منطقه مستقلاً مراسم عبادی، فلسفه، الهیات و سنت خود را شکل داد. همچنین کلیسای قبطی در مصر، کلیسای سریانی در سوریه و کلیسای نسطوری در عراق و ایران سنت‌های قدیمی خود را شکل دادند.

هنگامی که در اوایل قرن هفتم میلادی دین اسلام در جزیرةالعرب ظهور کرد و حاکمان مسلمان ادارهٔ امور مناطق مسیحی‌نشین در مصر، شام، بین‌النهرین و شمال آفریقا را در دست گرفتند، مسیحیان لازم دانستند به دین اسلام با دیده احترام بنگرند و مسلمانان را یاران ایمان و هموطن، بلکه غالباً حاکم خود قبول کنند.

در قرن‌های یازدهم تا سیزدهم، دولت‌های اروپایی جنگ‌های صلیبی را به راه

انداختند و بر اثر آن، دشمنی و نفرت نه تنها بین مسلمانان و مسیحیان، بلکه بین مسیحیان غرب اروپا و مسیحیان بیزانسی تا به امروز بر جای مانده است. ویرانگری‌ها، شکنجه‌ها و کشتارهایی که مسیحیان در هجوم به قدس (۱۰۹۹م.) و قسطنطنیه (۱۲۰۴م.) از خود بروز دادند، بدترین تأثیر را هم نزد مسلمانان و هم نزد مسیحیان شرق باقی گذاشت.

۱۴. مسیح(ع) سرمشق پارسایان

حضرت عیسی مسیح(ع) با زندگی پاک و زاهدانهٔ خویش سرمشق پارسایان مسیحیت شد. آن حضرت درباره خود می‌گفت: «مرغان هوا را آشیانه‌هاست، ولی پسر انسان را جای سر نهادن نیست» (متّی ۸: ۲۰، لوقا ۹: ۵۹). و بزرگ‌ترین شاگردش پطرس به وی گفت: «اینک ما همهٔ چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می‌کنیم» (متّی ۱۹: ۲۷، مرقس ۱۰: ۲۸، لوقا ۱۸: ۲۸). بر این اساس، مسیحیان از او سرمشق گرفتند و به رهبانیت و ترک ازدواج روی آوردند.

همچنین آن حضرت به تأکید توصیه کرده بود که همهٔ پیروانش با هم برادر باشند؛ کسی احساس برتری نکند و هیچ کس عنوان «آقا»، «پدر» و «پیشوا» نداشته باشد:

> شما «آقا» خوانده مشوید؛ زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید. و هیچ کس را بر زمین «پدر» خود مخوانید؛ زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است. و «پیشوا» خوانده مشوید؛ زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح. و هر که از شما بزرگ‌تر باشد، خادم شما بوَد و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد، سرفراز گردد (متّی ۲۳: ۸ـ۱۲).

سرانجام، آن حضرت از میان مردم رفت و مسئولیت سنگین ادامهٔ راه وی بر عهدهٔ رسولان قرار گرفت. رسولانی که وی تعیین کرده بود، در آن دوران پرمحنت، راهش را با استقامت پیمودند و حاضر نشدند فرمان خدای متعال را فدای فرمان مقامات اجتماعی کنند. مثلاً پطرس و یوحنا در چنین مواردی به مخالفان خویش صریحاً می‌گفتند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا

ترجیح دهیم، حکم کنید... خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت کرد.» (اعمال رسولان ۴: ۱۹ و ۵: ۲۹).

نسل‌های بعدی مسیحیان نیز تا سالیان درازی به دنبال همین راه و روش، هر خطری را به جان خریدند و در مقابل فرمانروایان مشرک روم مقاومت کردند. بی‌اعتنایی به فرمانروایان (حتی پس از اینکه مسیحیت در سال ۳۱۳م. در امپراتوری روم آزاد شد) در زمان نخستین قیصران مسیحی ادامه یافت. مثلاً در اواخر قرن چهارم میلادی، هنگامی که تئودوسیوس امپراتور روم می‌خواست برای انجام مراسم «عید پاک» وارد کلیسای شهر میلان شود، امبروز قدیس به دلیل اینکه امپراتور با مردم سالونیک بدرفتاری کرده و دستش به خون آغشته است، شخصاً از ورود او به کلیسا جلوگیری کرد و گفت در صورتی که توبه نکند، تکفیر می‌شود. امپراتور خاضعانه توبه کرد و آن قدیس توبه‌اش را پذیرفت.

۱۵. پاپ‌ها

اما وضع بر این منوال نماند و به گفته ژان ژاک روسو،

> آنچه که بت‌پرستان از آن می‌ترسیدند، واقع شد. مسیحیان محجوب و مظلوم طرز صحبت خود را عوض کردند و به زودی دیده شد این سلطنت که اخروی خوانده می‌شد، تحت فرمان یک رئیس مادی و ظاهری، به صورت شدیدترین سلطنت استبدادی دنیوی درآمد.[1]

اندک‌اندک کلیسا نیرو گرفت و دخالت در سیاست را آغاز کرد و این دخالت رو به افزایش نهاد. در سال ۸۰۰م. پاپ رهبر مسیحیان تاج «شارلمانی» پادشاه فرانسه را بر سر او گذاشت و با این کار «امپراتوری مقدس روم» را تأسیس کرد. از این زمان، دخالت صریح و خشن روحانیون مسیحی در سیاست شروع شد. جنگ‌های صلیبی و محاکم تفتیش در این دوره بود و این دخالت‌ها تا سال ۱۸۰۶ به طور رسمی ادامه یافت.

---

۱. *قرارداد اجتماعی*، کتاب چهارم، فصل هشتم.

رهبران دینی نیز بر خلاف توصیهٔ حضرت مسیح(ع) عنوان «پدر» دریافت کردند. مناصب و القابی مانند اسقف و کشیش نیز میان آنان رواج یافت. اسقف شهر رم *پاپاس* خوانده شد که به زبان یونانی به معنای «پدر» است و تلفظ فرانسوی آن *پاپ* (pope) می‌شود.

تاکنون ۲۶۵ پاپ رهبری مسیحیت کاتولیک را بر عهده گرفته‌اند؛ تعدادی پاپ معارض نیز وجود داشته‌اند که آنان را «ناپاپ» (antipope) می‌نامند.[۱] پاپ یا ناپاپ بودن چند تن نیز مورد اختلاف است و در نتیجه، تعداد قطعی پاپ‌ها معلوم نیست.

برخی اوقات پاپ‌ها علاوه بر صلیبی که پیوسته بر گردن داشته‌اند، به نشانهٔ رهبری دینی و دنیوی، دو شمشیر بر کمر می‌بسته‌اند و این در حالی است که در تاریخ، هیچ پادشاهی را نمی‌شناسیم که دو شمشیر بر کمر بسته باشد. پاپ‌ها نیز مانند سایر رهبران، جمعی پارسا، جمعی متوسط‌الحال و جمعی فاسد بوده‌اند. در سال ۸۹۶م.، پاپ استفان ششم دستور داد جنازه پاپ اسبق به نام فُرمُسوس را که چند ماه از مرگش می‌گذشت، از قبر بیرون کشیدند و آن جسم بی‌جان را در دادگاهی روی صندلی متهمان قرار دادند و محاکمه‌اش کردند. سپس آن را مثله کردند و تکه‌های آن را در رود تیبِر شهر رم انداختند. پس از چندی، راهبی آن تکه‌ها را جمع کرد و به خاک سپرد. جنایات و فسق و فجور پاپ الکساندر ششم (زمان پاپی ۱۴۹۲ـ۱۵۰۳) نیز در تاریخ معروف است. هیچ یک از این امور موجب نمی‌شود که کاتولیک‌ها این گونه پاپ‌ها را ناپاپ قلمداد کنند.[۲]

منصب پاپی مدت ندارد و مادام‌العمری است. هنگامی که پاپ از دنیا می‌رود،

---

۱. در واقع، ناپاپ‌ها به کمک طرفداران خود می‌توانستند مدعی آن مقام شوند؛ همان طور که در زمان غیبت صغری، میان کسانی که خود را ابواب و نُواب حضرت حجت(ع) معرفی می‌کردند، افراد نابابی وجود داشتند و حقانیت تنها چهار شخصیت بزرگوار از آنان برای عموم شیعیان مسلم شد.

۲. همان طور که جنگ و نزاع‌های صحابه (مثلاً جنگ‌های جمل و صفین) مشروعیت هیچ یک از طرفین را نزد عامهٔ مسلمین زیر سؤال نبرده است.

اسقفان برجسته که «کاردینال» (Cardinal) نامیده می‌شوند، برای انتخاب پاپ بعدی در واتیکان گرد می‌آیند و به رایزنی و رأی‌گیری مشغول می‌شوند. هرگاه نصاب لازم برای انتخاب پاپ به دست آمد، کاغذهای رأی را همراه کاه می‌سوزانند و دود سفیدی را از دودکشی مخصوص بیرون می‌دهند تا خبرنگاران و سایر مردم از انتخاب پاپ جدید آگاه شوند. لحظاتی بعد، یکی از کاردینال‌ها روی بالکن ظاهر می‌شود و نخست این جمله را طبق رسم به زبان لاتینی می‌گوید: «Habemus Papam» یعنی «ما پاپ داریم» و پس از آن، پاپ جدید را معرفی می‌کند. سپس خود پاپ منتخب ظاهر می‌شود و برای حاضران دست تکان می‌دهد. اما هرگاه نصاب لازم به دست نیاید، کاغذهای رأی را با علف می‌سوزانند و دود خاکستری رنگی را از دودکش مخصوص بیرون می‌دهند تا خبرنگاران و مردم بدانند که هنوز پاپی انتخاب نشده است و رایزنی‌ها ادامه دارد.

حدود هزار سال است که پاپ‌ها پس از انتخاب، اسم خود را عوض می‌کنند. در این مدت، ۲۳ تن از پاپ‌ها «جان» و ۶ تن از ایشان «پُل» نامیده شده‌اند.[۱] پاپ جان بیست و سوم در سال ۱۹۶۳ درگذشت و پاپ پل ششم جای او را گرفت. پس از درگذشت این پاپ در سال ۱۹۷۸، پاپ بعدی برای نخستین بار اسم مرکب «جان پل اول» را برگزید و گفت تصمیم دارد برنامه‌های دو پاپ قبل از خود را دنبال کند. ولی این پاپ پس از ۲۸ روز از دنیا رفت و کاردینال لهستانی کارُل ووتیلا (Karol Vojtyla) (متولد ۱۹۲۰) که پس از وی در همان سال ۱۹۷۸ به پاپی برگزیده شد، برای احترام به آرمان‌های سه پاپ قبلی، نام «جان پل دوم» بر خود نهاد. جان پل دوم یکی از پاپ‌های بسیار موفق کلیسای کاتولیک است که در طی ۲۷ سال رهبری، بیش از یکصد سفر رسمی به کشورهای مختلف داشته است. همچنین از سال ۱۵۲۲ که منصب پاپی عملاً در انحصار ایتالیایی‌ها بود، وی نخستین پاپ غیرایتالیایی است.

پس از درگذشت پاپ جان پل دوم در سال ۲۰۰۵، کاردینال آلمانی یوزِف

---

۱. «یوحنّا» و «پولس» را در زبان انگلیسی «جان» و «پل» تلفظ می‌کنند.

راتسینگر (Josef Ratsinger) (متولد ۱۹۲۷) به عنوان دویست و شصت و پنجمین پاپ، رهبری کلیسای کاتولیک را بر عهده گرفت و نام بِندیکْت شانزدهم (Benedictus XVI) را برای خود برگزید.

۱ـ۱۵. پاپ و امپراتور

ژوستینیان که از سال ۵۲۷ تا ۵۶۵ میلادی امپراتور روم شرقی بوده، رابطهٔ دین و دولت را چنین ترسیم کرده است:

> کلیسا و امپراتوری بزرگ‌ترین نعمت‌هایی هستند که خدا به رحمت واسعهٔ خود به بشر عطا کرده است. کلیسا به امور الهی می‌پردازد و امپراتوری برای امور بشری قرار داده شده و آن را رهبری می‌کند. هر دو سرچشمهٔ واحدی دارند و زندگی بشر را به پیش می‌برند. از این رو، هیچ چیز نباید برای امپراتوران از احترام کشیشان که پیوسته برای رفاه آنان دعا می‌کنند، مهم‌تر باشد. اگر کلیسا در همه جا بی‌عیب باشد و اگر امپراتوری با اعتماد کامل به خدا از روی عدل و انصاف اداره شود، نفع عموم را در پی خواهد داشت و همهٔ خیرات بر نوع بشر فرو خواهد ریخت. بنابر این، ما برای تعلیم صحیح پیرامون خدا و حفظ احترام کلیسا بیشترین اهمیت را قائل هستیم. اگر این امور حفظ شود، بزرگ‌ترین منافعی را که خدا عطا می‌کند، در پی خواهد داشت. ما در چیزهایی که از آن بهره‌مندیم، تثبیت خواهیم شد و چیزهایی را که هنوز نداریم به دست خواهیم آورد... ما تصور می‌کنیم که این امور در صورت اطاعت از قوانین مقدس کلیسا حاصل خواهد شد. اینها قوانینی هستند که رسولان پارسا، ستوده و محترم، همچنین ناظران و خادمان کلمهٔ خدا به ما منتقل کرده‌اند و پدران مقدس آنها را شرح داده و برای ما نگه داشته‌اند.[1]

منصب پاپی در فاصلهٔ سال‌های ۸۶۷ـ۱۰۴۹م یعنی نزدیک ۲۰۰ سال به ضعف و ناتوانی گرفتار شد به گونه‌ای که برخی از پاپ‌های آن دوره را دختری به نام ماروزیا (Marozia) از خاندان‌های اشرافی اروپا به این مقام نصب کرده است. این پاپ‌ها به شیوه‌های غیرمناسبی از میان افراد فاسد که برخی از آنان با ماروزیا روابط

1. R. Schoel, *Corpus Iuris Civilis,* vol. III, Novellae (Berlin, 1912), pp. 35-36.

نامشروع داشتند، انتخاب می‌شدند. در آن روزگار برای دست یافتن به منصب پاپی از قتل و رشوه و اموری دیگر استفاده می‌شد به گونه‌ای که بِنِدیکت نهم در دوازده سالگی پاپ شد و در همان مقام به زندگی آلوده و غیراخلاقی خود ادامه داد. بسیاری از روحانیون مسیحی آن دوره نیز به فسق و فجور افتادند.

پس از اصلاح منصب پاپی، قدرت سیاسی پاپ‌ها به تدریج بر قدرت پادشاهان مسیحی فزونی یافت و پاپ‌ها آن پادشاهان را مقهور خود کردند. متن زیر که بخشی از پاسخ پاپ اینوسنت سوم (پاپ در سال‌های ۱۱۹۸ــ۱۲۱۶م.) به نامهٔ پادشاه انگلستان است، این برتری را نشان می‌دهد:

اینوسنت اسقف و بندهٔ بندگان خدا به پسر بسیار محبوبش در مسیح، جان، پادشاه برجستهٔ انگلستان و به وارثان قانونی و آزادزادهٔ او تا ابد.

پادشاه پادشاهان و آقای آقایان، عیسی مسیح که تا ابد کاهنی به رتبهٔ مَلکیصدق است، ملکوت و کهانت خود را به گونه‌ای در کلیسا تأسیس کرده که یکی مملکت کاهنان و دیگری کهانت ملوکانه است همان طور که موسی در تورات [سفر خروج ۱۹: ۶] و پطرس در رسالهٔ اول خود [۲: ۵ـ۱۰] بیان کرده‌اند. وی کسی را برتر از همه قرار داد و او را خلیفهٔ خویش بر روی زمین تعیین کرد تا هر زانویی برای عیسی خم شود، از چیزهایی که در آسمان و چیزهایی که در زمین و چیزهایی که زیر زمین است. بنابر این، همه باید از خلیفهٔ او اطاعت کنند و بکوشند که تنها یک آغل و یک شبان وجود داشته باشد. همهٔ پادشاهان روی زمین به خاطر خدا به گونه‌ای این خلیفه را احترام می‌کنند که هرگاه به وی سر نسپارند، درستی حکومت آنان زیر سؤال می‌رود.

پسر عزیز و محبوبم، شما به این امر خردمندانه توجه کردید و با الهام از رحمانیت خدایی که قلوب پادشاهان را در دست دارد و آن را هر گونه که می‌خواهد می‌گرداند، تصمیم گرفتید خود و مملکت خویش را از نظر دنیوی به کسی که دانستید در معنویات رعایای او هستید، تسلیم کنید. بدینگونه پادشاهی و کهانت، مانند جسم و جان، برای خیر و نفع عظیم یکدیگر، می‌تواند در شخص واحد خلیفهٔ مسیح متحد شود. [عیسی] کاری شگفت‌آور انجام داد... تا ایالاتی که از روزگار قدیم، کلیسای مقدس رومی را در امور معنوی آموزگار مناسب خود

تشخیص داده‌اند، اکنون آن کلیسا را در امور دنیوی خویش نیز حاکم ویژهٔ خود بداند. شما که از سوی خدا به عنوان خادم لایق برای اجرای این امر برگزیده شده‌اید، خود و مملکت انگلستان و ایرلند با همه حقوق و متعلقات آنها را از طریق پرداخت سالی یکهزار مارک[1] به خدا و رسولان قدیس وی پطرس و پولس و به کلیسای مقدس رومی و به ما و جانشینان ما، از روی اخلاص و میل کامل و به توصیهٔ درباریان تقدیم و تسلیم کردید تا به گونه‌ای که در نامهٔ رسمی خود اظهار داشته و مهر زرین خویش را بر آن نهاده‌اید، حق ما و ملک ما باشد. عبارت نامهٔ شما عیناً چنین است:...[2]

نشیب و فراز قدرت پاپ‌ها و شهریاران مسیحی و نزاع‌های ناشی از آن بخش مهمی از تاریخ قرون وسطی است. نوشته‌های علوم سیاسی آن دوره نیز در این باره بحث می‌کرد که کدامیک از کلیسای کاتولیک رومی و پادشاهی مقدس روم برتر است.

در قرن سیزدهم قدیس توماس آکویناس (متوفای ۱۲۷۴م.) در کتاب *خلاصهٔ الهیات* از نقش کلیسا دفاع می‌کرد و در قرن چهاردهم دانته الیگیری در کتاب *پیرامون سلطنت* از مسیحیت متحد زیر فرمان امپراتور و پاپ سخن گفت.

۲ـ۱۵. نزاع بر سر منصب پاپی

با ترغیب امپراتور فیلیپ چهارم، مقر پاپ در سال ۱۳۰۹ از رم ایتالیا به شهر آوینیون در فرانسه منتقل شد و این وضع تا سال ۱۳۷۷ یعنی قریب هفتاد سال ادامه یافت واز باب تشبیه به تبعید یهودیان به بابِل در قرن ششم قبل از میلاد، آن را *تبعید بابِلی* پاپ‌ها نامیدند.

هنگامی که مقر پاپی به رم برگردانده شد، ناپاپ‌هایی در آوینیون برخاستند. این مسئله که «شقاق کبیر غربی» (The Great Western Schism) نامیده می‌شود، از سال ۱۳۷۷ تا ۱۴۱۷ یعنی چهل سال ادامه یافت.

---

۱. سکهٔ طلا به وزن حدود هشت اونس.

2. W. Stubbs, *Select Charters* (Oxford, Clarndon, 1885).

در اوائل قرن پانزدهم بر اثر شدت گرفتن اختلافات، سه پاپ در کلیسای کاتولیک‌ها به رقابت برخاستند؛ زیرا علاوه بر پاپ رم به نام گریگوری دوازدهم و ناپاپ آوینیون به نام بندیکت سیزدهم، امپراتور فرد سومی را به پاپی برگزید که جان بیست و سوم نامیده شد. بدین شیوه، مسیحیت در برابر سه مدعی قرار گرفت که هر یک خود را بر حق می‌دانست و دو حریف دیگر را بر باطل. شورای کنستانس (۱۴۱۴ـ۱۴۱۸) که برای بررسی این مسئله و برخی مسائل دیگر تشکیل شد، در سال ۱۴۱۵ هر سه مدعی را برکنار کرد و در سال ۱۴۱۷ مارتین پنجم را به پاپی برگزید و اختلاف پایان یافت.

در این دوره پاپ‌های مقتدری برخاستند و یکی از برجسته‌ترین آنان پاپ الکساندر ششم است که با وجود آلودگی‌های اخلاقی فراوان، به سبب خدماتی که به رشد و بالندگی مسیحیت کرده است، از وی تجلیل می‌شود.

۳ـ۱۵. کاهش قدرت سیاسی پاپ

در قرن شانزدهم نیکولو ماکیاولی در کتاب *شهریار* به این بحث پرداخت که برای به دست آوردن اقتدار و فرمانروایی باید از چه معیارهایی استفاده کرد. وی به قدرت‌طلبان رهنمود داد که برای کسب قدرت اصول اخلاقی را در نظر نگیرند.

قیام مصلحان در مناطق مختلف قلمرو پاپ‌ها ضربهٔ محکمی به اقتدار آنان وارد کرد. معروف‌ترین آنان لوتر بود که در سال ۱۵۱۷ به مصاف پاپ رفت و توانست به کمک فرمانروایان آلمانی موفقیتی کسب کند. یکی از آرمان‌های مهم لوتر که آن را در سال ۱۵۲۰ با شدت و حدت مطرح کرد، رهایی کشور آلمان از حاکمیت پاپ بود. برخی مصلحان دیگر نیز حکومت‌هایی در مناطقی از اروپا برپا کردند.

در سال ۱۶۵۱ توماس هابز در کتاب *لویاتان* گفت که قدرت حاکم نباید محدود شود؛ زیرا آن قدرت از قراردادی اجتماعی نشأت می‌گیرد که بر اساس آن، حکومت موظف به تأمین امنیت اجتماعی و فراهم کردن خواسته‌های مردم است. وی در این کتاب نوشت:

منصب پاپی چیزی نیست جز شبح امپراتوری مردهٔ روم که تاج بر سر، روی گور آن نشسته است.[1]

در همان روزگار، جان لاک گفت هرگاه حکومتی از انجام تعهدات خود در قبال مردم سر باز زند، باید آن را سرنگون کرد.

سرانجام، بر اثر دخالت‌های ناروای کلیسا در امور سیاسی و اجتماعی، دانشمندان و اندیشمندان مغرب‌زمین به این نتیجه رسیدند که دخالت دین در سیاست تنها به نفع پدران روحانی است و عامهٔ مردم از آن زیان می‌بینند. مردم نیز که از بیدادگری کلیسا به ستوه آمده بودند، این اندیشه را پسندیدند و پس از سال‌ها مبارزهٔ فکری و مسلحانه توانستند خود را از چنگال کلیسا رها کنند.

قدرت سیاسی پاپ پس از سال‌ها آرامش، در اواخر قرن هجدهم رو به کاستی نهاد. رهبران فرانسه و ایتالیا از طریق نظامی و مراجعه به آرای عمومی کاخ‌ها و املاک پاپ را گرفتند و در سال ۱۸۰۶ به فرمانروایی سیاسی وی پایان دادند.

خاضع کردن پاپ‌ها کار آسانی نبود. از این رو، دولت ایتالیا در قانون تضمینات (۱۸ اکتبر ۱۸۷۰) شماری از کاخ‌ها را به پاپ برگرداند و ملزم شد گونه‌ای حق سیاسی برای وی قائل شود.

پاپ قانون تضمینات را نپذیرفت و این امر موجب قطع روابط واتیکان با دولت ایتالیا به مدت ۶۰ سال شد. سرانجام، پس از سه سال مذاکره، معاهدهٔ لاتران (۱۱ فوریه ۱۹۲۹) بین واتیکان و ایتالیا به امضا رسید و با محصور شدن حکومت پاپ در واتیکان، مسئلهٔ رم حل شد و «جدایی سیاست از دیانت» در اروپا رسمیت یافت.

معاهدهٔ جدیدی در آوریل ۱۹۸۴ بین واتیکان و ایتالیا به امضا رسید و جایگزین معاهدهٔ لاتران شد.

اکنون حدود ۲۰۰ سال است که حکومت پاپ کاملاً محدود شده است.

۱۶. سایر نظام‌های مسیحی

امپراتوری روم شرقی با مرکزیت قسطنطنیه از سال ۳۹۵م. که امپراتوری روم به شرقی

---

۱. لویاتان ۴: ۴۷.

و غربی تقسیم شد تا سال ۱۴۵۳م. که سلطان محمد فاتح عثمانی قسطنطنیه را تسخیر کرد، رقیب قدرتمند و همیشگی امپراتوری روم غربی با مرکزیت رم و رهبری پاپ بود. این رقابت در سال ۱۰۵۴م. به پدید آمدن کلیسای ارتدکس انجامید که عمده‌ترین اختلاف آن با کلیسای کاتولیک مسئلهٔ رهبری بود. ارتدکس‌ها حاضر نبودند اسقف رم یعنی پاپ را یگانه رهبر مسیحیت بدانند و به تعدد رهبری قائل بودند.

رابطه امپراتور روم شرقی با رهبری دینی اصطلاحاً «سمفونیا» (Symphonia) نامیده می‌شد. این نظام که به دست یوسِبیوس اهل قیصریه پدید آمده بود، اختیارات فراوانی را به امپراتور تفویض می‌کرد. کَلیسا نیز اختیاراتی داشت.

در روسیه نیز رابطهٔ دین و دولت استوار بود و در دوره‌هایی تزار هنگام تاجگذاری در کلیسای «صعودِ» مسکو، تاج خود را از اسقف اعظم دریافت می‌کرد.

در کلیسای انگلستان که به سال ۱۵۳۵ به ارادهٔ هنری هشتم و برخی اسقفان از کلیسای کاتولیک منفصل شد، پادشاه عالی‌ترین مقام دینی و دنیوی بود. خود هنری هشتم که کلیسای انگلیکن را پدید آورد، هم پادشاه و هم روحانی بود، ولی جانشینان وی پادشاهی می‌کردند و چون خود عالی‌ترین مقام دینی بودند، اسقفی را به رهبری دینی می‌گماشتند.

طرفداران سلطنت در انگلستان در قرن هفدهم برای اعمال قدرت پادشاه به حق الهی قائل بودند. طرفداران پارلمان با آنان مخالفت می‌کردند و می‌گفتند اعمال قدرت سیاسی از ارادهٔ مردم ناشی می‌شود.

حکومت لوئی چهاردهم از سال ۱۶۴۳ تا ۱۷۱۵ (یعنی ۷۲ سال که طولانی‌ترین سلطنت در تاریخ اروپاست) نیز نمونهٔ خوبی از تمسک به حق الهی پادشاه است که یکی از موجبات انقلاب فرانسه شد.

۱۷. عهد جدید

کتاب مقدس مسیحیان دو بخش دارد: عهد جدید و عهد عتیق. علت این نامگذاری آن است که مسیحیان معتقدند خدای متعال با انسان دو پیمان بسته است: یکی *پیمان کهن*، به وسیله پیامبران پیش از حضرت عیسی مسیح(ع). در این پیمان مرتبه‌ای از

نجات از طریق وعد، وعید، قانون و شریعت به دست می‌آید. انسان‌های طرف این پیمان بنی‌اسرائیل بوده‌اند. دیگری *پیمان نو*، توسط خدای متجلی یعنی عیسی مسیح که طرف آن همهٔ انسان‌ها هستند. در پیمان نو نجات از طریق محبت حاصل می‌شود. به این معنا که طبق اعتقاد آنان، خدای پسر به شکل انسان مجسم می‌شود، گناهان بشر را بر خود می‌گیرد و با تحمل رنج صلیب، کفارهٔ گناهان می‌شود. تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، این عقیده، با وجود دوری آن از عقل و منطق، زیربنای مسیحیت بوده است. در انجیل یوحنّا چنین می‌خوانیم:

> زیرا خداوند جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیلهٔ او جهان نجات یابد (یوحنّا ۳: ۱۶ـ۱۷).

آن قسمت از کتاب مقدس که دربارهٔ پیمان کهن سخن می‌گوید عهد عتیق، و آن قسمت که دربارهٔ پیمان نو سخن می‌گوید عهد جدید نامیده می‌شود. در حقیقت عهد عتیق کتاب آسمانی یهودیان است که مسیحیان برای آن احترام قائل شده، آن را در آغاز کتاب خود قرار داده‌اند.

از دیدگاه مسیحیت، دو پیمانی که خداوند با بشر بسته است، در ماهیت با یکدیگر اختلاف دارند و از دو مقولهٔ گوناگون هستند: عهد عتیق که به وسیلهٔ انبیای قبل از حضرت مسیح بود، از طریق وحی لفظی ابلاغ گردید، در حالی که عهد جدید که به وسیلهٔ حضرت مسیح منعقد شد، نه از طریق لفظ، بلکه با جسم شدن جنبه‌ای از الوهیت و حضور میان مردم اعلام گردید. اینجاست که مسیحیان می‌گویند هنگام ابلاغ این پیمان در بیست قرن پیش، خدا به صورت بشر در آمد و در انسانی به نام «عیسی» حلول کرد. بر اساس یک تعبیر رایج میان مسیحیان «کلمه جسم شد.» تعبیر «کلمه» (Logos) در الهیات مسیحی از یک اصطلاح فلسفی قدیم گرفته شده است.

به عقیدهٔ مسیحیان، هدف از تجسم خدا برای بشر این نبود که از شریعت سخنی به میان آید و از حلال و حرام بحث شود، بلکه هدف این بود که خداوند پس از تجسم، خود را قربانی گناهان بشر کند. تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، این

مسئله پیوسته محور مسیحیت بوده است.

تفاوت عهد عتیق و عهد جدید در این است که عهد عتیق احکام و شرایعی را پیش روی انسان می‌گذارد و مشتمل بر امر و نهی است، یعنی می‌گوید: این کار را بکن، آن کار را نکن؛ این جایز است، آن جایز نیست؛ این گوشت حلال است و آن گوشت حرام است و مانند آن. ولی در عهد جدید چنین چیزهایی مطرح نیست، بلکه اعتقاد بر این است که خداوند از روی محبت در لباس انسان ظاهر شد و پس از مدت کوتاهی زندگی و رنج کشیدن، در راه گناهان بشر مصلوب و کشته شد.

مسیحیان بسیار اصرار دارند که در این مورد تعبیر «شهید» و «شهادت» به کار نرود. آنان می‌گویند حضرت عیسی مسیح(ع) «قربانی» شد و فدای گناهان بشر گردید. البته مسیحیان مانند همهٔ جوامع بشری، «شهید» نیز دارند و شمار زیادی از حواریون و مسیحیان نخستین مانند پطرس و پولس «شهید» خوانده می‌شوند، ولی تعبیر «شهید» در مورد حضرت عیسی مسیح(ع) به کار نمی‌رود.

عهد جدید به زبان یونانی نگارش یافته است. چهار انجیل در آغاز عهد جدید وجود دارد. کلمهٔ *انجیل* در زبان یونانی به معنای «مژده» است: مژده به فرا رسیدن ملکوت آسمان یا پیمان تازه.

تمام عهد جدید مورد قبول همهٔ مسیحیان است و اپوکریفا بین آنها وجود ندارد. البته کتابهای اپوکریفایی عهد جدید از اپوکریفای عهد عتیق بیشتر بوده است؛ اما در همان دو سه قرن نخست، مسیحیان اندک‌اندک بر کتاب‌های موجود عهد جدید اتفاق کرده‌اند.

ترجمه‌های بسیار زیادی از کتاب مقدس به زبان‌های گوناگون انجام گرفته است و سازمان‌های متعددی مخصوص انتشار آنها در سراسر جهان وجود دارد. از جملهٔ آنها *انجمن کتب مقدسه* است که در سال ۱۸۰۴ در لندن تأسیس شد و شعبه‌هایی در بیشتر کشورها دارد. طبق آمارهای سالانهٔ *یونسکو*،[1] کتاب‌های مقدس

---

۱. یونسکو و سایر بخش‌های سازمان ملل متحد (به استثنای شورای امنیت که تصمیم گیرندهٔ اصلی است) مستقل عمل می‌کنند و تأسیس آنها بر اساس آرمان‌ها و آرزوهای مقدس و ارزشمندی بوده است.

مسیحیت بیش از هر کتابی دیگر در جهان چاپ و منتشر می‌شود. پیش از سقوط مارکسیسم، کتاب‌های مارکسیستی در صدر فهرست بود. کتاب‌های داستانی بعد از کتاب مقدس قرار دارد.

مجموع کتاب‌های عهد عتیق و عهد جدید ۶۶ کتاب است: عهد عتیق ۳۹ کتاب است که فهرست آنها در بخش یهودیت گذشت و عهد جدید ۲۷ کتاب است که از نظر موضوع به چهار بخش تقسیم می‌شوند:

۱. اناجیل؛
۲. اعمال رسولان؛
۳. نامه‌های رسولان؛
۴. مکاشفه.

۱ـ۱۷. اناجیل

گروه زیادی از یاران و پیروان حضرت عیسی(ع) به نوشتن سیره و سخنان آن حضرت اقدام کردند و نوشته‌هایی به وجود آوردند که بعداً انجیل خوانده شد. اندک‌اندک چهارانجیل از این انجیل‌ها رسمیت یافت و اناجیل دیگر متروک شد.[1]

نویسندگان انجیل اول و انجیل چهارم از حواریون و نویسندگان دو انجیل دیگر از حواریونِ حواریون معرفی می‌شوند.

میان سه انجیل اول هماهنگی وجود دارد و به همین علت آنها را *اناجیل همنوا* می‌نامند.

---

۱. *انجیل بَرنابا* که مورد توجه مسلمانان قرار گرفته است و بشارت‌های فراوانی به ظهور حضرت رسول خاتم(ص) در آن یافت می‌شود، مورد قبول مسیحیان نیست و آن را جعلی می‌دانند. نام *انجیل برنابا* در فهرستی که پاپ جلاسیوس اول قبل از بعثت حضرت رسول(ص) منتشر کرده است، وجود دارد، ولی مسیحیان می‌گویند آن *انجیل* مفقود شده است و ربطی به *انجیل برنابای* کنونی ندارد. همچنین نوشته‌ای به نام *رسالهٔ برنابا* نزد مسیحیان وجود دارد که تا اندازه‌ای مورد احترام آنان است، ولی باید دانست که رسالهٔ یادشده غیر از *انجیل برنابا*ست.

این بخش مشتمل بر ۴ انجیل است:

۱. انجیل متّی (سیره و سخنان مسیح با تأکید بر پیشگویی‌های عهد عتیق)؛

۲. انجیل مرقس (قدیم‌ترین و کوتاه‌ترین کتاب سیره و سخنان مسیح)؛

۳. انجیل لوقا (سیره و سخنان مسیح با تکیه بر جزئیات)؛

۴. انجیل یوحنّا (متأخرترین کتاب سیره و سخنان مسیح با تأکید بر فوق بشر بودن او).

۲ـ۱۷. اعمال رسولان

در قرن اول، کتاب‌های زیادی پیرامون سیرهٔ رسولان مسیحیت نوشته شد، اما تنها یکی از آنها رسمیت یافت.

این بخش تنها مشتمل بر یک کتاب است به نام:

اعمال رسولان (نوشتهٔ لوقا، مؤلف انجیل سوم در شرح‌حال رسولان به‌ویژه پولس).

۳ـ۱۷. نامه‌های رسولان

برخی از رسولان مسیحیت نامه‌هایی به جوامع و افراد مسیحی عصر خود نوشته‌اند. آن نامه‌ها اندک‌اندک اهمیت پیدا کرد و به عهد جدید راه یافت. سیزده نامه از پولس است که در آنها رهنمودها، ادعاها و مشاجرات خود را نوشته است. نویسندهٔ نامهٔ چهاردهم نامعلوم و نویسندهٔ نامهٔ پانزدهم شخصی به نام یعقوب است که به نقد اندیشه‌های پولس می‌پردازد. نامه‌های بعدی به دو تن از حواریون به نامهای پطرس و یوحنّا نسبت داده می‌شود و نویسندهٔ آخرین نامه فردی به نام «یهودا» است.

این بخش مشتمل بر ۲۱ نامه است:

۱. رسالهٔ پولس رسول به رومیان (= مردم روم)؛

۲. رسالهٔ اول پولس رسول به قُرِنتیان (= مردم قُرِنْتُس)؛

۳. رسالهٔ دوم پولس رسول به قرنتیان (= مردم قرنتس)؛

۴. رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان (= مردم غلاطیه)؛
۵. رسالهٔ پولس رسول به اَفَسُسیان (= مردم اَفَسُس)؛
۶. رسالهٔ پولس رسول به فیلپّیان (= مردم فیلپّی)؛
۷. رسالهٔ پولس رسول به کولُسیان (= مردم کولسی)؛
۸. رسالهٔ اول پولس رسول به تسّالونیکیان (= مردم تسّالونیکی)؛
۹. رسالهٔ دوم پولس رسول به تسّالونیکیان (= مردم تسّالونیکی)؛
۱۰. رسالهٔ اول پولس رسول به تیموتاؤس (نام شخص)؛
۱۱. رسالهٔ دوم پولس رسول به تیموتاؤس (نام شخص)؛
۱۲. رسالهٔ پولس رسول به تیطُس (نام شخص)؛
۱۳. رسالهٔ پولس رسول به فلیمون (نام شخص)؛
۱۴. رساله به عبرانیان (نامهٔ پولس یا فردی دیگر به یهودیان)؛
۱۵. رسالهٔ یعقوب (برای عموم مسیحیان)؛
۱۶. رسالهٔ اول پطرس (برای عموم مسیحیان)؛
۱۷. رسالهٔ دوم پطرس (برای عموم مسیحیان)؛
۱۸. رسالهٔ اول یوحنّا (برای عموم مسیحیان)؛
۱۹. رسالهٔ دوم یوحنّا (برای عموم مسیحیان)؛
۲۰. رسالهٔ سوم یوحنّا (برای عموم مسیحیان)؛
۲۱. رسالهٔ یهودا (برای عموم مسیحیان).

۴ـ۱۷. مکاشفه

قبل از آمدن حضرت مسیح(ع)، مکاشفه‌نامه‌های متعددی میان یهودیان رواج داشت که کتاب دانیال در عهد عتیق نمونه‌ای از آنهاست. مسیحیان نیز کتاب‌های مکاشفه‌ای تازه‌ای نوشتند، همچنین برخی از کتاب‌های مکاشفهٔ یهودیان را دستکاری کرده، با آرمان‌های مسیحیان هماهنگ ساختند. کتاب مکاشفهٔ یوحنّا در پایان عهد جدید که پیشرفت مسیحیت را نوید می‌دهد، برای مسیحیان بسیار اهمیت دارد. یوحنّا که به اعتقاد مسیحیان، یک حواری کم‌سن و سال حضرت عیسی(ع)

بوده است، رؤیای سن پیری خود را در این اثر شرح می‌دهد.
این بخش مشتمل بر ۱ کتاب است به نام: مکاشفهٔ یوحنّای رسول.

۱۸. اعتبار کتاب مقدس

اعتبار کتاب مقدس را از دو دیدگاه می‌توان بررسی کرد:

۱. دیدگاه اهل کتاب؛

۲. دیدگاه دانشمندان غیردینی.

دیدگاه مسلمانان در این باب با این دو دیدگاه متفاوت است و آن دیدگاه در فصل ۱۰ به تفصیل آمده است.

۱ـ۱۸. دیدگاه اهل کتاب

ایمان یهودیان و مسیحیان به صدق، صحت، قداست، اعتبار و الهی بودن کتاب عهد عتیق و ایمان مسیحیان به صدق، صحت، قداست، اعتبار و الهی بودن کتاب عهد جدید عیناً مانند ایمان مسلمانان به صدق، صحت، قداست، اعتبار و الهی بودن قرآن کریم است و هیچ فرقی و تفاوتی در این اعتقاد یافت نمی‌شود.

آنان تمام القاب و احترامات شایسته یک کتاب آسمانی را در مورد عهد عتیق و عهد جدید روا می‌دارند و تعبیراتی مانند *کتاب مقدس*، *کتاب خدا* و وحی برای آن کتاب‌ها معمول است. دانشمند معاصر، توماس میشل می‌نویسد:

> مسیحیان معتقدند که خداوند کتاب‌های مقدس را به وسیلهٔ مؤلفانی بشری نوشته است و بر اساس این اعتقاد می‌گویند که کتاب‌های مقدس یک مؤلف الهی و یک مؤلف بشری دارند. به عبارت دیگر، مسیحیان معتقدند که خدا کتاب مقدس را به وسیلهٔ الهامات روح‌القدس پدید آورده و برای این منظور مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آنها برانگیخته و آنان را در نوشتن به گونه‌ای یاری کرده که فقط چیزهایی را که او می‌خواسته است، نوشته‌اند.

مسلمانان توجه می‌کنند که اعتقاد مسیحیان در این باب با عقیدهٔ اسلامی اختلاف دارد. از نظر مسیحیان خدا مؤلف نهایی کتاب مقدس است، جز اینکه این

عمل را از طریق مؤلفان بشری که کارگزاران وی بوده‌اند، به انجام رسانده است. مؤلفان بشری کتاب مقدس هر یک در عصری خاص می‌زیسته و به رنگ زمان خود در آمده بوده‌اند. همچنین این مؤلفان، مانند دیگر انسان‌ها با محدودیت‌های زبان و تنگناهای علمی دست به گریبان بوده‌اند. اصولاً مسیحیان نمی‌گویند که خدا کتاب‌های مقدس را بر مؤلفان بشری املا کرده، بلکه معتقدند که او به ایشان برای بیان پیام الهی به شیوهٔ خاص خودشان و همراه با نگارش مخصوص و سبک نویسندگی ویژهٔ هر یک توفیق داده است.[1]

یهودیان و مسیحیان تورات را نوشتهٔ خود حضرت موسی(ع) می‌دانند. همچنین سایر کتاب‌های عهد عتیق به برخی از انبیا منسوب شده است. مسیحیان دربارهٔ چهار انجیل معتقدند که حواریون و حواریون حواریون آنها را سال‌ها پس از حضرت عیسی(ع) نگاشته‌اند. در آغاز مسیحیت تنها کتاب‌های عهد عتیق الهی بودند، ولی کتب عهد جدید اندک‌اندک در مجامع مسیحی جنبهٔ الهی یافتند.

همهٔ مسیحیان، همیشه و همه جا معتقد بوده و هستند که اناجیل کنونی زندگینامه و سخنان حضرت عیسی(ع) است که متّی، مرقس، لوقا و یوحنّا آنها را نوشته‌اند. در آغاز انجیل لوقا چنین آمده است:

> از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید چنانکه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند، به ما رسانیدند من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفِلُس عزیز (لوقا ۱: ۱ـ۳).

این نکته نیز قابل توجه است که اناجیل کنونی تنها سخنان (یعنی احادیث) آن حضرت را می‌آورند و هرگز چیزی از معارف و کلمات حکمت‌آمیز خود را به پیام مستقیم الهی نسبت نمی‌دهند (بر خلاف تورات کنونی که علاوه بر سیره و سخنان حضرت موسی، پیام‌هایی را نیز دربردارد).

روشن است که طبق نص صریح قرآن مجید، انجیل حقیقی بر حضرت

---

۱. میشل، توماس، *کلام مسیحی*، (ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷)، ص ۲۶.

عیسی(ع) نازل و به او عطا شده است (آل‌عمران ۳ـ۴، مائده ۴۶ـ۴۷، مریم ۳۰ و حدید ۲۷) و آن کتاب هیچ‌گونه سنخیتی با این اناجیل ندارد.

تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد مسیحیان هرگز برای حضرت عیسی(ع) به کتابی قائل نبوده‌اند و اناجیل را صرفاً بیانگر زندگی و سخنان وی می‌دانسته‌اند.[1] همچنین توماس میشل می‌نویسد:

پیش از نوشته شدن اناجیل، یک سنت شفاهی وجود داشت. عیسی به عقیدهٔ مسیحیان در حدود سال ۳۰ وفات یافت و کسانی که از او پیروی کرده، وی را شناخته، کارهایش را دیده و سخنانش را شنیده بودند، خاطرات خویش از او را در حافظه نگه می‌داشتند. هنگامی که مسیحیان نخستین برای عبادت گرد می‌آمدند، آن خاطرات نقل می‌شد. اندک اندک این منقولات شکل مشخصی یافت و بر حجم آنها افزوده شد.[2]

کتاب نداشتن حضرت عیسی(ع) معمولاً در جایی ذکر نمی‌شود؛ زیرا این مسئله برای مسیحیان بدیهی است و هرگز وجود کتابی برای او به ذهن یک مسیحی خطور نمی‌کند. ولی به ندرت به مناسبت بحث با مسلمانان این مسئله مطرح می‌شود و آنان وجود این عقیده را در جامعهٔ خود انکار می‌کنند. توماس میشل می‌افزاید:

مسیحیان هرگز نمی‌گویند عیسی کتابی به نام انجیل آورد. آوردن وحی توسط عیسی به گونه‌ای که مسلمانان در مورد قرآن و پیامبر اسلام معتقدند، در مسیحیت جایی ندارد. مسیحیان عیسی را *تجسم وحی الهی* می‌دانند و به عقیده آنان، وی نه حامل پیام، بلکه عین پیام بوده است. بدین سبب ما مسیحیان خواستار انجیلی نیستیم که عیسی آن را نوشته یا به شاگردانش املا کرده باشد.

اکنون که روشن شد مسیحیان عیسی را مجسم شدن کلمه یا پیام خدا می‌دانند، باید توجه کنیم که بر اساس عقیدهٔ آنان، انجیل‌ها حاصل تلاش شاگردان اوست که از طریق الهام، ایمان خود به مسیح و مفهومی را که این ایمان در جمع پیروان وی داشته است، اعلام کرده‌اند. هر یک از انجیل‌های چهارگانه شهادتی مشخص و

---

۱. برعکس اعتقاد مسلمانان در مورد بیانگری پیامبر اسلام (ص) نسبت به قرآن مجید.

۲. *کلام مسیحی*، ص۴۳ـ۴۴.

مخصوص از مسیح می‌دهد و انجیل‌ها، با آنکه در دیدگاه و جزئیات با یکدیگر متفاوت هستند، همگی در باب هویت عیسی و ماهیت پیام الهی که به واسطهٔ او به پیروان وی رسیده است، اتفاق نظر دارند. از اینجاست که مسیحیان حاضر نیستند یک انجیل را بگیرند و سایر انجیل‌ها را رها کنند؛ زیرا ایمان آنان بر تعالیم مجموع چهار انجیل استوار و تنظیم شده است. به عقیدهٔ آنان، دست برداشتن از هر یک از انجیل‌ها نقص ایمان ایشان را در پی خواهد داشت.

این مسئله ما را به تفاوت دیگری در مفهوم وحی بین مسیحیان و مسلمانان رهنمون می‌شود. مسیحیان فقط به چهار انجیل، نه کم‌تر و نه بیشتر، عقیده دارند و اعتراف می‌کنند که‌تنها این چهار انجیل صحیح هستند، نه‌غیرآنها؛ زیرا جامعهٔ مسیحیان نخستین آنها را از جانب خدا می‌دانست. بدیهی و مسلم است که ایمان مسیحیت بر ایمان رسولان و شاگردان عیسی استوار است و همان طور که قبلاً گفتیم، مسیحیان نخستین عقیده داشتند که روح خدا هدایت را برای جامعهٔ آنان (یعنی کلیسا) فراهم کرده است.

از این مسئله می‌فهمیم که خدا در ۳۰ سال سرنوشت‌سازی (۳۰ـ۶۰ م.) که انجیل مکتوب وجود نداشت، بلکه سخنان و کارهای عیسی به طور شفاهی نقل می‌شد، آن جامعه را هدایت می‌کرد. این روح‌القدس بود که از طریق الهام، نویسندگان اناجیل را برای نوشتن این کتب و ثبت برگزیدهٔ سخنان و کارهای بسیار زیاد عیسی در آنها رهنمون شد. یکی از اموری که روح‌القدس مخصوصاً به آن اقدام کرد، این بود که دیدگاه کلامی انجیل‌نگاران را در مورد آنچه خدا می‌خواست از طریق زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی به مردم منتقل شود، هدایت نمود و سرانجام، جامعهٔ مسیحیان نخستین با راهنمایی روح‌القدس از میان نوشته‌های مسیحی بی‌شمار، به ۲۷ کتاب که اناجیل چهارگانه نیز جزو آنهاست، اقرار کرد و پذیرفت که آنها با الهام الهی نگارش یافته‌اند. این نوشته‌ها عهد جدید نامیده شدند و در طول زمان مرجع اساسی ایمان مسیحی به شمار می‌رفته‌اند.

این درک مسیحیت از رابطهٔ کتاب‌های مقدس و وحی با درک اسلام از آن رابطه تفاوت دارد. مسلمانان امتی هستند که به مقتضای تعالیم قرآن پدید آمده‌اند. آنان عقیده دارند که خدا پیامبر اسلام را فرستاد و قرآن را به او وحی کرد و امت اسلامی به دنبال آن پدید آمد. ولی مسیحیان می‌گویند که جامعهٔ مسیحیت به ارشاد

روح‌القدس، ایمان ویژه و کتاب‌های خویش را که از وحی خدا در عیسی سخن می‌گویند، پدید آورد. به همین شیوه، جامعه مقرر کرد که کتاب‌های مقدس مسیحیت مجموع ۴۶[1] کتاب عهد عتیق یهود و ۲۷ کتاب عهد جدید باشد، نه چیز دیگر.

این توافق پیرامون کتاب‌های مقدس از طریق نوعی اجماع حاصل شد. این اجماع بسیار زود به دست آمد و فهرست نخستین کتاب‌های مقدس بین سال‌های ۱۵۰ـ۲۰۰ تهیه شد و پس از چند قرن، کلیسا به طور رسمی روشن ساخت که چه کتاب‌هایی را باید مقدس شمرد (همان طور که شورای ترنت در سال ۱۵۴۶ چنین کاری را انجام داد). البته تصمیم‌گیری‌های متأخر پیرامون کتاب‌های مقدس جز تأیید عقیدهٔ سنتی مسیحیان در این باب، چیزی دیگر نبود.[2]

باری، مسیحیان کتاب‌های مقدس خود را شناسایی کردند و این شناسایی را به روح‌القدس مستند کردند. برای توجیه‌آسمانی بودن‌آن کتاب‌ها سه‌عقیده مطرح شد:

۱. تمکین: به این معنا که خدا به مقتضای رحمت واسعهٔ خود، پیام خویش را در حد ضعف ما انسان‌ها تنزل داده است؛

۲. املا: به این معنا که روح‌القدس کتاب‌های مقدس را «املا کرده است»؛

۳. «تألیف خدا»: به این معنا که خدا مؤلف نهایی عهد عتیق و عهد جدید است، اما نه اینکه لزوماً الفاظ آنها را نیز ساخته باشد.

و سرانجام، شورای واتیکانی دوم دیدگاه خود را پیرامون کتاب‌های مقدس در مصوبه‌ای به نام «کلام خدا» (Dei Verbum) بیان کرده و در مادهٔ ۱۱ از آن مصوبه جنبهٔ الهی بودن آنها را به طور مبسوط شرح داده است.

اعتقاد اهل کتاب در مورد کتاب‌های آسمانی به گونه‌ای در قرآن کریم آمده است:

وَمَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِه إذْ قَالُوا مَا أنْزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ من شَيْءٍ قُلْ مَنْ أنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُوراً وَهُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ

---

۱. عهد عتیق نزد پروتستان‌ها ۳۹ کتاب است؛ زیرا آنان ۷ کتاب اپوکریفایی را نمی‌پذیرند.

۲. کلام مسیحی، ص۴۹ـ۵۱.

كَثِيراً وَعُلِّمْتُم مَالَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلاَ آبَاؤُكُمْ قُلِ اللّه ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ.

آنان خدا را درست نشناختند که گفتند: «خدا هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده است.» بگو: «چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد که برای مردم، نور و هدایت بود؛ اما شما آن را به صورت پراکنده قرار می‌دهید؛ قسمتی را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می‌دارید و مطالبی به شما تعلیم داده شده که شما و پدرانتان از آن با خبر نبودید.» بگو: «خدا.» سپس آنها را در گفت‌وگوهای لجاجت‌آمیزشان رها کن، تا بازی کنند (انعام ۹۱).

تفسیر نمونه آیهٔ فوق را با در نظر گرفتن دیدگاه اهل کتاب درباره تورات و انجیل توضیح داده است.

۲ـ۱۸. دیدگاه دانشمندان غیردینی

از آنجا که دانش‌های عصر ما ارتباط خود را با ادیان قطع کرده‌اند و اعتقاد به ماورای طبیعت در علوم مختلف همچون تاریخ، جامعه‌شناسی و باستان‌شناسی جایی ندارد، دانشمندان کتاب مقدس را صرفاً نوشته‌ای قدیمی می‌دانند که به دست انسان‌هایی پدید آمده است. این افراد ارتباط وحیانی آفریدگار با انسان را از مقوله‌های علمی بیرون می‌دانند و می‌گویند چنین چیزی از موضوعات علم نیست. ایشان حتی در مورد وجود خارجی انبیا(ع) (به دلیل اینکه در منابع تاریخی مستقل از آنان یاد نشده است) تشکیک می‌کنند. این دانشمندان غیردینی برای عهد عتیق ۲۵۰۰ سال قدمت قائلند و برای عهد جدید تاریخی نزدیک به تاریخ سنتی کلیسا یعنی بیش از ۱۹۰۰ سال را معتقدند.

۱۹. اعتقادات

علم‌لاهوت (یا الهیات) نزد مسیحیان به تمام مظاهر تلاش آنان برای فهم ایمان مسیحی اطلاق می‌شود. علمای الهی بنیادگرا بر این مسئله تأکید می‌کنند که ما نمی‌توانیم شناختی از خدا داشته باشیم، مگر آنچه را که خود او بر ما مکشوف سازد،

و بر این اساس، علم الهیات به معنای دقیق آن، علم وحی است. الهیات نزد مسیحیان، زمینه‌هایی از مطالعات دینی را شامل می‌شود که از علم کلام در سنت اسلامی گسترده‌تر است.

از جمله چیزهایی که در محدوده علم الهیات می گنجد، موضوعات زیر است:

- مطالعه در باب تعالیم کتاب مقدس؛
- تلاش برای فهم حقایق، در پرتو تعالیم مسیحی؛
- تحولات تاریخی در عبارات بیان کنندهٔ ایمان مسیحی در طی قرون؛
- توضیح آنچه تنها با عقل می‌توان دربارهٔ خدا دانست؛
- بیان معنای قداست مسیحی و راه‌های دست یافتن به آن؛
- بنیادهای اخلاق و تأثیر عملی تعالیم مسیحیت در زندگی مسیحیان.

۱ـ۱۹. ریشه‌ها

در قرآن کریم می‌خوانیم: «... وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ؛ و مسیحیان گفتند: «مسیح پسر خداست.» این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند، شباهت دارد. خدا آنان را بکشد؛ چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند؟» (توبه ۳۰).

در قرون اخیر عده‌ای از دانشمندان غربی مشاهده کرده‌اند که بین عقاید مسیحیان و ادیان هندی تشابه عجیبی وجود دارد. آنان در مطالعات خود متوجه شده‌اند که عقاید تثلیث، فدا، تصلیب و سایر مسائل اعتقادی مسیحیان عیناً در مذاهب بت‌پرستان وجود داشته، ولی در اعتقادات بنی‌اسرائیل سابقه‌ای نداشته است.

دانشمندان محقق، حتی در برابر جمله‌هایی از انجیل، عبارت‌های مشابهی در کتاب‌های هندو و بودایی یافته‌اند که حیرتشان را برانگیخته است. آنان دیدند که حتی لقب‌های *گوسفند خدا*، *فرزند خدا*، *بردارندهٔ گناهان*، *فدا شونده* و غیر اینها که به مسیح(ع) اطلاق می‌شود، در آن مذاهب نیز هست و چون سابقه تاریخی آن ادیان

بیشتر است، دانشمندان نظر دادند که اعتقادات و اصطلاحات مسیحیان در این باب باید از آن ادیان گرفته شده باشد.

در سال ۱۹۴۷ در بیابان‌های فلسطین، در غارهایی بر کرانهٔ بحرالمیّت، طومارهایی کشف شد که یک جنبش فکری را در باب مسیحیت پدید آورد. این طومارها که شامل بخش‌هایی از کتاب مقدس و تفاسیر و ادعیه است، حدود ۲۰۰۰ سال قدمت دارد یعنی خط آنها در حدود عصر حضرت مسیح(ع) نوشته شده است.

دانشمندان با مطالعهٔ طومارها دانستند که آنها به فرقه‌ای از یهودیان به نام *اسنیان* مربوط می‌شود که در بخش یهودیت به آنان اشاره شد. این فرقه در صحراها زَندگی می‌کردند و افکاری عرفانی داشتند و انتظار مسیحای بنی‌اسرائیل را می‌کشیدند. آنان نوشته‌های خود را در کوزه کردند و در غارهایی در کنارهٔ بحرالمیّت به ودیعت نهادند و پس از آن به سرنوشتی نامعلوم گرفتار شدند و خبری از ایشان باز نیامد.

کشف این طومارها انعکاس عجیبی در محافل علمی جهان داشت. در ابتدا برخی آنها را جعلی می‌پنداشتند، ولی پس از آزمایش‌های فنی، اعتبار آنها ثابت شد.

برخی دانشمندان گفتند: طومارهای کشف شده دیدگاه علمی ما را نسبت به حضرت مسیح(ع) و آغاز مسیحیت تغییر خواهد داد.[1]

تاکنون چند هزار کتاب دربارهٔ این طومارها نوشته شده است، از آن جمله کتابی است به نام *مفهوم طومارهای بحرالمیّت* نوشتهٔ یک روحانی آزاداندیش مسیحی به نام اِیْ. پاوِل دِیْویس که بسیار جالب توجه است. در این کتاب پس از تحقیق دربارهٔ محتویات طومارهای مذکور چنین آمده است:

> نظریه‌ای که یک تن مسیحی عامی دربارهٔ پدید آمدن مسیحیت اتخاذ می‌کند این است که مسیح بشارت خود را تبلیغ کرد، به عنوان مسیح و منجی مُرد، از مردگان برخاست و کلیسای مسیحی را تأسیس کرد که در سراسر جهان با فعالیت

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر در این موضوع، رک.: دانیلو، ژان، *ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالمیت*، (ترجمهٔ علی مهدیزاده، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۳).

حواریان گسترش یافت. ...

همچنین یک مسیحی عامی اظهار می‌دارد که عیسی یک تن یهودی بود که سنن و فرهنگ یهودی را به ارث برده بود. علاوه بر این اظهار می‌کند که رسولان برداشت‌هایی از بشارت عیسی داشتند و تعالیم او را بسط دادند و می‌گوید که رسولان بر اثر آنچه در دورهٔ زندگی خود با عیسی دیده و شنیده بودند و بر اثر تجربیات شخصی خویش دریافتند که او منجی و خداوندگار بشر و پسر خدا بوده است.

به هر حال، یک عامی اعتقاد مسیحی را چنین بیان می‌کند و ابداً به ذهنش خطور نمی‌کند که مقدار زیادی از آن اعتقادات پیش از مسیحیت وجود داشته است... و نمی‌داند که پایه و اساس بسیاری از آن اعتقادات در کتاب مقدس یافت نمی‌شود.

چیزی که عامی نمی‌داند، اما دانشمند می‌داند این است که در عصر مسیح و پس از آن، بت‌پرستان برای خدایان خود باورهایی داشتند و نام‌هایی می‌گفتند که عین آنها در عقیدهٔ مسیحی اظهار شده است. میترا منجی بشریت بود، و همین طور تمّوز، ادونیس و اوزیریس. اعتقاد به *فادی* بودن مسیح که سرانجام، در مسیحیت وارد شد، یک اعتقاد یهودی نبود و مسیحیان نخستین در فلسطین نیز آن را باور نداشتند.

مسیحای مورد انتظار یهودیان و مسیحیان یهودی‌الاصل پسر خدا نبود، بلکه پیامبری از طرف خدا بود. او بنا نبود با خون خویش کفارهٔ گناهان دیگران شود، بلکه قرار بود که از راه ایجاد حکومت مسیحایی بر روی زمین، مردم را نجات دهد. مسیحیان یهودی‌الاصل به نجاتی که به ایشان اجازهٔ دخول در آسمان دهد، چشم ندوخته بودند؛ بلکه به نجاتی که نظام جدیدی را روی زمین تأسیس کند، اعتقاد داشتند و این مطلوب آنان بود، گرچه به فناناپذیری روح و جاودانگی جان معتقد بودند.

عقیدهٔ مسیحی هنگامی میان بت‌پرستان رواج یافت که عقیدهٔ به عیسی به عنوان *خدای نجات‌بخش* پدید آمد. این عقیده کاملاً بر آنچه پیش از آن بود، به ویژه میترا، منطبق می‌شد. همچنین روز ۲۵ دسامبر (انقلاب شتوی) سالروز تولد میترا بود که توسط مسیحیان، سالروز تولد عیسی شد و حتی روز سبت (شنبه) یعنی هفتمین روز یهودیان که توسط خداوند در شریعت موسی (تورات) مشخص شده و خداوند آن را تقدیس کرده بود... تحت تأثیر اندیشه‌های میترایی به روز اول یعنی یکشنبه

(Sunday)، روز خورشید فاتح، تبدیل شد.

در زمان گسترش مسیحیت، در حوزهٔ مدیترانه منطقه‌ای نبود که فکر مادر باکره و فرزند او که باید (در راه گناهان) بمیرد، در آن وجود نداشته باشد. اصولاً زمین الهه‌ای بود که در هر بهار باکره می‌شد. فرزند وی میوهٔ زمین بود که برای مردن به دنیا می‌آمد، و همین که می‌مرد در زمین دفن می‌شد تا تخم میوهٔ بعدی باشد و دورهٔ تازه‌ای را به وجود آورد. این *افسانهٔ رستنی* بود که داستان غم‌انگیز *خداوند رهاننده* و *مادر غمدیده* را به گونه‌ای ماهرانه پدید آورد.

گردش فصول زمین به گردشی مانند آن در آسمان‌ها مربوط می‌شد. این عقیده نیز وجود داشت که الههٔ باکره همان برج سنبله است که طلوع آن در قسمت شرقی آسمان دقیقاً هنگامی است که ستارهٔ شِعرای یمانی، یعنی ستاره‌ای دَر مشرق،[1] تولد تازهٔ خورشید را اعلام می‌کند. قرار گرفتن خط افق در میان برج سنبله نماد آبستن شدن مادر باکره به خورشید بود. افسانهٔ زمین به این‌گونه با افسانهٔ آسمان در آمیخت و این دو نیز با افکار قهرمانان واقعی و غیر واقعی عهد باستان مخلوط شدند و داستان قهرمان فداشونده را پدید آوردند.

غاری که زادگاه عیسی محسوب شد، از پیش زادگاه هوروس بود که پس از بزرگ شدن، اوزیریس نامیده شد و مقرر بود برای رهایی قوم خود بمیرد. ایزیس *مادر غمدیده* بود. تعداد زیادی از این مسلک‌های معتقد به فدا وجود داشت که نویسندگانی مانند فریزر در کتاب *شاخهٔ زرین* (*The Golden Bough*) و دانشمند بزرگ و متخصص ادبیات یونان و روم استاد ژیلْبر موری آنها را شرح داده‌اند.

در این مسلک‌ها آیین‌هایی وجود داشت که بعداً آیین‌های مسیحی نامیده شدند. شام آخر (عشای ربانی) به مهرپرستی تعلق داشت که از آن عاریت گرفته شد و با شام مسیحیت فلسطینی ترکیب شد. نه تنها آیین‌ها، بلکه یک مجموعه اعتقادات از قبیل خون بره (یا ثور، گاو نر) نیز از مهرپرستی گرفته شد. نه تنها اعتقادات مذهبی، بلکه شماری از تعالیم اخلاقی نیز از مسلک کسانی که به مسیحیت می‌گرویدند، جذب شد. به علاوه تعالیمی اخلاقی نیز وجود دارد که از

---

۱. اشاره به ستاره‌ای که هنگام تولد مسیح در مشرق ظاهر شد متّی ۲: ۲.

غیر آن مسلک‌ها گرفته شده است، مانند تعالیم رواقیان.

ارتباط مسیحیت با بت‌پرستی به اندازه‌ای زیاد است که اگر اصولاً یک هستهٔ مسیحیت یهودی‌الاصلی نیز در کار باشد، مسیحیت کنونی بهرهٔ اندکی از آن دارد. باید به خاطر داشت که عیسی پس از اینکه از این جهان رفت، به ندرت *معلم* نامیده شد؛ زیرا وی مسیح و نجات دهنده و خداوند مسیحیان شده بود.

نویسندهٔ کتاب می‌افزاید:

یک عامل اصیل برای فاتح ساختن مسیحای یهود در رقابت مسلک‌های معتقد به فدا، پولس طرسوسی است که یک یونانی‌مآب و قدّیس مُلْهَم یهودی با درکی ژرف از مسلک بت‌پرستی بود. او در ترکیب و پیوند، استادی ماهر بود و هم او نخستین کسی است که اندیشهٔ پیوند دادن اسرائیل را به آتن و معبد اورشلیم را به قربانگاه میترایی و یَهوه فرقهٔ اِسِنی را به خدای ناشناختهٔ تپهٔ آروپاگوس[1] در سر پروراند.[2]

دانشمندان مغرب‌زمین کتاب‌های مستند و بی‌شماری در این باب نوشته‌اند. خلاصه‌ای از مباحث ایشان در کتاب *افسانه‌های بت‌پرستی در آیین کلیسا* نوشتهٔ محمدطاهر تنّیر آمده است (در این کتاب تصاویری از قبیل تصویر *تریمورتی* هندوان که به نشانهٔ تثلیث سه سر دارد، به چاپ رسیده است).

یکی از القاب حضرت عیسی(ع) *کلمه* (Logos) است که گفته می‌شود از فلسفه‌های قدیم یونان گرفته شده است. مسیحیان، به خصوص با استناد به انجیل یوحنّا، ایمان دارند که عیسی انسانی است که کلمهٔ خدا در او زیست می‌کند؛ یعنی پیام ازلی که خدای حکیم هر چیز را به وسیلهٔ آن آفرید، با تجسم یافتن در عیسای انسان، در میان بشر خیمهٔ خویش را برافراشت. پیام ازلی با قرار گرفتن در عیسی، به شکل انسانی زیست می‌کرد که مانند همهٔ مردم برای تحصیل لقمه‌ای می‌کوشید، می‌خورد و می‌نوشید، دوستان و خویشاوندانی داشت، رنج کشید و مرد.

---

۱. «کوه مریخ» اعمال رسولان ۱۷: ۱۶ـ۲۳.

2. Davies, A. Powell, *The Meaning of the Dead Sea Scrolls*, New York: New American Library, 1956, pp. 89-91.

۲ـ۱۹. خدا، خداوند و پسر خدا

استعمال واژهٔ «خدا» (معادل «الله» در عربی و «god» در انگلیسی) در دین مبین اسلام اهمیت و محدودیتی دارد که مانند آن در ادیان دیگر یافت نمی‌شود. مثلاً در تورات کنونی چنین آمده است: «و خداوند به موسی گفت: ببین تو را بر فرعون *خدا* ساخته‌ام و برادرت هارون نبیّ تو خواهد بود» (خروج ۷: ۱).[1]

آنچه گفتیم مخصوص لفظ «خدا» بود، اما لفظ «خداوند» (معادل «ربّ» در عربی و «lord» در انگلیسی) اعم از خالق و مخلوق است، و به همین دلیل حضرت یوسف(ع) آن را در مورد پادشاه مصر به کار برده است: «یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُمَا فَیَسْقِی رَبَّهُ خَمْراً... وَ قَالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنْسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ...» (یوسف ۴۱ـ۴۲ و ۵۰). این کلمه به معنای *آقا*، *مولا*، *مالک* و *صاحب* است.[2]

درست است که اکثریت قریب به اتفاق مسیحیان (همان طور که به زودی خواهیم گفت) حضرت عیسی مسیح(ع) را خدای حقیقی و غیرمخلوق و قدیم می‌دانند، ولی تعبیر «خداوند» در کتاب عهد جدید برای آن حضرت به معنای مولاست و این عنوان با اینکه مقداری نامأنوس است، به الوهیت وی ربطی ندارد؛ زیرا همان واژه در متن یونانی کتاب عهد جدید برای غیر حضرت عیسی(ع) نیز به کار رفته است و به *آقا*، *مولا*، *مالک* و *صاحب* ترجمه شده است.

لقب تشریفی «پسر خدا» در ادیان گوناگون به انبیا و مؤمنین اطلاق شده است. در مورد حضرت سلیمان(ع) از قول خدا چنین می‌خوانیم: «او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد و من پدر او» (کتاب اول تواریخ ایّام ۲۸: ۶) و دربارهٔ بنی‌اسرائیل «خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من و نخست‌زادهٔ من است» (خروج ۴: ۲۲) و در اناجیل چهارگانه و سایر کتب عهد جدید این اصطلاح به تکرار، آمده است. مثلاً سخن زیر

---

۱. بیرون از فضای ادیان، ترکیب‌های «ناخدا» به معنای خدای ناو و «کدخدا» به معنای خدای خانه در زبان فارسی تقریباً از این قبیل است.

۲. ترکیب ادبی «خداوند خانه» نیز از این قبیل است.

از حضرت عیسی(ع) نقل شده است:

من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد وجفا رساند، دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است، پسران شوید؛ زیرا آفتابِ خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند (متّی ۵: ۴۴ـ۴۵)

یوحنّا، نویسنده انجیل چهارم نیز دربارهٔ مؤمنان به حضرت عیسی(ع) چنین می‌گوید:

و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد (یوحنّا ۱: ۱۲).

در قرآن کریم نیز می‌خوانیم: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّه وَأَحِبَّاؤُهُ...» (مائده ۱۸).[۱]

اسلام با وجود پذیرفتن برخی القاب تشریفی مانند «یداللّه»، «بیت‌اللّه» و «آل‌اللّه»،[۲] استعمال عنوان «پسر خدا» را تحریم کرده است؛ زیرا این عنوان در گمراهی مسیحیان تأثیر داشته است. پس این تحریم عنوان ثانوی دارد، مانند تحریم جملهٔ «رَاعِنَا» (بقره ۱۰۴).

۳ـ۱۹. الوهیت مسیح در اناجیل

به اعتقاد مسیحیان و محققان اناجیل همنوا چند دهه پیش از انجیل یوحنا نوشته شده‌اند. انجیل یوحنّا قریب سال ۱۰۰ نوشته شده است، یعنی ۳۰ سال بعد از مرگ پولس، زمانی که افکار وی مسلط بوده است. با یک مقایسهٔ اجمالی بین محتویات سه انجیل همنوا از یک سو و انجیل یوحنّا از سوی دیگر، به روشنی معلوم می‌شود که

---

۱. همچنین در قرن اخیر، گاندی رهبر انقلاب هندوستان به منظور دلجویی از طبقهٔ رنجدیدهٔ *نجس‌ها* آنان را به *فرزندان خدا* ملقب کرد.

۲. این تعبیر در آغاز زیارت حضرت سیدالشهداء(ع) در نیمهٔ ماه رجب آمده است.

اناجیل همنوا در مورد حضرت عیسی(ع) چندان غلو نمی‌کنند، اما در سراسر این انجیل که دیرتر نوشته شده است، مطالب غلوآمیزی مانند الوهیت آن حضرت وجود دارد. مثلاً می‌گوید علت مخالفت یهودیان با عیسی آن بود که وی خود را خدا می‌خواند (یوحنّا ۱۰: ۳۱ـ۳۸).

در سخنانی که از حضرت عیسی مسیح(ع) در اناجیل چهارگانه ثبت شده، آن حضرت بارها با تعبیر «خدای من» از خدای عزّ و جلّ یاد کرده است. مثلاً در یوحنّا ۲۰: ۱۷ می‌خوانیم: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.» همچنین نماز و عبادت و التجای وی به درگاه خدا را آورده‌اند. مخصوصاً اینکه وی پیش از دستگیری، طی چندین مرحله به درگاه خدا تضرع کرده است و در متّی ۲۷: ۴۶ و مرقس ۱۵: ۳۴ می‌خوانیم که آخرین سخن عیسی بر دار این بود که فریاد زد: «الهی الهی، چرا مرا واگذاردی؟»

۴ـ۱۹. تثلیث

کلمه «تثلیث» هرگز در کتاب مقدس مسیحیان وارد نشده است و نخستین کاربرد شناخته شدهٔ آن در تاریخ مسیحیت به سال ۱۸۰ م. باز می‌گردد. البته به تصور مسیحیان، ریشه‌های مفهوم سه‌گانگی در عهد جدید احساس می‌شود و عبارت اعطای حق تعمید در پایان انجیل متّی، آن را صریحاً بیان کرده است: «ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید.»

نویسندگان عهد جدید عادت دارند خدا را *پدر* بنامند. این اصطلاح از یهودیت آمده است. به گزارش انجیل‌ها، عیسی به شاگردان خود تعلیم داد که در دعاهای خویش، خدا را *پدر آسمانی* بخوانند (متّی ۶: ۹) و گفت: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم» (یوحنّا ۲۰: ۱۷).

غالباً، عهد جدید روح‌القدس را روح خدا می‌نامد. مفهوم روح‌القدس در مسیحیت با مفهوم آن در اسلام تفاوت دارد. از دیدگاه سنت مسیحی و کتاب‌های مقدس، روح‌القدس جبرئیل فرشتهٔ خدا یا آفریده‌ای از آفریدگان و جدای از خدا نیست. به عقیدهٔ مسیحیان وی خود خداست که در قلوب مردم و در جهان زیست

می‌کند و به عمل اشتغال دارد. او وجود توانا و فعال خدا در جهان است و او بود که عیسی را در شکم مادر قرار داد. همچنین انجیل‌ها روح‌القدس را به شکل کبوتری ترسیم کرده‌اند که پس از تعمید یافتن عیسی از یحیی در رود اردن بر وی فرود آمد و در او استقرار یافت و وی را برای تجربه‌شدن به بیابان برد. روح‌القدس جامعه مسیحیت را ارشاد می‌کند، تعلیم می‌دهد، رازهای خدا را می‌گشاید و به نویسندگان کتاب‌های مقدس الهام می‌بخشد.

با گذشت زمان و در طول تاریخ کلیسا مسیحیان مدعی شدند که طبیعت سه‌گانهٔ خدا یک راز است و نمی‌توان آن را با تعابیر بشری بیان کرد. با آنکه نویسندگان، عارفان و متکلمان مسیحی به کمک کتاب عهد جدید، برای دست‌یافتن به برخی از آنچه به ذات خدا مربوط می‌شود، کوشیده‌اند، ولی همگی به نافرجامی کوشش‌های خود برای توجیه تثلیث اعتراف دارند.

اندیشمندان مسیحی در طول نسل‌ها، برای بیان راز خدای سه‌گانه، به مفاهیم و مکاتب فلسفی زمان خود متوسل شده‌اند. پاپ‌ها و شوراهای کلیسایی برخی از این بیان‌ها را درست و برخی دیگر را نادرست اعلام کرده‌اند.

از آنجا که مسیحیان معتقدند روح‌القدس پیوسته کلیسا را ارشاد می‌کند، آنان از روی ایمان خود می‌گویند که فهمیدن راز تثلیث پیوسته به کمک پاپ‌ها، شوراها، اندیشمندان و عارفان، به رشد و پیشرفت خود ادامه خواهد داد. نخستین شوراهای کلیسایی اعلام کردند که خدا یکتا، ولی دارای سه اُقْنوم است. کلمه اُقْنوم از ریشه یونانی و به معنای راه وجود است. بر این اساس، اَقانیم سه‌گانه سه راه یا سه حالت برای وجود خدا و عمل اوست.

نویسندگان مسیحی عرب زبان برای رساندن مفهوم تثلیث، از واژهٔ یونانی‌الاصل «اقنوم» استفاده کرده‌اند. معادل لاتینی کلمهٔ «اقنوم» Persona (یعنی نقاب) است.

۵ـ۱۹. تثبیت تثلیث در شورای نیقیه

یافت نشدن نصی بر تثلیث و محدودیت و ابهام عبارات مربوط به الوهیت عیسی،

مسیحیان را بر آن داشت که اصطلاح «پسر خدا» را در مورد آن حضرت توسعه دهند و این اصطلاح را از معنای تشریفی به معنای حقیقی متحول کنند. البته آنان تا سه قرن در باب الوهیت عیسی اختلاف داشتند. هنگامی که اوایل قرن چهارم اسقفی برجسته به نام آریوس بر ضد اعتقاد به الوهیت عیسی قیام کرد و مجادلات بالا گرفت، قریب ۳۰۰ اسقف به دعوت قسطنطین، نخستین قیصر مسیحی، در شهر نیقیّه آسیای صغیر به سال ۳۲۵ م. شورایی تشکیل دادند.

این شورا قول به الوهیت عیسی را با اکثریت قاطع پذیرفت و نظر آریوس را مردود اعلام کرد. در قطعنامه آن شورا که به نام *قانون نیقاوی* معروف است در مورد حضرت عیسی(ع) چنین می‌خوانیم:

> عیسی مسیح پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات با پدر، ... او به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شده، انسان گردید... لعنت باد بر کسانی که می‌گویند زمانی بود که او وجود نداشت و یا اینکه پیش از آنکه وجود یابد نبود، یا آنکه از نیستی به وجود آمد و بر کسانی که اقرار می‌کنند وی از ذات یا جنس دیگری است و یا آنکه پسر خدا خلق شده یا قابل تغییر و تبدیل است.[1]

۶ـ۱۹. تحریف عهد جدید به منظور افزودن تثلیث

در کتاب عهد جدید نصّی که بر تثلیث دلالت کند، وجود ندارد و عباراتی نظیر «پدر و پسر و روح‌القدس» (متّی ۲۸: ۱۹) برای کسی که با ذهن خالی با این عبارت برخورد می‌کند، چنین مفهومی را نمی‌آفریند و نمی‌تواند هزاران شاهد دیگر عهد عتیق و عهد جدید را در تأکید بر توحید مخدوش سازد، همان طور که کنار هم قرار گرفتن *خدا* و *رسول* و *ملائکه* در آیات قرآن مجید نشانهٔ تثلیث نیست.

---

۱. میلر، و.م.، *تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران*، (ترجمه علی نخستین، تهران: انتشارات حیات ابدی، ۱۹۸۱)، ص ۲۴۴.

یافت نشدن نصّی بر تثلیث در عهد جدید برخی جاهلان را تحریک کرد تا آن کتاب *بشرساخته* را تحریف کنند و تثلیث را در آن جا دهند. آنان نتوانستند برای این خیانت، به اناجیل که محتویات معروفی داشتند، دستبرد بزنند؛ از این رو، به سراغ رسالهٔ اول یوحنّا ۵: ۷ـ۸ رفتند و متنی را مبنی بر وحدت «پدر»، «کلمه» و «روح‌القدس» به آنجا افزودند. دانشمندان علوم کتاب مقدس هنگام بررسی عبارت مذکور که آن را «فقرهٔ یوحنّایی» (Johannine Comma) می‌نامند، دانسته‌اند که نسخه‌های خطی فاقد این عبارت از نسخه‌های خطی واجد آن قدیم‌تر هستند. (تصویر دو نسخه چاپی فاقد و واجد آن عبارت برای مقایسه در صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱ آمده است).

۷ـ۱۹. نبوت

از آنجا که حضرت عیسی مسیح(ع) میان یهودیان مبعوث شده بود، بسیاری از معارف مسیحیت با یهودیت برابر است. از این رو، نبوت مسیحی با نبوت یهودی تفاوت چندانی ندارد، جز اینکه مسیحیت بر خلاف یهودیت شریعت‌محور نیست. مسیحیان پیشگویی‌های انبیای عهد عتیق را بر مسیح منطبق می‌کنند؛ از این رو، آنان مسیح را علاوه بر اینکه خدا می‌دانند، نبی هم می‌دانند تا پیشگویی تورات (تثنیه ۱۸: ۱۵ـ۲۲) مبنی بر مبعوث شدن یک نبی مانند حضرت موسی(ع) بر وی منطبق شود (اعمال رسولان ۳: ۲۲ـ۲۶).

۸ـ۱۹. معاد

با اینکه در اناجیل معاد روحانی مطرح است (متّی ۲۲: ۳۰)، مسیحیان در قدیم‌ترین قانون‌های ایمان خود به حشر اجساد مردگان اعتراف کرده‌اند. در مسیحیت رجعت با قیامت برابر است و مسیح در بازگشت نهایی خود قیامت برپا می‌کند و مردم را پس از داوری به بهشت و جهنم می‌فرستد.

٥ مااست * کیست آنکه بردنیا غلبه یابد جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر
٦ خداست * همین است اوکه بآب وخون آمد یعنی عیسی مسیح ، نه بآب فقط بلکه
۷ بآب وخون ، و روح است آنکه شهادت میدهد زیراکه روح حقّ است * زیرا
۸ سه هستند که شهادت میدهند * یعنی روح وآب وخون واین سه یك هستند *
۹ اگر شهادت انسانرا قبول کنیم شهادت خدا بزرگتر است زیرا این است شهادت
۱۰ خدا که دربارهٔ پسر خود شهادت داده است * آنکه بپسر خدا ایمان آورد
درخود شهادت دارد وآنکه بخدا ایمان نیاورد اورا دروغگو شمرده است زیرا
۱۱ بشهادتیکه خدا دربارهٔ پسر خود داده است ایمان نیاورده است * وآن شهادت
این است که خدا حیات جاودانی بما داده است واین حیات درپسر اوست *
۱۲ آنکه پسررا دارد حیات را دارد وآنکه پسر خدارا ندارد حیاترا نیافته است *
۱۳ اینرا نوشتم بشما که باسم پسر خدا ایمان آوردهاید تا بدانید که حیات جاودانی دارید وتا
۱٤ باسم پسرِ خدا ایمان بیاورید * واینست آن دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب
۱٥ ارادهٔ او سؤآل نمائیم مارا میشنود * واگر دانیم که هرچه سؤآل کنیم مارا میشنود
۱٦ پس میدانیم که آنچه ازاو درخواست کنیم میابیم * اگرکسی برادرخودرا بیند که
گناهیرا که منتهی بموت نباشد میکند دعا بکند واورا حیات خواهد بخشید بهرکه
گناهی منتهی بموت نکرده باشد ، گناهی منتهی بموت هست ، بجهة آن نمیگویم که دعا
۱۷ باید کرد * هر ناراستی گناه است ولی گناهی هست که منتهی بموت نیست *
۱۸ ومیدانیم که هرکه ازخدا مولود شده است گناه نمیکند بلکه کسیکه ازخدا تولّد یافت
۱۹ خودرا نگاه میدارد وآنشریر اورا لمس نمیکند * ومیدانیم که ازخدا هستیم وتمام دنیا
۲۰ درشریر خوابیده است * امّا آگاه هستیم که پسر خدا آمده است وبما بصیرت داده
است تا حقّ را بشناسیم ودر حقّ یعنی درپسر اوعیسی مسیح هستیم ، اوست خدای
۲۱ حقّ وحیات جاودانی * ای فرزندان خودرا از بتها نگاه دارید آمین *

ترجمه بروس مطابق نسخه‌های خطی قدیم‌تر عهد جدید فاقد اشاره به تثلیث است.

۴۹۴ نامهٔ اوّلِ یوحنّا

میباشیم (۱۸) در محبّت خوف نیست بلکه محبّتِ کامل خوف‌را بیرون
مینماید از آنجا که خوف عذاب است و مخوف در محبّت کامل نشده
است (۱۹) و ما اورا از آنرو مُحِبّ میباشیم که نخست او مارا محبّت
نمود (۲۰) و اگر کسي گوید که من خدارا مُحِبّم و با برادرِ خود کینه ورزد
دروغگو است چه آن کس که محبّت نکند برادرِ خودرا که دیده است
خدارا که ندیده است چگونه تواند مُحِبّ باشد (۲۱) خلاصه این حکم‌را از
وَيّ داریم که آن کس که خدارا دوست دارد برادرِخودرا نیز دوست دارد *

(بابِ پنجم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) هر کس که اعتراف نماید که عیسيِ همان مسیح است از خدا متولّد
شده است و هر آنکس که والدرا دوست دارد دوست دارد هر آنکس‌را که
از وَيْ تولّد یافته است (۲) و از اینجا که فرزندانِ خدارا دوست میداریم
میدانیم که خدارا دوست میداریم و احکامَش‌را بجا مي‌آریم (۳) که محبّتِ
خدا این است که احکامَش‌را بجا آریم و احکامَش گران نباشد (۴) چه هر
چه از خدا متولّد شده است بر دنیا سرافرازي مي‌یابد و آن ظفر که دنیارا
مغلوب مي‌نماید ایمانِ ماست (۵) کیست آن کس که دنیارا غالب آید
جُز آن که معترف است که عیسيِ پسرِ خداست * (۶) و این است آن کس
که از آب و خون آمد یعني عیسيِء مسیح نه بآب وبس بلکه آب و خون
و روح است آن که شهادت میدهد زیرا روح راستي است (۷) زانرو که در
آسمان سه هستند که شهادت میدهند پدر و کلمه و روح‌القدس و این هر
سه یك هستند (۸) و سه هستند که در زمین شهادت میدهند روح و آب
و خون و این هر سه در یك هستند * (۹) اگر ما قبول مي‌کنیم شهادتِ
مردم‌را حال آنکه شهادتِ خدا بزرگتر است و اینست شهادتِ خدا که در
بارهٔ پسرَش داد (۱۰) و آن کس که ایمان آورده است بر پسرِ خدا در خود
شهادت دارد و آن کس که خدارا باور نکرده است اورا کاذب ساخته است

ترجمه هِنْری مَرتِن که مطابق با نسخه‌های خطی متأخر، تثلیث را به متن عهد جدید افزوده است.

۹ـ۱۹. گناه در مسیحیت

اینکه مسیحیان می‌گویند: حضرت عیسی(ع) فدای گناهان بشر شد، ابداً به معنای مجاز دانستن و حتی کم‌اهمیت شمردن گناه نیست، بلکه به معنای شفاعت قاطعی است که برای قبول توبه و بخشیده شدن گناه راهی جز آن وجود ندارد. آنان معتقدند که گناه مرگ روح است و گناهان را به دسته‌های مختلف تقسیم می‌کنند. البته در مسیحیت بیشتر احکام اخلاقی هستند و احکام تعبدی (مانند حرام بودن گوشت خوک) تقریباً وجود ندارد. پولس می‌گوید:

> آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی‌شوند. فریب مخورید؛ زیرا فاسقان و بت‌پرستان و زانیان و متنعمان و لُوّاط و دزدان و طمعکاران و میگساران و فحاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد. و بعضی از شما چنین می‌بودید، لیکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده‌اید، به نام عیسای خداوند و به روح خدای ما (رساله اول به قرنتیان ۶: ۹ـ۱۱).

برای ما مسلمانان بدیهی است که گناه در کشورهای مسیحی از کشورهای اسلامی بیشتر است. البته دیدگاه محافظه‌کارانه و لیبرالیستی یک مسلمان در طرز تلقی وی بسیار مؤثر است. ممکن است کسی بی‌حجابی غربیان را نشانهٔ بی‌عفتی و منشأ هر فساد دیگر بداند و کسی دیگر آن را یک عرف و رسم بشمارد و سومین کس تا جایی برود که بگوید: «عبادت به جز خدمت خلق نیست» و نقاط مثبت اخلاقی آنان را پررنگ کند. برای تعریف گناه نزد مسیحیان از همین نقطهٔ لیبرالیستی شروع می‌کنیم و می‌گوییم که البته مهم‌ترین گناهان در مسیحیت اخلاقی هستند و عبادت هفته‌ای یک بار معمولاً کفایت می‌کند. ولی مسیحیان محافظه‌کارتر نیز پیوسته و در هر جامعه‌ای وجود داشته و دارند. مثلاً روحانیون ارتدکس به روحانیون کاتولیک که ریش خود را می‌تراشند، اعتراض داشته و می‌گفته‌اند که تورات (لاویان ۱۹: ۲۷) از این عمل نهی کرده است.

۱۰ـ۱۹. فدا

به عقیدهٔ مسیحیان، عواقب گناه در طبیعت آدمی باقی می‌ماند. در زبور داوود بارها

این دعا آمده است: «مرا از عصیانم به کلی شست‌وشو ده و از گناهم طاهر گردان» (مزامیر ۵۱: ۲). مردم به سبب معاشرت با جامعهٔ گناهکار بشری خود را آلوده و ناپاک می‌یابند و در بیشتر ادیان، شستن بدن نشانه اعتراف به آلودگی گناه و سرایت آن و نشان‌دهندهٔ نیاز انسان به تطهیر روح از طریق توبه است.

آنان معتقدند که اثر وضعی تجاوز به ساحت الهی، جهان آفرینش و نظام اخلاقی پس از توبه نیز همچنان باقی است. این قضیه شخص گناهکار را پشت سر می‌گذارد و همهٔ نژاد بشر را آلوده می‌سازد و موجب می‌شود که احساس آلودگی کنیم و خود را نیازمند پاک شدن مجدد بدانیم. در مسیحیت، نادیده گرفتن زیانی که گناه بر نظام اخلاقی وارد می‌کند و تأکید بر جنبهٔ شخصی و فردی گناه، کوچک شمردن آمرزشی است که خدا عطا می‌کند و می‌تواند به منزلهٔ سبک شمردن کارهای بد تلقی گردد.

همان طور که همهٔ مردم در آسیب وضعی گناه شرکت دارند، یک نماینده از بشریت می‌تواند کفارهٔ این گناه باشد. به عقیدهٔ مسیحیان، عیسی کفارهٔ آن آسیب را یک بار و برای همیشه محقق ساخت و با تسلیم شدن کامل و اطاعت مطلق، دیواری را که گناه بین خدای بی‌نهایت شایسته و انسان متمرد قرار داده بود، منهدم کرد. این انهدام و کفاره شدن را کسی نمی‌تواند انجام دهد، مگر آن‌کس که خود کاملاً بی‌گناه و با حکمت الهی متحد باشد.

برخی اوقات، شماری از واعظان مسیحی عمل کفاره شدن عیسی را به تسکین خاطر خدای خشمناکی تفسیر کرده‌اند که خواستار مرگ فرد برگزیدهٔ خود بود. بیشتر علمای مسیحی این اندیشه را رد کرده‌اند.

برخی اوقات مسیحیان می‌گویند: عیسی قربانی شد. این اندیشه از قربانی‌های فراوان یهودیت گرفته شده است. مسیحیان عمل قربانی را لازم نمی‌دانند و حضرت عیسی(ع) را قربانی همیشگی می‌شمارند. کاتولیک‌ها نان و شراب عشای ربانی را «قربانی» می‌نامند.

کاهنان یهود هنگام انجام مراسم قربانی، مقداری از خون آن را به مذبح (به نشانهٔ خدا) و به قوم می‌پاشیدند. این عمل به معنای آن بود که قربانی میان خدای

متعال و قوم بنی‌اسرائیل اتحاد پدید می‌آورد. قربانی با پیمان برابر بود؛ زیرا با قربانی و پیمان، خدای متعال خدای آنان می‌شد و آنان قوم او!

از نظر مسیحیان، مرگ عیسی عهد جدیدی را میان خدا و تمام بشریت، و نه فقط قوم یهود، منعقد کرد. به ادعای انجیل‌های موجود، عیسی هنگام شام آخر، نان و شراب به شاگردان خود تقدیم کرد و گفت: «پیاله را بگیرید و بنوشید؛ این است خون من در عهد جدید که در راه شما و بسیاری به جهت آمرزش، گناهان ریخته می‌شود.» به عقیدهٔ مسیحیان، زندگی تازه‌ای که از فدا شدن عیسی پدید آمد، به گونه‌ای است که اثر عینی و اجتماعی گناه نمی‌تواند در آن مانعی ایجاد کند و نوع بشر، از طریق نمایندهٔ خویش یعنی عیسای مصلوب، با خدای عزوجل از در مصالحه وارد می‌شود.

۲۰. هفت آیین مقدس

به عقیدهٔ مسیحیان، مسیح که از مردگان برخاست، در جامعهٔ مسیحی زیست می‌کند و همراه آن است. همچنین وی پیوسته همان کارهای نیکی را انجام می‌دهد که در طول حیات خود در فلسطین انجام می‌داد. کارهای غیرآشکار مسیح در زندگی کلیسایی به وسیلهٔ آیین‌ها آشکار می‌شود؛ به دیگر سخن، هنگامی که یک مسیحی در مراسم مربوط به یکی از آیین‌ها شرکت می‌کند، ایمان دارد که با این عمل به ملاقات مسیح که از مرگ برخاسته و فیض خدای نجات‌بخش را به وی بخشیده است، می‌رود.

تقریباً همهٔ مسیحیان اتفاق نظر دارند که دو آیین اصلی عبارتند از تعمید و عشای ربانی. مسیحیان کاتولیک و ارتدکس پنج آیین دیگر بر اینها می‌افزایند و مجموع آیین‌ها را به هفت می‌رسانند. فرقه‌های پروتستان در تعداد آیین‌ها اختلاف دارند، ولی اکثریت قاطع آنان دو آیین تعمید و عشای ربانی را قبول دارند. برخی کلیساهای پروتستان، مانند *کویکرها* (Quakers) و *سپاه نجات* (Salvation Army) هیچ یک از هفت آیین را قبول ندارند.

۱ـ۲۰. تعمید

نخستین و اصلی‌ترین آیین که برای همه ضرورت دارد، *تعمید* است. انسان با تعمید به جامعهٔ مسیحیت وارد می‌شود و رسالت دائمی کلیسا را بر عهده می‌گیرد. این رسالت عبارت است از گواهی دادن به کارهای نجات‌بخش خدا به وسیلهٔ عیسی. به عقیدهٔ هر مسیحی، تعمید وسیله‌ای است که خدا با آن، همهٔ آثار زندگی و مرگ عیسی را عطا می‌کند. هر مسیحی فقط یک بار، هنگام ورود به جامعهٔ مسیحیت، تعمید می‌پذیرد.

تعمید (واژه‌ای عربی از ریشه‌ای سُریانی به معنای «در آب فرو رفتن») با گونه‌ای شست‌وشو همراه با قرائت برخی دعاها به دست کشیش انجام می‌شود. در بیشتر کلیساها تعمید با ریختن کمی آب بر سر شخص صورت می‌گیرد و در بعضی کلیساها رسم است که شخص برای تعمید به زیر آب می‌رود و بیرون می‌آید. کلیساهایی نیز تعمید شونده را به آب‌های طبیعت، مانند نهرها و دریاچه‌ها، می‌برند. هنگام تعمید، کشیش این عبارت را که از آخر انجیل متّی اقتباس شده است، می‌خواند: «تو را به نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید می‌دهم.» برخی کلیساهای پروتستان تنها به نام عیسی تعمید می‌دهند. معمولاً هنگام تعمید کودکان، شخصی متعهد می‌شود که به امور دینی کودکی که تعمید می‌شود، رسیدگی کند. این شخص که «پدر تعمیدی» (godfather) یا «مادر تعمیدی» (godmother) نامیده می‌شود، در صورت درگذشت والدین یا بی‌توجهی آنان به تربیت دینی فرزندشان، تعهد خود را عملی می‌کند. برخی فرقه‌های پروتستان کودکان را تعمید نمی‌دهند و می‌گویند قبل از تعمید، شخص باید از روی آگاهی به پیروی از عیسی متعهد شده باشد.

۲ـ۲۰. تأیید (یا تثبیت ایمان)

نیمهٔ دوم از سلوک و پیشرفت در زندگی مسیحی *تأیید* نامیده می‌شود، که آیین دوم از آیین‌های هفتگانه است. در نیمهٔ اول (یعنی تعمید) بر نجات از گناه تأکید می‌شود و طی آن، خدا با فرد گناهکار آشتی می‌کند و وی را به زندگی بر اساس ایمان و اطاعت فرامی‌خواند. ولی در نیمهٔ دوم (یعنی تأیید) بر جنبهٔ مثبت ادای شهادت به

آنچه خدا به وسیلهٔ عیسی برای بشریت محقق ساخته است و نیز بر کمک خواستن از روح‌القدس برای انجام این وظیفه تأکید می‌شود؛ زیرا نجات در بخشیدن گناهان منحصر نیست، بلکه شامل ادامهٔ رسالت عیسی برای تغییر جهان طبق ارادهٔ خدا نیز می‌شود. تأیید به انسان برای تحمل و انجام مسئولیت در جامعه به گونه‌ای که شایستهٔ یک مسیحی حقیقی است، نیرو می‌بخشد.

تأیید را اسقف یا جانشین او عطا می‌کند و اساس آن مسح کردن داوطلب تأیید با روغن است، همراه این عبارت: «روح‌القدس را بپذیر، تا بتوانی به مسیح شهادت دهی.» در کلیساهای مختلف ممکن است این عبارت اندکی تفاوت لفظی پیدا کند، ولی اصل معنا باقی می‌ماند.

اگر کسی که به کلیسا می‌پیوندد بالغ باشد، تعمید و تأیید را همزمان و به عنوان دو نیمهٔ یک آیین می‌پذیرد. هرگاه وی در کودکی تعمید یافته باشد، تأیید تا زمان بلوغ، یعنی بین ۱۳ تا ۱۶ سالگی، به تأخیر می‌افتد.

۳ـ۲۰. ازدواج مسیحی

مسیحیان ازدواج را یک امر دنیوی نمی‌دانند؛ زیرا ازدواج نشانهٔ محبت خدا به بشریت است. ازدواج عبارت است از یکی شدن محبت دو شخص که با یکدیگر برای زندگی مشترک، همراه با امانت‌داری متقابل و همکاری، متعهد می‌شوند و برای تولید مثل و تربیت فرزندان و رشد آنان در فضای ایمان و محبت به خدا می‌کوشند. از این رو، مسیحیان ازدواج را همچون رمز و نشانه‌ای بشری برای شیوهٔ رفتار خدا با انسان به شمار می‌آورند، همان خدای پاک که انسان‌ها را دوست دارد، به امور آنان اهتمام می‌ورزد و به وعده‌های خود به آنان پایبند است. مسیحیان هنگام ازدواج متعهد می‌شوند که یکی شدن مرد و زن را نشانهٔ آشکاری برای محبت خدا به بشر و محبت مسیح به شاگردانش قرار دهند. به همین علت، مسیحیان ازدواج را التزام و تعهد در طول زندگی می‌شمارند و با طلاق و تجدید فراش در زمان حیات همسر مخالفند.

روحانیون کاتولیک و ارتدکس (به پیروی از حضرت مسیح(ع) و به منظور

فراغت برای خدمت به دین) نباید ازدواج کنند و باید از *آیین ازدواج* و *آیین دستگذاری* یکی را برگزینند. با این استثنا که در کلیسای ارتدکس، فردی که ازدواج کرده باشد، می‌تواند کشیش شود، ولی ارتقای وی به درجهٔ اسقفی ممکن نیست. پروتستان‌ها با ازدواج روحانیون مخالف نیستند و لوتر هم ازدواج کرده بود.

راهبان و راهبه‌های کاتولیک و ارتدکس نیز نباید ازدواج کنند. پروتستان‌ها تقریباً رهبانیت ندارند.

این افراد برای مقاومت در برابر میل جنسی به تمرین‌هایی مانند روزه و دعا روی می‌آورند و در قدیم گاهی راهبان خود را اخته می‌کرده‌اند. تجرد روحانیون کاتولیک یکی از مشکلات آن کلیساست و این مسئله رسوایی‌هایی را نیز به بار آورده است.

۴ـ۲۰. دستگذاری (یا درجات مقدس روحانیت)

با آیین *دستگذاری*، انسان حیات خود را وقف خدمت به جامعهٔ مسیحیت و در نتیجه، وقف خدمت به همه بشریت می‌کند. درجات اصلی روحانیت سه است:

۱. *اسقف*: وی نمایندهٔ مسیح در قلمرو معینی است که قلمرو اسقف خوانده می‌شود و به نیابت از او تعلیم می‌دهد، رهبری مراسم عبادی را به عهده می‌گیرد و خدمت می‌کند. واژه‌های *اسقف* و bishop از epikopos یونانی می‌آیند که به معنای «ناظر» است.

۲. *کشیش*: وی معاون اسقف است و به او در سه وظیفهٔ یاد شده، در محدودهٔ یک گروه، کمک می‌کند. واژهٔ *کشیش* (*قسّیس*) برگرفته از *قشیش* سریانی و priest از presbyter یونانی (مانند شیخ در عربی) به معنای «پیر» است.[۱]

۳. *شمّاس*: وی کلام خدا را تبلیغ می‌کند و به مساعدت بینوایان، سالخوردگان، بیماران و افراد در حال احتضار می‌پردازد. لقب *شمّاس* در سریانی و deacon از diakonos یونانی به معنای «خادم» است.

۱. برخی از صوفیان مسلمان نیز قطب خود را «پیر» می‌نامند.

سایر القاب کلیسایی، مانند پاپ، پاتریک، سراسقف، کاردینال، اَرْشِمَنْدریت، موسیو و غیره نشان‌دهندهٔ وظائف معینی است و ربطی به آیین‌های هفتگانه ندارد. *پاپ* اسقفی است که با در نظر گرفتن توانایی مدیریت سیاسی-اجتماعی او، برای رهبری مسیحیت کاتولیکی انتخاب می‌شود. امتیازات علمی و تقوایی *پاپ* در حد یک اسقف است. واژهٔ *پاپ* از papas یونانی به معنای «پدر» می‌آید.

لباس‌های روحانی فرقه‌های مختلف مسیحی با یکدیگر تفاوت دارد و پوشیدن لباس روحانی برای اجرای مراسم واجب است. در اوقات دیگر، همهٔ روحانیون ارتدکس و برخی از روحانیون کاتولیک آن لباس را بر تن دارند و برخی دیگر به نوار سفیدی بر دور گردن اکتفا می‌کنند. فرقه‌های مختلف پروتستان نیز شیوه‌های مختلفی دارند و بسیاری از آنان به جای لباس ویژه، همیشه از نوار سفیدی بر دور گردن استفاده می‌کنند. همچنین روحانیون ارتدکس ریش خود را نمی‌تراشند.

برخی از پروتستان‌ها (طبق مبانی دینی خود) روحانی یا درجات بالای روحانی ندارند، یا اینکه به روحانی عناوین کشیش و مانند آن نمی‌دهند و وی را *شبان* (Pastor) می‌نامند. روحانیون بسیاری از فرقه‌های پروتستان حتی هنگام اجرای مراسم، لباس ویژه‌ای نمی‌پوشند. در مراسم مذهبی فرقه‌هایی که روحانی ندارند، برخی از مؤمنان از تجربه‌های دینی خود سخن می‌گویند و همه دعا می‌خوانند.

۵-۲۰. اعتراف

مسیحیان در آیین *توبه* یا آشتی، از طریق اعتراف، بخشایش الهی را دریافت می‌کنند؛ زیرا ایشان نیز، مانند مسلمانان و یهودیان، معتقدند که توبه موجب بخشایش الهی می‌شود. مسیحیان در آیین توبه شرکت می‌کنند تا پیام بخشایش خدا را بشنوند و به یاد آورند که چگونه خداوند این آمرزش را که همواره در دسترس بشر است، از طریق کارهای نجات‌بخش حضرت عیسی(ع) در طول زندگی وی، برای همگان فراهم کرده است.

آیین توبه در طول تاریخ مسیحیت اشکال مختلفی به خود دیده است. در

قرون نخست تاریخ کلیسا، توبه به صورت علنی انجام می‌گرفت. در قرون بعدی، اعتراف فردی به گناه مرسوم شد.

اعتراف و سایر آیین‌های مقدس رایگان انجام می‌گیرد و شایعاتی که دربارهٔ پرداخت پول برای بخشش گناه وجود دارد، بی‌اساس است.

۶ـ۲۰. تدهین نهایی

اگر گناه بیماری روح است و موجب سست شدن ارتباط انسان با خدا می‌شود، بیماری جسمی نیز مشکلی بشری است که حیات زمینی را تهدید می‌کند. در هر دو حال، مسیحیان برای شنیدن پیام رهایی‌بخش خدا آماده می‌شوند؛ زیرا معتقدند که خدا مسیح را برای عیادت بیماران، شفا دادن ایشان و آماده کردن آنان در لحظات جان دادن فرستاده است. آیین *تدهین* بیماران نشان‌دهندهٔ وجود خدا و محبت اوست و به یاد می‌آورد که خدا انسان‌هایی را که به وسیلهٔ بیماری مورد امتحان قرار گرفته‌اند، فراموش نمی‌کند. به دیگر سخن، هدف از این آیین آن است که با احساس جانکاه تنهایی‌و بی‌کسی بیماران مقابله نماید، مخصوصاً در مواردی که جسم فرسوده شده و جان اندک‌اندک از تن می‌رود و مرگ فرا می‌رسد. مسح کردن بیماران با روغن مقدس مسلم می‌سازد که آنان تنها نیستند، بلکه مسیح با ایشان است و آنان را به سوی خدا رهنمون می‌شود. همچنین گروهی از برادران ایمانی با او هستند و برای او دعا می‌کنند.

۷ـ۲۰. عشای ربانی

عشای *ربانی* در دید فرد مسیحی، تنها یکی از آیین‌های هفتگانه نیست، بلکه این عمل یکی از مسائل اساسی ایمان و شعائر عبادی مسیحیت است و در عین حال یادبود و بازسازی شام آخر عیسی با شاگردان در شب قبل از مرگ اوست. در اناجیل کنونی آمده است که عیسی در چنین مراسمی، نان و شراب را به عنوان گوشت و خون خود به شاگردان داد تا آنها را بخورند و بنوشند. مسیحیان هنگامی که در این مراسم شرکت می‌کنند، باور دارند که مسیح با جسم خود نزد آنان حاضر

می‌شود. همچنین باور دارند همان طور که عهد خدا با قوم یهود توسط خون قربانی‌ها بر کوه سینا استوار گردید، به همان ترتیب، عهد جدیدی بین خدا و بشریت به وسیلهٔ خون عیسی مسیح محکم و استوار شد.

هر یک از کلیساهای مسیحی در شعائر و آیین‌های برگزاری عشای ربانی ابتکاراتی پدید آورده است؛ ولی دو عنصر اساسی در همهٔ مراسم ثابت است:

۱. خواندن دو یا سه مقطع از کتاب مقدس؛

۲. خوردن قربانی مقدس (عشای ربانی).

هنگام تبرک نان و شراب، پیشوای مراسم سخنان عیسی در شام آخر را تلاوت می‌کند. در کلیساهای کاتولیک و ارتدکس جز اسقف یا جانشین او یعنی کشیش، کسی نمی‌تواند پیشوای مراسم باشد و علاوه بر خواندن کتاب مقدس و خوردن قربانی، همخوانی و دعای توسل و شکر، همراه با موعظه (که معمولاً بر محور مقاطع تلاوت شده و تطبیق دادن آن با زندگی روزمرهٔ مسیحیان دور می‌زند) و مصافحه نیز انجام می‌شود.

بسیاری از پروتستان‌ها عشای ربانی را بسیار مهم می‌شمارند، به‌طوری که می‌گویند برای اجرای درست و کامل آن مراسم، باید کاملاً آماده شد و به همین دلیل، آن را تنها در برخی از مناسبت‌ها برگزار می‌کنند و بسیاری از ایشان سالی چهار بار یا ماهی یک بار مراسم عشای ربانی را بر پا می‌کنند. ارتدکس‌ها مراسم عشای ربانی را در روزهای یکشنبه و اعیاد برگزار می‌کنند، ولی کاتولیک‌ها می‌گویند عشای ربانی قلب عبادات روزانه است و به همین دلیل، آن مراسم را هر روز بر پا می‌دارند.

۲۱. اعیاد مسیحیت

مسیحیت اعیاد و یادبودهای فراوانی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

کریسمس (Christmas) به معنای «جشن مسیح» به مناسبت تولد آن حضرت در ۲۵ دسامبر (برابر با ۴ دی). هفت روز پس از آن، جشن اول سال میلادی (معروف به جشن *شب ژانویه*) در ۱ ژانویه (برابر با ۱۱ دی) برگزار می‌شود.

عید پاک (Easter) مهم‌ترین جشن دینی مسیحیان است که به مناسبت پیروزی حضرت عیسی مسیح(ع) بر مرگ و برخاستن وی از مردگان، در سومین روز تصلیب وی نزد مسیحیان برگزار می‌شود.

واژهٔ فرانسوی *پاک* Pâques همان کلمه عبری پِسَح (فصْح) است که از طریق یونانی و لاتینی به فرانسوی رفته و به مرور زمان به این شکل در آمده است. به گفتهٔ انجیل‌ها، تصلیب و رستاخیز حضرت عیسی(ع) در ایام عید فصح یهود بوده است.

عید پاک نخستین یکشنبه پس از نخستین بدر شدن ماه پس از اعتدال ربیعی است و روی این حساب، وقوع آن از ۲ فروردین تا ۵ اردیبهشت (۲۲ مارس تا ۲۵ آوریل) امکان دارد. عید فصح یهود (یادبود نجات بنی‌اسرائیل) که در طی یک هفته از ۱۶ تا ۲۱ (و در خارج فلسطین تا ۲۲) نیسان عبری برگزار می‌شود، در برخی از سال‌ها با عید پاک مسیحیان مصادف می‌شود.

برخی از مراسم مسیحیان در عید پاک عبارت است از: شب‌زنده‌داری، تلاوت کتب مقدسه، مناجات و دعا، برگزاری مراسم عشای ربانی، جستجوی نمایشی جسد عیسی(ع) و اعلام رستاخیز وی، جشن و چراغانی، اهدای تخم مرغ رنگین و...

قبل و بعد از عید پاک نیز مراسم عبادی مفصلی دارند که انسان باید برای آشنایی با گوشه‌ای از آنها در زمان مناسب به برخی کشورهای مسیحی مانند ایتالیا مسافرت کند و آنها را از نزدیک ببیند؛ وگرنه شرحی که از این مراسم در کتاب‌ها داده می‌شود و حتی فیلم‌های آن ابداً کارساز نیست.

به هر حال، مراسم عید پاک به مراتب از جشن‌های کریسمس و اول ژانویه دینی‌تر است و جنبهٔ عبادی بیشتری دارد و به ترتیب زیر انجام می‌شود:

۱. هنگام غروب پنجشنبه، یادبود شام آخر عیسی برگزار می‌شود؛

۲. حدود ظهر جمعه، مسیحیان خاطرهٔ مرگ عیسی بر صلیب را گرامی می‌دارند؛

۳. بین غروب شنبه و صبح یکشنبه، به مناسبت رستاخیز عیسی و بازگشت به زندگی تازه، جشن عید پاک برپا می‌شود.

عید پاک قبلاً در غروب شنبه آغاز می‌شد و تا شب ادامه داشت و خاتمهٔ آن هنگام سپیده‌دم یکشنبه بود که به گفتهٔ اناجیل، زمان برخاستن مسیح از مردگان بوده

است. این مراسم در عصر ما مختصر شده و فقط دو تا چهار ساعت طول می‌کشد. در این مراسم، تازه مسیحیان پیوستن خود به جامعهٔ مسیحیت را اعلام می‌کنند و تعمید می‌گیرند. اعضای قدیمی نیز ایمان خود را، با تعهد به زندگی مسیحی راستین، تجدید می‌کنند.

۲۲. جدایی در کلیسا

کلمهٔ *جدایی* بر انفصال بین دو بخش یا گروه از مسیحیان دلالت می‌کند و ربطی به اعتقاد ندارد. مهم‌ترین جدایی در تاریخ مسیحیت بین کلیسای قسطنطنیه و کلیسای رم پدید آمد و آن را گاهی *جدایی شرق و غرب* می‌خوانند. کلیسای رم می‌گفت کسانی که کلیساها را رهبری و سرپرستی می‌کنند، اسقفان جهان هستند که باید با هم زیر نظر اسقف رم عمل کنند. به نظر کلیسای قسطنطنیه، پنج مرکز برای مسیحیت وجود دارد که از نظر اعتبار و اقتدار برابرند: اورشلیم، انطاکیه، رم، اسکندریه و قسطنطنیه.

با وجود این اختلاف نظر پیرامون قدرت، مسیحیان تابع رم و قسطنطنیه تا قرن نهم با هم متحد بودند. در قرن‌های بعدی نیز آن دو کلیسا گاهی از هم جدا می‌شدند و دوباره با هم آشتی می‌کردند، تا اینکه سرانجام، آخرین جدایی بین رم و قسطنطنیه که «شقاق کبیر» (The Great Schism) نامیده می‌شود، در سال ۱۰۵۴ م. پدید آمد.

شکی نیست که بیشتر جدایی‌های مذهبی بر اثر اسباب و علل سیاسی پیش می‌آمد، ولی یک عنصر اعتقادی در جدایی اخیر وجود داشت. کاتولیک‌ها (همچنین پروتستان‌ها) برای اظهار ایمان خود به صدور روح‌القدس از خدای پدر و عیسای پسر که با هم عمل کرده‌اند، عبارت «و پسر» (به لاتینی: Filioque) را به کار می‌برند؛ در صورتی که ارتدکس‌ها به عبارت اصلی قانون ایمان بسنده می‌کنند و این لفظ را به آن نمی‌افزایند. به عقیدهٔ ارتدکس‌ها روح‌القدس فقط از خدای پدر صادر شده است. این مسئله در واقع، برای علمای الهیات اهمیت دارد و تودهٔ مسیحیان این نزاع را چیزی در حاشیهٔ تاریخ مسیحیت تلقی می‌کنند.

در دهه‌های اخیر تلاش برای وحدت کلیساهای رم و قسطنطنیه شتاب بیشتری یافته است. هر یک از پاپ جان بیست و سوم، پُل ششم و جان پُل دوم به دیدار دو

پاتریک جهانی ارتدکس، اتیناگوراس و دیمتریوس در استانبول مبادرت کرده‌اند و متقابلاً این دو پاتریک برای بازدید پاپ‌های مذکور به رم (واتیکان) رفته‌اند. همچنین این دو کلیسا گروه‌هایی را برای برانداختن موانع وحدت ایجاد کرده‌اند.

۲۳. فرقه‌های مسیحی

مسیحیت مانند هر دین دیگر، فرقه‌های متعددی دارد که برخی از آنها باستانی و برخی نسبتاً تازه هستند، همچنین برخی از آنها پیروان بسیار و برخی دیگر پیروان اندک دارند. مسیحیان فرقه را *کلیسا* می‌نامند. در مسیحیت سه فرقهٔ بزرگ و تعدادی فرقهٔ کوچک وجود دارد. تفاوت بعضی از فرقه‌ها (مانند کاتولیک و ارتدکس) با یکدیگر بسیار کم است، ولی برخی از آنها (مانند کاتولیک و پروتستان) با هم بسیار تفاوت دارند. هنگام بررسی اصلاح دین با برخی از فرقه‌های مسیحیت آشنا شدیم. اینک به سه فرقه یا کلیسای بزرگ مسیحیت اشاره می‌کنیم:[1]

۱ـ۲۳. کاتولیک

این فرقه بسیار قدیم است و تاریخ آن به عصر حواریون، یعنی حدود ۲۰۰۰ سال پیش می‌رسد. کاتولیک‌ها یک رهبر دارند که *پاپ* (Pope یعنی پدر) نامیده می‌شود.

از آغاز نشر دعوت رسولان حضرت عیسی(ع)، تدریجاً پنج کانون بزرگ مسیحیت در اورشلیم، اسکندریه، انطاکیه، قسطنطنیه و رم به وجود آمد. از آنجا که شالودهٔ کلیسای رم به دست پطرس نهاده شد و پولس برای مدتی معلم و رهبر آن بود، آن کلیسا خود را از سایر کلیساها برتر می‌دید، و تفوق آن بر سایر کلیساهای مسیحی تدریجاً مسلم شد. اسقف اعظم آن کلیسا از روی تعظیم *پاپ* (*پاپاس*) خوانده می‌شد و در مرافعات و اختلافات بین کلیساها از رأی و فتوای وی پیروی

---

۱. الهیات هر یک از این سه کلیسا صبغه خاصی دارد و بر اندیشه‌های یکی از بزرگان آغاز مسیحیت تکیه می‌کند: الهیات کاتولیک‌ها پطرسی، الهیات ارتدکس‌ها یوحنّایی و الهیات پروتستان‌ها پولسی است.

می‌کردند. قبل از انتقال قطعی تختگاه امپراتوری به بیزانس، هنگامی که اسقف‌های پنج مرکز فوق پاتریک (*پاتریارْک*) خوانده می‌شدند، اسقف رم این لقب را نپذیرفت و همان عنوان پاپ را برای خود کافی دانست و آن را مایهٔ امتیاز شمرد. (واژهٔ «کاتولیک» (Catholic) در زبان یونانی به معنای «جامع» است.)

۲ـ۲۳. ارتدکس

این فرقه قریب هزار سال پیش پدید آمده و از نظر عقیدتی با فرقهٔ کاتولیک اختلاف چندانی ندارد. ارتدکس‌ها رهبریِ واحد را قبول ندارند و می‌گویند اسقف رم (پاپ) می‌تواند یکی از چند رهبر دینی باشد. کلیسای ارتدکس علاوه بر چهار پاتریک‌نشین قدیمی (قسطنطنیه، اسکندریه، انطاکیه و اورشلیم)، پاتریک‌نشین‌های جدید روسیه، صربستان، رومانی، بلغارستان و گرجستان را نیز در بر می‌گیرد؛ همچنین کلیساهای قبرس، یونان، جمهوری چک، جمهوری اسلواکی، لهستان و آلبانی ارتدکس هستند.

مسیحیان ارمنی نیز از نظر اعتقادی ارتدکس به شمار می‌روند، ولی بر خلاف هر سه فرقهٔ بزرگ مسیحی که برای حضرت مسیح(ع) دو طبیعت الهی و انسانی قائلند و می‌گویند وی هم خدا و هم انسان بوده، این فرقه فقط به طبیعت الهی وی معتقد است. عبادت آنان نیز به زبان ارمنی است. ارمنستان نخستین سرزمینی است که مسیحیت را به عنوان دین رسمی خود پذیرفت و آن هنگامی بود که پادشاه این سرزمین، به نام تیرداد دوم در سال ۳۰۱، به دعوت گریگوری نوربخش، مسیحی شد. رهبر آن کلیسا کاتولیکوس (جاثلیق) شهر اِچْمیازین در ارمنستان است. آنان مرکز دینی دیگری نیز در اَنطلیاس لبنان دارند.

ارامنهٔ ایران که شاه عباس صفوی حدود چهارصد سال پیش آنان را از مناطق جنگی نزدیک به مرز عثمانی به داخل ایران کوچ داده، پنجاه سالی است که از مرکزیت لبنان پیروی می‌کنند. شمار ارامنهٔ کل جهان نه میلیون است که حدود دویست هزار تن از ایشان در ایران زندگی می‌کنند.

ارتدکس‌ها در برخی مسائل اعتقادی نیز با کاتولیک‌ها اختلاف دارند؛ همان

طور که قبلاً گفته شد، ارتدکس‌ها معتقدند روح‌القدس تنها از خدای پدر صادر شده است، در حالی که کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها صدور او را هم از خدای پدر و هم از خدای پسر می‌دانند و این تفاوت مهم است. همچنین وجود مَطْهَر (یعنی پالایشگاه گناهان در عالم پس از مرگ) را نمی‌پذیرند.[1] (واژهٔ «ارتدکس» (Orthodox) در زبان یونانی به معنای «راست‌کیش» است).

۳ـ۲۳. پروتستان

از حدود پانصد سال پیش تا کنون فرقه‌های پروتستان بی‌شماری در مسیحیت پدید آمده‌اند. پروتستان‌ها به رهبری متمرکز عقیده ندارند و برای روحانیت مسیحی ارزش چندانی قائل نیستند. پروتستان‌ها بسیاری از اعتقادات فرقه‌های دیگر را رد می‌کنند و نوعی مسیحیت پیراسته را می‌پذیرند. البته پروتستان‌ها نیز بسیاری اعتقادات غیرعقلانی مسیحیت مانند تثلیث و فدا را همچنان حفظ کرده‌اند. («پروتستان» (Protestant) واژه‌ای فرانسوی است که از زبان لاتینی آمده و معنای آن «معترض» است.)

۲۴. رهبانیت

از زمان حواریون تا کنون، برخی مسیحیان به تقلید از مسیح تجرد و زهد را شیوهٔ زندگی خود قرار داده‌اند. عیسی هرگز ازدواج نکرد و تعلیم داد که افرادی به خاطر ملکوت خدا مجرد به سر خواهند برد (متّی ۱۹: ۱۲). البته بیشتر رسولان، از جمله پطرس، ازدواج کرده بودند، ولی پولُس مجرد می‌زیست و وضع او نادر بود. تجرد در آغاز با عقیده به بازگشت قریب‌الوقوع عیسی و فرارسیدن روز پایانی ارتباط داشت. با گذشت زمان و روشن شدن اینکه بازگشت عیسی نزدیک نیست، برخی مسیحیان، به نشانهٔ حیات جدیدی که باید در مسیح ایجاد کرد، تجرد را برگزیدند.

باید یاد آور شد که از همان روزگار حواریون، زندگی زناشویی از دیدگاه مسیحیان راه طبیعی پیروی از مسیح و ادای شهادت به تعالیم او بود. پیوسته در طول

۱. خود کاتولیک‌ها نیز در ۲۰ آوریل ۲۰۰۷ مَطْهَر کودکان را رسماً باطل اعلام کردند.

تاریخ مسیحیت، تجرد یک شیوهٔ استثنایی برای افرادی محدود از مسیحیان تلقی شده است که احساس می‌کنند به‌طور خاص دعوت شده‌اند تا حیات ایمانی خود را به آن شیوه ادامه دهند.

هنگامی که در قرون نخستین، طوفان آزارهای سخت بر مسیحیان وزیدن گرفت، مسیحیان، برای پیروی از انجیل در میان آن خطرهای بزرگ گروه کوچکی با روابط تنگاتنگ پدید آوردند. هنگامی که در زمان قسطنطین مسیحیت دین فرمانروایان شد و بیشتر شهروندان مسیحیت را پذیرفتند، سطح دینداری مردم به‌طور طبیعی پایین آمد و بسیاری از مسیحیان به گونه‌ای زیست می‌کردند که با تعالیم مسیح و شیوهٔ زندگی او شباهتی نداشت. این دگرگونی وضع اجتماعی اقدام به رهبانیت در صحرا را در پی داشت. البته روشن است که یهودیان پیش از مسیحیان به این کار اقدام کرده بودند و همان طور که در بخش یهودیت گذشت، گروه‌هایی به نام اِسنی قبل از میلاد، دیرهایی را نزدیک قُمران در کرانهٔ بحرالمیت تأسیس کرده بودند. این گروه‌ها عقیده داشتند که جامعهٔ دنیوی به گونه‌ای با شرّ آلوده شده است که دست یافتن به نجات در آن ممکن نیست و در تلاش برای دور نگه‌داشتن اعضای خود از ابتلای به گناه و فساد جامعه به زندگی در صحرا، پناه بردند.

در قرن‌های سوم و چهارم، برخی مسیحیان همان مسلک را پیمودند و شهرهایی، مانند اسکندریه و انطاکیه را رها کردند و زندگی زاهدانه در بیابان را برگزیدند تا در تنهایی به دعا و راز و نیاز بپردازند. به محض آنکه شهرت یکی از راهبان مقدس مقیم در صحرا بالا می‌گرفت، مردم گروه گروه برای دریافت ارشاد و نصیحت و گذراندن اوقاتی در عبادت و در کنار او، به زیارت وی می‌رفتند. برخی از این زائران نزد وی می‌ماندند و شیوهٔ زندگی او را برمی‌گزیدند. بدین گونه، نخستین دسته‌های رهبانی که دارای زندگی مشترک بودند، در اطراف صومعه‌های ناسکان و گوشه‌گیران گرد آمدند.

این پدیده نخست در بیابان مصر مشاهده شد و به زودی مناطق صحرایی سوریه و جزیرةالعرب را فرا گرفت. از پیشگامان تنسک و گوشه‌گیری در مصر، آنتونی (متوفای ۳۵۶م.) و مَکاریوس (متوفای ۳۹۰م.) بودند که سخت‌ترین گونهٔ زهد

را انتخاب کردند. پاکومیوس (متوفای ۳۴۶م.) یاران و شاگردانی گرد آورد و نه صومعه بنا کرد که در هر یک از آنها صد راهب به عبادت مشغول بودند. وی نخستین کسی بود که برای سازماندهی زندگی رهبانی گروهی، آیین‌نامه‌ای تنظیم کرد.

در مقابل آنچه گذشت، برخی از پدران کلیسایی معنا و مفهوم دیگری برای رهبانیت مطرح کردند. آنان به فساد جامعهٔ بشری معتقد نبودند و ترک آن را لازم نمی‌دیدند. این افراد مشغله زیادی داشتند و فعالانه در بحث و جدل‌های الهیات و مسائل سیاسی عصر خود شرکت می‌کردند. با این وصف، همهٔ آنان هر چند یک بار برای دعا و تفکر به صحرا می‌رفتند، همراه این احساس که با چنین عملی می‌توان اشتغالات را مهار کرد و به یاد آورد که هدف زندگی پیروی کامل از تعالیم انجیل است.

باسیل قانونی را برای راهبان وضع کرد که هنوز هم کلیساهای شرقی از آن پیروی می‌کنند. سپس دیرهای باسیلی در همهٔ مناطق بیابانی سوریه، جزیرةالعرب و مناطق کم‌جمعیت آناتولی و یونان تأسیس شد و راهبان به پند دادن و ارشاد شهروندانی که به زیارت ایشان می‌آمدند می‌پرداختند و از مسافرانی که در بیابان راه گم کرده یا برای فرار از ظلم و ستم و مشکلات به آنجا آمده بودند، پناهگاه و امکانات استراحت و آرامش فراهم می‌کردند.

۲۵. شوراهای کلیسایی

اسقفان و نمایندگان کلیسا گردهمایی‌هایی رسمی برای بررسی مسائل مربوط به ایمان و عمل تشکیل می‌دهند. شوراهای مسکونی یعنی جهانی (Ecumenical Councils) به گردهمایی‌هایی اطلاق می‌شود که اسقف‌هایی از سراسر جهان در آن شرکت کرده باشند. شوراهای محلی به یک شهر یا منطقه اختصاص دارد و غالباً آن را «سینود» (synod) می‌نامند. کلیسای کاتولیک ۲۱ شورای مسکونی را حجت می‌داند. کلیسای ارتدکس ۷ شورای مسکونی نخست را قبول دارد و به مقررات آنها پایبند است.[1] و

۱. کلیسای نسطوری تنها ۲ شورای مسکونی و کلیساهای ارمنی، قبطی و سریانی انطاکیه تنها ۳ شورای مسکونی نخست را قبول دارند.

کلیساهای پروتستان برای ۴ شورای نخست ارزش قائلند.

آخرین شورای جهانی کلیسا *شورای واتیکانی دوم* بود که به دعوت پاپ جان بیست و سوم تشکیل شد. این شورا از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ ادامه داشت و هدف آن نوسازی کلیسای کاتولیک به مقتضای نیازهای عصر جدید بود. در این شورا اسقفانی از تمام مناطق جهان شرکت کردند. همچنین ناظرانی از کلیساهای ارتدکس و پروتستان و میهمانانی از اسلام، یهودیت و برخی ادیان دیگر حضور داشتند.

شورای واتیکانی مذکور شانزده سند منتشر کرد که هدف آنها نوسازی همهٔ مظاهر ایمان و رفتارهای دینی بود. مهم‌ترین تعالیم شورا به قرار زیر است:

۱. منزلت ممتاز کتاب مقدس در ایمان کلیسا؛

۲. روحانی قلمداد شدن همهٔ مسیحیان؛

۳. تعهد به تلاش پی‌گیر برای وحدت مسیحیت؛

۴. تعهد جدی به مبارزه برای برقراری عدالت، صلح و حقوق بشر؛

۵. برگزاری مراسم عبادی به زبان محلی؛

۶. وجود نجات الهی برای پیروان ادیان دیگر.

عنوان یکی از سندهایی که شورا منتشر کرد، چنین است: «اظهار نظر پیرامون رابطهٔ کلیسا با ادیان غیرمسیحی.» بخش مخصوص به اسلام در سند یاد شده، یک بار به «مسلمانان» (و نه «اسلام») اشاره می‌کند و این نخستین منبع کلیسایی است که به‌طور رسمی به بررسی موضوع مسلمانان می‌پردازد. اینک خلاصه‌ای از آن بخش:

ـ مسیحیان باید به مسلمانان به دیدهٔ احترام بنگرند و به آنان ارج نهند؛

ـ مسلمانان و مسیحیان خدای واحدی را می‌پرستند که آفریدگار آسمان و زمین، توانا و مهربان است و با بشر سخن گفته است؛

ـ مسلمانان و مسیحیان به‌طور یکسان می‌کوشند که تسلیم فرمان‌های او باشند؛

ـ هر دو گروه ایمان خود را به ایمان ابراهیم استناد می‌دهند؛

ـ مسلمانان به عیسی به عنوان یک پیامبر تعظیم می‌کنند و مریم باکره را گرامی می‌دارند؛

ـ مسلمانان و مسیحیان در انتظار روز داوری و رستاخیز مردگان هستند؛
ـ مسلمانان زندگی مبتنی بر اخلاق را ارج می‌نهند؛
ـ مسلمانان خدا را می‌پرستند، به ویژه از طریق نماز، روزه و انفاق.
اظهار نظر شورای واتیکانی دوم در باره مسلمانان چنین خاتمه می‌یابد:

از آنجا که در طول قرن‌های گذشته درگیری‌ها و دشمنی‌های زیادی بین مسیحیان و مسلمانان پدید آمده است، شورا مؤکداً از همگان می‌خواهد که گذشته را به فراموشی بسپارند و صمیمانه به تفاهم گرایش پیدا کنند و با یکدیگر برای حفظ و تقویت صلح، آزادی، عدالت اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی به سود همهٔ افراد بشر بکوشند.

در سال ۱۹۶۵ پاپ پل ششم در واتیکان دبیرخانهٔ گفت‌وگوی ادیان را تأسیس کرد و پس از آن کمیته‌ای را برای گفت‌وگو با مسلمانان به آن افزود که از اهداف آن، تقویت احترام متقابل و ایجاد تفاهم میان مسیحیان و مسلمانان از طریق سخنرانی‌های علمی، مطالعات و طرح‌های مشترک در زمینه امور اجتماعی و جریانات مربوط به توسعه‌و اخلاق است.

۲۶. اصلاح مذهبی

آفت‌هایی نیز زندگی کلیسای کاتولیک را در قرون میانه به پرتگاه نابودی کشاند که شاید زشت‌ترین و ناهنجارترین آنها *سایمونی*[1] باشد که عبارت بود از فروش منصب‌های روحانی و امتیازات کلیسایی. علاوه بر این، پاپ‌ها، اسقفان و کشیشان تقریباً تمام نقش‌های مهم کلیسایی را در انحصار خود داشتند و نقش قابل توجهی برای عامه مردم قائل نمی‌شدند و آنان را در امور دین و ایمان در نادانی باقی می‌گذاشتند.

البته اقداماتی اصلاحی نیز در کلیسای قرون میانه پدید آمد. برخی از این اقدامات در عین پذیرفتن اقتدار پاپ‌ها، اصلاح مفاسدی را در نظر داشت که موجب

---

۱. Simony برگرفته از نام «شمعون جادوگر» که می‌خواست قدرت اعجاز حواریون را از آنان با پول بخرد (اعمال رسولان ۸: ۹ـ۲۴).

زشتی چهرهٔ کلیسا شده بود. برخی دیگر کلیسای کاتولیک را نمی‌پذیرفت و برای ترتیب دادن یک زندگی مسیحی بهتر و همراه با پرهیزکاری بیشتر تلاش می کرد. از این رو، در میان این گروه برخی اوقات افکار و عقایدی پدید می‌آمد که با ایمان سنتی کلیساها هماهنگ نبود و موجب تکفیر آنان می‌شد. کلیسا و دولت دست به دست هم دادند و برای زدودن آن بدعت‌ها، با شیوه‌هایی غالباً بسیار قساوت‌آمیز با آنها جنگیدند.

۱ـ۲۶. شورش‌های اصلاحی قدیم‌تر

مشهورترین شورش‌ها بر ضد فساد کلیسا عبارت بود از: نهضت بوگومیل‌ها (در بالکان از قرن دهم تا دوازدهم میلادی)، البیجی‌ها (در جنوب فرانسه در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی)، وَلدی‌ها (در شمال ایتالیا از قرن دوازدهم تا عصر حاضر)، وایکلیف (در انگلستان، در قرن چهاردهم میلادی) و هوس (در بوهیمیا، در قرن پانزدهم میلادی). در سال ۱۲۳۲، دادگاه‌های تفتیش عقاید برای رسیدگی به بدعت‌ها تأسیس شد و کسانی که به نظر گردانندگان آن دادگاه‌ها گمراه بودند، اگر حاضر به توبه نبودند، به اعدام محکوم می‌شدند.

۲ـ۲۶. مارتین لوتر

در حالی که بسیاری از کارگزاران کلیسا مردم را به اصلاح دین فرا می‌خواندند، جریان *بخشش‌نامه‌ها غوغایی* برانگیخت و شکاف در کلیسای غربی را قطعی کرد. قضیه از این قرار بود که تنی چند از واعظان پر شور، مناطق مختلف اروپا را زیر پا گذاشتند و در همه جا اعلام کردند که هر مؤمنی می‌تواند با پرداخت مقداری پول به کلیسا از مجازات معاف شود و خود را بازخرید کند و نجات دهد. در این هنگام مارتین لوتر (متوفای ۱۵۴۶) قیام کرد و در سال ۱۵۱۷ اعلامیه‌ای مشتمل بر ۹۵ ماده انتشار داد که در آنها با کاتولیک‌ها مخالفت کرده بود. برخی از این موارد عبارتند از:

- نجات فقط از راه ایمان به دست می‌آید؛

- کتاب مقدس تنها منبع ایمان مسیحی است؛
- عشای ربانی را نباید قربانی نامید؛
- رهبانیت و نذر کردن برای آن باطل است؛
- افراد غیرروحانی باید نقش مهمتری در مراسم عبادی و رهبری دینی داشته باشند؛
- کلیساهای محلی باید از کلیسای رم مستقل شوند؛
- برخی اعمال کاتولیکی، مانند حج،[1] روزه[2] و اعتراف به گناه باید ترک شود؛
- باید با کارهای غیرشرعی، مانند فروش بخشش‌نامه‌ها و فروش مناصب روحانی برخورد شود.

لوتر در صدد بود کلیسا را طبق تعالیم اصلی کتاب مقدس اصلاح کند (و به همین دلیل، نهضت وی *اصلاح انجیلی* نامیده شد). وی همچنین می‌گفت باید به ایمان جامعهٔ مسیحیان نخستین باز گردیم. لوتر فرمانروایان آلمان را تشویق می‌کرد که سلطهٔ پاپ را مردود شمارند و مردم را به پذیرش اصلاح انجیلی او مجبور کنند. اکنون کلیسای انجیلی اصلاح شده در کشورهای اروپای شمالی (آلمان، نروژ، سوئد، دانمارک و فنلاند) گسترش یافته است.

۳ـ۲۶. مصلحان دیگر

دیری نپایید که با پدید آمدن اختلاف میان پیروان لوتر در برخی امور مربوط به ایمان و چنددستگی آنان، حرکت اصلاح از هم پاشید و برخی از ایشان کلیساهای ویژه‌ای تأسیس کردند. زوینگلی (Zwingli) (متوفای ۱۵۳۱) رهبری اصلاح دین در سویس را بر عهده گرفت و در مسئلهٔ حضور مسیح در عشای ربانی از لوتر جدا شد.

۱. قبلاً مسیحیان به زیارت اورشلیم می‌رفتند و جنگ‌های صلیبی نیز به همین بهانه درگرفت.

۲. مسیحیان مدت چهل روز قبل از عید پاک روزه می‌گرفتند و آن عبارت بود از خوردن یک وعده غذای اصلی در شبانه‌روز. نوشیدنی‌ها حتی شیرموز و خوراکی‌های جزئی در مسیحیت روزه را باطل نمی‌کند. برخی از فرقه‌های مسیحی روزه سکوت نیز دارند.

همچنین جان کالوَن (Calvin) (متوفای ۱۵۶۴) که یکی از برجسته‌ترین مصلحان بود، مفهوم روحانیت را مردود دانست و اندیشهٔ *انتخاب پیشین* در رستگاری را به مسیحیت وارد کرد. بیش‌ترین تأثیر وی در سویس، هلند، فرانسه و اسکاتلند بود.

آناباپتیست‌ها یعنی طرفداران تجدید تعمید، نهضت واحدی ایجاد نکرده بودند، بلکه چند گرایش پروتستان که تعمید کودکان را نمی‌پذیرفت و تأکید بر آن داشتند که فرد باید از روی بینش عیسی را به عنوان منجی بپذیرد، به این نام خوانده شدند. این گروه‌ها بر پرهیزکاری باطنی، عمل روح‌القدس در فرد مسیحی، ساده زیستن، مسالمت‌جویی، نفی خشونت و ابطال سلطهٔ کلیسایی و کشوری اهتمام داشتند. کلیساهایی که از این موج فکری و عقیدتی پدید آمده‌اند، عبارتند از: کویکرها (Quakers)، برادران موراوی‌ها (Moravian Brethren)، منونی‌ها (Mennonites)، آمیش‌ها (Amish) و تعمیدی‌ها (Baptists). کویکرها معمولاً خودشان را دوستان (Friends) یا *انجمن دینی دوستان* (Religious Society of Friends) می‌نامند.

۴ـ۲۶. اصلاح در انگلستان

اصلاح پروتستان در انگلستان، با یک جدایی که در روزگار هنری هشتم پدید آمده بود، آغاز شد. این پادشاه در حالی که اعتقادات کاتولیک‌ها را قبول داشت، اقتدار پاپ را رد می‌کرد و هنوز کلیسای انگلستان با این ویژگی مشخص می‌شود و با چند کلیسای دیگر در کشورهای مختلف، *کلیساهای آنگلیکان* را تشکیل می‌دهند. در دوران الیزابت اول، دختر هنری هشتم بسیاری از عناصر عقیدتی پروتستان‌ها به کلیسای انگلستان راه یافت و به‌طور مشخص نمودهای انگلیسی اصلاح نیز پدیدار شدند: *پیوریتن‌ها* (Puritans) که می‌خواستند کلیسای انگلستان را به شیوه کالوَن و پیروانش پاکسازی کنند؛ نهضت *مِتدیست‌ها* (Methodists) که با تلاش جان وزْلی (John Wesley) تشکیل یافت و در مقابله با ایمان مبتنی بر الفاظ الهیات، بر پرهیزکاری باطنی اصرار ورزید.

لازم به یادآوری است که همه این امواج پروتستانی به ایالات متحده آمریکا سرایت کرد و آن کشور اکنون بزرگ‌ترین سرزمینی است که اکثر مردم آن

پروتستان هستند؛ همچنین امواج مذکور به استرالیا، زلاند نو و آفریقای جنوبی راه یافت و میسیونرها آن را به آسیا، خاورمیانه و آفریقا بردند.

۵ـ۲۶. اصلاح کاتولیکی متقابل

کلیسای کاتولیک از روی ناچاری به وارد بودن تعدادی از اتهامات مطرح‌شدهٔ مصلحان اعتراف کرد و بسیاری از پیروان آن کلیسا گفتند که تخلفات مورد اعتراض مصلحان واقعیت دارد و باید بی‌درنگ آنها را از میان برداشت. از سوی دیگر، کاتولیک‌ها مشاهده کردند که مصلحان، به‌دلیل انگیزهٔ اصلاحی خود، عناصر مهمی از ایمان مسیحی را به فراموشی سپرده‌اند. بر اثر این اندیشه، نهضتی پدید آمد که برای اصلاح کلیسای کاتولیک از *درون* می‌کوشید. این نهضت *اصلاح متقابل* نامیده‌شد و دعوت پاپ برای برگزاری یک شورای اصلاحی بین سال‌های ۱۵۴۵ تا ۱۵۶۳ نخستین گام برای تحقق آن بود. این شورا به مناسبت شهری که میزبانی آن را برعهده‌داشت، *شورای ترِنت* نامیده شدو ارتدکسهاو پروتستان‌هادرآن شرکت‌نکردند.

شورای مذکور به اکثر تخلفات مورد نکوهش مصلحان پایان بخشید و مجدداً به منظور کوبیدن اندیشه‌های مصلحان، بر تعالیم کاتولیکی سنتی تأکید ورزید. از جمله کسانی که برای تثبیت اصلاح متقابل می‌کوشیدند، اعضای رهبانیت‌های نوبنیاد، مانند *کاپوچیان* و *ژزوئیت‌ها* بودند و همه سعی می‌کردند کلیسای کاتولیک را از درون، با اتکا بر قدرت پاپ و نه قیام بر ضد آن، اصلاح کنند. کشورهایی که فعالیت‌های اصلاحی متقابل در آنها ادامه یافت، سرزمین‌هایی با اکثریت کاتولیک بودند مانند اسپانیا، ایتالیا، لهستان و ایرلند.

۶ـ۲۶. واکنش کلیسای ارتدکس

بحث و بررسی الهیات در دوران امپراتوری بیزانس در کلیسای ارتدکس شکوفا شد و این شکوفایی که ریشه در سنت‌های قدیمی داشت، تا سقوط قسطنطنیه ادامه یافت. در قرن شانزدهم، ارتدکس‌ها لازم دیدند موضع خود را نسبت به مسائل مورد نزاع کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها بیان کنند. با آنکه یکی از پاتریک‌های قسطنطنیه به نام

لوکاریس (متوفای ۱۶۳۸) به مواضع کالوَن گرایش بسیار داشت، کلیساهای ارتدکس اعلام کردند که در بیشتر مسائل مورد بحث به سنت‌ها وفادار هستند و مواضعی مانند مواضع کلیسای کاتولیک دارند.

۲۷. آخرت‌شناسی مسیحیت

آخرت‌شناسی میراثی است که از یهودیت برای مسیحیت باقی مانده و با رجعت و قیامت در معارف اسلامی برابری می‌کند.

باری، مسیحیت بر اساس اندیشهٔ انتظار مسیحای یهود پدید آمد و پس از رفتن حضرت عیسی مسیح(ع)، مسیحیان پیوسته در سوز و گداز و شوق بازگشت دوبارهٔ وی روزگار گذرانده‌اند. شور و هیجان امید به ظهور آن حضرت هنگام نزدیک شدن سال ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ میلادی میان مسیحیان اوج گرفت. اکنون که سال ۲۰۰۰ را پشت سر گذاشته‌اند و مسیح نیامده است، جمعی از آنان به دوهزارمین سال مصلوب شدن و برخاستن وی از قبر یعنی حدود سال ۲۰۳۰ میلادی دل بسته‌اند. به گمان این گروه، وی در آن روزگار از آسمان فرود خواهد آمد و در زمین قیامت بر پا خواهد کرد. سپس مردم را داوری خواهد کرد و گروهی را به جهنم و گروهی را به فردوس خواهد فرستاد. در اناجیل معاد روحانی مطرح است (متّی ۲۲: ۳۰).

جامعهٔ مسیحیت در آغاز باور داشت که حضرت عیسی(ع) به زودی با شکوه تمام باز می‌گردد و به این دلیل آن جامعه بی‌صبرانه منتظر *روز پایانی* بود. انتظار مذکور و شوق بازگشت مسیح در بخش‌های قدیم‌تر عهد جدید مانند رسالهٔ اول و دوم به تسّالونیکیان منعکس شده است؛ ولی رساله‌های متأخرتر مانند رسالهٔ اول و دوم به تیموتاؤس، رساله به تیطس و رساله‌های پطرس به تشکیل جامعه و زندگی مسیحی در این جهان اهتمام ورزیده‌اند.

مسیحیانِ کتاب‌های مکاشفهٔ تازه‌ای نوشتند، همچنین برخی از کتاب‌های مکاشفهٔ یهودیان را دستکاری کرده، با آرمان‌های مسیحیان هماهنگ ساختند. کتاب مکاشفهٔ یوحنّا در پایان عهد جدید برای مسیحیان بسیار اهمیت دارد. یوحنّا که به

اعتقاد مسیحیان، یک حواری کم سن و سال حضرت عیسی(ع) بوده، رؤیای سنین پیری خود را در این اثر شرح می‌دهد و در پایان می‌گوید:

او که بر این امور شاهد است می‌گوید: بلی، به زودی می‌آیم. آمین. بیا، ای خداوند، عیسی مسیح. فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔ شما باد. آمین. (مکاشفه یوحنّا ۲۲: ۲۰ـ۲۱).

در کتاب مکاشفهٔ یوحنّا، مطالب پیچیده و رمزی فراوانی آمده است که تقریباً مدت ۲۰۰۰ سال بسیاری از مردم را گرفتار کرده و آخرت شناسی (Eschatology) مسیحیت را پدید آورده است.

با آنکه اکثریت مسیحیان با گذشت زمان دانستند که بازگشت مسیح نزدیک نیست، اقلیتی از آنان بر این عقیده باقی ماندند که وی به زودی می‌آید. ایشان مطالب کتاب مکاشفهٔ یوحنّا پیرامون جنگ بین خیر و شر را تفسیر لفظی می‌کردند و به این علت در انتظار بازگشت نزدیک حضرت عیسی(ع) به سر می‌بردند تا وی بیاید و حکومتی هزار ساله ایجاد کند، حکومتی که به روز داوری پایان خواهد یافت. از دیرباز گروه‌های کوچکی به نام *اَدْونتیست* و *هزاره‌گرا* در مسیحیت پیدا شدند که تمام کوشش خود را در راه آمادگی برای آمدن حضرت مسیح(ع) در آخرالزمان مصروف می‌دارند.

انبوهی از اصطلاحات در این باب وجود دارد، مانند:

بازگشت عیسی (The Second Coming of Jesus)،

انتظار مسیحا (Messianism)،

روز خداوند (The Day of the Lord)،

مکاشفه (Apocalypse)،

محنت (Tribulation)،

ظهور (Epiphany)،

حضور (Parousia)،

جذبه (Rapture)،

تقدیرگرایی (Dispensationalism)،

«ماران‌آتا» (Maran-atha) (= «خداوند آمد») و...

۲۸. شوق بازگشت حضرت عیسی مسیح(ع)

جمعی از مسیحیان به سبب علاقهٔ شدید به بازگشت حضرت عیسی مسیح(ع) دچار توهمات شدند و تاریخ‌هایی را برای این رویداد پیشگویی کردند. این پیشگویی‌ها، مانند پیشگویی‌های مشابه آن در ادیان دیگر، غلط از آب در آمد و در نتیجه، رهبران دینی مردم را از این کار بر حذر داشتند. فرقه‌های منتظر ظهور (Adventists) متعددی پدید آمد که پایهٔ آنها بر این توهمات گذاشته شده بود. مثلاً در اوایل دههٔ ۱۸۴۰، فردی به نام ویلیام میلِر (William Miller) اعلام کرد حضرت عیسی مسیح(ع) در سال ۱۸۴۳ یا ۱۸۴۴ باز خواهد گشت. پیشگویی وی تحقق نیافت و خود او متعهد شد که دیگر چنین پیشگویی‌هایی نکند. با این وصف، فرقهٔ «اَدْوِنتیست‌های روز هفتم» (The Seventh-day Adventists) بر اثر پیشگویی‌های نادرست این شخص پدید آمد که تا عصر ما باقی است.

گروهی از آناباپتیست‌ها (Anabaptists) در قرن شانزدهم، برای آماده کردن زمینهٔ سلطنت هزار سالهٔ حضرت عیسی(ع) برخاستند و برخی از شهرها را برای مدتی در اختیار گرفتند، ولی شورش آنان بی‌رحمانه سرکوب شد. ایروینگیان (Irvingites) برای سرعت بخشیدن به ظهور آن حضرت، ۱۲ حواری تعیین کردند، ولی از این ابتکار طرفی نبستند و آن حواریون یکی پس از دیگری درگذشتند. گروهی از آنان، به نام «نو ایروینگیان» (Neo-Irvingites)، برای آن حواریون جانشینانی تعیین کردند و به این حرکت ادامه دادند. گواهان یهوه (Jehovahs Witnesses) برای پذیرایی از حضرت عیسی(ع) و انبیای پیشین در آمریکا آپارتمان تهیه کردند. مورمون‌ها (Mormons)، کریستادلفیَن‌ها (Christadelphians) و برخی از فرقه‌های عجیب و غریب دیگر مسیحیت، برای شتاب دادن به ظهور حضرت عیسی(ع)، به کارهایی از این قبیل دست زدند. و همان طور که قبلاً گفته شد، گروه‌هایی از مسیحیان حتی پیش از بنیانگذاری صهیونیسم، معتقد شده بودند که شرط بازگشت حضرت عیسی(ع) در آخرالزمان این است که یهودیان به فلسطین برگردند.

۱۰

اسلام و ادیان[۱]

۱. نور و ظلمت

ادیان دو دسته‌اند: توحیدی (Monotheistic) و غیرتوحیدی (Polytheistic). ادیان غیرتوحیدی در توحید، نبوت و معاد هیچ شباهتی به اسلام ندارند. آنها به جای توحید، به شرک و به جای نبوت، به حکمت (البته حکمتی که بت‌پرستی را هم تحسین می‌کند!)[۲] و به جای معاد، به تناسخ قائلند. مقایسهٔ اسلام با این ادیان امکان ندارد و منطقی نیست.

اما ادیان توحیدی (یهودیت، مسیحیت، آیین زردشت و اسلام) به سه اصل توحید، نبوت و معاد قائلند و از این باب با یکدیگر خویشاوندی دارند (همان طور که هندوئیسم و جینیسم و بودیسم با یکدیگر خویشاوندی دارند). ولی توحید مسیحیت با *تثلیث* و توحید آیین زردشت با ثنویت همراه است و هر دو دین می‌کوشند تثلیث و ثنویت خود را به هر قیمتی با توحید هماهنگ کنند. درجه توفیق

---

۱. همان طور که در مقدمه گفته‌ایم، این کتاب برای کسانی نوشته شده است که با اسلام آشنا هستند و بحثی گسترده دربارهٔ آن برایشان ضرورتی ندارد. به جای بحث دربارهٔ اسلام، در این فصل پاره‌ای از اعتقادات و احکام اسلامی با برخی ادیان دیگر مقایسه می‌شود.

۲. معروف است که «براهمه» (یعنی هندوان) برای ابطال نبوت گفته‌اند که تعالیم انبیا یا مطابق عقل است یا خلاف عقل و شقّ سومی ندارد: اگر مطابق عقل است، عقول ما کفایت می‌کند و آمدن نبی لزومی ندارد و اگر خلاف عقل است، ما به چیزی که خلاف عقل باشد، نیازی نداریم. قائلان به نبوت در مقابل این ادعا، شقّ سومی را مطرح می‌کنند و می‌گویند: تعالیم انبیا(ع) شامل هم یافته‌های عقل عادی و هم فراتر از عقل عادی است.

آنان در ایجاد این هماهنگی به داوری افراد گوناگون بستگی دارد: افرادی بی‌درنگ آن را از ایشان می‌پذیرند، ولی افراد متعهد تسلیم تأویل‌های آنان نمی‌شوند و به پیروی از قرآن مجید، تثلیث را محکوم می‌کنند (مائده ۱۷، ۷۲ـ۷۳).

در مجموعهٔ ادیان توحیدی، دینی که از نظر معارف به اسلام مقداری شباهت دارد، یهودیت است و اگر مسلمانان از عصر پیامبر گرامی اسلام(ص) تا این زمان بیشترین مشکلات را با یهود داشته‌اند، به رفتارهای ناهنجار آنان مربوط می‌شود و کم‌تر به اعتقاداتشان. با این وصف نباید فراموش کرد که خدای متعال یهودیان را *اولین کافر* به قرآن مجید می‌داند (بقره ۴۱).

از اینجاست که علمای اسلام هنگام تفسیر «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضَّآلِّینَ»، «غضب شدگان» را به یهود و «گمراهان» را به نصاری تفسیر کرده‌اند، با اینکه می‌توانستند هر دو صفت را به هر دو گروه مربوط بدانند. این تفکیک برای این است که سوره حمد *اُمّ‌الکتاب* یعنی «خلاصهٔ قرآن کریم» است. با مراجعه به متن این کتاب الهی، به آسانی درمی‌یابیم که خدای متعال بر یهودیان به سبب کارهای ناپسندشان غضب کرده[۱] و مسیحیان را به سبب اعتقاد به تثلیث و الوهیت حضرت عیسی مسیح(ع) گمراه شمرده است.[۲] همچنین یهودیان و مشرکان را بدترین دشمن مسلمانان می‌داند، ولی مسیحیان را بهترین دوست مسلمانان معرفی می‌کند.[۳] پس آیهٔ آخر سورهٔ مبارکهٔ حمد بر اساس این معارف تفسیر شده است.

قرآن کریم عقاید باطلی را به یهودیان نسبت داده و ایشان را به سبب آن عقاید سرزنش کرده است: ۱) عُزَیر پسر خداست؛[۴] ۲) خدا فقیر است و ما غنی هستیم؛[۵] ۳) دست خدا بسته است.[۶] یهودیان هر سه مورد را انکار می‌کنند و به همین

۱. بقره ۶۱، ۹۰؛ آل‌عمران ۱۱۲؛ مائده ۶۰؛ اعراف ۱۵۲.
۲. نساء ۱۷۱؛ مائده ۱۷، ۷۲ـ۷۳، ۷۷، ۱۱۶؛ توبه ۳۰ـ۳۲.
۳. مائده ۸۲.
۴. توبه ۳۰.
۵. آل‌عمران ۱۸۱.
۶. مائده ۶۴.

علت، مفسران قرآن گفته‌اند حتماً اینها قول برخی از یهود بوده و خدای متعال، به سبب رضایت بقیه، آنها را به همه ایشان نسبت داده است.[۱] به هر حال یهودیان از این سه عقیدهٔ باطل (و نیز از دشمنی با جبرئیل که *تلویحاً* به آنان نسبت داده شده است)[۲] برائت می‌جویند.

از سوی دیگر، قرآن کریم عقاید باطلی را به مسیحیان نسبت داده و ایشان را به سبب آن عقاید سرزنش کرده است: ۱) مسیح پسر خداست؛[۳] ۲) خدا همان مسیح پسر مریم است؛[۴] ۳) خدا یکی از سه تاست.[۵] مسیحیان هر سه مورد را کاملاً قبول دارند و بر آنها اصرار می‌ورزند (ایشان فقط نسبت الوهیت به حضرت مریم(ع)[۶] را انکار می‌کنند).

یهودیت علاوه بر سه اصل توحید، نبوت و معاد در برخی از احکام نیز به اسلام نزدیک است و حتی نام‌های برخی از فرشتگان مانند *جبرئیل* و *میکائیل* به عبری در قرآن کریم آمده است.[۷] همچنین آن کتاب الهی به مشرکان گوشزد می‌کند که هماهنگی معارف قرآن با دانسته‌های علمای بنی‌اسرائیل نشانهٔ صحت آن است.[۸] علاوه بر این، ما مسلمانان نیز برای تفسیر برخی از آیات قرآن کریم، باید از اعتقادات حق و باطل بنی‌اسرائیل آگاه باشیم؛ زیرا قرآن مجید نام حضرت موسی(ع) را ۱۳۶ بار آورده و به بسیاری از قضایای بنی‌اسرائیل اشاره کرده است.[۹]

---

۱. المیزان: توبه ۳۰.
۲. بقره ۹۷.
۳. توبه ۳۰.
۴. مائده ۱۷ و ۷۲.
۵. مائده ۷۳.
۶. مائده ۱۱۶.
۷. جبرئیل به معنای «مرد خدا» و میکائیل به معنای «چه کسی مثل خداست؟» بدیهی است که فرشتگان می‌توانند نام‌هایی به هر زبانی داشته باشند.
۸. شعرا ۱۹۷.
۹. احیاناً کسانی یهودیان را به تحریف دین خودشان و مسیحیت و اسلام متهم می‌کنند و با بزرگ‌نمایی تأثیر فرهنگی یهودیانی مانند کعب‌الاحبار و وهْب بن مُنَبّه که مسلمان شده ←

به هر حال، پیروان سه دین یهودیت، مسیحیت و آیین زردشت از گونه‌ای رسمیت در حد زندگی آرام و مطمئن زیر سایهٔ اسلام برخوردار شده‌اند و به همین دلیل هنگام تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی از آنان دعوت شد نمایندگانی را برای تأمین حقوق خود و تدوین آن در قانون اساسی برگزینند و پیوسته در مجلس شورای اسلامی نمایندگانی داشته‌اند و دارند.

۲. اسم: تعیّنی و تعیینی

نام‌های باستانی بیشتر ملت‌ها، قبایل، خاندان‌ها، شهرها و کشورها به طور طبیعی و با گذشت زمان تعیّن یافته و کسی از روی عمد و قصد آنها را تعیین نکرده است. بسیاری از ادیان نیز این حالت را دارند: اسم تعیّنی *یهودیت* (Judaism) به دین کسانی دلالت می‌کند که اسلافشان در گذشته‌های دور به سبب سکونت در کشور *یهودا*، «یهودی» خوانده می‌شده‌اند و اسم تعیّنی مسیحیت (Christianity) به دین کسانی دلالت می‌کند که مسیحی یعنی منتسب به مسیح خوانده شده و می‌شوند. نام مسیحی بعد از صعود حضرت مسیح(ع) پدید آمده است (اعمال رسولان ۱۱: ۲۶) و آیین نوخاستهٔ آن حضرت را «طریقت» می‌نامیده‌اند (اعمال رسولان ۹: ۲ و ۲۲: ۴).

واژه‌های *یهودیت* و مسیحیت در کتاب مقدس یافت نمی‌شوند، در حالی که واژهٔ *اسلام* و مشتقات آن را به تکرار در قرآن کریم مشاهده می‌کنیم؛[1] زیرا اسلام دینی است که در زمان خود حضرت رسول اکرم(ص) به کمال رسیده و به همین علت، از ابتدا اسم تعیینی داشته است تا از ادیان دیگر تمیز داده شود.

← بودند و دربارهٔ معارف اسلامی نظر می‌دادند، *اسرائیلیات* را مطرح می‌کنند. این افراد هرگاه حدیثی را نمی‌پسندند، آن را از *اسرائیلیات* می‌شمارند. این گونه برخورد محتوایی با احادیث و اصطلاح «اسرائیلیات» (با این کاربرد) با موازین تحقیق سازگار نیست و در گذشته بین علما معمول نبوده است.

۱. برخی از مسلمانان ادعا می‌کنند که همهٔ ادیان توحیدی در ابتدا «اسلام» خوانده می‌شده‌اند و نام‌هایی مانند «یهودیت» و «مسیحیت» از تحریفات پیروان آن ادیان است. این ادعا حتی اگر در علم کلام قابل اثبات باشد، در علم ادیان ابداً قابل اثبات نیست.

اسم تعیینی، بر خلاف اسم تعیّنی، معنای زیبا و هدفمندی دارد و انتخاب واژهٔ *اسلام* به معنای «تسلیم» برای خاتم ادیان دارای همین ویژگی‌هاست.[۱]

۳. خاتمیت یا بشارت به دین بعدی

یهودیت، مسیحیت و اسلام که *ادیان ابراهیمی* (Abrahamic Religions) و *ادیان وحیانی* (Revealed Religions) نامیده می‌شوند، یادگار انبیای الهی(ع) هستند. این ادیان (اولاً) حقانیت خود را به ادیان قبلی مستند می‌کنند و بشارت ظهور خود را در آنها می‌جویند و (ثانیاً) به خاتمیت خود معتقدند و ادیان بعدی را رد می‌کنند، به این شرح:

اولاً یهودیت خود را تحقق وعدهٔ خدای متعال به حضرت ابراهیم(ع) می‌داند و مسیحیت خود را وارث آن وعده می‌داند و می‌کوشد بشارت به ظهور حضرت عیسی(ع) و عهد جدید را در عهد عتیق پیدا کند. اسلام نیز به انبیای بنی‌اسرائیل و کتاب‌های آسمانی پیشین توجه دارد و صریحاً اعلام می‌کند که بشارت ظهور پیامبر عالی‌قدر اسلام در تورات و انجیل یافت می‌شود (اعراف ۱۵۷).

ثانیاً یهودیت منکر نسخ است و مسیحیت پس از عهد جدید، منتظر پیمان جدیدتری نیست.[۲] خاتمیت اسلام نیز در قرآن مجید (احزاب ۴۰) و احادیث فراوان آمده است و همهٔ مسلمانان آن را از ضروریات اسلام می‌دانند.

موعودی نیز که در هر یک از ادیان یادشده مطرح است، برای تأیید همان

---

۱. مسیحیان کینه‌توز اروپا در قرون وسطی به جای «اسلام» و «مسلم»، از واژه‌های Muhammadanism و Muhammadan استفاده می‌کردند.

۲. مسیحیان نیز نسخ را انکار می‌کنند و معتقدند که شریعت عهد عتیق مقدمهٔ عهد جدید بوده است. بنابراین، الغای احکام تورات در مسیحیت نسخ نیست، بلکه چیزی است که طبق برنامه پیش رفته است و به قول پولس: «شریعت لَلهٔ ما شد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم. لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لَله نیستیم؛ زیرا همگی شما به وسیلهٔ ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید» (رساله به غلاطیان ۳: ۲۴ـ۲۶). مسلمانان به مسیحیان می‌گویند که این چیزی جز نسخ نیست.

دین می‌آید، نه اینکه آن دین را نسخ کند و دین تازه‌ای بیاورد.

اعتقاد به‌خاتمیت راه را بر شرایع تازه می‌بندد. ادیان بعدی برای گشودن این راه، با تأویل عباراتی از کتاب‌های قبلی، مژدهٔ ظهور دین خود را در آنها می‌جویند. بر این اساس، مسیحیان برای یافتن مژده به حضرت عیسی مسیح(ع)، با تأویل عباراتی از عهدعتیق و مسلمانان برای یافتن‌مژده به‌حضرت رسول‌اکرم(ص)، با تأویل عباراتی از عهد عتیق و عهد جدید، مژده‌های مطلوب خود را در آن کتاب‌ها می‌یابند.

البته یافتن اسم و خصوصیات دقیق فرد مطلوب به شکل یک آرزو باقی می‌ماند و مژده‌ها به اسم‌های نامأنوسی تعلق می‌گیرد: مثلاً مسیحیان (رک.: متی ۱: ۲۳) با مراجعه به عهد عتیق، مژده به تولد *عمّانوئیل* (اشعیا ۷: ۱۴) را می‌یابند و مسلمانان با مراجعه به عهد عتیق، مژده به آمدن *شیلو* (پیدایش ۴۹: ۱۰) و با مراجعه به عهد جدید، مژده به فرستاده شدن *فارَقلیط* (یوحنّا ۱۴: ۱۶ و...) را به دست می‌آورند. مدعیان بعدی نیز چنین رفتاری را با عهد عتیق، عهد جدید و قرآن مجید دارند. در این فرایند، کتب مقدس امت‌های دیگر بدون توجه به تفسیر و تأویل خودشان، تفسیر و تأویل می‌شود.

پیروان این ادیان به پایان یافتن مدت ادیان قبلی و مجعول بودن ادیان بعدی معتقدند و بر این اساس، نجات را به خود اختصاص می‌دهند. در این میان، یهودیت یک دین قومی است و تبلیغ ندارد. بیشتر یهودیان مردم جهان را به صهیونیسم دعوت می‌کنند. از سوی دیگر، در مسیحیت و اسلام تبلیغ وجود دارد. تبلیغ مسیحی *تبشیر* و تبلیغ اسلامی *دعوت* نامیده می‌شوند.

همچنین باید توجه داشت که اطلاق *نبی* و *رسول* در یهودیت و مسیحیت به مروجان قدیم آن ادیان (مانند «دانیال نبی» و «پولس رسول») به آوردن دینی تازه دلالت نمی‌کند.

۴. حقانیت

با در نظر گرفتن تنوع ادیان، در مورد حقانیت ادیان ۳ دیدگاه معروف وجود دارد:

۱. دیدگاه انبیای الهی(ع) و کتاب‌های آسمانی مبنی بر حقانیت دین خود و بطلان سایر ادیان. این دیدگاه حقانیت سلسله‌ای از ادیان پیشین را برای عصر خودشان می‌پذیرد؛ همچنین ممکن‌است برای کسانی که به پیروی از آن ادیان ادامه می‌دهند، امتیازاتی قائل شود، ولی حقانیت را در زمان حاضر منحصر به دین خود می‌داند.

۲. دیدگاه جمع کثیری از عرفا و صوفیه مبنی بر حقانیت همهٔ ادیان و اینکه همهٔ آنها راه نجات هستند. جمعی از متفکران عصر ما به این دیدگاه لباسی نو پوشانده و آن را ترویج کرده‌اند. برخی هم با اعتقاد جازم به حقانیت دین خود، حقانیت ادیان دیگر را در محدودهٔ مشترکات آنها با دین خودی پذیرفته‌اند که بهتر است این گرایش را از شاخه‌های دیدگاه نخست بدانیم.

۳. دیدگاه ملحدان، شک‌گرایان و دئیست‌ها مبنی بر بطلان همهٔ ادیان به موجب انکار ماورای طبیعت، یا اعتقاد به اینکه نمی‌توان با آن ارتباط برقرار کرد.

۵. دستگاه‌های کلامی

باید توجه داشت که گفت و گوی ادیان و اصولاً هیچ نوع گفت و گویی به نتیجه نمی‌رسد؛ زیرا هنگام بحث، طرفین احساس می‌کنند به تمام حقیقت دست یافته‌اند و طرف مقابل در فهم حقیقت قصور یا تقصیر دارد. از آنجا که روح آدمی با مفاهیم آشنا خو می‌گیرد و آنها را مفاهیمی جهانی می‌شناسد، اهل گفت‌وگو احساس می‌کنند که تنها وظیفهٔ آنان تطبیق مصادیق با آن مفاهیم است تا موضوع ثابت شود. ولی باید توجه داشت که بسیاری از مفاهیم دینی ابداً جهانی نیستند تا بتوانیم چیزی از دین خود را با آنها مقایسه کنیم و برای اثبات معارف خودمان به آنها ارجاع دهیم.

اگر بحث ضرورت پیدا کرد، باید بدانیم که حتی اگر منطق ما با منطق انبیا برابر باشد، احتمال پذیرش در طرف مقابل منتفی است؛ زیرا طرف بحث اگر از تودهٔ مردم باشد، بر او لازم است هنگام شکست به عالم رجوع کند و اگر عالم باشد، باز هم در طول تاریخ عالم‌تر از خود سراغ دارد و دیده است که آنان نیز مثل وی می‌اندیشیده‌اند.

بدیهی است که هر دین و مذهبی دستگاه کلامی خود را چنان ترتیب می‌دهد که حقانیت خود و بطلان سایر ادیان را اثبات کند. یکی از تمهیداتی که ادیان و مذاهب در این باب اندیشیده‌اند، کشیدن خط قرمز و ایجاد منطقهٔ ممنوعه است تا مسائل مشکل‌آفرین در آن منطقه قرار گیرند.[۱]

پیروان هر دین و مذهبی نیز خود را محقق و دیگران را مقلد می‌دانند و منابع دین و مذهب خود را به آسانی تأویل می‌کنند، بدون اینکه اجازهٔ کم‌ترین تأویلی را به طرف مقابل بدهند.

دربارهٔ ارتباط میان اعتقادات و منابع توجه به این نکته ضروری است که انسان هرگز اعتقادات خود را با منابع محک نمی‌زند، بلکه ابتدا بر اساس عواطف و احساسات و تقلید به چیزی معتقد می‌شود و پس از آن، منابع را مطابق اعتقادات خود تفسیر و تأویل می‌کند.

هر دین و مذهبی گزاره‌های غیرمشترک را بی‌معنی و باطل می‌داند. مثلاً هنگامی که یک کاتولیک می‌گوید در زندگی دینی‌اش *خدا را می‌خورد*، سخن وی برای یک فرد غیرمسیحی معنایی ندارد. ولی این سخن برای خود آن کاتولیک معنا دارد؛ زیرا وی معتقد است که (اولاً) نان و شرابی که در عشای ربانی به کار می‌رود، حقیقتاً[۲] گوشت و خون مسیح است و (ثانیاً) مسیح حقیقتاً خداست. (در نتیجه) کسی که آن نان و شراب را می‌خورد، حقیقتاً *خدا را می‌خورد*. هدف مسیحیان از *خوردن خدا* متحد شدن با اوست، ولی این عمل از نظر یهودیان و مسلمانان، خرافه‌ای بیش نیست. گزاره‌های مشترک در محدودهٔ اشتراک مقبول است مانند این عقیدهٔ یهودی، مسیحی و اسلامی که انسان می‌تواند با دعا ارادهٔ خدا را تغییر دهد یا داستان مأمور شدن حضرت ابراهیم(ع) به ذبح فرزندش. متألهان ادیان خود را موظف می‌دانند این گزاره‌ها را به گونه‌ای تبیین کنند که بیشتر و بهتر قابل قبول باشد.[۳]

---

۱. مثلاً بررسی تثلیث در مسیحیت و نقد صحابه در مذهب تسنن منطقهٔ ممنوعه است.

۲. و به عقیدهٔ پروتستان‌ها مجازاً.

۳. اعتقاد شیعیان به *حصول بدا برای خدا* برای اهل سنت غیرقابل قبول است، مگر اینکه برای آنان تبیین شود که حصول بدا برای ذات ذوالجلال مانند حصول رضا و غضب برای آن ذات ←

هر دینی برای پیروانش یقین‌آور است و این حقیقت در آثار گرانبهای بزرگانی مانند حضرت امام خمینی(ره)، امام محمد غزالی و شهید مطهری(ره) آمده است.

امام راحل به مناسبتی در بحث مکاسب محرمه،[1] به حقایق مهمی دربارهٔ پیروان ادیان دیگر اشاره می‌کند که عمق اندیشهٔ آن یگانه دوران را نشان می‌دهد. وی در بحث خویش، پیروان ادیان را به عوام و غیرعوام تقسیم می‌کند و می‌گوید:

> اما عوام آنان، پس ظاهر است که خلاف مذاهبی که دارند، به ذهنشان خطور نمی‌کند، بلکه آنان، مانند عوام مسلمانان، به صحت مذهب خویش و بطلان سایر مذاهب قطع دارند. پس همان طور که عوام ما، به سبب تلقین و نشو و نما در محیط اسلام، به صحت مذهب خویش و بطلان سایر مذاهب علم دارند، بدون اینکه خلاف آن به ذهنشان خطور کند، عوام آنان نیز چنین هستند و این دو گروه از این جهت تفاوتی ندارند. و قاطع در پیروی از قطع خود معذور است و نافرمان و گناهکار نیست و نمی‌توان او را به موجب این پیروی عقاب کرد.

از دیدگاه امام، غیرعوام آنان نیز از نظر تلقین‌پذیری و جازم شدن به مذاهب باطل خویش با عوام فرقی ندارند. در این مورد به معذور بودن آنان اشاره نشده است:

> اما غیرعوام آنان، غالباً به واسطه تلقیناتی که از آغاز کودکی و نشو و نمایشان در محیط کفر وجود داشته است، به مذاهب باطل خویش جازم و معتقد شده‌اند، به گونه‌ای که هرگاه چیز مخالفی به آنان برسد، آن را با عقول خویش که از آغاز نشو و نما بر خلاف حق پرورش یافته است، رد می‌کنند. پس عالم یهودی یا مسیحی، مانند عالم مسلمان، ادلهٔ دیگران را صحیح نمی‌داند و بطلان آن ادله برای وی مانند ضروری شده است؛ زیرا مذهب او نزد خودش ضروری است و خلاف آن را احتمال نمی‌دهد.
>
> آری، در میان آنان کسی مقصر است که خلاف مذهب خود را احتمال بدهد و از روی عناد یا تعصب، ادلهٔ آن را بررسی نکند، همان طور که در آغاز اسلام،

← اقدس است. همچنین طول عمر و غیبت وجود مبارک حضرت مهدی(ع) از نظر یک تن از اهل سنت هنگامی محال نخواهد بود که به یادش بیاوریم خود او نیز به طول عمر و غیبت حضرت خضر(ع) معتقد است و آنها را محال نمی‌داند.

۱. *المکاسب المحرمة*، ج ۱، ص ۱۳۳ـ۱۳۴ از چاپ اوّل و ص ۲۰۰ از چاپ دوم.

کسانی در میان علمای یهودی و مسیحی چنین بودند.

آن حضرت در پایان، دیدگاه خود را این گونه جمع‌بندی می‌کند:

خلاصه اینکه کفار، مانند جهال مسلمانان، برخی قاصرند و آنان اکثریت دارند و برخی مقصر. و تکالیف، از اصول و فروع، بین همهٔ مکلفان از عالم و جاهل، قاصر و مقصر، مشترک است و کفار به سبب اصول و فروع عقاب می‌شوند، ولی با اقامهٔ دلیل بر ضد آنان و نه به طور مطلق. پس همان طور که عقاب مسلمانان به سبب فروع به این معنا نیست که آنان خواه قاصر باشند و خواه مقصر، عقاب می‌شوند، کفار نیز به حکم عقل و اصول مذهب عدل دقیقاً چنین وضعی دارند.

در تأیید دیدگاه حضرت امام(ره)، سخنی را از امام محمد غزالی می‌آوریم:

بیشتر مردم در کودکی ایمان آورده‌اند و سبب تصدیقشان تنها تقلید از پدران و معلمان خویش بوده است؛ زیرا به آنان حسن ظن داشته‌اند و خود آنان هم از خودشان بسیار ستایش کرده و دیگران نیز آنان را ستوده‌اند و از مخالفانشان بسیار بدگویی کرده و دربارهٔ انواع بلاهایی که بر کسانی که اعتقادی جز اعتقاد آنان داشته‌اند، داستان‌هایی گفته‌اند که فلان یهودی در قبرش به شکل سگ مسخ شد و فلان رافضی به شکل خوک در آمد و داستان خواب‌هایی را نقل کرده‌اند. چیزهایی از این قبیل تنفر از آنها و گرایش به ضدّ آنها را در نفوس کودکان غرس می‌کند به گونه‌ای که شک به طور کلی از قلوب آنان برکنده می‌شود؛ زیرا آموزش در کودکی مانند نقش روی سنگ است. سپس بر این اعتقادات نشو و نما می‌یابند و آن را در نفس خود استوار می‌سازند و پس از بلوغ بر اعتقاد جازم و تصدیق محکم خویش که شکی به آن راه ندارد، باقی می‌مانند. از این رو، دیده می‌شود که فرزندان مسیحیان و رافضیان و زردشتیان و مسلمانان همگی جز بر عقاید پدرانشان و اعتقادات باطل یا حق آنان به بلوغ نمی‌رسند و به گونه‌ای به آن عقاید قطع دارند که اگر ایشان را قطعه‌قطعه کنند، از آن عقاید دست برنمی‌دارند در حالی که برای آنها دلیلی واقعی یا ظاهری ندارند. همچنین دیده می‌شود که غلامان و کنیزان مشرک در حالی اسیر می‌شوند که اسلام را نمی‌شناسند. پس هنگامی که اسیر مسلمانان شدند و مدتی با آنان زندگی کردند و در خود میل به اسلام را یافتند، مثل آنان می‌شوند و عقیدهٔ آنان را می‌پذیرند و به اخلاق آنان متخلق می‌شوند. همهٔ اینها صرفاً به سبب تقلید و سرمشق قرار دادن است که در پیروان یافت می‌شود. و

طبایع، مخصوصاً طبایع کودکان و جوانان، بر سرمشق گرفتن سرشته شده است. پس از اینجا معلوم می‌شود که تصدیق جازم بر بحث و ترتیب دادن ادله توقف ندارد.[۱]

شهید مطهری(ره) نیز در فصل نهم کتاب *عدل الهی* تحت عنوان «عمل خیر از غیر مسلمان» در بحثی پرمخاطره می گوید:

ما معمولاً وقتی می گوییم فلان کس مسلمان است یا مسلمان نیست، نظر به واقعیت مطلب نداریم. از نظر جغرافیایی، کسانی را که در یک منطقه زندگی می کنند و به حکم تقلید و وراثت از پدران و مادران مسلمانند، مسلمان می‌نامیم و کسانی دیگر را که در شرایط دیگر زیسته‌اند و به حکم تقلید از پدران و مادران وابسته به دینی دیگر هستند یا اصلاً بی‌دینند، غیر مسلمان می‌نامیم.

باید دانست این جهت ارزش زیادی ندارد، نه در جنبه مسلمان بودن و نه در جنبهٔ نامسلمان بودن و کافر بودن. بسیاری از ماها مسلمان تقلیدی و جغرافیایی هستیم، به این دلیل مسلمان هستیم که پدر و مادرمان مسلمان بوده‌اند و در منطقه‌ای به دنیا آمده و بزرگ شده‌ایم که مردم آن مسلمان بوده‌اند. آنچه از نظر واقع باارزش است، اسلام واقعی است و آن این است که شخص قلباً در مقابل حقیقت تسلیم باشد، درِ دل را به روی حقیقت گشوده باشد تا آنچه که حق است، بپذیرد و عمل کند و اسلامی که پذیرفته است، بر اساس تحقیق و کاوش از یک طرف و تسلیم و بی‌تعصبی از طرف دیگر باشد.

اگر کسی دارای صفت تسلیم باشد و به عللی اسلام بر او مکتوم مانده باشد و او در این باره بی‌تقصیر باشد، هرگز خداوند او را معذب نمی‌سازد و او اهل نجات از دوزخ است... .[۲]

وی در پایان بحث دشوار و طولانی خویش، نجات از عذاب و استحقاق پاداش برای عمل نیک را برای اکثریت قاصر غیرمسلمان به شرح زیر قائل می‌شود:

به نظر حکمای اسلام از قبیل بوعلی و صدرالمتألهین، اکثریت مردمی که به حقیقت اعتراف ندارند، قاصرند نه مقصر؛ چنین اشخاصی اگر خداشناس نباشند،

---

۱. *إلجام العوام عن علم الكلام*، (بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۶)، ص۱۱۵ـ۱۱۶.
۲. مجموعهٔ *آثار* ج۱، ص۲۹۳.

معذب نخواهند بود ـ هر چند به بهشت هم نخواهند رفت ـ و اگر خداشناس باشند و به معاد اعتقاد داشته باشند و عملی خالص قربة الی اللّه انجام دهند، پاداش نیک عمل خویش را خواهند گرفت. تنها کسانی به شقاوت کشیده می‌شوند که مقصر باشند نه قاصر.[۱]

۶. سقوط انسان و آموزهٔ نجات

دغدغهٔ اصلی ادیان به سقوط انسان و نجات وی مربوط می‌شود. شناخت حق و باطل راه نجات را می‌گشاید و به همین علت، ادیان فهرست‌هایی از اعتقادات حق (و باطل) در اختیار پیروان قرار می‌دهند تا ایشان باورهای خود را بر اساس آنها تنظیم کنند. علم کلام که علمی حوزوی است، از اینجا پدید می‌آید.

اما علم ادیان که علمی دانشگاهی است، به حقانیت یا بطلان هیچ یک از اعتقادات دینی کاری ندارد و به بیان آن اعتقادات بسنده می‌کند.

ادیان مختلف از سقوط انسان (the fall of man) و نیاز وی به نجات سخن گفته‌اند. خدای متعال نیز در سورهٔ تین از سقوط انسان و *تحول وی به پست‌ترین پست‌ها* به روشنی سخن گفته است. با مطرح شدن اومانیسم در عصر جدید، سقوط انسان اهمیت پیشین خود را از دست داد و توجه ادیان گوناگون به جوانب دیگر وضع انسانی جلب شد. اکنون یهودیان و مسیحیان بر *آفرینش انسان به صورت خدا*[۲] و مسلمانان بر مقام *خلیفةاللهی* و *کرامت انسان*[۳] تأکید می‌کنند.

هر دینی با دلیل‌های عقلی و نقلی نجات را مخصوص خود می‌داند و در موارد ضرورت، برای به دست آوردن دل مردم، اندکی از انحصارگرایی خویش فاصله می‌گیرد. مسیحیان پیوسته می‌گفته‌اند: «بیرون کلیسا هیچ نجاتی نیست»[۴] و از

---

۱. همان، ص ۳۴۲.

۲. «خدا آدم را به صورت خود آفرید» (پیدایش ۱: ۲۷ و ۹: ۶). شبیه این عبارت در حدیث نبوی نیز آمده است: «إنَّ اللّه خَلَق آدمَ علی صورته.» برای تفسیر حدیث مذکور، رک.: *بحارالانوار* ج ۴، ص ۱۱ـ۱۴ و حدیث ۳۸ از *چهل حدیث* امام خمینی(ره).

۳. بقره ۳۰ و اسراء ۷۰.

4. "Extra ecclesiam nulla salus."

زبان پطرس نقل شده است که دربارهٔ حضرت مسیح(ع) گفت: «در هیچ کس غیر از او نجات نیست؛ زیرا اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال رسولان ۴: ۱۲).

ما مسلمانان نیز باید طبق مبانی اسلامی، یقین داشته باشیم که رستگاری اخروی مخصوص دین مبین اسلام است: «وَ مَن یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْلاَمِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ.» (آل‌عمران ۸۵).

۷. تهذیب

همهٔ این ادیان از مردم زندگی اخلاقی می‌خواهند و دستورهای آنها به‌نحوی برای اصلاح بشر مقرر شده است. مردم نیز با رعایت آن دستورها در این دنیا به مقداری تهذیب دست می‌یابند. درست است که انسان‌ها تقریباً برای هر حیوانی (از سوسک تا فیل) نوعی الوهیت قائل شده و آنها را پرستیده‌اند، ولی هرچه باشد، حیات دینی از مقداری اخلاق برخوردار بوده و اکنون نیز چنین است.

حضرت امام رضا(ع) از حضرت امام سجاد(ع) روایت کرده است که همسر عزیز مصر[1] هنگامی که حضرت یوسف(ع) را وسوسه می‌کرد، پارچه‌ای را برداشت و روی بتی که در خانه داشت، کشید. هنگامی که حضرت یوسف(ع) علت این کار را پرسید، وی پاسخ داد: برای اینکه از این بت حیا می‌کنم و می‌خواهم ما را نبیند. آن حضرت گفت: چگونه تو از بتی که درک و شعور ندارد حیا می‌کنی، ولی من از خالق و معلم انسان‌ها حیا نکنم؟[2]

اعتراف به گناه نزد کشیش در مسیحیت ارتدکس و کاتولیک نیز به منظور کاهش گناه در جامعه بوده است و همهٔ آنان حتی کشیشان و اسقفان و پاپ آیین اعتراف را مکرر به جا می‌آورند. اعتراف به گناه پیش غیر خدا در اسلام، یهودیت و مسیحیتِ پروتستان جایز نیست. در این ادیان، گناه را باید با خود خدا در میان

---

۱. نام این زن در آثار اسلامی «زلیخا» است.

۲. *بحارالانوار* ج ۱۲، ص ۲۶۶.

گذاشت و استغفار کرد.

همهٔ ادیان دنیا را حقیر و تاریک معرفی کرده‌اند.[۱] ادیان مردم را به درجاتی از ترک دنیا دعوت می‌کنند و رهبانیت به همه ادیان راه یافته است. اصل اسلام رهبانیت ندارد،[۲] ولی برخی مسلمانان از قدیم‌ترین روزگار به رهبانیت روی آورده‌اند و امامان معصوم و علمای دین آنان را از این امر نهی کرده‌اند.[۳]

معروف است که مسیحیت شریعت ندارد. بدیهی است که مسیحیت و هیچ دین دیگر گناه‌های اخلاقی قتل نفس، دزدی، زنا، دروغ، غیبت، تهمت و مانند اینها را مجاز نمی‌دانند و نسبت به آنها بسیار حساس هستند. آری، مقداری از شرایع تعبدی مانند حرمت گوشت خوک در مسیحیت و برخی از ادیان دیگر جایی ندارند.

فدا شدن مسیح برای گناهان بشر نیز مجوز گناه کردن نیست، همان طور که عفو و رحمت خدا و شفاعت اولیای خدا در اسلام راه گناه را نمی‌گشاید.[۴]

همین پرهیز از گناهان اخلاقی جمعی از مسیحیان را تهذیب کرده است.

۸. تغییر آیین

با نگاهی گذرا به توزیع جغرافیایی ادیان در جهان درمی‌یابیم که آنها مانند رنگ پوست توزیع شده‌اند، نه مانند رنگ پوشش. رنگ پوست مردم یک منطقه یکسان است و رنگ پوشش آنان مختلف؛ حتی یک فرد در زندگی خود از چند رنگ لباس استفاده می‌کند. کسانی خود و پدران و مادران و فرزندانشان و همسایگان و اهل شهر و کشورشان «سفیدپوست» یا «سیاه‌پوست» هستند، ولی کم‌تر کسی حتی در

۱. در عین حال، همهٔ ادیان برای پیشبرد اهداف خود منابع مالی مختلفی دارند و آن منابع به مصرف‌های گوناگونی می‌رسند. جالب توجه این است که مردم اگر برای دین پول بدهند، به آن دلبسته‌تر می‌شوند و اصولاً دین و مذهبی که بیشتر از مردم پول بگیرد، موفق‌تر است.

۲. «انما رهبانیة امتی الجهاد فی سبیل اللّه.» (حدیث نبوی: *بحارالانوار* ج۸، ص ۱۷۰).

۳. رک.: *نهج‌البلاغة*، خطبهٔ ۲۰۹.

۴. بیمه کردن وسائط نقلیه نیز مجوزی برای تصادف کردن نیست.

طیّ یک سال «سفیدپوش» یا «سیاه‌پوش» باقی می‌ماند. دین و مذهب افراد نیز مانند رنگ پوست به آنان چسبیده است و جدا شدن ایشان از آن دین و پیوستن به دین و مذهبی دیگر کاری آسان نیست و کم اتفاق می‌افتد.

ادیان و مذاهب اقیانوس‌هایی از دینداران هستند که حوادث اجتماعی، سیاسی، نظامی و عاطفی آنها را در تاریخ و جغرافیا تثبیت کرده است. قطراتی از این اقیانوس‌ها نیز گهگاهی به اقیانوس‌های دیگر می‌تراود. اقیانوس‌های دریافت‌کنندهٔ قطرات تازه‌وارد را همچون گوهرهایی گرامی می‌دارند و به وجودشان در جمع خود افتخار می‌کنند.

بررسی پیشینهٔ معرفتی نوکیشان نشان می‌دهد که بیشتر آنان از طبقهٔ عوام بوده و در دین مبدأ و دین مقصد تخصص ندارند. از این رو، دست برداشتن یک عالم دینی از دین موروثی خویش و پیوستن به دینی دیگر بسیار نادر است. کشیشِ ژزوئیت توماس میشل می‌نویسد:

> در واقع، به طوری که از تاریخ به دست می‌آید، شمار مسیحیان و مسلمانانی که به دین و مسائل معنوی خود مخلصانه پایبند بوده، ولی از دین خود به دین دیگری روی آورده‌اند، بسیار ناچیز است. درست است که برخی از افراد در گذشته و حال به انگیزه‌هایی مانند ازدواج، انتخاب شغل، بهبود فرهنگ یا فشار اجتماعی از دینی به دین دیگر روی آورده‌اند، اما شمار کسانی که به دین خود کاملاً معتقد و پایبند بوده و با این وصف، دینی دیگر را انتخاب کرده‌اند، زیاد نیست.[1]

بدیهی است که این توضیح بین‌الادیانی برای خروج از یک دین و ورود به دین دیگر در علم کلام ادیان ابداً مقبول نیست. فرایند تغییر دین در علم کلام هر دینی به گونه‌ای تقریر می‌شود که حقانیت دین خودی و بطلان دین غیرخودی اثبات شود.

بیشتر ادیان نوکیش می‌پذیرند، ولی ادیانی هم وجود دارند که اگر کسی طالب ورود به آنها باشد، اهل آن دین وی را نمی‌پذیرند؛ مانند *دروز* لبنان و *صابیان* ایران و عراق. از نظر این ادیان، کسانی که شایستگی ورود به آن دین را داشته‌اند، از

---

۱. کلام مسیحی، ص ۱۶ـ۱۷.

طریق تولد در خانواده‌ای که آن دین را داشته است، به آن دست می‌یابند.

ادیانی که نوکیش می‌پذیرند، معمولاً تبلیغ دارند. ادیانی هم هستند که تبلیغ ندارند، ولی اگر کسی وارد آن دین شود، وی را می‌پذیرند؛ مانند یهودیت.

مسیحیت از آغاز تا کنون دینی شدیداً تبلیغی بوده است. مبلغان این آیین به سراسر جهان رفته و کامیابی‌هایی داشته‌اند. آنان در آموختن زبان‌های اقوام مختلف و ترجمه کتاب مقدس و تهیهٔ جزوات تبلیغی رنگارنگ به آن زبان‌ها بسیار کوشا هستند. دولت‌های استعماری نیز پیوسته از این فعالیت‌های تبلیغی حمایت کرده و می‌کنند.

بیشتر مبلغانِ مسیحی پروتستان هستند. آنان از طریق تأسیس بیمارستان و سوادآموزی و برگزاری مراکز تفریحی مردم را به مسیحیت دعوت می‌کنند. برنامه‌های رادیو- تلویزیونی جذاب نیز به خدمت گرفته می‌شود.

خروج از یهودیت ممکن نیست؛ زیرا یهودیت دینی قومی است و قومیت و مستلزمات آن را نمی‌توان از خود نفی کرد. پس کسی که از یهودیت به آیین دیگری بپیوندد، از نظر یهودیان بازهم یهودی به شمار می‌رود و با این کار صرفاً مرتکب گناهی شده است. خروج از مسیحیت با اراده یا اجبار ممکن است، زیرا مسیحیت تقیه ندارد. خروج از اسلام فقط با اراده ممکن است و به سبب تشریع تقیه خروج اجباری از آن ممکن نیست. ادیان شرقی جمع بین ادیان را ممکن می‌دانند.

۹. دین قدرت خدا، دین محبت خدا، دین رحمت خدا

مسیحیان می‌پذیرند که تا هنگام ظهور حضرت عیسی(ع) در ۲۰۰۰ سال پیش، یهودیت زیر نظر خدا بود، ولی می‌گویند که پس از آن، فیض الهی به مسیحیت تعلق گرفته است. مسلمانان نیز حقانیت شرایع پیشین را می‌پذیرند، ولی شرع اسلام را ناسخ آنها می‌دانند.

از سوی دیگر، گفته می‌شود که یهودیت دین *قدرت خدا*، مسیحیت دین *محبت خدا* و *اسلام دین رحمت خدا* است.

یهودیت دین *قدرت خدا*ست، زیرا خداوند در مناسبت‌های مختلف به نفع

این قوم عمل کرده است. مثلاً هنگامی که آنان در مصر زیر فشار فرعون و فرعونیان بودند، آنان را از دریای سرخ عبور داد و فرعونیان را غرق کرد. پس از آن هم در صحرای سینا نعمت‌های خود را برای ایشان فرستاد.

*مسیحیت دین محبت خدا*ست، زیرا به عقیدهٔ مسیحیان، خداوند از روی محبت، بر بشر جلوه‌گر شد. باید توجه داشت که مسیحیان معمولاً به جای «محبت بشر به خدا» از «محبت خدا به بشر» سخن می‌گویند و در شعر و ادب عرفانی مسیحیت، خدا عاشق است و انسان معشوق.

*اسلام دین رحمت خدا*ست، زیرا خداوند رسول اکرم(ص) را فرستاد تا به مردم جهان رحمت کرده باشد (انبیا ۱۰۷).

۱۰. خداشناسی

اصطلاح توحید در علم کلام اسلامی نخست به مطلق خداشناسی و در مرحلهٔ بعد به *یکتاپرستی* دلالت می‌کند.

بیشتر ادیان (و شاید همهٔ ادیان کنونی) به وجود خدا معتقدند و بیشتر ادیانی که به خدا معتقدند، نام‌هایی برای او دارند. گاهی هم اسم خاص خدا در دینی یا نزد گروهی از متدینان به فراموشی سپرده می‌شود. اسم خاص خدا در هندوئیسم «برهما»، در یهودیت «یهوه»، در آیین زردشت «اَهورَمَزدا» و در اسلام «اللّه» است. مسیحیت اسم خاصی برای خدا ندارد و کتاب عهد جدید اسم عام «خدا» (در متن یونانی: هوثیوس) را برای وی به کار برده است.

هرگاه زبان دینی با زبان بومی تفاوت کند، ممکن است در چنین مواردی، برای زبان بومی مشکل پیش آید. اکنون در زبان فارسی، اسم عام «خدا» که در واقع معادل «اله» است، برای «اللّه» نیز به کار می‌رود (زیرا نخستین مسلمانان فارسی‌زبان روا ندانسته‌اند اسم خاص «اَهورَمَزدا» را معادل «اللّه» قرار دهند) و به همین دلیل، ترجمه «لا اله الا اللّه» مشکل شده است. خوشبختانه در زبان ترکی برای «اله» واژه «تانری» (تنگری) و برای «اللّه» خودهمین واژهٔ «اللّه» به‌کار می‌رود. برخی از زبان‌های

دیگر نیز مانند زبان‌های اروپایی (و البته خود مسیحیت) اسم خاصی برای خدا ندارند؛ مثلاً در انگلیسی واژهٔ god هم اسم عام خداست و هم اسم خاص او؛ با این تفاوت که هرگاه اسم خاص باشد، آن را God می‌نویسند و این تمهید چندان کارساز نیست؛ زیرا استعمالات شفاهی را که بسیار بیشتر از کتبی است، دربرنمی‌گیرد.

احترام به نام خدا در ادیان تابوهایی را پدید آورده است: همان طور که در بخش یهودیت گفته شد، یهودیان به مقتضای فرمان سوم از ده فرمان که می‌گوید «نام خدا را به باطل مبر»، بر زبان آوردن کلمهٔ «یهوه» را حتی هنگام قرائت تورات و عبادت حرام می‌دانند. آنان در این حال، به جای «یهوه» از ترکیب «اَدونای» یعنی «آقای من» و در سایر حالات، به جای آن از واژهٔ «هَشِم» یعنی «آن اسم» استفاده می‌کنند. این تابو به نوشتن هر نامی که به خدا دلالت کند، حتی به زبان‌ها و خطوط دیگر، گسترش یافته است: جمعی از یهودیان «خدا» را «خدا»، «اله» را «ا-له» و «God» را «G-d» می‌نویسند. مسیحیان و سایر امت‌ها نیز چنین چیزهایی را داشته‌اند و فرهنگ ۲۰ جلدی آکسفورد (در مدخل god) حدود ۲۰ تلفظ درهم‌ریخته (عمدتاً مربوط به قرون ۱۷ و ۱۸) برای این واژهٔ انگلیسی آورده است.[1]

۱ـ۱۰. یگانه و چندگانه

اعتقاد مردم جهان به خدا دو گونه است: توحید و شرک. البته هر یک از این دو دیدگاه را می‌توان به گونه‌ای مطرح کرد که با دیدگاه مقابل همخوانی پیدا کند:

از یک سو، توحید در مسیحیت با تثلیث همراه است و مسیحیان علاوه بر اعتقاد به یگانگی خدا، به سه‌گانگی وی نیز معتقدند و می‌خواهند عقیدهٔ خود را به گونه‌ای آرایش دهند که به هیچ یک از این دو جنبهٔ توحید و تثلیث خللی وارد نیاید و چون چنین چیزی ممکن نیست، در نهایت می‌گویند که تثلیث یک راز است.

---

۱. برخی از مسلمانان ایرانی به جای «اللّه»، سه نقطه می‌گذارند و به جای «بسم اللّه»، «بسم ا...» و «بسمه تعالی» یا «باسمه تعالی» می‌نویسند تا لفظ جلاله زیر دست و پا نیفتد و بدون طهارت مس نشود.

از سوی دیگر، معتقدان به خدایان متعدد معمولاً رابطهٔ این خدایان را به گونه‌ای تبیین می‌کنند که مقام و منزلت یکی از آن خدایان (مثلاً اللّه در دوران جاهلیت) به گونه‌ای متعالی می‌شود که سایر خدایان فرشتگان و وسائط فیض او به شمار می‌روند. این اعتقاد که بت (بر خلاف فرشته) نمی‌تواند دستیار خدا و شفیع انسان شود، خاص ادیان ابراهیمی است که دربارهٔ بت می‌گویند: «مَا أنزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِن سُلْطَان» (یوسف ۴۰). انسان بدون اتکا به وحی نمی‌تواند مرزهای توحید و شرک را تعیین کند «مَن ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِندَهُ إلاَّ بِإذْنه» (بقره ۲۵۵).

موحدان به خدایی بسیار والا و فوق تصور بشر عقیده دارند. آنان معتقدند علم و قدرت خدا بی‌نهایت است و هرگاه در متون دینی چیزی بر خلاف آن یافت شود، باید برای تأویل آن تلاش کرد.

برخی از مشرکان می‌گویند خدا از بس بزرگ و پاک و منزه است، با جهان مادی ارتباطی ندارد؛ از این رو، باید برای حاجت خواستن به شرکای او مراجعه کنیم. آنان این موجودات را کارگزاران امور جهان می‌دانستند و رجوع به آنها را مانند رجوع به اسباب و وسائل برای تأمین نیازهای روزمره ضروری می‌شمردند. پیامبران عظیم‌الشأن به مردم می‌گفتند این شریکان از جانب خدای متعال تعیین نشده‌اند و به همین دلیل، هیچ قدرتی ندارند و نباید آنها را پرستید و به آنها متوسل شد.

۲ـ۱۰. تشبیه و تنزیه

ادیان ابراهیمی در آغاز به فلسفه روی خوش نشان نمی‌دادند و پولس رسول به پیروان خود چنین هشدار داده است:

> باخبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و مکر باطل، بر حسب تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی، نه بر حسب مسیح. (رساله به کولسیان ۲: ۸)

و ترتولیان (Tertullian) از نخستین پدران کلیسا گفت: «آتن به اورشلیم چه ربطی دارد؟»[1]

---

۱. *ردّ بر بدعتگذاران* ۷.

ولی چندی نگذشت که پیروان ادیان ابراهیمی یکی پس از دیگری به سراغ فلسفه رفتند و فلسفه به سراغ آنان آمد و با آن ادیان هماهنگ شد. فلسفه نخست *علم کلام* را پدید آورد و این حادثه تشویش خاطر عموم مسلمانان را در پی داشت.[۱] سپس خودش به میدان آمد و با ظهور فلسفهٔ یهودی، مسیحی و اسلامی، آشوبی بر پا شد. از آن پس، بسیاری از پیروان ادیان ابراهیمی در مباحث خداشناسی به فلسفه روی آورده‌اند.

معمولاً در فلسفه، وجود مادی و غیرمادی مطرح است، ولی انسان قادر است تنها ماده و طبیعت را تصور کند و اگر به جهانی غیرمادی و بیرون از طبیعت معتقد باشد، در مورد آن تصدیقی بدون تصور دارد[۲] و حداکثر اینکه با الفاظ نفی، از آن جهان پر رمز و راز یاد می‌کند. از اینجاست که هنگام سخن گفتن از خدای متعال و امور معنوی و عقلانی، با کمبود جدی الفاظ رو به رو می‌شویم. حقیقت این است که در همهٔ این موارد از الفاظ معمولی زندگی بشری استفاده می‌کنیم و این امر دشواری‌هایی را پدید می‌آورد.

در واقع، هر پنداری در مورد خدای متعال (مانند تصور وجود آن ذات مقدس) و هر رفتاری (مانند پرستش او) و هر گفتاری (مانند تعبیر «مولا و عبد» یا «پدر و فرزند» برای بیان رابطهٔ وی با انسان‌ها) مستلزم تشبیه و انسانوار شمردن (anthropomorphism) خدای سبحان است و درک این مفاهیم تنها با قیاس به امور بشری ممکن می‌شود.[۳]

۱. هنوز هم سلفیان از پدید آمدن علم کلام در میان مسلمانان آزرده‌خاطر هستند.

۲. مقصود اینست که انسان نمی‌تواند تصوری محسوس از وی داشته باشد، وگرنه مفاهیمی از قبیل «علة العلل» و «ذات مستجمع جمیع صفات کمال» قابل تصور است.

۳. اندیشهٔ انسان نمی‌تواند حوادث طبیعی جهان (مانند شادی و غم، نیکبختی و بدبختی، خوش‌نامی و بدنامی، بی‌نیازی و نیازمندی، تندرستی و بیماری، درازی و کوتاهی عمر، فراخی و تنگی رزق، همچنین آبادانی یا سیل، زلزله، خشکسالی، ناامنی و امور دیگر) را مستقلاً و بدون استعانت وحی الهی، به گونه‌ای تفسیر کند که رابطهٔ انسان با خدای متعال در آنها لحاظ شود. کتاب‌های آسمانی یهودیت، مسیحیت و اسلام، به ویژه قرآن کریم، حوادث یادشده را به مدد حکمت بشری، به اجر و ثواب، عذاب و عقاب، ابتلا و املا و استدراج و... تأویل می‌کنند و از آنها برای اخلاق و معنویات بهره می‌گیرند.

پس اگر کتاب مورد قبول یهودیان و مسیحیان حتی از نسبت‌دادن عمل کُشتی به خدای متعال ابایی ندارد،[۱] قرآن مجید نیز در مواردی به ذات ذوالجلال، مکر، خدعه، کید و انتقام نسبت می‌دهد و می‌گوید که کسانی که با او می‌جنگند و (در آیه‌ای دیگر:) وی را آزار می‌دهند، مجازات خواهند شد؛ مؤمنان باید او را یاری کنند، به وی قرض بدهند و از خیانت‌کردن به او بپرهیزند. تعبیرهایی نیز مانند بر تخت‌نشستن خداوند، در آسمان‌بودن او، آمدن پروردگار، نظرکردن به وی در واپسین‌روز و نسبت‌دادن دست، چشم، روی و پهلو به آن ذات مقدس در برخی از آیات شریفه همواره دستاویز اهل تجسیم بوده است. اهل حدیث به ظاهر آن عبارات بسنده کرده‌اند و صریحاً گفته‌اند، چیزی که جسم نداشته باشد، «موجود» نیست؛ در حالی که شیعه و معتزله با راهنمایی حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) تعابیری از این دست را تأویل کرده و معانی مناسب و معقولی برای آنها یافته‌اند.[۲] اشاعره نیز در طول تاریخ خود آرام‌آرام از اعتقاد اهل حدیث فاصله گرفته و تا اندازه‌ای به اعتقاد شیعه و معتزله در این باب نزدیک شده‌اند.[۳] البته همهٔ این دیدگاه‌ها تا عصر حاضر باقی است.[۴]

---

۱. سفر پیدایش ۳۲: ۲۴ـ۳۲. یهودیان و مسیحیان از کنار این داستان به آسانی می‌گذرند، همان طور که مسلمانان از کنار تعابیر «یحاربون اللّه و رسوله» (مائده ۳۳)، «یؤذون اللّه و رسوله» (احزاب ۵۷)، «ان تنصروا اللّه» (محمد ۷) و «ان تُقرِضوا اللّه» (تغابن ۱۷) به آسانی می‌گذرند. «کلُّ حزبٍ بما لدیهم فرحون.»

۲. بسیاری از متکلمانی که با اهل حدیث مخالفت کرده‌اند، جسمانیت را تنها از خدای متعال نفی کرده، ولی هر موجود دیگر حتی فرشتگان را جسمانی دانسته‌اند. آیات مربوط به معاد و عالم آخرت نیز در ظاهر نیازمند تأویل است، ولی سواد اعظم مسلمانان از تأویل این گونه آیات پرهیز کرده و معاد جسمانی را رسماً پذیرفته‌اند. اعتقاد به معاد روحانی همواره در جامعهٔ اسلامی محکوم بوده است.

۳. برای آگاهی از اقوال مفسران دربارهٔ آیات صفات، رک.: المغراوی، محمد بن عبدالرحمن، *المفسرون بین التأویل و الاثبات فی آیات الصفات*، (بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۹).

۴. برای آشنایی نزدیک با دیدگاه‌های اهل حدیث، رک.: *موسوعة أهل السنة*، نوشتهٔ عبدالرحمن دمشقیة، (ریاض: دارالمسلم، ۱۹۹۷). در این کتاب (ج ۱، ص ۵۶۷)، تأویل «ید اللّه» به «قدرة اللّه» باطل و بدعت شمرده شده است.

همچنین خدای متعال در تورات، «آتش»،[۱] در انجیل، «روح»[۲] و در قرآن مجید، «نور»[۳] خوانده شده است. ضرورت تنزیه خدای متعال پیروان کتاب‌های آسمانی را به تأویل این تعابیر برانگیخته است و عالمان دینی بدین منظور، از دلیل‌های عقلی و نقلی فراوانی کمک می‌گیرند. از دلیل‌های عقلی که بگذریم، یکی از ادلهٔ نقلی اهل کتاب در این باب عبارتی از تورات است که می‌گوید: «خدا انسان نیست»[۴] و یکی از ادلهٔ نقلی مسلمانان عبارت قرآنی «لَیْسَ کَمِثْلِه شَیْءٌ»[۵] است.

فیلو (Philo) فیلسوف یهودی قرن اول میلادی عهد عتیق را به کمک فلسفه تأویل کرد. میراث علمی فیلو به دست کلمنت اسکندرانی (Clement of Alexandria) (متوفای ۲۱۵م.) به مسیحیت منتقل شد و اوریجن (Origen) (متوفای ۲۵۴م.) آن را سازمان‌دهی کرد.

اهمیت تنزیه نزد متکلمان ادیان تا آنجاست که مدعی شده‌اند به جای اینکه بگوییم: «خدا چگونه است» باید بگوییم: «خدا چگونه نیست.» این دیدگاه در یهودیت و مسیحیت «الهیات سلبی» (Apophatic Theology) را پدید آورده است که بر اساس آن، هر گونه صفت بشری از خداوند سلب می‌شود تا آنجا که استفاده از واژه‌های «وجود» و «موجود» را در مورد وی ناروا می‌دانند. از سوی دیگر، از آنجا که خدای متعال خود را به بشر نشان داده است، الهیات سلبی به لاادریگری نمی‌انجامد.

ما مسلمانان باید از هر تلاشی برای تنزیه خدای متعال خوشحال باشیم و یکی از شرایط لازم برای همکاری با اهل کتاب همین است.[۶]

از آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که کسی نباید منابع دینی دیگران را

---

۱. سفر تثنیه ۴: ۲۴.
۲. انجیل یوحنّا ۴: ۲۴.
۳. سورهٔ نور ۳۵.
۴. سفر اعداد ۲۳: ۱۹.
۵. شوری ۱۱.
۶. ر ک.: آل‌عمران ۶۴.

به سبب تنگناهای لفظی مورد انتقاد قرار دهد. ولی از سوی دیگر، چون آن کتاب‌ها از دیدگاه اسلامی، ساختهٔ دست بشر است، ما مسلمانان برای توجیه عبارات شبهه‌ناک آنها هیچ وظیفه‌ای نداریم. اما هر مسلمانی باید راه انصاف را بپیماید، به ویژه اینکه قرآن مجید فرمان می‌دهد که در گفت‌وگو با اهل کتاب از بهترین شیوه پیروی کنیم (عنکبوت ۴۶).

۳ـ۱۰. عرفان و تصوف

قبلاً گفتیم که یهودیت، مسیحیت و اسلام قائل به خاتمیت هستند. اکنون می‌افزاییم که اعتقاد به خاتمیت به معنای انقطاع فیض الهی نیست و در هر یک از این ادیان شخصیت‌های معنوی بسیار بزرگی وجود دارند. این شخصیت‌ها ممکن است غیر از فقها و متکلمان و مفسران کتاب آسمانی باشند، زیرا این گروه‌ها صرفاً کارشناس هستند و علومشان اکتسابی است، در حالی که شخصیت‌های معنوی یادشده سرمشق‌اند و علومشان لدنّی است. اصولاً ممکن است کودکان یا عوام دارای چنین مقاماتی باشند و نمونه‌هایی از آن را در پیشوایان ادیان و مذاهب مختلف می‌بینیم.[1]

در اسلام و به ویژه در تشیع، بزرگانی که نمونهٔ اعلای آنان ائمهٔ طاهرین(ع) هستند، بدون اینکه نزد کسی درسی خوانده باشند، نفوس مستعد را از معنویات لبریز کرده و از این باب روش حضرت رسول خاتم(ص) را ادامه داده‌اند. امامان نهم و دهم و دوازدهم(ع) در کودکی به امامت رسیده‌اند، همان طور که به نص قرآن کریم حضرت یحیی(ع) در کودکی و حضرت عیسی(ع) در گهواره به نبوت رسیده‌اند (مریم ۱۲ و ۳۰).

گونه‌ای از علوم غیراکتسابی «عرفان» نامیده می‌شود. از دید ظاهری، عرفان در

---

۱. هشتمین گوروی سیک‌ها در ۵ سالگی به این مقام رسیده و پس از ۳ سال رهبری در سن ۸ سالگی درگذشته است. آقاخان سوم (متوفای ۱۳۳۶ش.) در ۸ سالگی به امامت اسماعیلیان رسیده و حدود ۷۰ سال در این مقام بوده است. جمع کثیری از بزرگان و اقطاب تصوف نیز از عوام بوده‌اند.

ادیان، واکنشی به شریعت و تعقل (فقه و فلسفه) است؛ اما عرفای ادیان عرفان را زیربنای شریعت و رهگشای تعقل می‌دانند. عرفان از ذوق بر می‌خیزد، قابل نفی یا اثبات نیست و با هنر رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. عرفان همچون آتش لطیف است و هر چیز را به کام خود می‌کشد و به جلو می‌رود. ادیان هندوستان و خاور دور سراسر عرفانی‌اند و در عصر ما با اندکی تبلیغ، بسیاری از مردم آمریکا و اروپا را به سوی خود جذب کرده‌اند.

عرفان یعنی توجه از ظاهر به باطن؛ از صورت به معنا؛ از لفظ به محتوا؛ از اسم به مسمّا؛ از جسم به روح؛ از مبادی به غایات؛ از شریعت به طریقت؛ از شهود به غیب؛ از قرب به حضور؛ از عقل به عشق و...

اصل این توجه را همه دینداران قبول دارند و لزوم آن را هیچ کس انکار نمی‌کند. ولی در اینکه آیا در این توجه، باید بین ظاهر و باطن جمع کرد یا اینکه برای وصول به باطن، باید ظاهر را کنار گذاشت و حتی به ضد آن روی آورد، اختلاف است.

همه می‌دانیم که سید عارفان حضرت رسول اکرم(ص) و حضرت امیرالمؤمنین(ع) در عین توجه کامل به باطن، از ظاهر اعمال دینی چیزی را فروگذار نمی‌کردند. الفاظ و عبارات آنان نیز از خاکساری در درگاه الهی حکایت داشت و از شطحیات و ادعاهای عریض و طویل به دور بود. عارفان فراوانی نیز در جهان اسلام آن عزیزان را سرمشق خود قرار دادند و سیر و سلوک معنوی خالصی را برگزیدند و رستگار شدند.

مرحوم علامهٔ طباطبائی(ره) در بخش دوم کتاب *شیعه در اسلام* می‌نویسد:

> عارف کسی است که خدا را از راه مهر و محبت پرستش می‌کند، نه به امید ثواب و نه از ترس عقاب. و از اینجا روشن است که عرفان را نباید در برابر مذاهب دیگر مذهبی شمرد، بلکه عرفان راهی است از راه‌های پرستش (پرستش از راه محبت نه از راه بیم یا امید) و راهی است برای درک حقایق ادیان در برابر ظواهر دینی و راه تفکر عقلی.
>
> هر یک از مذاهب خداپرستی حتی وثنیت پیروانی دارد که از این راه سلوک می‌کنند. وثنیت و کلیمیت و مسیحیت و مجوسیت و اسلام عارف دارند و غیرعارف.

آری، عرفان در هر سرزمینی می‌روید و با دین رایج هر زمان و مکانی هماهنگ می‌شود. اندلس هشت قرن کشوری اسلامی بود و عارفانی مانند ابن عربی (متوفای ۶۳۸ هجری، برابر با ۱۲۴۰ میلادی) از آن برخاستند. آن سرزمین در سال ۱۴۹۲ کاملاً مسیحی شد و عارفانی مانند بنیانگذار رهبانیت ژزوئیت ایگناتیوس دو لویولا (متوفای ۱۵۵۶) را تحویل داد. بدیهی است که اگر آن سرزمین روزگاری به هندوئیسم روی آورد، عارف وثنی تحویل خواهد داد.

عرفان اسلامی از حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) رسیده است و همهٔ سلسله‌های عرفانی اسلام به آن حضرت منتهی می‌شوند.

واژه‌های *عرفان* و *تصوف* در منابع اصلی اسلام و نیز در کشورهای اسلامی به یک معنا به کار می‌روند و افرادی مانند شیخ اکبر محیی‌الدین بن عربی و مولانا جلال‌الدین مولوی رومی و سید حیدر آملی(ره) به سادگی «عارف» و «صوفی» خوانده می‌شوند. در ایران معمولاً کلمهٔ صوفی به گروه‌های مدعی عرفان که معمولاً سبیل خود را باقی می‌گذارند و تشکیلاتی حزب‌گونه دارند، اطلاق می‌شود و این تعبیر نکوهش‌آمیز است.

همان طور که قبلاً گفته شد، عرفان یهودی *قبالا* نامیده می‌شود. البته مسیحیت نیز در آغاز گونه‌ای عرفان یهودی بوده و پیروانش آن را «طریقت» می‌نامیده‌اند (اعمال رسولان ۹: ۲ و ۲۲: ۴) و به تدریج به دینی مستقل تبدیل شده است. تازه همین مسیحیت که ادعا کردیم عرفان یهودیت است، خودش عرفانی عمیق و عرفایی بزرگ دارد (همان طور که آن دین با اعتقاد به ظهور موعود پدید آمده، ولی باز هم منتظر است). ادیان هندوستان و خاور دور نیز که سراسر عرفانی هستند، خودشان عرفان و عارف دارند.[1] عرفان مسیحی با رهبانیت و عرفان ادیان هندوستان

۱. معنای سخن مرحوم علامهٔ طباطبایی(ره) که در متن نقل شد: «وثنیت و کلیمیت و مسیحیت و مجوسیت و اسلام عارف دارند و غیرعارف»، همین است. و به سخن این مرد بزرگ بیفزاییم که اگر از عارف وثنی سؤال شود: ربط وثنیت با عرفان چیست؟ پاسخ می‌دهد: تودهٔ مردم به وسیلهٔ این بت‌ها تهذیب می‌شوند، ولی عارف به فراتر از آن می‌اندیشد!

و خاور دور با ریاضت‌کشی و تأمل همراه است. برخی از ادیان بر عرفان نظری و برخی دیگر بر عرفان عملی تأکید می‌کنند، ولی می‌توان گفت که هر دو عرفان در همهٔ ادیان معروف حضور دارند. از نظر مسلمانان، عرفان حضرت مسیح(ع) که در موعظهٔ روی کوه (متی ۵ـ۷) دیده می‌شود و لزوم عمل به تورات در آن قید شده (متی ۵: ۱۷)، عرفانی صحیح است، اما عرفان پولس که در رساله‌های او منعکس شده و به ترک شریعت تورات توصیه می‌کند (رساله به رومیان ۴: ۱۳ـ۱۵)، از نظر مسلمانان عرفانی انحرافی است.[1] هر دو عرفان در مسیحیت ادغام شده‌اند و تفکیک آنها برای یک مسیحی معنایی ندارد.

۴ـ۱۰. وحی

وحی به معنای ارتباط الهی با انسان‌ها در هر دینی که اصل و منشأ خود را به خدا نسبت می‌دهد، یافت می‌شود.

اصطلاح اسلامی «وحی» با معادل آن در مسیحیت یعنی «revelation» اندکی تفاوت دارد:

«وحی» (در زبان عربی به معنای «اشاره») در اصطلاح اسلامی بر هدایت الهی دلالت می‌کند و قرآن مجید بارها این اصطلاح را در مورد هدایت تکوینی موجودات و هدایت تشریعی انسان‌ها و سایر هدایت‌های الهی به کار برده است؛ مانند وحی به زنبور عسل (نحل ۶۸)، به فرشتگان (انفال ۱۲)، به پیامبران (نساء ۱۶۳) و به مادر حضرت موسی(ع) در مورد حفاظت نوزادش (قصص ۷).

«revelation» (از ریشه لاتینی «revelare» به معنای «ظهور» و «پرده برداشتن») در اصطلاح مسیحیت به ظهور خدا برای انسان‌ها به منظور نجات آنان دلالت

---

۱. عرفان انحرافی در ایران معمولاً «تصوف» و دارنده آن «صوفی» نامیده می‌شوند. برخی از صوفیان منحرف با ادعای اینکه به مقام «یقین» رسیده‌اند و «مست» می عشق خدایند، با استناد به «وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ» (حجر ۹۹) و «لاَ تَقْرَبُوا الصَّلاَةَ وَ أَنتُمْ سُکَارَی» (نساء ۴۵)، عبادات را ترک می‌کرده‌اند.

می‌کند. علاوه بر جهان آفرینش که مظهر آفریدگار است، نجات بنی‌اسرائیل با شکافته شدن دریا، احکام تورات و زندگی حضرت عیسی مسیح(ع) از مصادیق وحی مسیحی است.

وحی در یهودیت تقریباً مانند اسلام است و به عقیدهٔ یهودیان، وحی و نبوت حدود چهار قرن قبل از میلاد منقطع شده است.

بیشتر ادیان جهان وحی دارند و اینکه آیا وحی در ادیان ابتدایی نیز یافت می‌شود، به تعریف ما از وحی بستگی دارد.

۵ـ۱۰. کتاب‌های آسمانی

صورت مادی وحی که برای دوره‌های بعدی به جای مانده، کتاب‌های مقدس ادیان است که وحی‌های گذشته را برای آیندگان نقل می‌کنند و پیروان ادیان به مقتضای دین خود، آنها را کتاب‌های آسمانی و مقدس می‌نامند، مانند «وداها»، «تری‌پیتَکا»، «اوستا»، «عهد عتیق»، «عهد جدید» و «قرآن مجید». ادبیات کتاب‌های مقدس گوناگون است و تقدس آنها به تلقی پیروان همان دین مربوط می‌شود.

برخی از کتاب‌های مقدس قرن‌های فراوان در سینه‌ها حفظ و به طور شفاهی منتقل شده و پس از گذشت زمانی طولانی به کتابت درآمده‌اند. برخی هم از همان ابتدا کتابت شده‌اند.

۶ـ۱۰. قرآن و کتاب مقدس

بسیاری از کتاب‌های ادیان در ابتدا بدون توجه به‌آسمانی بودن تألیف شده‌اند و مردم باگذشت زمان آسمانی بودن آنها را پذیرفته‌اند، در حالی که قرآن‌مجید به آسمانی و الهی و وحی منزَل بودن خود کاملاً توجه دارد و پیوسته به آن اشاره می‌کند.

مقایسهٔ قرآن کریم با کتاب‌های آسمانی موجود به خوبی نشان می‌دهد که آن کتاب الهی بسیار بیشتر از تورات و انجیل نکات آموزندهٔ توحیدی و اخلاقی دارد و مقایسهٔ داستان حضرت یوسف(ع) در قرآن کریم با همان داستان در سفر پیدایش

۴۶ـ۳۷ این ادعا را به خوبی اثبات می‌کند. همین طور است داستان‌های حضرت ابراهیم(ع) و حضرت موسی(ع) چه رسد به داستان‌های شرم‌آوری مانند داستان همبستر شدن دختران حضرت لوط(ع) با پدرشان در حالی که وی مست بوده است (پیدایش ۱۹: ۳۰ـ۳۸) و داستان حضرت‌داوود(ع)و زن‌اوریا (کتاب‌دوم‌سموئیل ۱۱).

بدیهی است که یهودیان، مسیحیان و پیروان ادیان دیگر نیز مانند مسلمانان از کتاب مقدس خویش پیام اخلاقی دریافت می‌کنند.

همچنین قرآن مجید زیربنای اسلام است در حالی که اناجیل و سایر کتاب‌های عهد جدید چند دهه پس از تأسیس مسیحیت پدید آمده‌اند و مسیحیت بدون آنها هم وجود داشته است.

۷ـ۱۰. قدیم بودن کلام خدا

اعتقاد به قدیم بودن کلام خدا در یهودیت، به اعتقاد به مخلوق نبودن مسیح نزد مسیحیان که در اعتقادنامهٔ نیقیه آمده است، انجامید و در اسلام به صورت اعتقاد به مخلوق نبودن قرآن مجید نزد اهل سنت رواج یافت.

یهودیان معتقدند که تورات پیش از آفرینش وجود داشت و با آتش سیاه روی آتش سفید نوشته شده بود. سپس خدا آن را املا کرد و حضرت موسی(ع) آن را با اشک نوشت؛[۱] (یعنی نوشتن آن با احساسات همراه بود).

۸ـ۱۰. مؤلف کتاب‌های مقدس

بحث دربارهٔ مؤلف آن مقدار از کتاب‌های آسمانی که صورت پیام ندارد، مهم است. تمام قرآن کریم و بخش‌هایی از تورات کنونی به صورت پیام مستقیم از خداست، ولی مقدمهٔ انجیل لوقا نشان می‌دهد که مؤلف آن انجیل برای کسب اطلاع دربارهٔ زندگی و سخنان حضرت عیسی مسیح(ع) به افراد مختلف مراجعه کرده و موادی را برای تألیف انجیل خود گرد آورده است. همچنین وی اشاره می‌کند که

۱. تلمود اورشلیمی، شِقالیم ۶: ۱.

«بسیاری» از مردم کاری مانند کار وی انجام داده‌اند و در حقیقت مدتی طول کشید تا مسیحیان توانستند کتاب‌های «عهد جدید» خود را از میان توده‌ای انبوه از نوشته‌های همانند برگزینند و به الهی بودن آنها معتقد شوند.

انسان با یک مراجعه به قرآن مجید، به‌آسانی درمی‌یابد که در این کتاب‌الهی صرفاً پیام‌های خدای متعال گرد آمده است و عنصری دیگر در آن مشاهده نمی‌شود.

پیام‌های الهی قرآن با دقت تمام نقل و ثبت شده است به طوری که در پیامی مانند «قُلْ هُوَ اللّٰهُ أحَدٌ»، لفظ «قُلْ» همراه پیام باقی مانده و به مخاطبان و نسل‌های بعدی منتقل شده است. مسلمانان نیز آن را با لفظ «قُل» تکرار می‌کنند.

تورات کنونی کتابی است که به گزارش تاریخ و پیشینهٔ بنی‌اسرائیل، شرح حال حضرت موسی(ع) و ثبت پیام‌هایی که خدای متعال به وی داده است، می‌پردازد.

اناجیل چهارگانهٔ عهد جدید شرح حال حضرت عیسی(ع) و سخنان او را دربر دارند، ولی هیچ پیامی که وی مستقیماً از خدا دریافت کرده باشد، در آنها ثبت نشده است. البته مسیحیت خود حضرت عیسی(ع) را خدا می‌داند و برای او رسولانی معتقد است که برخی از آنان اناجیل و سایر بخش‌های عهد جدید را تألیف کرده‌اند. از این رو، همهٔ آن کتاب‌ها پیام الهی تلقی می‌شوند.

شماری از رساله‌های مناجات، حکمت، شعر، نبوت و مکاشفه نیز در عهد عتیق و عهد جدید یافت می‌شود که زبور یعنی مناجات‌های حضرت داوود(ع) از آن جمله است.

تعداد ۲۱ نامه از رسولان در عهد جدید وجود دارد که نوع ادبی تازه‌ای است و نظیر آنها در عهد عتیق دیده نمی‌شود.

مقایسهٔ محتویات و شیوهٔ نگارش قرآن مجید با کتاب‌های بالا به خوبی نشان می‌دهد که هدف اصلی قرآن بنیانگذاری یک جامعهٔ دینی است، در حالی که هدف اصلی آن کتاب‌ها بیان تاریخ و تقویت دو جامعهٔ دینی موجود است. مسیحیان معتقدند که «کلمة‌اللّٰه» یعنی حضرت عیسی مسیح(ع) جامعهٔ دینی آنان را پدید آورده است و کتاب آسمانی عهد جدید گزارش این کار است که یاران آن حضرت

بخش‌های گوناگون آن را پس از رفتن وی به تدریج در طیّ تقریباً هفتاد سال نوشته‌اند و خودشان هم انتظار نداشته‌اند که آنها کتاب آسمانی معادل عهد عتیق تلقی شوند.

ما مسلمانان هنگام بررسی مسیحیت باید توجه داشته باشیم که آنچه گفته شد، در دستگاه کلامی مسیحیت کاملاً معنا می‌دهد و ما نباید آن را بر دستگاه کلامی اسلام منطبق کنیم و به بیراهه برویم. بدیهی است که اعتقاد دینی ما باید غیر از این باشد و این چیزی است که اکنون به بررسی آن می‌پردازیم:

۹ـ۱۰. اعتبار کتاب‌های آسمانی

اعتبار کتاب‌های آسمانی ادیان ابراهیمی از دید درون‌دینی برابر نیست. یهودیان آسمانی‌بودن انجیل و قرآن مجید را منکرند و مسیحیان آسمانی‌بودن قرآن را. از سوی دیگر، مسلمانان نیز نمی‌توانند تورات و انجیل موجود را همان تورات و انجیلی بدانند که مورد تصدیق قرآن کریم قرار گرفته است. قرآن کریم تورات و انجیلی را تصدیق می‌کند که مانند خود قرآن بر حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع) نازل شده است (آل‌عمران ۳ـ۴ و آیات دیگر)، در حالی که اهل کتاب بر اساس یک جزم عقیدتی، تورات را تألیف حضرت موسی(ع) می‌دانند و مسیحیان معتقدند که حضرت عیسی(ع) اصولاً کتابی نداشته و اناجیل زندگینامه و احادیث وی است، نه اینکه مجموعه وحی‌های دریافتی وی باشد. خود اناجیل نیز ادعا نمی‌کنند که در حال ثبت‌کردن وحی‌های خدای متعال به حضرت عیسی(ع) هستند و شیوه نگارش آنها نیز چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. البته یهودیان و مسیحیان تورات و اناجیل و کتاب‌های دیگر را به سبب محتوای آنها وحیانی و مقدس و آسمانی می‌دانند.

از آنجا که پیروان ادیان ابراهیمی تعریف مشترکی برای کتاب وحیانی و مقدس و آسمانی ندارند، یهودیان و مسیحیان و مسلمانان به مقتضای دین خود، به کتاب‌های مقدس خویش عقیده دارند.

از دید برون‌دینی، قرآن مجید به علت اینکه در قالب تمدن اسلامی به دست ما رسیده است، تاریخ روشنی دارد و هر محققی قطع پیدا می‌کند که این کتاب بین

مسلمانان تواتر و رواج کامل داشته است. ولی تورات و انجیل کنونی به علت اینکه از ظلمات تاریخ سر برآورده‌اند، تاریخ روشنی ندارند و احدی از محققان نمی‌تواند مدعی تواتر آنها تا زمان حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع) باشد. یهودیان و مسیحیان برای اثبات الهی بودن آن کتاب‌ها از راهی دیگر وارد می‌شوند.

همچنین به گفتهٔ قرآن کریم، در تورات و انجیل از پیامبر عالی‌قدر اسلام(ص) یاد شده است (اعراف ۱۵۷)، ولی اهل کتاب عصر ما با اشاره به نسخه‌هایی از تورات و انجیل کنونی که مربوط به قبل از اسلام است و در موزه‌ها و کتابخانه‌های مهم دنیا نگهداری می‌شود، منکر وجود کم‌ترین اشاره‌ای به حضرت رسول اکرم(ص) در کتاب‌های خود هستند و تأویل‌های مسلمانان را در این باب نمی‌پذیرند و همان طور که توقع می‌رود، اهل کتاب سخن مرتدانی را نیز که به موجب آن بشارات یا هر دلیل دیگر، دین خود را ترک کرده و به دین اسلام مشرف شده‌اند، حجت نمی‌دانند. از مجموع این تفاوت‌ها نتیجه می‌گیریم که قرآن مجید از تورات و انجیلی سخن می‌گوید که مانند صحف ابراهیم(ع)[1] اکنون در دسترس نیستند.

البته ادعای وجود تورات و انجیلی دیگر، مانند بسیاری از معارف عالیهٔ قرآن مجید، تنها برای مسلمانان قابل قبول است و هر کس وجود چنین کتاب‌هایی را بپذیرد، مسلمان می‌شود.

۱۰ـ۱۰. آیا کتاب مقدس تحریف شده است؟

یکی از مسائل مورد نزاع میان کلام اسلامی و کلام مسیحی مسئلهٔ تحریف است. قرآن مجید در ده‌ها آیه به نازل شدن تورات و انجیل (و نه اناجیل) تصریح می‌کند: «... وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ...» (آل‌عمران ۳ـ۴).

مسلمانان از دیرباز معتقد بوده‌اند تورات و انجیلی که خدا نازل کرده است، تحریف شده و مسائلی مانند بشارت به ظهور حضرت ختمی مرتبت(ص) از آنها حذف و خرافاتی چون جسمانیت خدای متعال به آن افزوده شده است. همچنین

---

۱. اعلی ۱۸ـ۱۹.

مسلمانان تصور می‌کنند که تحریف آن کتاب‌ها در قرآن مجید و احادیث اسلامی یافت می‌شود.

بدیهی است که یهودیان و مسیحیان اتهام تحریف کتابشان را نمی‌پذیرند و از چنین ادعایی خشمگین می‌شوند. آنان با اشاره به نسخه‌های خطی حدوداً ۲۰۰۰ سالهٔ عهد عتیق و نسخه‌های خطی حدوداً ۱۶۰۰ سالهٔ عهد جدید که در موزه‌ها و کتابخانه‌های مهم جهان نگهداری می‌شود، می‌پرسند تحریف تورات و انجیل در چه زمان و چه مکان و با چه انگیزه‌ای انجام گرفته است؟[1] علما و محققان اسلامی پاسخ‌هایی می‌دهند، ولی پاسخ‌های مذکور بر اعتقاد به نزول تورات و انجیل استوار است. این عقیده برای مسیحیان غرابت دارد و نمی‌خواهند بپذیرند که حضرت عیسی(ع) کتابی داشته است.

با یک مراجعه به تورات و اناجیل به آسانی می‌توان دریافت که آن کتب به شکل قرآن کریم نیستند و به کتاب‌های تاریخ شباهت دارند. در تمام چهار انجیل یک سطر عبارت منسوب به وحی وجود ندارد. سخنان حکمت‌آمیز منقول در اناجیل نیز به شخص حضرت عیسی(ع) منسوب شده و در واقع احادیث آن حضرت است. آن کتب به گونه‌ای نوشته شده است که اگر عنوان «انجیل» از صفحات آن محو شود و برای مطالعه در اختیار مسلمانی قرار گیرد، ذهن وی ابداً به کتاب انجیل معهود متوجه نخواهد شد.

خود مسیحیان آن کتاب‌ها را نوشتهٔ انسان‌ها می‌دانند، ولی بر اساس معیارهای کلامی خودشان به آنها ارزش الهی می‌دهند و به مسلمانان می‌گویند کتاب آسمانی بیش از این نیست. پس قبل از هر چیز باید مواظب باشیم که «از پاپ کاتولیک‌تر نشویم!» حقیقت این است که مسیحیان هنگامی که چهار انجیل را به دست ما می‌دهند و از ما می‌خواهند آن را بپذیریم، نمی‌گویند این کتاب‌ها دربردارندهٔ

---

۱. در فصل ۶ـ۱۹ از بخش مسیحیت، تصویر یک عبارت از کتاب مقدس را از دو نسخه آوردیم و نشان دادیم که برخی از مسیحیان کتاب مقدس خودشان را با انگیزهٔ افزودن تثلیث تحریف کرده‌اند.

پیام‌های خدا به حضرت عیسی(ع) است، بلکه همان طور که دیدیم، مسیحیان به‌طور عادی معتقدند کتاب‌های مذکور پس از آن حضرت و برای بیان رسالت وی تنظیم شده‌اند. در اسلام، نبی مبیّن کتاب است، ولی در مسیحیت، کتاب مبیّن نبی است.[۱]

پس یک راه حل آسان و خداپسندانه و خردپذیر این است که ما مسلمانان مانند خود مسیحیان الفاظ این کتاب‌ها را از انسان‌ها بدانیم، ولی بر خلاف ایشان محتوای آنها را از جانب خدا ندانیم و نخواسته باشیم «انجیل» مذکور در قرآن کریم را به «اناجیل» موجود مسیحیت ربط دهیم.

۱۱ـ۱۰. قرآن مجید و مسئلهٔ تحریف

دانستیم که تورات و انجیل کنونی برای مسلمانی که از نور قرآن مجید بهره‌مند است، کتاب‌هایی جعلی هستند که ساختارشان آسمانی نیست. پیام‌های الهی تورات و برخی کتب عهد عتیق نیز ساختار کتاب را به هم نمی‌زنند و مانند آیاتی از قرآن است که در کتاب سیرهٔ پیامبر اکرم(ص) نقل می‌شود. تعداد این آیات هر قدر هم زیاد باشد، کتاب سیره را به قرآن کریم تبدیل نمی‌کند.

در مقابل، ممکن است کسی تصور کند که مسئلهٔ تحریف تورات و انجیل در قرآن مجید آمده است. در اینجا باید گفت که قرآن کریم در هیچ جا از تحریف تورات و انجیل سخن نگفته است. آیاتی که برای اثبات تحریف تورات و انجیل مورد استناد واقع می‌شود، به قرار زیر است:

آیهٔ اول: أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللّه ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛

آیا انتظار دارید شما را باور کنند با اینکه عده‌ای از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟ (بقره ۷۵)

آیهٔ دوم: وإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتاب لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَاب وَ مَا

۱. مسیحیان حضرت عیسی(ع) را هم نبی و هم خدا می‌دانند.

هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللّه وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللّه وَيَقُولُونَ عَلَى اللّه الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛

در میان آنها [یهود] کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب زبان خود را چنان می‌گردانند که گمان کنید از کتاب [خدا] است؛ در حالیکه از کتاب [خدا] نیست و می‌گویند: «آن از طرف خداست.» با اینکه از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می‌بندند، در حالی که می‌دانند (آل‌عمران ۷۸).

آیهٔ سوم: مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيّاً بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْناً فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَعَنَهُمُ اللّه بِكُفْرِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً؛

بعضی از یهود، سخنان را از جای خود تحریف می‌کنند؛ و می‌گویند: «شنیدیم و مخالفت کردیم» و «بشنو که هرگز نشنوی!» و «راعنا» تا با زبان خود حقایق را بگردانند و در آیین خدا طعنه زنند، ولی اگر آنها می‌گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و «سخنان ما را بشنو» و «اُنظُرْنا»، به نفع آنها بود و با واقعیت سازگارتر، ولی خداوند آنها را به خاطر کفرشان از رحمت خود دور ساخته و از این رو، جز عدهٔ کمی ایمان نمی‌آورند (نساء ۴۶).

آیهٔ چهارم و پنجم: فَبِمَا نَقْضِهِم مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظّاً مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلاَ تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛

ولی به خاطر پیمان‌شکنی، آنان را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دل‌های آنها را سخت و سنگین نمودیم؛ سخنان را از موردش تحریف می‌کنند و بخشی را از آنچه به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند و هر زمان از خیانتی [تازه] از آنها آگاه می‌شوی، مگر عدهٔ کمی از آنان، ولی از آنها درگذر و صرف نظر کن که خداوند نیکوکاران را دوست دارد (مائده ۱۳ و مانند آن در ۴۱).

پیش از آنکه به آیات فوق نظری کلی بیفکنیم، باید این نکته را یادآور شویم که در این آیات، عمل تحریف به یهود نسبت داده شده که فقط به تورات مربوط می‌شود و البته بسیار دشوار است که به مسیحیان بگوییم یهودیانْ انجیل شما را

تحریف کرده‌اند!

قرآن مجید درباره تحریف کتاب‌های یهودیان و مسیحیان چیزی نگفته است؛ زیرا:

اولاً: هیچ یک از آیات بالا نمی‌گوید که تورات و انجیل تحریف شده است، بلکه همان طور که دیدیم در یک مورد تعبیر «کَلام اللّه» وجود دارد که به گفتهٔ عموم مفسران به عمل پیشینیان یهود در عصر حضرت موسی(ع) اشاره می‌کند و با تحریف کردن تورات و انجیل پس از بعثت حضرت رسول اکرم(ص) ارتباطی ندارد. شاید هم آیهٔ مذکور رفتار ناپسند یهودیان صدر اسلام در مورد کلام اللّه، یعنی قرآن مجید را یادآوری می‌کند که آیاتی از قرآن را می‌شنیدند، ولی آن را به صورتی محرف برای دیگران نقل می‌کردند تا از اعتبار قرآن بکاهند.[1] در سه مورد نیز تعبیر «کَلِم» آمده است که به زودی با الهام‌گیری از آیهٔ ۴۶ سورهٔ نساء، پیرامون آنها توضیح خواهیم داد.

ثانیاً: تحریف در آیات یاد شده به صورت گفتاری و شنیداری است: «يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللّه ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ»، «يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ»، «لَيّا بِأَلْسِنَتِهِمْ.»

گفته شد که قرآن کریم در سه آیه از تحریف *کَلِم* سخن گفته است. نمونه‌هایی از واژه‌های تحریف شده همراه شکل صحیح آنها در آیهٔ ۴۶ سورهٔ نساء آمده است:

۱. «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» به جای «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا.» برخی یهودیان با سوء استفاده از لفظ عبری «عِسنو» به معنای «انجام می‌دهیم»، از روی طنز می‌گفتند: «عصینا» به معنای «عصیان می‌کنیم».

۲. «اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ» به جای «اسْمَعْ» تنها.

۳. «رَاعِنَا» به جای «انْظُرْنَا». «راع» در زبان عبری به معنای بدکار است و «راعنا» یعنی «بدکارِ ما» (رک.: بقره ۱۰۴)

---

۱. مانند نیرنگ آنان در مورد ایمان صبحگاهی به اسلام و بازگشت شامگاهی به یهودیت، به منظور برگرداندن ایمان مسلمانان (آل‌عمران ۷۲).

بازی با کلمات و در هم ریختن آنها برای اهدافی خاص، یکی از عادات یهود بوده است و نمونه‌های بی‌شماری از آن در کتاب *تلمود* وجود دارد. همچنین به نقل کتاب‌های سیره، برخی یهودیان هنگام سلام دادن به حضرت رسول اکرم(ص)، می‌گفتند: «السّام علیک» یعنی «مرگ بر تو!» آن بزرگوار پاسخ می‌دادند: «علیک.»

دانستیم که قرآن کریم صریحاً نمی‌گوید تورات و انجیل تحریف شده‌اند، بلکه از *تحریف کَلِم* سخن رفته است و این تحریف در چند کلمهٔ *محاوره‌ای* صورت گرفته است و ربطی به تورات و انجیل ندارد. تحریف یاد شده از مرحلهٔ *گفتن* و *شنیدن* تجاوز نکرده و به قلم نیامده است. آیات تحریف نیز ناظر به تورات و انجیل کنونی نیست و دربارهٔ آنها باید با صرف نظر از این آیات داوری کرد.

البته نهایت بی‌احتیاطی است که فرد مسلمان *تورات* و *اناجیلی* را که اهل کتاب عرضه می‌کنند، کتاب‌های آسمانی تحریف‌شده بداند. سخن آنان برای مسلمانان چه ارزشی دارد؟ آیا جا ندارد که بگوییم *تورات* و *انجیل* حقیقی همراه *صحف ابراهیم* و سایر کتاب‌های الهی مفقود شده‌اند و جای آنها با این کتاب‌های بشری و بی‌اعتبار پر شده است؟ وجود جملاتی از تورات واقعی در تورات کنونی نیز کارساز نیست؛ زیرا آیاتی از قرآن مجید نیز در کتاب‌های سیره نبوی یافت می‌شوند، ولی کتاب سیره قرآن نیست.

خدای متعال در این باره می‌گوید:

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَـٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُم مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُم مِمَّا يَكْسِبُونَ (البقره ۷۹).

پس وای بر آنان که نوشته‌ای را با دست خود می‌نویسند، سپس می گویند: «این از طرف خداست» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر ایشان از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر ایشان از آنچه از این راه به دست می‌آورند.

و از حضرت رسول اکرم(ص) چنین روایت شده است: «إنّ بني إسرائيل كتبوا كتاباً فتَبعوه و تركوا التوراة.»[۱]

---

۱. سنن الدارمی، المقدمة، ح ۴۸۰.

۱۲ـ۱۰. فهم کتاب‌های آسمانی

هنگام بررسی محتوای متون مقدس می‌توان از ۴ شیوه بهره برد که درجات آن از ساده به پیچیده، از عینی به ذهنی و از شایع به نادر به شرح زیر است:

۱. *ترجمه* و آن کوششی است برای نقل محتوای متن مقدس از زبان اصلی که معمولاً ادبی و فشرده است، به زبانی دیگر؛

۲. *تفسیر* یعنی توضیح جوانب مختلف متن مقدس و رفع ابهام و تناقض از آن به کمک بخش‌های دیگر همان متن و سایر منابع عقلی، دینی و علمی؛

۳. *تأویل* و آن عبارت است از تلطیف، تعمیق و تعمیم متن مقدس، بدون توجه به معنای ظاهری الفاظ به منظور حل برخی مشکلات معرفتی یا تحصیل برخی مفاهیم متعالی؛

۴. *گونه‌ای بهره‌برداری جانبی* از متون مقدس نیز وجود دارد که در آن به معنای ظاهری یا باطنی عبارات کاری ندارند، بلکه از طریق تأمل در وضع کلمات و حروف متن مقدس و شمارش آنها و محاسباتی دیگر، مفاهیمی ذوقی به دست می‌آورند. این شیوه در معارف اسلامی اصطلاح ویژه‌ای ندارد و از اقسام تأویل به شمار می‌رود، ولی اهل کتاب آن را «آناگوژی» (anagogy) می‌نامند.

جداکردن این شیوه‌ها از یکدیگر کار آسانی نیست؛ زیرا از یک سو، شیوه‌های ساده‌تر از شیوه‌های پیچیده‌تر بی‌نیاز نیستند؛ مثلاً ترجمه در مواردی به تفسیر و احیاناً به تأویل نیازمند است، تفسیر نیز در مواردی به تأویل می‌انجامد؛ و از سوی دیگر، شیوه‌های پیچیده‌تر شیوه‌های ساده‌تر را نفی نمی‌کنند، بلکه مدعی تکمیل و تعمیق آنهایند.

بدیهی است که هیچ یک از این شیوه‌ها در زمان و مکان پدیدآمدن کتاب‌های مقدس وجود نداشته است؛ زیرا کلام وحی با فهم نخستین مخاطبان آن دقیقاً منطبق بوده و هیچ کس در فهم هیچ چیز (حتی چیزی از قبیل حروف مقطعهٔ قرآن مجید) مشکل نداشته است. مشکل به سراغ نسل‌های بعدی که زمان و مکانشان (و در نتیجه، فهمشان) تفاوت می‌کرده، آمده است و آنان برای رهایی از مشکل به ترجمه، تفسیر و تأویل متوسل شده‌اند.

و همان طور که به زودی خواهیم گفت، مشکل آیات متشابه نیز در وقوع وعده‌های آن آیات بوده است و نه در فهم معانی آنها.

تشخیص تأویل از تفسیر کار آسانی نیست و انسان می‌تواند بر اساس پیش‌فرض‌های ذهن خویش، برخی از تأویل‌ها را تفسیر و برخی از تفسیرها را تأویل بداند.

مثلاً به سادگی می‌توان گفت که سوگندهای آغاز سوره‌های «لیل»، «فجر»، «ضحی+شرح»[۱] و «عصر» به اجزای شبانه‌روز مربوط می‌شوند، مخصوصاً با توجه به روایاتی که ترتیب نزول آنها را مانند ترتیب فرارسیدن اجزای شبانه‌روز می‌داند و همین ترتیب در شناسنامهٔ سوره‌های مذکور در چاپ‌هایی از مصحف شریف ثبت شده است. از این دیدگاه، «والعصر» سوگند به هنگام پسین است و سایر معانی پیشنهادیِ «عصر» (مانند «زمان»، «عصر پیامبر(ص)»، «عصر ظهور»، «نماز عصر»، «شبانه‌روز»، «فشار»، «عصارهٔ جهان آفرینش» و...) تأویل هستند؛ تأویل‌هایی بس زیبا و دلپذیر که تفسیر تلقی شده‌اند و بیشتر مفسران کلام الهی به آنها روی آورده‌اند.[۲]

از سوی دیگر، گاهی تفسیر را تأویل می‌نامند. مَجازهای فراوانی مانند نور و ظلمت، زندگی و مرگ، بیداری و خواب، هشیاری و مستی، بینایی و کوری، شنوایی و کری و... به مقتضای بلاغت، در متون مقدس یافت می‌شود که فهم آنها برای همه آسان است؛ یعنی هیچ کس در معنای «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ»[۳] سرگردان نمی‌شود و تأویل آن را گزاف نمی‌داند و چنین تأویلی در واقع، تفسیر است.

---

۱. سوره‌های «ضحی» و «شرح» حکم یک سوره را دارند؛ به طوری که در برخی فتاوی، هرگاه نمازگزار یکی از آنها را به عنوان سورهٔ نماز بخواند، دیگری را نیز باید به آن ضمیمه کند. سوره‌های «فیل» و «قریش» نیز چنین‌اند.

۲. در *المیزان* «عصر پیامبر(ص)» اختیار شده است و *تفسیر نمونه* (پس از اشاره به اینکه وجوه مذکور با هم تضادی ندارند و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشند و سوگند به تمام این امور مهم یاد شود) «زمان و تاریخ بشر» یا «عصر قیام پیغمبر خاتم(ص)» را ترجیح می‌دهد و می‌افزاید: «از آنچه گفته شد، عظمت آیات قرآن و گستردگی مفاهیم آن به خوبی روشن می‌شود که یک کلمه از آن تا چه حد پرمعنی و شایستهٔ تفسیرهای عمیق و گوناگونی است.»

۳. بقره ۱۸.

۱۳ـ۱۰. تأویل کتاب‌های آسمانی

«تأویل» در لغت از «اَوْل» به معنای «بازگرداندن» می‌آید. «تأویل» ۱۷ بار در قرآن مجید وارد شده و مقصود از آن تحقق اموری است که مقدمات آن قبلاً فراهم شده است؛ مانند فرا رسیدن وعده‌های قرآنی در مورد ثواب و عقاب،[۱] تعبیرشدن خواب‌ها،[۲] موضوع اقدامات حضرت خضر(ع)[۳] و ظهور نتیجهٔ اعمال دنیوی در آخرت.[۴]

«تأویل» در اصطلاح مفسران عبارت است از صرف‌نظرکردن از معنای ظاهری الفاظ متن مقدس و پیشنهاد معنای تازه‌ای که در اولین برخورد، از ظاهر آن الفاظ فهمیده نمی‌شود.[۵]

اصطلاح «تأویل» را عالمان دین با الهام از آیهٔ ۷ سورهٔ آل عمران وضع کرده‌اند، ولی بدیهی است که واژهٔ «تأویل» در این آیهٔ شریفه و سایر آیات قرآن مجید به این اصطلاح اسلامی متأخر از عصر نزول ربطی ندارد.

«تأویل» در برخی از متون اسلامی در مقابل «تنزیل» قرار می‌گیرد. در این متون، «تنزیل» مصادیق دقیق و عینی آیات قرآن کریم و «تأویل» تعمیم آن مصادیق است.[۶]

همچنین می‌توان سخنی را از گوینده‌اش گرفت و آن را در زمینهٔ تازه‌ای به کار برد تا معنای تازه‌ای پیدا کند. این شیوه «اقتباس» نامیده می‌شود و به تأویل ربطی ندارد.

هنگام تأویل از ظاهر الفاظ صرف نظر می‌شود؛ یعنی معنای پیشنهادی اهل تأویل از حمایت مستقیم متن برخوردار نیست و صرفاً به اقتضای ضرورت، ارائه داده

---

۱. آل‌عمران ۷ (دو بار)، اعراف ۵۳ (دو بار) و یونس ۳۹.

۲. یوسف ۶، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳. کهف ۷۸ و ۸۲

۴. نساء ۵۹ و اسراء ۳۵.

۵. تأویل در قرون نخست اسلام به معنای تفسیر بوده است.

۶. مثلاً در احادیث فراوانی آمده است که حضرت رسول اکرم(ص) دربارهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده است که وی در آینده طبق تأویل قرآن مجید خواهد جنگید، همان طور که خود او طبق تنزیل آن جنگیده است.

شده است «و الضرورات تُبیح المحظورات.»

ضرورت تأویل از این روست که زبان متون دینی به دورهٔ بساطت فهم دین تعلق دارد. عامل زمان یعنی افزایش دانش و تجربه‌های بشری و عامل مکان یعنی گسترش دین در مناطق مختلف جهان محکمات کتاب‌های آسمانی را اندک‌اندک به متشابه تبدیل می‌کنند. در اینجاست که بساطت دین پایان می‌یابد و اندیشه‌های عمیق و ظریف و دقیقی پدید می‌آید که باید به هر قیمتی هم که باشد، به متون اصلی مستند شود تا هم آن اندیشه‌ها ارزش و اعتبار کسب کنند و هم محتوای متون مقدس با عقول مخاطبان فعلی آن هماهنگ شود.

میراث فرهنگی جوامع یهودی، مسیحی و اسلامی به روشنی نشان می‌دهد که نخبگان هر یک از آن جوامع مشاهده می‌کردند، متونی که نزد امت از اعتبار و تقدسی بالا و بی‌مانند برخوردار است و پیروانی بی‌شمار دارد، در مواردی بر خلاف توقع آنان سخن گفته است.

معدودی از آن نخبگان بی‌تابی کردند و با روی‌تافتن از متون مقدس، خشم خدای متعال و بیزاری توده‌های میلیونی مؤمنان را به سوی خود جلب کردند. رفتار این افراد موجب دشمنی نسل‌های قبلی یهودیان، مسیحیان و مسلمانان با فلسفه شد.

جمع کثیری از آن نخبگان نیز با بردباری برای تصعید و اعتلای عقول مردم کوشیدند و با توجه دادن اذهان به بطون متون مقدس، ضرورت تأویل را یادآوری کردند و توقع خویش را از متون مقدس به کمک تأویل برآوردند. سرانجام، این نخبگان فلسفه را به عرفان متحول کردند و این مجاهدت‌ها نسل‌های بعدی ادیان ابراهیمی را با فلسفه آشتی داد.

از آنچه گفته شد، دانستیم که تأویل به سبب برخوردارنشدن از حمایت ظاهر متن، حالت ذهنی (subjective) دارد و تفسیر که مورد حمایت ظاهر متن است، از حالت عینی (objective) برخوردار است.

محرومیت تأویل از حمایت مستقیم متن موجب شده است که تأویل‌کنندگان تأویلات اصلاحی خویش را چیزی در کنار تفسیر معرفی کنند. ولی با اندکی تأمل،

مسلم می‌شود که عموم اهل تأویل تفسیرهای ظاهری را کارساز ندانسته و تأویلات خود را به این امید عرضه کرده‌اند که پس از رشد عقول مردم، تفسیر صحیح و قطعی متن مقدس تلقی شود.

و چنین شد که عقول مردم آرام‌آرام رشد کرد و ظرفیت آن بیشتر شد. پیروان یهودیت و اسلام به تدریج دانستند که تصاویر مادی و غیرمجرد خدای متعال و فرشتگان و چیزهای دیگر تا حشر و قیامت و جنت و نار در متون دینی باید به درجاتی از تجرد تأویل شود. اعتقاد به تجرد حضرت حق نخستین گام در این راه بود که البته برخی از علمای این ادیان به آن بسنده کردند و از آن فراتر نرفتند.[1]

کسانی هم تجرد خدا و هیچ موجودی را نپذیرفتند که در جهان اسلام، به نام‌های «اهل حدیث» و «مجسمه» و «مشبهه» خوانده شدند. «سلفیان» عصر ما بازماندگان این تفکر هستند.

علم نیز رشد کرد و با رشد آن، توقع مردم از کتاب‌های آسمانی مورد قبولشان بالا رفت و بسیاری از آنان باور کردند که دانش‌های گوناگون حتی ریاضیات و فیزیک و شیمی پیشرفتهٔ امروزی در بطون آیات کتابشان مندرج است. پرسش‌های تازه‌ای نیز مطرح شد و نوابغ و نخبگان هر دین به کمک تأویل، پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای برای این پرسش‌ها فراهم آوردند.

رشد اندیشه‌های اجتماعی نیز متفکران ادیان را برانگیخت تا کتاب‌های آسمانی را به کمک تأویل، با آن اندیشه‌ها هماهنگ کنند.

۱۴ـ۱۰. مخالفت با تأویل

تأویل با همهٔ فایده، لزوم و رواجی که داشته است و دارد، به سبب اینکه از حمایت مستقیم متن برخوردار نیست، پیوسته در حاشیه بوده و حالت طفیلی داشته است. بیم ابتلا به تفسیر به رأی یا اتهام به آن نیز لحظه‌ای اهل تأویل را آرام نگذاشته است و برخی از ایشان با گذشت زمان از تأویلات خود کاسته‌اند. برخی از تأویل‌کنندگان

---

۱. «لا یظهر من الأخبار وجودُ مجرَّدٍ سوی اللّه تعالی.» (*بحارالانوار* ج ۱، ص ۱۰۱).

نیز در پایان عمر از تأویلات خویش تبری جسته‌اند و احیاناً با یادآوری این مسئله در وصیت‌نامه‌هایشان، دین خود را به کتاب آسمانی ادا کرده‌اند.

حقیقت این است که در گذشته، کم‌تر کسانی می‌توانستند مانند اسماعیلیان آزادانه به دفاع از تأویل برخیزند و مکتب خویش را آشکارا بر آن پایه‌گذاری کنند. تنها در عصر جدید بود که دانش هرمنوتیک تأویل سخاوتمندانهٔ متون را مطرح کرد.

تأویل همیشه مخالفانی داشته است. این مخالفان، بدون توجه به درجاتی از تأویل که خود داشته‌اند، تأویل را فرایندی نادرست و غیراخلاقی می‌دانستند که انسان در طی آن، سخن خویش را به دهان گوینده‌ای دیگر که از اعتباری بیشتر برخوردار است، می‌گذارد. موافقان تأویل پاسخ می‌دادند که جاودانگی متون دینی اقتضا می‌کند که معارف آنها به موازات تکامل اندیشه‌ها، تکامل یابد و تأویل زاییدهٔ این فرایند است.

ابن میمون فیلسوف و متکلم بزرگ یهودی می‌گوید:

> مردم در مورد تأویلات دو گروهند: گروهی گمان کرده‌اند که تأویل برای تبیین آن متن است و گروهی دیگر آن را خفیف شمرده و به مسخره گرفته‌اند؛ زیرا کاملاً روشن است که متن چنان معنایی را ندارد. گروه اول برای صحیح‌انگاشتن تأویلات و دفاع از آنها دست به هر کار گزافی زده و گمان برده‌اند که معنای متن همین است و تأویل نزد آنان حکم سنت مأثور را دارد. ولی هیچ یک از این دو گروه ندانسته‌اند که اینها از باب لطایف شعری است که امر آن بر هیچ صاحب فهمی پنهان نمی‌مانَد. این شیوه در گذشته رواج یافته است و همه از آن استفاده کرده‌اند؛ همان طور که شعرا از لطایف شعری استفاده می‌کنند.[1]

هنگامی که ابن میمون آیاتی از تورات را که با عقل تعارض داشت، تأویل کرد و با این کار علمی، آثاری گرانبها و جاودانه برای یهودیت پدید آورد، گروهی از رهبران یهود به رهبری یهودابن‌الفخّار (متوفای ۱۲۳۵م.) با این عمل به شدت مخالفت کردند. این ربانی اندلسی که طوفانی را بر ضد مکتب تأویلی ابن‌میمون برانگیخت، می‌گفت تنها آیاتی از کتاب آسمانی را می‌توان تأویل کرد که با خود

---

۱. *دلالة الحائرين*، (مكتبة الثقافة الدينية)، ۴۳/۳.

کتاب تعارضی آشکار داشته باشند.

در مسیحیت نیز که دینی تأویل گرا است، کسانی با زیاده‌روی در این کار مخالفت کرده‌اند و گفته می‌شود که جروم (Jerome) (متوفای ۴۲۰م.) ترجمهٔ لاتینی کتاب مقدس معروف به «وُلگاتا» (Vulgate) را برای مقابله با تأویلات افراطی عصر خود پدید آورده است. در قرون میانه نیز گروهی از روحانیون مسیحی با تأویلات قدیس توماس آکویناس (Thomas Aquinas) (متوفای ۱۲۷۴م.) به شدت مخالفت کردند.

غزالی در کتاب *الجام العوام عن علم الکلام* که آخرین تألیف اوست، دربارهٔ خطرهای تأویل هشدار داده است و ابن‌رشد در کتاب *فصل المقال* بحث مفید و مفصلی دارد دربارهٔ اینکه تأویل چه کسانی در باب چه چیزهایی از کتاب و سنت، واجب، و تأویل چه کسانی در باب چه چیزهایی از کتاب و سنت، حرام است و اینکه «تأویل» یا «عدم تأویل» در چه مواردی به کفر می‌انجامد و...

عارف و متفکر بزرگ جهان اسلام مولانا جلال الدین رومی می گوید:

کرده‌ای تأویل حرف بکر را   خویش را تأویل کن، نی ذکر را
بر هوا تأویل قرآن می‌کنی   پست و کژ شد از تو معنیّ سَنی[۱]

همچنین مرحوم صدرالمتألهین(ره) در آثار مختلف خود می کوشد تا متشابهات قرآن کریم را به دور از تأویلات معتزله و دیگران تفسیر کند، هرچند میزان توفیق او در اجتناب از مطلق تأویل قابل تأمل است. وی در تأیید معاد جسمانی، تأویلات ابن‌سینا در *رسالهٔ اضحویه* را نقد می کند و می گوید:

> یکی از فیلسوفان مسلمان باب تأویل را بر قلب خود گشوده و آیات صریح در حشر اجسام را تأویل کرده است. وی امور جسمانی آخرت را به روحانیات برگردانده و گفته است که مخاطب این سخنان عموم مردم و اعراب و عبرانیان بی‌فرهنگ بوده‌اند و آنان روحانیات را نمی‌شناخته‌اند و در زبان عربی، مجاز و استعاره فراوان است...[۲]

---

۱. مثنوی ۱/۱۰۸۰_۱۰۸۱.

۲. *الأسفار الأربعة*، (بیروت: دار احیاء التراث العربی)، ج۹، ص۲۱۴_۲۱۵.

مرحوم علامهٔ مجلسی(ره) نیز سخنی را در نکوهش تأویل از یک هندو نقل و تأیید می‌کند. به گفته آن هندو، تأویل متون دینی در هر صورت کاری نادرست است؛ زیرا در صورتی که معنای حاصل از تأویل مقصود گوینده نباشد، چیزی را به دروغ به وی نسبت داده‌ایم؛ و در صورتی که مقصود او همین معنی باشد، مسلماً در پنهان‌کردن آن معنا هدفی داشته است و ما هدف او را نقض کرده‌ایم.[1]

همچنین مرحوم علامهٔ طباطبایی(ره) در مقدمهٔ *المیزان* تأویل آیات را نکوهش کرده و گفته است که روش تفسیری وی جایی برای تأویل باقی نمی‌گذارد.

حضرت امام خمینی(ره) نیز از تک‌بعدی‌انگاشتن اسلام و تأویل آیات دنیوی به اخروی و عکس آن شکایت دارد:

> یک مدت زیادی گرفتار عرفا بودیم؛ اسلام گرفتار عرفا بود. آنها خدماتشان خوب بود، اما گرفتاری برای این بود که همه چیز را برمی‌گرداندند به آن طرف، هر چه و هر آیه‌ای که به دستشان می‌آمد... یک وقت هم گرفتار شدیم به دستهٔ دیگری که همهٔ معنویات را برمی‌گردانند به این طرف و اصلاً به معنویات کاری ندارند...[2]

مخالفت با تأویل موجب شد که بزرگانی مانند ابن میمون (در یهودیت)، توماس آکویناس (در مسیحیت) و غزالی، ابن‌رشد، ابن‌عربی و ملاصدرا (در اسلام) به سبب گرایش به تأویل مورد بی‌مهری و حتی تکفیر قرار گیرند.

از سوی دیگر، تأویلات این نوابغ پویایی، جاودانگی و غنای ادیان الهی و انطباق آنها را با نیازهای زمان به اثبات رساند و آن نخبگان از این راه به اخلاق،

---

۱. *بحارالأنوار* ج۵۸، ص۱۵۳. البته اهل تأویل ادعا می‌کنند که کارشان هدف گویندهٔ سخن را نقض نمی‌کند. از نظر ایشان، از آنجا که عقول گذشتگان رشد کافی نداشته و مخاطبان قدیم از فهم معانی دقیق و لطیف عاجز بوده‌اند، گوینده مقصود اصلی خود را همچون گنجی زیر الفاظ ساده پنهان کرده است تا آیندگانی که عقولشان رشد کافی دارد، به آن دست یابند و سخنْ مخاطب اصلی و واقعی خود را پیدا کند.

۲. *صحیفهٔ نور*، (تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱)، ج۸، ص۷۱؛ همچنین رک.: ج۱، ص۲۳۵ـ۲۳۹.

معنویات، تفکر، تمدن و فرهنگ بشر خدمت بزرگی کردند. نسل‌های بعدی هر یک از ادیان یادشده نیز با آگاه شدن از اندیشه‌های بلند و تابناک بزرگان خویش، بالاترین منزلت را برای آنان قائل شدند و وجود ایشان را مایهٔ فخر و مباهات امت خود دانستند «و العاقبة للمتقین.»

۱۱. پیامبرشناسی

مسلمانان بر مبنای برخی احادیث به ۱۲۴۰۰۰ پیامبر عقیده دارند که نام حتی ۱۲۴ تن از آنان در دست نیست. طبق همان احادیث، ۳۱۳ نفر از ایشان کتاب داشته و ۵ تن از ایشان که «پیامبران اولوالعزم» نامیده می‌شوند، صاحب شریعت بوده‌اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد(ص)؛[1] و دعوتشان جهانی بوده است. هیچ یک از این اعتقادات نزد اهل کتاب نیست.

ولی به طوری که از قرآن مجید فهمیده می‌شود، از میان ۵ پیامبر صاحب شریعت، تنها حضرت رسول خاتم(ص) دعوت جهانی داشته[2] و دعوت سایر انبیا متوجه قوم خودشان بوده است.[3]

---

۱. شوری ۱۳.

۲. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّه إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذی لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَات وَالأَرْض لآ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ يُحْيِی وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّه وَرَسُولِه النَّبِیِّ الأُمِّیِّ الَّذِی يُؤْمِنُ بِاللَّه وَ كَلِمَاتِه وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (اعراف ۱۵۸). این آیه مکی است و حضرت رسول اکرم(ص) پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینهٔ منوره، نامه‌هایی برای پادشاهان ایران، روم، مصر، حبشه و سرزمین‌های فراوان دیگر نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد تا راه برای مسلمان شدن مردم آن سرزمین‌ها باز شود. چنین چیزی برای پیامبران پیشین به طریق عادی ممکن نبود.

۳. ده‌ها آیهٔ قرآن کریم رسالت این انبیا را به قوم خودشان منحصر کرده است. مثلاً دربارهٔ حضرت نوح(ع): «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِه أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّی لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (نوح ۱ـ۲). همچنین طوفان قوم وی را غرق کرده است (عنکبوت ۱۴) و در نتیجه، واژهٔ «ارض» در برخی از آیات مربوط به طوفان از جمله در نفرین حضرت نوح(ع) (نوح ۲۶) به معنای همهٔ زمین نیست همان طور که در سورهٔ یونس ۷۸ و یوسف ۷۳ به معنای کشور مصر آمده است.

←

قبلاً گفتیم که یهودیان دین خود را نعمتی الهی می‌دانند که مخصوص نژاد بنی‌اسرائیل است و اگر کسی دیگر بخواهد یهودی شود، با کراهت و پس از رأی دادگاه او را می‌پذیرند. اما مسیحیان معتقدند حضرت عیسی(ع) با اینکه می‌گفته است: «فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم‌شدهٔ بنی‌اسرائیل» (متّی ۱۵: ۲۴)، پس از رستاخیز از قبر و پیش از صعود به آسمان، به حواریون خویش دستور داده است همهٔ امت‌ها را شاگرد خود سازند و آنان را به نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید دهند (متّی ۲۸: ۱۹).

۱ـ۱۱. انبیای مشترک

نام ۲۶ پیامبر در قرآن کریم آمده است که ۲۰ تن از ایشان در کتاب مقدس نیز وجود دارند: آدم، نوح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، موسی، هارون، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، عُزَیر (عَزْرا)،[۱] ایوب، یونس، زکریا، یحیی و عیسی.[۲] ۶ تن از آن انبیا در کتاب مقدس یافت نمی‌شوند: ادریس،[۳] هود، صالح، شعیب،[۴] ذوالکِفل، و محمد(ص).

قبلاً اشاره کردیم که اصطلاح نبوت و نبی (مانند رسالت و رسول) نزد اهل کتاب مفهوم وسیعی دارد و یهودیان و مسیحیان، بر خلاف مسلمانان، خاتمیت ادیان خود را به شریعت ربط می‌دهند و نه به شخص نبی. از این رو، ایشان مروجان آن

← حضرت ابراهیم(ع) نیز قوم داشته است: انعام ۸۳، حج ۴۳، عنکبوت ۱۶ و زخرف ۲۶. رسالت حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع) نیز متوجه قوم خودشان بوده است: صف ۵ـ۶ و آل‌عمران ۴۹ و غیره.

۱. نبوت عزیر از قرآن کریم اثبات نمی‌شود.

۲. زکریا، یحیی و عیسی(ع) فقط در عهد جدید ذکر شده‌اند. زکریاهای عهد عتیق با زکریای قرآن کریم مشترک نیستند.

۳. مگر به نام «خَنوخ» در سفر پیدایش ۵: ۲۴.

۴. مگر به نام «رَعوئیل» در سفر خروج ۲: ۱۸ یا به نام «یَترون» در سفر خروج ۳: ۱؛ اگر بپذیریم که حضرت شعیب(ع) پدر زن حضرت موسی(ع) بوده است.

ادیان مانند اشعیا و پولس را ـ که به منزله امامان ما هستند ـ به آسانی «نبی» و «رسول» می‌خوانند؛ در حالی که در اسلام این عناوین بر حضرت خاتم‌الانبیاء و المرسلین(ص) متوقف شده است و مسلمانان حق ندارند آنها را حتی بر حضرت امیرالمؤمنین(ع) اطلاق کنند. در آن ادیان، طیفی از انسان‌های برجسته از حضرت ابراهیم(ع) تا افراد بسیار معمولی نبوت می‌کنند.[1]

۲ـ۱۱. عصمت انبیا

یهودیان و مسیحیان انبیا را معصوم نمی‌دانند و گناهان بزرگی را به آنان نسبت می‌دهند؛ مانند نسبت گوساله‌سازی به حضرت هارون(ع) (خروج ۳۲) و نسبت زنا به حضرت داوود(ع) (کتاب دوم سموئیل ۱۱) و نسبت ساختن بتخانه به حضرت سلیمان(ع) (کتاب اول پادشاهان ۱۱: ۱ـ۱۳).

مسیحیان تنها حضرت عیسی(ع) را معصوم می‌دانند؛ زیرا معتقدند که وی علاوه بر نبوت، الوهیت نیز داشته است و صدور گناه از خدا معنایی ندارد.

۳ـ۱۱. وجود تاریخی انبیا

دربارهٔ وجود تاریخی انبیا باید توجه داشت که علم تاریخ امروزی سکولار است و حاضر نیست برای اثبات وجود آنان تسلیم کتاب‌های آسمانی شود. کتاب آسمانی در علم تاریخ امروزی می‌تواند حوادث زمان تدوین خودش را منعکس کند: مورخان عصر ما دربارهٔ زنده به گور شدن نوزادان دختر در جاهلیت به گزارش قرآن مجید استناد می‌کنند، ولی دربارهٔ کشته شدن نوزادان پسر بنی‌اسرائیل در زمان فرعون به گزارش قرآن استناد نمی‌کنند. گزارش تورات نیز در این باب کارساز نیست؛ زیرا به عقیدهٔ این مورخان، تورات قرن‌ها پس از زمان فرعون تألیف شده است.

علم تاریخ امروزی به علت سکوت منابع مستقل دربارهٔ بنیانگذاران ادیان قدیم و انحصار اطلاعات ما دربارهٔ آنان به منابع خود آن ادیان، در اصل وجود

---

۱. شخصی به نام فیلیُّس مبشّر چهار دختر باکره داشت «که نبوت می‌کردند» (اعمال رسولان ۲۱: ۹).

تاریخی کسانی مانند نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، زردشت، مهاویرا، بودا و لائوتسه شک می‌کند و گاهی اگر اصل وجود همه یا برخی از ایشان را بپذیرد، معجزات آنان را رد می‌کند. بدیهی است که پیروان ادیان ابراهیمی خود را به قبول وجود تاریخی رهبران ادیان غیرابراهیمی موظف نمی‌دانند و بالعکس.

تاریخ به پادشاهان و وابستگان آنان اختصاص داشته است و انبیا که از تودهٔ مردم بوده‌اند، در آن حضوری چشمگیر ندارند. هم اکنون اطلاعات خوبی دربارهٔ ۲۶ سلسله فرعون‌های مصر در اختیار مورخان است، ولی درباره حضرت ابراهیم، یوسف و موسی(ع) که طبق منابع مقدس ادیان ابراهیمی در مصر حضور سیاسی داشته‌اند، چیزی در تاریخ مستقل یافت نمی‌شود. و در حالی که اجساد مومیایی‌شدهٔ برخی از فرعون‌ها و ملکه‌های آنان و حتی برخی گربه‌ها، میمون‌ها و تمساح‌های زمان ایشان در موزه‌های مصر و جهان نگهداری می‌شود، تورات دربارهٔ حضرت موسی(ع) می‌گوید: «احدی قبر او را تا امروز ندانسته‌است» (تثنیه ۳۴: ۶). در اورشلیم (قدس) نیز قبری خالی وجود دارد که مسیحیان آن را قبر حضرت عیسی(ع) می‌دانند و روی آن کلیسای باشکوهی ساخته‌اند.

از سوی دیگر، هیچ کس از دانشمندان جهان دربارهٔ وجود تاریخی حضرت رسول اکرم(ص) و صحت مرقد مطهر آن حضرت در مسجدالنبی[1] و اینکه خود آن حضرت قرآن را در اختیار پیروانش قرار داده است، کم‌ترین شکی ندارد.

علت چنین یقینی دربارهٔ وجود تاریخی حضرت رسول خاتم(ص) این است که آن حضرت بر خلاف افراد بالا، حکومتی الهی و مقتدر در مدینهٔ منوره تأسیس کرد که پس از اندک زمانی در سطح جهان گسترش یافت. تشکیل حکومتی با آن عظمت، پای آن حضرت را به تاریخ باز کرد، به طوری که مایکل هارت در یک تحقیق علمی مربوط به سال ۱۹۷۸ در آمریکا برای تعیین صد تن از افرادی که بیشترین تأثیر را بر تاریخ گذاشته‌اند، آن نور پاک را در صدر کتاب خود قرار داد.[2]

---

۱. جمعی از علمای اسلام گفته‌اند که در سنت اسلامی تعیین قبر هیچ پیامبری جز پیامبر ما صحیح نیست.

2. Michael H. Hart, *The 100: A Ranking of the Most Influential Persons in History.*

مورخان درباره وجود تاریخی کورش و اسکندر نیز که قبل از میلاد حکومت گسترده‌ای داشته‌اند، شک نمی‌کنند.

۴ـ۱۱. سه دورهٔ حیات نبی

برای زندگی پیامبران می‌توان سه دوره در نظر گرفت:

۱. از ولادت تا بعثت (مانند همهٔ مردم)؛

۲. از بعثت تا تشکیل حکومت؛

۳. از تشکیل حکومت تا رحلت.

تا جایی که می‌دانیم، حضرت موسی(ع) و حضرت رسول اکرم(ص) هر سه دوره را داشته‌اند، ولی حضرت عیسی(ع) دورهٔ سوم را نداشته و به تشکیل حکومت موفق نشده است.

پیامبران در دورهٔ دوم با شرک و ستمگری مبارزه لفظی می‌کرده‌اند و در دورهٔ سوم مبارزهٔ عملی.

همچنین آنان در دورهٔ دوم صرفاً دستورهایی اخلاقی و اعتقادی عرضه کرده‌اند و احکام اجرایی نداشته‌اند (مثلاً احکام جهاد، قصاص و دیات در سوره‌های مکی وجود ندارند، ولی در سوره‌های مدنی مانند بقره، آل عمران، نساء و مائده یافت می‌شوند).

از آنجا که حضرت عیسی مسیح(ع) این دورهٔ سوم را نداشته و موفق به تشکیل حکومت نشده است، مسیحیت شریعت مستقل ندارد و آن حضرت تابع و مروج شریعت تورات بوده است.[۱]

مسیحیت پس از حضرت مسیح(ع) بر اثر کوشش‌های پولس، سرانجام، شریعت تورات را کنار گذاشته و شریعتی اخلاقی برای خود برگزیده است. با گذشت زمان، مسیحیان حکومت مسیحی تشکیل دادند و برای جبران نقیصهٔ احکام اجرایی دست به کار شدند.

---

۱. آل عمران ۵۰ و متی ۵: ۱۷.

۵ـ۱۱. پیامبری و جنگ

قرن‌هاست که یهودیان و مسیحیان اسلام را به خشونت و جنگ‌طلبی متهم می‌کنند. مسلمانان نیز در صدد دفاع از این آیین الهی بر آمدند و دانشمندان بزرگ اسلام در آثار ارزشمند خود اثبات کردند که چنین اتهامی با آن ادیان سازگارتر است و کتاب‌های غیرمعتبری که دارند، بر این حقیقت گواهی می‌دهد.

پس از حادثهٔ دردناک انفجار برج‌های تجارتی نیویورک در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، این اتهامات شدت گرفت، به طوری که پاپ بندیکت شانزدهم نیز در پنجمین سالگرد آن حادثه در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۶ در دانشگاه رگنزبورگ آلمان مسیحیت را دین عقل و اسلام را دین جنگ معرفی کرد!

حقیقت این است که مسیحیان پس از اینکه سالیان درازی در جنگ‌های صلیبی[۱] و غیر آن نشان دادند که مسیح و مسیحیت را پیام‌آوران صلح نمی‌دانند،[۲] در قرون اخیر مدعی شدند که حضرت مسیح(ع) برای صلح و سلامت آمده بوده است. توفیق نیافتن آن حضرت به تشکیل حکومت نیز این موضع را تقویت کرده است.

البته سایر رهبران الهی از حضرت موسی(ع) تا حضرت رسول اکرم(ص) و حضرت امیرالمؤمنین(ع) و امام خمینی(ره) نیز قبل از تشکیل حکومت جنگی نداشتند، ولی بعد از تشکیل حکومت احیاناً چاره‌ای از جنگیدن نیست ـ مثلاً هنگامی که مشرکین مکه لشکرهای عظیمی را برای نابودی اسلام به مدینهٔ منوره اعزام کردند یا هنگامی که صدام بخش‌هایی از کشور عزیز ما را اشغال کرد و به قتل و غارت پرداخت.

کتاب مقدس با این سخن که «خدا مرد جنگی است» (خروج ۱۵: ۳) جنگ را تقدیس می‌کند و سه شخصیت بسیار برجستهٔ عهد عتیق یعنی حضرت موسی، یوشع و داوود(ع) که چهرهٔ مقدسی دارند، جنگاوران قهاری نیز بوده‌اند.

---

۱. جنگ‌های صلیبی به دعوت پاپ‌ها و روحانیت مسیحی واقع شده است.

۲. گویا آنان به توصیه منسوب به حضرت عیسی مسیح(ع) عمل کرده‌اند که گفت: «گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم؛ نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را.» (متّی ۱۰: ۳۴).

همین خدایی که «مرد جنگی» است، حد اعلای غارتگری و وحشیگری در جنگ را در تورات موجود به بنی‌اسرائیل می‌آموزد. وی ملت‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند: یکی عموم ملت‌ها و دیگر ملت‌هایی که بناست بنی‌اسرائیل شهرهای آنان را تصاحب کنند. دستهٔ اول باید زنده باشند که به بنی‌اسرائیل جزیه بدهند و خادم آنان باشند، ولی دستهٔ دوم را باید یکسره درو کرد:

چون به شهری نزدیک آیی[1] تا با آن جنگ نمایی، آن را برای صلح ندا بکن. و اگر تو را جواب صلح بدهد و دروازه‌ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. و اگر با تو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن. و چون یهوه خدایت آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکورانشان را به دم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور. به همهٔ شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امت‌ها نباشند، چنین رفتار نما.

اما از شهرهای این امت‌هایی که یهوه خدایت تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی‌نفَس را زنده مگذار بلکه ایشان را یعنی حتّیان و اموریان و کنعانیان و فرزّیان و حوّیان و یبوسیان را چنان که یهوه خدایت تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز. تا شما را تعلیم ندهند که موافق همهٔ رجاساتی که ایشان به خدایان خود عمل می‌نمودند، عمل نمایید و با یهوه خدای خود گناه کنید. (تثنیه ۲۰: ۱۰ـ۱۸)

و در مورد یکی از جنگ‌های حضرت داوود(ع) در کتاب مقدس می‌خوانیم:

پس داوود تمامی قوم را جمع کرده، به ربّه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت. و تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنهٔ طلا بود و سنگ‌های گرانبها داشت و آن را بر سر داوود گذاشتند و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند. و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را زیر ارّه‌ها و چوم‌های[2] آهنین و تیشه‌های آهنین گذاشت و ایشان را از کورهٔ آجرپزی گذرانید. و به همین طور با

۱. مخاطب قوم بنی‌اسرئیل است.
۲. چوم گردونه‌ای سنگین برای جدا کردن کاه از گندم بوده است.

جمیع شهرهای بنی‌عمّون رفتار نمود. (کتاب دوم سموئیل ۱۲: ۲۹ـ۳۱).

از نظر کتاب مقدس، این آدمکشی‌های وحشتناک صحیح و مورد رضای خداوند بوده است؛ زیرا سال‌ها پس از درگذشت حضرت داوود(ع)، خدا از وی به نیکی یاد می‌کند و درباره او می‌گوید:

اوامر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می‌نمود و آنچه در نظر من راست است، معمول می‌داشت و بس. (کتاب اول پادشاهان ۱۴: ۸).

مسیحیان با نادیده گرفتن کشتارهای وحشتناکی که کتاب عهد عتیق به پیامبران نسبت داده است، به جنگ‌های دفاعی پیامبر عالی‌قدر اسلام خرده‌گیری کرده‌اند.

اینک یک مقایسه: در اسلام، رزمنده‌ای از کفار که اسیر می‌شود، به حکم قرآن مجید (محمد ۴)، بلاعوض یا در برابر فدیه آزاد می‌شود؛ تبادل اسرا نیز همیشه وجود داشته است. اما متن زیر از تورات کنونی نشان می‌دهد که بنی‌اسرائیل در جنگ، همهٔ مردان را کشتند و زنان و کودکان آنان را اسیر کرده، نزد حضرت موسی(ع) آوردند. ولی او با مشاهدهٔ آن اسیران خشمگین شد و دستور داد زنان و پسران را بکشند[1] و دختران ایشان را برای خود نگه دارند. هنگام جمع‌بندی مقدار غنایم در پایان متن، تعداد آن دختران سی و دو هزار ذکر شده است.

و [بنی‌اسرائیل] با [قوم] مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همهٔ ذکوران را کشتند.... و بنی‌اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همهٔ املاک ایشان را غارت کردند و تمامی شهرها و مساکن و قلعه‌های ایشان را به آتش سوزاندند. و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند. و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی‌اسرائیل در لشکرگاه در عربات موآب که نزد اردن در مقابل اریحاست، آوردند. و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند. و موسی بر رؤسای لشکر یعنی

۱. تا آنجا که ما اطلاع داریم، فقط فرعون پسران قوم متخاصم را می‌کشته است.

سرداران هزاره‌ها و سرداران صده‌ها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد. موسی به ایشان گفت: «آیا همهٔ زنان را زنده نگاه داشتید؟ اینک، ایناننند که بر حسب مشورت بلعام، بنی‌اسرائیل را واداشتند تا در امر فغور[1] به خدا خیانت ورزیدند و در جماعت خدا وبا عارض شد. پس الآن هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید. و از زنان هر دختری را که مرد را نشناخته و با او همبستر نشده، برای خود زنده نگاه دارید...»

و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار رأس بود و از گاو هفتاد و دو هزار رأس و از الاغ شصت و یک هزار رأس و از انسان، از زنانی که مرد را نشناخته بودند، سی و دو هزار نفر بودند. (اعداد ۳۱: ۷ـ۳۵)

کشتارهای وحشتناک و گستردهٔ منسوب به حضرت یوشع(ع) جانشین حضرت موسی(ع) نیز به تفصیل در کتاب یوشع آمده است؛ از آن جمله اینکه وی در یک روز دوازده هزار مرد و زن را کشت و اموالشان را تصاحب کرد (یوشع ۸: ۲۵ـ۲۹).

قتل‌ها و غارت‌ها و آتش‌سوزی‌های وحشتناک بنی‌اسرائیل در کتاب‌های یوشع، داوران و سموئیل آمده و کتاب عهد جدید مسیحیان این جنگ‌ها و عاملان آنها مانند جِدعون، باراق، شمشون،[2] یفتاح، داوود و سموئیل را ستوده است:

وَ دیگر چه گویم زیرا وقت مرا کفاف نمی‌دهد که از جِدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داوود و سموئیل و انبیا اخبار نمایم که از ایمان، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند و سَورت [= شدت] آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غربا را منهزم ساختند. (رساله به عبرانیان ۱۱: ۳۲ـ۳۴).

---

۱. نام قلهٔ کوهی است که بتی به نام *بعل فغور* روی آن بوده است و بنی‌اسرائیل به آن بت سجده و با زنانی که آنجا بودند، زنا کردند (اعداد ۲۵: ۱ـ۳).

۲. یک قلم از قهرمانی‌های این شخص کشتن هزار مرد با چانهٔ الاغ مرده‌ای بوده است (داوران ۱۵: ۱۵ـ۱۷).

۶ـ۱۱. پیامبری و اطاعت

پیامبران از مردم اطاعت می‌خواهند:[1] اطاعت باید از روی شوق و علاقه باشد یا از ترس کیفر اخروی؛ و سرانجام، برای برخی از نافرمانی‌ها کیفرهایی دنیوی مانند شلاق زدن، قطع اعضا و اعدام تعیین شده است. حقوق بشر عصر ما با این کیفرهای دنیوی میانه‌ای ندارد و زندان و پرداخت جریمه نقدی را که در ادیان چندان مطرح نیستند، توصیه می‌کند.

در تورات مجازات‌های سنگینی مانند سنگسار کردن مرتد (تثنیه ۱۷: ۲ـ۷) وجود دارد،[2] اما در اناجیل چنین چیزهایی یافت نمی‌شود و علت آن عدم توفیق حضرت عیسی مسیح(ع) به تشکیل حکومت است.[3] مجازات‌های تورات و قرآن مجید نیز پس از تشکیل حکومت حضرت موسی(ع) در صحرای سینا و حکومت حضرت رسول اکرم(ص) در مدینهٔ منوره مقرر شده است.

ابن میمون پس از برشمردن سیزده اصل اعتقادی که در بخش یهودیت گذشت، به نابود کردن کسی که یکی از آن اصول را انکار کند، فتوا می‌دهد و می‌گوید:

> هرگاه کسی به همهٔ این اصول اساسی معتقد باشد و ایمانش را این گونه خالص کند، وی یکی از «بنی‌اسرائیل» است که ما باید به فرمان خدا او را دوست بداریم، به او رحمت کنیم و با وی رفتاری صمیمانه و برادرانه داشته باشیم. یک یهودی اگرچه ممکن است به سبب هوس یا چیره شدن پستی طبیعت مرتکب هر گناهی شود، او مسلماً برای گناهانش مجازات خواهد شد، ولی از جهان آینده سهمی خواهد داشت و یکی از «گناهکاران بنی‌اسرائیل» خواهد بود. از سوی دیگر، اگر کسی یکی از این اصول اساسی را کنار بگذارد، خود را از جامعهٔ یهودی کنار گذاشته است. وی یک ملحد، بدعتگذار و بی‌دین است که دهانش جسدش را

---

۱. وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللّه (نساء ۶۴)

۲. پیش از این در بخش اعیاد یهود متنی از تورات کنونی نقل شد حاکی از اینکه حضرت موسی(ع) فردی را که در روز شنبه هیزم جمع کرده بود، به امر خدا سنگسار کرد.

۳. البته حضرت عیسی مسیح(ع) اعلام می‌کرد که احکام تورات لازم‌الاجرا است (آل‌عمران ۵۰ و متّی ۵: ۱۷).

خطاکار می‌سازد.[۱] ما باید از او متنفر باشیم و نابودش کنیم. دربارهٔ چنین کسی گفته شده است: «ای خداوند، آیا نفرت نمی‌دارم از آنانی که تو را نفرت می‌دارند؟» (مزامیر ۱۳۹: ۲۱).[۲]

مسیحیان نیز می‌کوشند گذشتهٔ سیاه خود را فراموش کنند و دین خود را با حقوق بشر غربی هماهنگ جلوه دهند. آری، همان متألهان مسیحی که الوهیت حضرت مسیح(ع) را به خیال خودشان اثبات کرده و آن را برای نسل‌های بعدی به یادگار گذاشته‌اند، انواع شکنجه و اعدام را برای مسیحیان بدعتگذار (یعنی کسانی که اعتقادات رسمی کلیسا را نمی‌پذیرند) مقرر کرده و اجرای آن را از فرمانروایان خواسته‌اند. قدیس توماس آکویناس (متوفای ۱۲۷۴م.) می‌گوید:

در مورد بدعتگذاران دو نکته باید رعایت شود: یکی نسبت به بدعتگذاران و دیگری نسبت به کلیسا. نسبت به بدعتگذاران گناهی وجود دارد که آنان به سبب آن گناه نه تنها باید با تکفیر از کلیسا جدا شوند، بلکه باید با مرگ از جهان نیز منقطع شوند. زیرا فاسد کردن ایمان که حیات روح به آن بستگی دارد، از جعل پول که حیات مادی به آن بستگی دارد، بسیار سنگین‌تر است. پس اگر مقام سکولار جاعلان و دزدان دیگر را به سبب رفتارشان به مرگ محکوم می‌کند، دلیل محکم‌تری وجود دارد که بدعتگذاران، به محض اثبات بدعتشان، علاوه بر تکفیر، اعدام نیز بشوند.

اما نسبت به کلیسا، رحمتی وجود دارد که به بازگشت گمراهان ناظر است و بدین سبب در محکوم کردن آنان شتاب نمی‌ورزد، بلکه «بعد از یک دو نصیحت» (رساله به تیطس ۳: ۱۰) همان طور که [پولس] رسول راهنمایی کرده است. پس از آن، اگر باز هم وی سرسختی کند، کلیسا که دیگر امیدی به بازگشت او ندارد، نجات دیگران را در نظر می‌گیرد و او را تکفیر و از کلیسا جدا می‌کند و علاوه بر آن، وی را به محکمهٔ سکولار می‌سپارد تا از آن طریق از جهان ریشه‌کن و اعدام شود.[۳]

---

۱. ابن میمون در اینجا تعبیری مجازی به کار برده که به عبارتی از کتاب جامعه ۵: ۶ برگردانده شده است.

۲. *تفسیر میشنا، سَنهِدرین* ۱۰.

۳. *خلاصهٔ الهیات* ۲/۲، مسئلهٔ ۱۱، مقالهٔ ۳.

۱۲. حکومت

با بزرگ شدن اجتماعات بشری و پیچیده شدن روابط اجتماعی، انسان‌ها تدریجاً به ضرورت تشکیل حکومت پی بردند. این ضرورت به حدی است که انسان‌ها حاضر شده‌اند مقداری از آزادی فردی خویش را فدای مصلحت جمع کنند و بدین منظور، خود را به فرمانروایانی غالباً خودخواه و ستمگر تسلیم کرده‌اند. هزاران سال طول کشید تا بشر به تدریج فهمید حکومت انتخابی از حکومت موروثی بهتر است، ولی شیوهٔ حکومتی مناسب و بی‌اشکال خود را تا ابد کشف نخواهد کرد.

تشکیل دولت کریمهٔ حضرت رسول(ص) در مدینهٔ منوره یکی از آخرین نمونه‌های احساس لزوم حکومت بود. مردم حجاز تا ظهور اسلام، حکومت نداشتند و رؤسای صاحب‌نفوذ ایشان مانند ابوجهل، ابولهب و ابوسفیان (بر خلاف رهبران ایران، روم و ده‌ها سرزمین دیگر) پادشاه یا رئیس جمهور نبودند.

پیوند دین و دولت در عهد باستان چنان طبیعی بود که کسی نمی‌توانست جدایی آنها را از یکدیگر تصور کند. مشروعیت دولت به دین وابسته بود و رهبران آن جوامع قدیم بین رهبری دینی و دنیوی جمع می‌کردند. در مواردی نیز مانند نظام طبقاتی هندوستان، جامعهٔ بنی‌اسرائیل در عصر پادشاهان، مسیحیت کاتولیکی اروپا، ارتدکسی روسیه و خلافت عثمانی که این دو رهبری از یکدیگر جدا شده بودند، رهبری دینی از رهبری دنیوی بالاتر بود و روحانیون به نصب و عزل فرمانروایان اقدام می‌کردند.

پیوند استوار و دیرین دین و دولت هرگز از دید اندیشمندان پنهان نمانده است و ایشان در آثار خود همواره به آن اشاره کرده‌اند. متفکر فرانسوی ژان ژاک روسو در این باره نوشت:

> مردم در ابتدا غیر از خدایان پادشاهی نداشتند و غیر از تئوکراسی حکومتی نمی‌شناختند.[۱]

و مورخ فرانسوی فوستل دوکولانژ نوشت:

---

۱. *قرارداد اجتماعی*، کتاب چهارم، فصل هشتم.

در اعصار قدیم حکومت و مذهب مستلزم یکدیگر بودند؛ هر قومی خدای خویش را می‌پرستید و هر خدایی بر پرستندگان خود حکومت داشت.»[۱]

هگل فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم نیز که برای عقلانی کردن تاریخ می‌کوشید، در این باره نوشت:

دولت از دین برخاسته است و تا ابد هستی خود را از دین خواهد گرفت و هر دولت خاص از دین خاص به وجود آمده است...

پس دین و دولت اصلی مشترک دارند. دین چیزی نیست که بیرون از دولت پدید آید تا شیوهٔ کار دولت و آیین رفتار افراد را در برابر دولت از برون تنظیم کند، بلکه اصلی بنیادی و درونی است که در داخل دولت یا کشور، خویشتن را هستی و جنبش می‌بخشد. راست است که دینداری را باید از راه تربیت به مردم آموخت و پیوسته در ایشان پروراند، همچنانکه دانش و هنر را باید از راه آموزش به آنان یاد داد. ولی رابطهٔ میان دین و دولت را نباید چنین تأویل کرد که دین پس از تأسیس جامعهٔ سیاسی به عنوان عنصری مکمل بر دولت افزوده می‌شود، بلکه معنای این رابطه چنانکه پیشتر گفتیم، آن است که هر دولت، از پیش، از دینی معین به وجود آمده است و دین و دولت از اصلی مشترک برخاسته‌اند و اگر کشوری زندگی سیاسی و هنری و علمی دارد، همهٔ اینها را از برکت دین دارد.[۲]

نه تنها همهٔ حکومت‌های باستانی دینی بودند، بلکه دین‌های عهد باستان نیز جنبهٔ سیاسی و اجتماعی داشتند. دین‌های کنونی روح دولت‌های قدیم است و می‌توان آنها را به نور ستاره‌هایی تشبیه کرد که به گفتهٔ اخترشناسان، مدتی از انهدام خود آنها می‌گذرد، ولی نورشان هنوز به ما می‌رسد.

فیلسوف بزرگ جهان اسلام ابن سینا نبوت را برای ایجاد نظم در جامعه ضروری می‌داند و حکمت عبادات و مناسک به عقیدهٔ او این است که مردم آن را پیوسته به یاد داشته باشند. به هر حال، اگر انبیا را با حاکمان مقایسه کنیم، دوام

---

۱. *تمدن قدیم*، (ترجمهٔ نصرالله فلسفی، تهران: کتاب کیهان، ۱۳۰۹)، کتاب پنجم، فصل سوم.
۲. *عقل در تاریخ*، (تهران: ۱۳۵۶)، ص ۱۴۲ـ۱۴۳.

تأثیرگذاری آنان شگفت‌آور است و به قول مولانا جلال الدین مولوی:

سکهٔ شاهان شود روزی دگر سکهٔ احمد ببین تا مستقر[۱]

۱ـ۱۲. حکومت دینی در جوامع زردشتی، یهودی، مسیحی و اسلامی

قبلاً گفتیم که زردشت پس از برانگیخته شدن، به سراغ پادشاه عصر خود، گشتاسب، رفت و او را به آیین خویش دعوت کرد و گشتاسب بی‌درنگ آن را پذیرفت. اکنون می‌گوییم که پادشاهان اساطیری ایران باستان بین رهبری دینی و سیاسی جمع می‌کردند. دینداری و خداپرستی این پادشاهان در *شاهنامه* نیز آمده و احیاناً عنوان «موبَد» که مخصوص پیشوایان دین زردشت است، در مورد ایشان به کار رفته است. مثلاً دربارهٔ جمشید می‌خوانیم:

منم گفت بافرّهٔ ایزدی همم شهریاری وهم موبَدی

بدان را ز بد دست کوته کنم روان را سوی روشنی ره کنم[۲]

و دربارهٔ منوچهر:

همه پهلوانان روی زمین بر او یکسره خواندند آفرین

که فرخ نیای تو این دید راه تو را داد آیین تخت و کلاه

تو را باد جاوید تخت روان همان تاج و هم فرّهٔ موبَدان[۳]

پادشاهان تاریخی ایران باستان نیز بین رهبری دینی و سیاسی جمع می‌کردند. مثلاً اردشیر بابکان، بنیانگذار سلسلهٔ ساسانی، یک روحانی زردشتی بود و در فرمان‌های رسمی، خود را «اردشیر موبَد» می‌خواند. وی مناصب مهم دولتی را به موبَدان سپرد و آیین زردشت را بسیار تقویت کرد. اندیشهٔ سیاسی اردشیر بابکان چنین بود:

---

۱. مثنوی ۲۸۷۳/۴.

۲. *شاهنامه*، ص۲۷.

۳. همان، ص۴۸.

چو بر دین کند شهریار آفرین — برادر شود پادشاهی و دین
چنان دین و شاهی به یکدیگرند — تو گویی که در زیر یک چادرند
نه بی‌تخت شاهی بود دین به جای — نه بی دین بود شهریاری به پای
دو دیبای بر یکدگر بافته — بر آورده پیش خرد تافته
نه از پادشا بی‌نیاز است دین — نه بی دین بود شاه را آفرین
نه آن زین نه این زان بود بی‌نیاز — دو انباز دیدیمشان نیک ساز
دو گیتی همه مرد دینی برد — چو باشد خداوند رای و خرد
چو دین را بود پادشا پاسبان — تو این هر دو را جز برادر مخوان[۱]

و در «عهد اردشیر» که منشور سیاسی اردشیر بابکان است، می‌خوانیم:

آگاه باشید که هرگاه در کشوری یک سردارِ دینیِ نهانی و یک شهریارِ آشکار با هم نسازند، سرانجام، سردار دینی آنچه را که در دست سردار پادشاهی است، از دست او می‌گیرد. زیرا دین بنیاد است و پادشاهی ستون؛ و کسی که بنیاد را در دست دارد، بهتر می‌تواند بر کسی که ستون را دارد، چیره شود و همهٔ بنا را به دست گیرد.[۲]

اندیشهٔ کهن پیوند دین و سیاست در ایران باستان تا عصر ظهور اسلام ادامه یافت. به سخن بزرگان ایران در حضور خسرو پرویز توجه کنیم:

همه مهتران خواندند آفرین — که بی تاج و تختت مبادا زمین
بهی زان فزاید که تو به کنی — مه آن شد به گیتی که تو مه کنی
که هم شاه و هم موبَد و هم ردی — مگَر بر زمین سایهٔ ایزدی[۳]

چند سال بعد، یکی از موبَدان به نام «رادوی» هنگام انقراض سلسلهٔ ساسانی به دست مسلمانان، رابطهٔ دین و سیاست را این گونه بیان کرد:

چنان دان که شاهی و پیغمبری — دو گوهر بود در یک انگشتری[۴]

---

۱. همان، ص ۳۸۰.
۲. *عهد اردشیر*، فقرهٔ ۵.
۳. *شاهنامه*، ص ۵۲۵.
۴. همان، ص ۵۴۴.

سرانجام، اینکه پیوند دین و سیاست در متون مقدس زردشتی چنین ترسیم شده است:

در آیین بهی، پادشاهی دین است و دینْ پادشاهی... بزرگی پادشاهی در بندگی دین مَزدایی است و بزرگی دین مزدایی در پادشاهی. برازندگی و بهبود آفریدگان در این است که با یکی شدن پادشاهی و بهدینی، پادشاهی راستین پدید آید و پادشاهی راستین با دین بهی یکی شود.[1]

اندیشهٔ حکومت در یهودیت نیز پیوسته حضور داشت: قبلاً گفته شد که حضرت موسی(ع) کار خود را با سیاست آغاز کرد و فرعون را به شیوه‌های گوناگون تحت فشار قرار داد تا از آزار بنی‌اسرائیل دست بر دارد و آنان را آزاد کند. وی پس از رهانیدن بنی‌اسرائیل، در صحرای سینا حکومتی تشکیل داد و تا آخر عمر رهبری دینی و سیاسی قوم خود را بر عهده داشت که شرح آن در کتاب تورات آمده است. پس از او، یوشع بن نون رهبر بنی‌اسرائیل شد و پس از وی، شماری از داوران به حل اختلافات داخلی قوم مشغول شدند. بنی‌اسرائیل در آن دوره پادشاهی نداشتند که ایشان را در مقابل همسایگان مهاجم بسیج کند. از این رو، نزد پیامبر عصرشان سموئیل رفتند و از او خواستند پادشاهی را برای ایشان تعیین کند. او جوانی به نام شاؤل (طالوت) را برای آنان به پادشاهی برگزید و وی را با روغن مسح کرد. این مسح پادشاه را الهی می‌ساخت و اطاعت از مسیح (ماشیَح) شرعاً بر همه واجب بود. پس از شاؤل، حضرت داوود(ع) و پس از او، پسرش حضرت سلیمان(ع) پادشاه و مسیح شدند. هنگامی که حضرت سلیمان(ع) درگذشت، پسرش رحُبعام جانشین او شد و پادشاهی در نسل وی ادامه یافت. از سوی دیگر، ده قبیله از قبایل دوازده‌گانهٔ بنی‌اسرائیل رحبعام را رد کردند و یکی از سرداران حضرت سلیمان(ع) به نام یرُبعام بن نباط را به پادشاهی برداشتند. از این زمان، بنی‌اسرائیل دو کشور داشتند: کشور یهودا با فرمانروایی رحبعام در جنوب و کشور اسرائیل با فرمانروایی یربعام در شمال. پادشاهی هر یک از این دو کشور در نسل این دو تن ادامه یافت تا اینکه کشور

---

۱. دینکرد ۴۷.

اسرائیل در سال ۷۲۲ق.م. به دست آشوریان و کشور یهودا در سال ۵۸۷ق.م. به دست بابلیان سقوط کرد و مردم آن سرزمین‌ها کشته یا اسیر شدند. سرنوشت اسیران کشور اسرائیل معلوم نیست، ولی اسیران کشور یهودا پس از فتح بابل به دست کورش، آزاد شدند و گروهی از ایشان با حمایت وی به فلسطین بازگشتند.

در گیر و دار این حوادث اندیشهٔ مسیح موعود در اذهان بنی‌اسرائیل پدید آمد. این اندیشه بارور شد و بنی‌اسرائیل به کمک آن بر نومیدی و افسردگی چیره شدند و انتظار مسیحا بقا و دوام آن قوم را تضمین کرد.

یهودیان منتظر بیش از ۲۰۰۰ سال از اقدام جدی برای احیای حکومت دینی بربادرفتهٔ خود پرهیز می‌کردند و تشکیل حکومت را بر خلاف آرمان انتظار می‌دانستند. کسانی هم در گوشه و کنار با ادعای مسیحایی در این راه اقدام کردند، ولی موفقیتی به دست نیاوردند.

حدود یک قرن پیش صهیونیست‌ها همکیشان خود را به داشتن حکومتی مستقل راضی کردند و حکومت سکولار یهودیان به نام *اسرائیل* در سال ۱۹۴۸ بر خاک غصب‌شدهٔ فلسطین ایجاد شد.

در مسیحیت نیز به شرحی که گذشت، پاپ‌ها مدت هزار سال (۸۰۰ـ۱۸۰۶) رهبری دینی و دنیوی مردم را در اختیار داشتند و به نشانهٔ این دو رهبری، دو شمشیر بر کمر می‌بستند. آن حکومت به اندازه‌ای مقتدر بود که وقتی پاپ گرگوری هفتم بر هنری چهارم پادشاه آلمان خشم گرفت و او را تکفیر و از پادشاهی عزل کرد، هنری با رنج و زحمت فراوان رهسپار دربار پاپ شد و سه روز با پای برهنه و لباس سفید در برف ایستاد تا رضایت وی را جلب کرد و تاج و تخت خود را باز یافت. البته سه سال بعد، همین پاپ او را دوباره تکفیر و عزل کرد. این بار هنری به رم لشکر کشید و گرگوری را از رم بیرون کرد و شخصی دیگر را به‌جای او به پاپی گمارد.

پاپ‌ها مانند خلفای جهان اسلام، رئیس دین و دنیای مردم بودند. اکنون حدود ۲۰۰سال است که حکومت پاپ در واتیکان محدود شده در حالی‌که خلافت اسلامی به‌شرحی که خواهیم گفت، از ۸۰ سال پیش به طور کامل برچیده شده است.

پیامبر عالی‌قدر اسلام نیز حکومت مقتدری با مرکزیت مدینهٔ منوره تشکیل داد و هنگامی که به «رفیق اعلی» پیوست، جانشینی آن حضرت برای مسلمانان مهم‌ترین مسئله بود. به همین علت، برخی از یاران او به جای تجهیز پیکر پاک و مطهرش، در مکانی به نام سقیفهٔ بنی‌ساعده گرد آمدند و ابوبکر بن ابی‌قحافه را به رهبری مسلمانان برگزیدند. شیعیان معتقدند که حضرت رسول اکرم(ص) به امر خدای متعال حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) را هفتاد روز پیش از رحلتش در مکانی به نام «غدیر خم» به جانشینی خود نصب کرده بود و تعیین خلیفه‌ای دیگر نادرست بوده است. اهل سنت حادثهٔ عظیم غدیر خم را صرفاً تجلیلی می‌دانند که پیامبر عالیقدر از آن امام بزرگوار به عمل آورد.

مسلمانان حاضر در سقیفه با عمل خود، نهادی را در اسلام پدید آوردند که «خلافت» نامیده شد. خلافت اسلامی مانند منصب پاپی مقدس شد و اگر کسانی هم مانند آل‌بویه قدرت را به دست می‌گرفتند، به نهاد خلافت کاری نداشتند و آن را محترم می‌شمردند.

البته اهل حل و عقد گاهی به خلیفه فشار می‌آوردند تا کناره‌گیری کند و در صورتی که به هدف خود نایل می‌شدند، خلیفهٔ دیگری را به جای او نصب می‌کردند. خلیفهٔ سوم در مقابل چنین فشارهایی ایستادگی کرد و استعفا نداد تا کشته شد، ولی فشار و شکنجه برای کناره‌گیری در بیشتر موارد (مانند تنی چند از خلفای عباسی) نتیجه داشته است. گاهی هم میل به چشمان خلیفهٔ مستعفی می‌کشیدند و او را به روزی می‌انداختند که لازم می‌شد برای گذران زندگی خود گدایی کند. خلافت پس از حملهٔ هولاکوخان مغول به بغداد در سال ۶۵۶ در ظاهر منقرض شد، ولی به سبب تقدسی که داشت، در سال ۶۵۹ به صورت اسمی در مصر احیا شد و افرادی از بنی‌العباس در کنار پادشاهان ممالیک، به طور تشریفاتی خلافت کردند. سپس در سال ۹۲۲ سلطان سلیم عثمانی مصر را فتح کرد و با دریافت ودایع خلافت از آخرین خلیفهٔ عباسی، خود را خلیفه خواند و خلافت را به آل عثمان منتقل کرد. خلافت در مجموع بیش از ۱۳ قرن دوام یافت تا اینکه سرانجام، کمال آتاتورک آن

را در سال ۱۳۴۲هـ.ق. برابر با ۱۹۲۴م. الغا کرد.

در آن هنگام، مسلمانان متحیر ماندند که در خطبه‌های نماز جمعه نام چه کسی را بر زبان بیاورند. تا آن روز خلفا رئیس دین و دنیای مردم بودند و یاد کردن نامشان برای دعا در خطبه‌های نماز عبادی ـ سیاسی جمعه واجب بود. در آن زمان برخی از کشورهای اسلامی کوشیدند پادشاه خود را خلیفهٔ جهان اسلام معرفی کنند، ولی این تلاش‌ها به جایی نرسید و مشکل به این صورت حل شد که دعا به پادشاه یا رئیس جمهور هر کشور اسلامی جایگزین دعا به خلیفهٔ مسلمانان شود و نماز جمعه ادامه یابد.

در دوران خلافت عباسی، حکومت‌های مستقلی نیز در ایران، اندلس، شمال آفریقا و مناطق دیگر جهان اسلام برپا شد. این حکومت‌ها برخی اوقات از اقمار خلافت به شمار می‌رفتند و برخی اوقات کاملاً مستقل بودند. خوارج و شیعیان زیدی و اسماعیلی و اثناعشری نیز حکومت‌های دینی متعددی در اماکن مختلف جهان اسلام داشتند.

خلفا عالی‌ترین مقام دینی و دنیوی جهان اسلام بوده‌اند و باید منصب آنان را با منصب پاپ‌های مسیحیت برابر دانست.

دیدگاه‌های سیاسی گوناگون در باب امامت یعنی جانشینی پیامبر اکرم(ص) سه مذهب اصلی را میان مسلمانان پدید آورد:

۱. مذهب اهل سنت مبنی بر اینکه نصب امام بر مسلمانان واجب است؛

۲. مذهب شیعیان مبنی بر اینکه نصب امام بر خدای متعال واجب است؛

۳. مذهب جمعی از خوارج مبنی بر اینکه نصب امام بر کسی واجب نیست.

سایر اختلافات دربارهٔ اموری مانند جبر و اختیار و جزئیات مربوط به نماز و روزه پس از اختلاف در رهبری و تشکیل فرقه‌ها به تدریج پدید آمده است.

۲ـ۱۲. قدرت و ارزش

برخی ادیان و مذاهب بر اساس قدرت و برخی دیگر بر اساس ارزش به حیات خود

ادامه داده و می‌دهند. پس از مسیحی شدن قسطنطین و رسمیت یافتن مسیحیت در امپراتوری روم، این دین قدرت را جدی گرفت و قیصرهای مسیحی و پاپ‌ها حدود ۱۵ قرن با اقتدار تمام حکومت کردند و این چیزی بود که شهروندان به آن مباهات می‌کردند. از آنجا که معمولاً قدرت فساد می‌آورد، حکومت پاپ‌ها آلوده شد و مصلحانی برای بازگرداندن ارزش‌های از دست‌رفته قیام کردند. این مصلحان پس از کسب موفقیت دو گروه‌شدند: برخی به کمک رؤسا و حاکمان محلی حکومت تشکیل دادند و سرانجام، به همان راهی افتادند که برای نابودی آن قیام کرده بودند؛ برخی دیگر به شکل اقلیت‌های کوچک زیر سایهٔ آن دو حکومت به حیات خود ادامه دادند و چون حکومت نداشتند، توانستند ارزش‌هایی را که حدود پنج قرن از آنها دم زده بودند، نگه‌دارند. فرقه‌های صلح‌گرا (pacifist) مانند آمیش‌ها (Amish) و منونی‌ها (Mennonites) از این دسته‌اند.

در جهان اسلام، اهل سنت با داشتن خلفایی به عظمت پاپ‌ها، قدرت‌گرا بوده‌اند و فسادهای خلفا را توجیه می‌کرده‌اند، گرچه الغای خلافت به دست آتاتورک در سال ۱۹۲۴، این گرایش را ضعیف کرده است؛ و شیعیان با داشتن امامانی به قداست حضرت مسیح(ع)، ارزش‌گرا بوده و به کم‌تر از رهبر معصوم راضی نمی‌شده‌اند، گرچه تأسیس حکومت شیعی صفویان در سال ۹۰۶ هجری قمری این گرایش را ضعیف کرده است.

۳ـ۱۲. حکومت و انتظار

پیروان ادیان یا حکومت دارند و یا به جای داشتن حکومت، در انتظار آن روزشماری می‌کنند. مسیحیت از قرن چهارم میلادی حکومت داشته و به آن دلخوش بوده است، ولی یهودیت پس از انقراض سلطنت مقتدر باستانی خویش در سال ۵۸۷ق.م.، پیوسته در انتظار پادشاهی به سر برده است که مانند داوود و سلیمان، *ماشیَح* باشد یعنی پیامبری از جانب خدا او را «مسح» کند تا همه از او اطاعت کنند و او بتواند آرمان‌ها و اهداف بلند یهودیان را محقق سازد. تشکیل رژیم غاصب

فلسطین در سال ۱۹۴۸ نیز به عقیده عموم یهودیان به معنای نفی این انتظار نیست و به همین دلیل به انتظار خود ادامه می‌دهند.

در جهان اسلام نیز تسنن دولت داشته است، ولی تشیع در انتظار وجود مبارک حضرت مهدی(ع) روزشماری می‌کرده است. تشکیل دولت صفوی و برپایی جمهوری اسلامی ایران نیز ابداً به معنای نفی این اعتقاد اصیل نیست، بلکه در هر دو مورد، انتظار ادامه یافته است.

شیعیان دوازده امامی از نظر عقیدتی منتظر قیام یکی از ائمهٔ طاهرین(ع) بودند و سرانجام، این انتظار به وجود مبارک امام دوازدهم(ع) تعلق گرفت.

در دوره‌های بعد حکومت‌هایی شیعی مانند حکومت سربداران و صفویان تشکیل شد و مورد تأیید علمای شیعه واقع شد. وحدت دین و سیاست در آن روزگار اقتضا می‌کرد که این حکومت‌ها به ساختن مساجد و مدارس و تزیین مشاهد مشرفهٔ ایران و عراق اهتمام داشته باشند و پادشاهان آن نظام‌ها در زمان‌هایی برای سلطنت خود از فقهای بزرگ اجازه بگیرند. منصب قضا نیز در اختیار علما بود.

حضرت امام خمینی(ره) در باب انتظار دیدگاه ویژه‌ای داشت که نقطهٔ عطف مهمی در تاریخ شیعه به شمار می‌رود و انقلاب اسلامی ایران از برکات این دیدگاه است. آن حضرت در ایام تبعید در نجف اشرف، هنگام بحث پیرامون ولایت فقیه، چنین گفت:

> از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند صد سال می‌گذرد و ممکن است صدهزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد. آیا در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟! قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان، تبلیغ، نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت‌فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال و پس از غیبت صغری، اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟ اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.[۱]

۱. ولایت فقیه (*حکومت اسلامی*)، (مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، ۱۳۷۳)، ص۱۹.

۴ـ۱۲. رهبری باطنی

قبلاً گفتیم که شیعیان دوازده امامی از نظر عقیدتی منتظر قیام یکی از ائمهٔ طاهرین(ع) بودند و سرانجام، این انتظار به وجود مبارک امام دوازدهم(ع) تعلق گرفت.

اکنون می‌گوییم که در زمان انتظار، رهبری باطنی مطرح می‌شود. رهبر باطنی ممکن است حاضر باشد مانند یازده امام(ع)[1] یا غایب مانند حضرت امام مهدی(ع). شیعیان رهبران باطنی خود را *امام* می‌نامند و این واژه (مانند واژهٔ مسیح در مسیحیت) در اصل به رهبر ظاهری اطلاق می‌شده است و به همین علت، قرآن کریم علاوه بر امامان هدایت‌کننده،[2] به *ائمهٔ کفر*[3] و *امامانی* که مردم را به آتش فرامی‌خوانند،[4] اشاره می‌کند و از حضرت امام جعفر صادق(ع) روایت شده است که مردم نیازمند *امامی نیکوکار* یا *زشت‌کردار* هستند تا نظم را در جامعه بر قرار کند.[5] لقب *امام* (مانند مسیح) بعداً برای رهبران باطنی محض به کار گرفته شد.

یهودیان به «مسیح» نامیده شدن حضرت عیسی(ع) که حکومت نداشت و مخالفان تصوف به «شاه» نامیده شدن اقطاب صوفیان طعنه می‌زنند، ولی اهل سنت با «امام» نامیده شدن دوازده رهبر *باطنی* تشیع مخالفتی ندارند؛ زیرا همهٔ مسلمانان علمای اسلام را «امام» می‌نامند.[6]

۵ـ۱۲. روحانی

بسیاری از ادیان جهان *روحانی* دارند یعنی طبقه‌ای در آن جوامع وجود دارد که بر

---

۱. این امامان در مدت ۲۵۰ سال، تنها در پنج سال حکومت حضرت امیرالمؤمنین(ع) و شش ماه حکومت حضرت امام حسن مجتبی(ع) و زمان قیام حضرت سیدالشهداء(ع) رهبر ظاهری نیز بوده‌اند.

۲. انبیاء ۷۳.

۳. توبه ۱۲.

۴. قصص ۴۱.

۵. *بحارالانوار* ج ۲۴، ص ۱۵۷.

۶. شهید ثانی(ره) در آغاز شرح *لمعه*، شهید اول(ره) را و مرحوم شیخ محمدحسن نجفی(ره) در آغاز *جواهرالکلام*، مرحوم محقق حلی(ره) را *امام* نامیده‌اند.

اساس انتصاب و گرفتن لقبی مانند کاهن و کشیش، بین خدا و خلق واسطه می‌شوند. آنان امتیازات و محرومیت‌هایی دارند. رهبری مراسم عبادی از امتیازاتی است که از آن برخوردارند و احیاناً از ازدواج و مالکیت محروم می‌شوند.

ممکن است روحانی با عالم دینی تفاوت کند به این معنا که عالم دینی صرفاً متخصص الهیات است: در حوزه علمیهٔ آن دین تدریس می‌کند و دربارهٔ معارف آن کتاب و مقاله می‌نویسد. چنین فردی اگر به مقام روحانیت نصب شود، می‌تواند مراسم دینی را رهبری کند و اگر نصب نشود، چنین حقی را ندارد.

برخی از امور عادی نیز ممکن است در دینی از وظایف روحانیون به شمار رود؛ مانند ازدواج در یهودیت و مسیحیت. وظایف متعدد و عجیب و غریب روحانیون یهودی (مانند معاینه کردن مبروصی که بهبود یافته است به منظور حکم به طهارت وی) در سفر لاویان تورات آمده است. ازدواج نیز که در مسیحیت (به ویژه نزد کاتولیک‌ها و ارتدکس‌ها) تقدس شدید دارد، تنها در صورتی که کشیشی یا اسقفی مراسم عقد را در کلیسا اجرا کند، تحقق می‌یابد.

در بیشتر ادیان، وظایف گوناگون روحانی و اصولاً عبادت در معابد صورت می‌گیرد و در بیرون آن رسمیت ندارد.

آموختن علوم دینی و تخصص در آنها در انحصار هیچ گروه و طبقه‌ای نیست و همه مردم از زن و مرد و حتی کسانی که به آن دین معتقد نیستند، می‌توانند علوم آن دین را بیاموزند. دربارهٔ روحانی شدن زن یعنی صلاحیت اجرای مراسم اختلاف است؛ مثلاً فرقه‌های مسیحیت در اینکه زن کشیش یا اسقف شود، اختلاف دارند. بسیاری از فرقه‌های پروتستان چنین چیزی را مجاز می‌دانند.[1]

۱. چند سال پیش، کلیسای انگلیکن به جواز کشیش شدن بانوان فتوا داد. این فتوا بر جمعی از روحانیون همان کلیسا گران آمد و تصمیم گرفتند کلیسای انگلیکن را ترک کنند و کاتولیک شوند. این روحانیون همسر داشتند و این مسئله می‌توانست مشکل ایجاد کند؛ زیرا روحانی کاتولیک باید مجرد باشد. اما پاپ اجازه داد که آنان با وجود همسر، کاتولیک شوند. این قضیه اعتراض برخی از روحانیون کاتولیک را در پی داشت که گفتند اگر روحانی می‌تواند همسر داشته باشد، پس چرا ما باید از آن محروم باشیم؟

اسلام روحانی ندارد و به همین علت، درک مفهوم روحانی برای مسلمانان بسیار مشکل است.[۱] علما و فقهای اسلام به ما آموخته‌اند که در این دین مؤمن مستقیماً با خدا ارتباط برقرار می‌کند و بر خلاف مسیحیت و بسیاری از ادیان دیگر، نماز می‌تواند فرادی باشد. برای نماز جماعت نیز روحانی را لازم ندانسته و شرائط دیگری را ذکر کرده‌اند.

ولی اسلام *عالم* دارد و سفر به مراکز علوم دینی (حوزه‌های علمیه) برای «تفقّه در دین» طبق دستور قرآن مجید (توبه ۱۲۲) واجب کفایی است. از سوی دیگر، تقلید از عالم فقیه بر هر مسلمانی شرعاً واجب است مانند رجوع به کارشناس که هر انسان عاقلی به آن اقدام می‌کند. در نماز نیز اقتدا به عالم افضل و اولی است.

همچنین در بسیاری از ادیان مانند مسیحیت، نماز باید در معبد خوانده شود و در غیر آن امکان ندارد. ولی در اسلام، تمام روی زمین معبد است.[۲]

۱۳. آخرت‌شناسی

بحث دربارهٔ روزهای پایانی (رجعت و قیامت) «آخرت‌شناسی» (Eschatology) نامیده می‌شود. در اینکه آیا رجعت همان قیامت است یا نه، در یهودیت و اسلام دو نظر وجود دارد. برای نمونه در اسلام، شیعیان به رجعت و قیامت معتقدند، ولی اهل سنت فقط به قیامت عقیده دارند و آیاتی که شیعیان به رجعت تفسیر می‌کنند، به عقیدهٔ آنان مربوط به قیامت است. مسیحیان رجعت و قیامت را یکی می‌دانند و می‌گویند حضرت مسیح(ع) که به عقیدهٔ آنان خداست، هنگامی که برای بار دوم بیاید و حکومت هزارساله تشکیل دهد، برای داوری نهایی مردم قیامت بر پا خواهد کرد و آنان را به بهشت یا جهنم خواهد فرستاد. بیشتر یهودیان که به رستاخیز معتقدند و آن را به بعضی از یهودیان اختصاص می‌دهند، دربارهٔ ارتباط رجعت با قیامت چند دیدگاه دارند.

---

۱. مخصوصاً اکنون که بیش از نیم قرن است علما و طلاب را *روحانی* می‌نامند. البته این عنوان عرفی با هیچ ادعایی همراه نیست.

۲. «جعلت لی الارض مسجداً و طَهوراً.» (حدیث نبوی: *بحارالانوار* ج۸ ص۳۸).

۱ـ۱۳. اخبار وحشتناک آخرالزمان

فرا رسیدن پایان جهان یکی از دغدغه‌های همیشگی بشر بوده است و در همهٔ پیشگویی‌های مربوط به آخرالزمان خبرهای وحشتناک و نگران‌کننده‌ای وجود دارد. وصف این حوادث در یهودیت چنان هولناک بود که در گذشته برخی از بزرگان یهود دعا می‌کردند خدا ظهور مسیحا را در عصر آنان قرار ندهد![1] در مسیحیت گفته می‌شود در آخرالزمان هنگامی که شیطان آزادی مجدّد به دست می‌آورَد، آشوب و ناامنی جهان را فرا می‌گیرد و ستمکارانی ظاهر می‌شوند و جنگ‌های خونینی در سراسر جهان به راه می‌اندازند.

اخبار وحشتناک آخرالزمان در اناجیل نیز آمده است:

پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت‌های هیکل را بدو نشان دهند. عیسی ایشان را گفت: آیا همهٔ این چیزها را نمی‌بینید؟ هرآینه به شما می‌گویم: در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود. و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند: به ما بگو که این امور کی واقع می‌شود و نشانه آمدن تو و انقضای عالم چیست؟ عیسی در جواب ایشان گفت: زنهار کسی شما را گمراه نکند؛ از آن رو که بسا به نام من آمده، خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد. و جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید؛ زنهار مضطرب مشوید زیرا وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست. زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جای‌ها پدید آید. اما همهٔ اینها آغاز دردهای زه است... پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس برپا شده بینید، هر که خواند دریافت کند، آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان بگریزد و هر که بر بام باشد، به جهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید و هر که در مزرعه است، به جهت برداشتن رخت خود برنگردد. لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایام! پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود.[2] زیرا در آن زمان چنان مصیبت عظیمی

---

۱. جولیوس گرینستون، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ص۶۲.

۲. بر مبنای شرع یهود، در روز شنبه نباید بیش از یک کیلومتر سفر کرد. حضرت عیسی مسیح(ع) احکام تورات را محترم می‌شمرد و در متن بالا، حکم سبت را تا زمان بعد از خود در نظر گرفته است.

ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد. و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن به خاطر برگزیدگان آن روزها کوتاه خواهد شد... و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد. آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید. و فرشتگان خود را با صور بلندآواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلک فراهم خواهند آورد... (متّی ۲۴: ۱ـ۵۱)

در مجموعه‌های حدیثی قدیم جهان اسلام مانند «صحیح بخاری» که در قرن سوم هجری تألیف شده، بخشی به نام «کتاب الفِتَن» وجود دارد که از آشوب‌های آخرالزمان سخن می‌گوید. این گونه احادیث «مَلاحِم» نامیده می‌شوند. مَلاحِم جمع «مَلْحَمه» به معنای جنگ است.

۲ـ۱۳. موعود ادیان

همهٔ ادیان معروف موعود دارند و هر کدام با نام‌ها و ویژگی‌هایی. پیشگام موعود (الیاس، عیسی، سید حسنی و...) و معارض موعود (دجال، سفیانی و...) نیز در ادیان گوناگون مطرح هستند. توجه و اهتمام پیروان ادیان به موعود به ضعف و قوت آنان بستگی دارد: *یهودیان پس از سقوط دولتشان* به وسیلهٔ بختنصّر و *مسیحیان پیش از تشکیل دولتشان* به وسیلهٔ قسطنطین، بیشتر منتظر موعود بوده‌اند و میان مسلمانان، *شیعیان اثناعشری که دولت نداشته‌اند*، از اهل سنت که دولت داشته‌اند، بیشتر منتظر بوده‌اند.

یهودیان منتظر موعودی از خاندان حضرت داوود(ع) هستند که به دنیا خواهد آمد و اسم او را نمی‌دانند (شاید اسمش *داوود* یا *مناحم* باشد). مسیحیان منتظرند حضرت مسیح(ع) که حدود ۲۰۰۰ سال پیش مصلوب شده و از قبر برخاسته و به آسمان رفته است، دوباره بیاید. اصل مسیحیت هم با اعتقاد به ظهور موعود پدید آمده است (همان طور که مدعی شدیم مسیحیت در ابتدا به عنوان عرفان یهودیت پدید آمده است، ولی خودش هم عرفان ویژه‌ای دارد).

ظهور برخی از خدایان به صورت انسان یا حیوان در آیین هندو مطرح است و

آن صورت را «اَوَتار» می‌نامند. هندوان منتظر «کَلْکی» دهمین جلوهٔ ویشنو هستند که شمشیر به دست و سوار بر اسب سفید، ظاهر خواهد شد. بوداییان منتظر ظهور بودا به صورت *میتریا* (*میتریه*)[۱] هستند.

موعود یهودیان مانند مهدی اهل سنت است که بناست متولد شود[۲] و موعود مسیحیان مانند مهدی شیعیان است که تولد یافته و غایب شده است و در آخرالزمان ظهور خواهدکرد. در سایر ادیان و مذاهب نیز این دو عقیده دیده می‌شود.

۳ـ۱۳. شهید و موعود

دشمنان خدای متعال همواره تلاش کرده‌اند بر دوستان او پیروز شوندِ و آنان را از بین ببرند. چنین چیزی بر خلاف انتظار مؤمنان است. مثلاً پیروزی دشمنان خدا بر دوستان خدا در صحرای کربلا و کشته شدن حضرت امام حسین(ع) و یارانش یکی از مشکلاتی بوده است که حلّ آن را از جناب حسین بن روح(ره) خواسته‌اند و وی از جانب حضرت مهدی(ع) آن را توضیح داده است.[۳] برخی از غلات شیعه نیز با استناد به آیهٔ شریفهٔ «لن یجعل اللّه للکافرین علی المؤمنین سبیلاً» (نساء ۱۴۱) ادعا می‌کردند که حضرت امام حسین(ع) کشته نشده، بلکه خدای متعال آن حضرت را به آسمان برده و یکی از یاران فداکار وی به نام حنظلة بن اسعد الشامی که خود را در برابر آن حضرت سپرِ تیرها و نیزه‌ها می‌کرده،[۴] به جای او کشته شده است. حضرت امام رضا(ع) با ردّ این ادعا، آیهٔ مذکور را به برتری حجت مؤمنان تفسیر کرده است.[۵] و در اناجیل می‌خوانیم هنگامی که حضرت عیسی(ع) از رنج کشیدن و

---

۱. (Maitreya) در زبان سانسکریت به معنای «دوست‌دارنده» است.

۲. قلیلی از اهل سنت منکر مهدویت هستند مانند ابن خلدون و قلیلی از آنان به مهدویت امام دوازدهم شیعه معتقدند مانند ابن عربی. (دربارهٔ این شخصیت رجوع شود به مقالهٔ مؤلف، «نکاتی چند دربارهٔ ابن عربی» در فصلنامهٔ *هفت آسمان*، شمارهٔ ۲۴).

۳. *بحارالانوار* ج۴۴، ص۲۷۳ـ۲۷۴.

۴. همان، ج۴۵، ص۲۳.

۵. همان، ج۴۴، ص۲۷۱ـ۲۷۲.

کشته شدن خود در آینده سخن می گفت، پطرس وقوع چنین اموری را برای وی محال دانست. ولی آن حضرت که اندیشه‌ای الهی داشت، پطرس را که اندیشه‌ای انسانی داشت، به شدت طرد کرد.[1]

باری، یکی از وظایف ادیان این است که ناکامی این تلاش دشمنان خدا را اثبات و شهیدان را زنده و شاهد اعلام کنند. و اینک چند نمونه:

۱. در قرآن مجید آمده است که حضرت ابراهیم(ع) پس از اینکه به دست دشمنان خدا به آتش افکنده شد، آتش به امر خدا برای وی سرد و سالم (انبیاء ۶۹) و طبق برخی روایات گلستان شد.

۲. همچنین در قرآن مجید آمده است که خدای متعال حضرت عیسی مسیح(ع) را پیش از آنکه مصلوب شود، به سوی خود بالا برد (نساء ۱۵۷ـ۱۵۸).

۳. و در پایان هر چهار انجیل می‌خوانیم که حضرت عیسی(ع) پس از مصلوب شدن زنده شد و از (میان) مردگان برخاست و به آسمان رفت.

۴. «رجعت» یعنی از خاک برخاستن ظالمان و مظلومان در آخرالزمان برای استیفای حقی که پایمال شده، نیز در ادیان به چشم می‌خورَد.

در مسیحیت شهید و موعود شخص مسیح است،[2] ولی در اسلام شهید از موعود جداست: امام سوم شهید و امام دوازدهم موعود است. این موعود در اولین لحظهٔ قیام خود در روز عاشورا، شهادت مظلومانهٔ جدّ بزرگوارش را به جهانیان اعلام خواهد کرد. از سوی دیگر، آن شهید بزرگوار به فرزند عزیزش خواهد پیوست و پس از وی، مدتی طولانی حکومت خواهد کرد.[3]

---

۱. متّی ۱۶: ۲۱ـ۲۳ و مرقس ۸: ۳۱ـ۳۳.

۲. باید توجه داشت که مسیحیان هرگز حضرت عیسی(ع) را «شهید» نمی‌نامند، بلکه بر اساس عقیدهٔ فدا، وی را «قربانی» می‌نامند. تعبیر «شهید» در متن برای هماهنگی با سایر شهیدان است. البته مسیحیت، مانند هر دین دیگر، از زمان حواریون تا کنون شهدای فراوانی تقدیم کرده است.

۳. طبق احادیثی که دربارهٔ «یوم الکرّة» در تفسیر *البرهان*، ذیل آیهٔ ۶ از سوره اسراء آمده است، حضرت امام حسین(ع) در رجعت نقش بسیار مهمی خواهد داشت و تجهیز حضرت مهدی(ع) بر عهدهٔ آن حضرت خواهد بود. حدیث زیر که به حضرت امام جعفر صادق(ع) نسبت ←

شهیدان زمان گذشته و موعودهای زمان آینده برای ثبات و دوام زمان حال ادیان بسیار اهمیت داشته و دارند.

۴ـ۱۳. انتظار فرج

هر سه دین ابراهیمی از نزدیک بودن آخرالزمان (رجعت و قیامت) سخن گفته‌اند و هر سه از توقیت به شدت نهی کرده و مردم را از پیروی توقیت‌کنندگان بر حذر داشته‌اند، ولی توقیت پیوسته نزد پیروان آن ادیان به شکل جدی وجود داشته و دارد. آنان علامت‌های ظهور را که در سنت‌های ادیان وجود دارد، با عصر خود تطبیق می‌دهند. برخی از آن علامت‌ها به رخ دادن حوادثی ناگوار در جهان و برخی دیگر به نابهنجار شدن اخلاق و معنویات مردم مربوط می‌شود.

بسیاری از توقیت‌کنندگان با استفاده از حروف ابجد، *ماده تاریخ ظهور* را استخراج می‌کنند و به آن دل می‌بندند. کسانی هم در هر سه دین ابراهیمی کفش و کلاه و اسب و عصا و شمشیر (و احیاناً اصحاب خاص) آماده کرده و با تجهیزات کامل در انتظار مانده‌اند. یهودیانی به امید سر برآوردن او از پشت کوه به افق چشم دوخته‌اند، مسیحیانی برای وی آپارتمان تهیه کرده و مسلمانانی در روزهای جمعه به صحرا رفته و با فریاد *العجل یا صاحب الزمان*(ع)، عشق و اشتیاق خویش را به ظهور آن عزیز ابراز داشته‌اند.

موعود ویژگی‌های نمادینی دارد: موعود یهودیت از خاندان داوود است که در زادگاه داوود یعنی شهر بیت‌لحم به دنیا می‌آید، احتمالاً نام او «داوود» است؛ موعود مسیحیت دوازده حواری[1] دارد که بر دوازده سبط بنی‌اسرائیل حکومت خواهند کرد و موعود اسلام نامش و کنیه‌اش (و طبق برخی نقل‌ها، نام پدرش) مانند حضرت رسول اکرم(ص)، یارانش ۳۱۳ تن به تعداد اهل بدر، محل قیام آن حضرت

← داده شده است، آن حضرت را داور روز جزا معرفی می‌کند که به عقیدهٔ مسیحیان دربارهٔ حضرت عیسی(ع) شباهت دارد: «إنّ الذی یلی حساب الناس قبل یوم القیامة الحسینُ بن علیٍّ؛ فأمّا یوم القیامة فإنّما هو بعثٌ الی الجنّة و بعثٌ الی النار.»

۱. *حواری* در زبان حبشی به معنای رسول است.

کنار کعبهٔ مشرفه مانند جد بزرگوارش و محل حکومتش شهر کوفه مرکز حکومت حضرت امیرالمؤمنین(ع) خواهد بود.

این ویژگی‌های نمادین برای مدعیان تنگناهایی ایجاد کرده است که باید خود را از آنها برهانند تا مورد قبول واقع شوند. یهودیان به مسیحیان می‌گفتند که حضرت عیسی(ع) به دلایل زیر نمی‌تواند مسیحای موعود باشد:

۱. وی از نسل حضرت داوود(ع) نیست؛

۲. در بیت‌لحم متولد نشده است؛

۳. کسی او را مسح نکرده است؛

۴. پیش از وی، الیاس از آسمان برنگشته است؛

۵. او بر دشمنانش پیروز نشده است.

برای رفع این اشکالات اساسی، اقداماتی شده است، از این قرار:

۱. هر یک از متّی و لوقا (شاید بی‌خبر از یکدیگر) نسب‌نامه‌ای برای ناپدری او (یوسف نجار) ساخته و حضرت داوود(ع) را در آنها گنجانده‌اند و این دو نسب‌نامه با یکدیگر هماهنگ نیستند.[۱] از سوی دیگر، از حضرت عیسی(ع) نقل کرده‌اند که بنا نبوده است مسیحای موعود از نسل داوود باشد.[۲]

۲. مدعی شده‌اند حضرت عیسی(ع) که اهل ناصرهٔ ایالت جلیل بوده، در بیت‌لحمِ ایالت یهودیه به دنیا آمده است.[۳]

---

۱. حضرت مریم(ع) نیز از خاندان داوود نبوده است؛ زیرا با تأمل در باب اول انجیل لوقا، معلوم می‌شود که الیصابات مادر یحیی از خاندان هارون بوده (لوقا ۱: ۵) و حضرت مریم(ع) از خویشاوندان الیصابات بوده است (لوقا ۱: ۳۶). کسی که از خاندان هارون باشد، خودش و خویشاوندش نمی‌توانند از خاندان داوود باشند؛ زیرا داوود از خاندان هارون نبوده است.

۲. متّی ۲۲: ۴۱ـ۴۶؛ مرقس ۱۲: ۳۵ـ۳۷ و لوقا ۲۰: ۴۱ـ۴۴.

۳. رک.: داستان تولد حضرت مسیح(ع) در انجیل‌های متّی و لوقا. در انجیل یوحنّا (۷: ۴۱ـ۴۳) می‌خوانیم: «و بعضی گفتند: او مسیح است و بعضی گفتند: مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟ آیا کتاب نگفته است که از نسل داوود و از بیت‌لحم، دهی که داوود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟ پس دربارهٔ او میان مردم اختلاف افتاد.»

۳. در مورد مسح شدن او گفته شده که وی مسح‌شدهٔ خدا بوده است.[۱]

۴. از خود عیسی(ع) نقل کرده‌اند که حضرت یحیی(ع) همان الیاس بوده که آمده است.[۲]

۵. پیروزی بر دشمنان را نیز می‌توان برای هر کسی ادعا کرد و به همین دلیل، نقل شده است که حضرت عیسی(ع) گفت: «خاطر جمع دارید؛ زیرا من بر جهان غالب شده‌ام.»[۳] همچنین مسیحیان پیوسته از پیروزی وی بر مرگ و شیاطین سخن گفته‌اند.

تمهیداتی از این قبیل برای قابل قبول کردن مسیحاییِ حضرت عیسی(ع) در مواردی از عهد جدید یافت می‌شود. با تلاش برای رفع این شبهات، مسیحیت استوار شده است و میلیون‌ها انسان با پذیرش آن دین، زندگی پاک و مهذبی را برگزیده و در عشق به حضرت عیسی مسیح(ع) سوخته‌اند.

ما مسلمانان بدون توجه به مسائل بالا، به پیروی از قرآن مجید، لقب «مسیح» را برای حضرت عیسی(ع) قبول داریم.

۵ـ۱۳. موعودهای دروغین ادیان

شوق ظهور موجب شده است که تعداد زیادی *مسیحا* در یهودیت و مسیح در مسیحیت و *مهدی* در اسلام و تعدادی پیغمبر و *خدا* در هر سه دین قیام کنند و آشوب‌هایی بیافرینند. یهودیان معتقدند که حضرت عیسی مسیح(ع) یک مسیحای کاذب بوده است که تاریخ یهودیت مانند وی را بسیار دیده است و تصور می‌کنند که توانسته‌اند موجبات اعدام او را فراهم کنند. البته آن حضرت توقعی را که ایشان از مسیحای موعود داشته‌اند، برنیاورده و مصائب و آلام یهودیان را کاهش نداده است.

---

۱. لوقا ۴: ۱۸؛ اعمال رسولان ۴: ۲۷ و ۱۰: ۳۸ (رک.: اشعیا ۶۱: ۱).

۲. متّی ۱۱: ۱۴ و ۱۷: ۱۰ـ۱۳ و مرقس ۹: ۱۱ـ۱۳. البته خود حضرت یحیی (ع) هنگام معرفی خویش، به رهبران یهود گفته است که وی الیاس نیست (یوحنا ۱: ۲۱).

۳. یوحنّا ۱۶: ۳۳.

برخی از کسانی که دربارهٔ ظهور و علائم و وقت آن فکر و تحقیق می کنند، گرفتار نوعی بیماری روانی می‌شوند و بر اثر آن خود را موعود یا پیشگام وی می‌پندارند و ادعاهایی می کنند، ولی بیشتر مدعیان جاه‌طلب بوده‌اند.

سید علی محمد شیرازی که در سال ۱۲۶۰ق. خود را *باب امام زمان*(ع) و سپس خود *امام زمان* و سرانجام، یک *پیامبر* معرفی کرد، به عقیدهٔ مورخان مقداری اختلال حواس داشته است.

علمای اسلام او را محاکمه کردند و به وی گفتند که به سبب احتمال جنون، فعلاً وی را اعدام نمی کنند. سپس او از همهٔ ادعاهای خود توبه کرد و توبه‌نامه‌ای نوشت که به خط خودش در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی موجود است.

این شخص چندی بعد توبهٔ خود را شکست و ادعاهای باطل خود را دوباره مطرح کرد و در نتیجه، برای بار دوم در تبریز محاکمه و اعدام شد.

یکی از جانشینان *باب* حسینعلی نوری بود که خود را *بهاءالله* نامید و *بابیت* را به *بهائیت* متحول کرد. این فرد جاه‌طلب و بدون اختلال حواس خود را *پیامبر* و سپس *خدا* دانست و پس از او، پسرش عباس افندی ملقب به *عبدالبهاء* با جدیت تمام آن مرام را ترویج کرد. جانشین وی نوه دختری‌اش شوقی افندی بود. این فرد فرزندی نداشت و پس از مرگ وی در سال ۱۳۳۶ش. رهبری بهائیت به هیئتی به نام *ایادی امرالله* که خود وی تشکیل داده بود و در سال ۱۳۴۲ش. به *بیت‌العدل اعظم* محول شد. این سه مدعی در فلسطین تحت اشغال انگلیس اقامت و تردد داشته و از حمایت آن دولت استعمارگر برخوردار بوده‌اند. رژیم اشغالگر فلسطین که در زمان شوقی افندی تأسیس شده است، از این فرقه و *بیت‌العدل اعظم* و مقابر سران فرقه (که ادعا می کنند جسد باب معدوم نیز از تبریز به آنجا منتقل و مدفون شده است) حمایت کرده و می کند.

شمار موعودهای دروغین ادیان را کسی جز خدای متعال نمی‌داند. چنین افرادی در یهودیت، *ماشَیح شِقِر*، در مسیحیت، *مسیح کاذب* (pseudo-Christ) و در اسلام، *مُتمهدی* خوانده می‌شوند.

۶ـ۱۳. دجّال

عنوان *دجّال* (Antichrist) در هر سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام مطرح است.[۱] این واژه در زبان عربی به معنای «بسیار دروغگو» است. «آب طلا» نیز که باطل را حق جلوه می‌دهد، دجّال نامیده می‌شود. دجّال لقب دغلباز و ستمکاری است که در آخرالزمان مردم را گمراه خواهد کرد. نام وی نزد یهودیان «آرْمیلوس» و نزد مسلمانان «صائد بن صید» است.

نگرانی مردم از دجّال به اندازه‌ای بود که خلیفهٔ دوم هنگام فتح شام، از علمای اهل کتاب دربارهٔ دجّال پرسید. نام دجّال نزد افراد و جوامع دینی پیوسته مطرح بوده است و برخی از کتاب‌ها و فیلم‌ها نام «دجّال» را بر خود دارند و کسانی از پیروان هر سه دین ابراهیمی می‌گویند که او تولد یافته و زنده است.

همچنین در اسلام (به ویژه در تشیع) فردی به نام *سفیانی* مطرح است. نام او «عثمان بن عنبسه» خواهد بود و از یک قرن پیش تا کنون کسانی مدعی شده‌اند که شخص وی را در سوریه دیده‌اند.[۲] کسانی هم در جهان اسلام به عنوان *سفیانی* موعود قیام کرده‌اند.[۳]

---

۱. «ای بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنان که شنیده‌اید که دجال می‌آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این می‌دانیم که ساعت آخر است» (رسالهٔ اول یوحنا ۲: ۱۸) این متن از عهد جدید مسیحیت به سابقهٔ اعتقاد به دجال در یهودیت اشاره می‌کند. البته منابع فراوانی در این باب از هر سه دین در اختیار است که برای متخصصان به کار می‌آید.

۲. «زوار شامی عثمان بن عنبسه را که ۲۰ ساله و رئیس ایل خود است در کوه حوران و به انتساب به ابوسفیان افتخار می‌کند، دیده‌اند؛ صدهزار نفر از او اطاعت می‌کنند.» (*علائم‌الظهور*، ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۲۹ق.، ص۱۲۹ـ۱۳۰). مسافرانی هم در بین راه تصادفاً تولد وی را دیده‌اند و در عصر ما معروف است که برخی افراد او را در ارتش سوریه دیده‌اند. این قصه‌ها پیوسته نقل مجلس پاکدلانی است که در شوق ظهور روزگار می‌گذرانند.

۳. نام و تاریخ قیام چهار تن از آن سفیانی‌های دروغین به این شرح است: ۱. ابومحمد زیاد بن عبدالله بن یزید بن معاویه، در سال ۱۳۲ (یعنی زمانی که بنی‌العباس برای انتقال خلافت آل مروان به خودشان به مهدویت تمسک جسته بودند)؛ ۲. علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه، در سال ۱۹۵؛ ۳. ابوحرب، در سال ۲۲۷؛ و ۴. فردی که نامش مشخص نیست، ولی قیامش را سال ۲۹۴ ذکر کرده‌اند (رک.: *تاریخ الامم و الملوک*، حوادث سال‌های مذکور).

مسیحیان معتقدند که عدد نام آن «وحش نشاندار» ۶۶۶ است (مکاشفهٔ یوحنّا ۱۳: ۱۸) و این عدد افراد زیادی را به خود مشغول کرده است.

از گذشته‌های دور برخی از شخصیت‌های دینی و سیاسی جوامع مسیحی از سوی دشمنانشان «دجّال» معرفی شده‌اند؛ مخصوصاً هنگامی که پاپ‌ها و پادشاهان اروپا با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کردند، این عنوان را به یکدیگر می‌دادند. لوتر پس از آنکه در برابر کلیسای کاتولیک قیام کرد و از سوی پاپ تکفیر شد، دستگاه پاپی را «دجّال» نامید. انقلاب فرانسه، سوسیالیسم و کمونیسم نیز «دجال» شمرده شده‌اند.

۷ـ۱۳. هَرْمَجدّون

مکانی در فلسطین به نام «هَرْمَجدّون» (Armageddon) به عنوان میدان جنگ آخرالزمان در کتاب مکاشفه ۱۶: ۱۶ آمده است. هرمجدّون برای مسیحیان بسیار اهمیت یافته است و در سال ۲۰۰۰ شمار زیادی از گردشگران به مناسبت ورود به هزارهٔ جدید از آن مکان دیدن کردند. رژیم اشغالگر فلسطین نیز در آنجا پارک‌ها و هتل‌هایی ساخته بود. بازار گرم هزاره‌گرایی میان مسیحیان ساده‌دل مبالغ هنگفتی را نصیب صهیونیست‌ها کرد. کم نیستند بی‌خبرانی که با تماشای یکی دو فیلم سینمایی دربارهٔ خرافه هرمجدّون، بی‌درنگ آن را باور می‌کنند و چه بسا اشاره به آن را در احادیث اسلامی می‌یابند و قرقیسیا را با آن تطبیق می‌دهند!

برخی از فرقه‌های انجیلی (Evangelicals) تشکیل دولت غاصب فلسطین را نشانهٔ بازگشت عیسی می‌دانند و معتقدند برای شتاب دادن به آن باید دست صهیونیست‌ها را باز گذاشت.

۸ـ۱۳. معاد و ثواب و عقاب

جنبهٔ دیگر آخرت‌شناسی به ثواب و عقاب مربوط می‌شود که تقریباً همه ادیان به آن قائل هستند (و فلسفه به چنین چیزی نمی‌رسد مگر آنکه آن را با دین عجین کنند).

دربارهٔ ثواب و عقاب اعمال آدمی در ادیان ۳ دیدگاه وجود دارد:

۱. دریافت ثواب از طریق جلب نعمت‌ها و عقاب از طریق سلب نعمت‌ها در این دنیا. این دیدگاه در باب ۲۸ سفر تثنیهٔ تورات که (بعد از مزمور ۱۱۹)[۱] طولانی‌ترین فصل کتاب مقدس است و بیش از چهار صفحه از ترجمهٔ فارسی را اشغال کرده است و نیز در باب ۲۶ سفر لاویان یافت می‌شود.[۲] اکنون این اعتقاد به طور جزئی در ادیان ابراهیمی یافت می‌شود و ربطی به معاد ندارد.[۳]

۲. دریافت ثواب و عقاب پس از مرگ و رستاخیز مردگان در جهانی دیگر. این دیدگاه در آیین زردشت، یهودیت، مسیحیت و اسلام وجود دارد. نسبت زمان ظهور موعود با زمان رستاخیز (رجعت و قیامت) و سایر تفصیلات این دو حادثه[۴] در این چهار دین بسیار مورد بحث و اختلاف است. گروهی از نویسندگان غیردینی اعتقاد به رستاخیز را زاییدهٔ انتظار موعود می‌دانند.

---

۱. مزمور ۱۱۹ که بیش از هفت صفحه از ترجمهٔ فارسی را اشغال کرده است، مشتمل بر اشعاری به ترتیب الفبای عبری است که تقسیم آن مزمور را به دو یا چند مزمور ناممکن ساخته است.

۲. تخلف آشکار پاداش‌های دنیوی از دو راه توجیه شده است: نخست اینکه داستان ایوب در کتاب وی می‌خواهد بگوید پاداش دنیوی «دیر و زود دارد، ولی سوخت و سوز ندارد»؛ دوم اینکه دربارهٔ کسانی که حتی با تأخیر به ثواب و عقاب نمی‌رسند و می‌میرند، در کتاب دانیال ۱۲: ۱ـ۲ (که دانشمندان تاریخ سنتی تألیف آن در قرن ششم قبل از میلاد را رد می‌کنند و می‌گویند در حدود سال ۱۶۵ق.م. نوشته شده است) می‌خوانیم: «در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفترْ مکتوب یافت شود، رستگار خواهد شد و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد: اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی.» ضمناً از آنجا که معاد در تورات، بلکه در هیچ جای عهد عتیق نیامده است، باید گفت که تعبیر کلی «آخرت» در تثنیه ۸: ۱۶ و مراثی ارمیا ۴: ۱۸، به معنای «عاقبت دنیوی» است.

۳. علاوه بر تورات، انجیل نیز بلاهای دنیوی را نتیجهٔ گناه می‌داند (لوقا ۱۳: ۱ـ۹) و در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَ مَا أَصَابَكُم مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُو عَن كَثِيرٍ» (شوری ۳۰). البته قرآن کریم بر امتحانی بودن بلاها نیز تأکید دارد و منابع اسلامی موارد آنها را به دقت تفکیک کرده است (رک.: المیزان: مائده ۱۸).

۴. مانند جسمانی یا روحانی بودن هر یک از دو حادثه و درجهٔ فراگیری آنها نسبت به همه یا برخی از مردم. علاوه بر این، حشر همهٔ حیوانات و وحوش در قرآن کریم آمده است (انعام ۳۸ و تکویر ۵).

۳. دریافت ثواب و عقاب پس از مردن، اما در همین دنیا. این دیدگاه که تصادفاً ترکیبی از دو دیدگاه قبلی است، *تناسخ* (reincarnation) نامیده می‌شود. همان طور که قبلاً گفته شد، این اعتقاد نزد هندوان وجود دارد و آن را *سمسارا* (Saṃsāra) می‌نامند و گونه‌هایی از آن به بودیسم، جینیسم، سیکیسم و برخی از فرقه‌های یهودیت، مسیحیت و اسلام سرایت کرده است. دوره‌های تناسخ نزد فرقه‌های منحرف اسلامی، کَور و دَور نامیده می‌شده است.[1] منحرفان آیات معاد را به *تناسخ* تأویل می‌کنند.

بر اساس این دیدگاه، انسان پس از مرگ دوباره در جایی متولد می‌شود. وی در این زندگی تازه، نتیجهٔ اعمال پیشین خود را می‌بیند و تفاوت‌های مردم جهان در خوشبختی و بدبختی به همین علت است. اعمال کنونی وی نیز آیندهٔ او را می‌سازد تا باز هم پس از مرگ، نتیجهٔ آنها را ببیند. شرور طبیعی و اخلاقی نیز با این بیان به طور ضمنی توجیه می‌شوند.

۱۴. سخت‌گیری و آسان‌گیری

درجات سخت‌گیری و آسان‌گیری ادیان مختلف است؛ برخی دین را سخت تبیین می‌کنند و برخی آسان. معروف است که امام اعظم اهل سنت ابوحنیفه در مسائل فقهی آسان‌گیر و امام شافعی سخت‌گیر بوده است. چنین تفاوتی در فقهای شیعه نیز مشاهده می‌شود.

برخی پیروان ادیان به سخت‌گیری‌های دین خود و برخی دیگر به آسان‌گیری‌های همان دین افتخار می‌کنند.

اسلام دینی آسان‌گیر است و شریعت اسلامْ راست‌کیشیِ «سهله و سمحه» خوانده شده است.[2] مسلمانان به تعلیم الهی، از خدا می‌خواهند آنان را به سبب

---

۱. رک.: *بحارالانوار* ج۵۳، ص۱۳.

۲. «لم یُرسلْنیَ الله تعالی بالرهبانیة، و لکن بعثنی بالحنیفیة السهلة السمحة.» (حدیث نبوی: *الکافی* ج۵، ص۴۹۴).

فراموشکاری یا خطا بازخواست نکند و بار سنگینی را که بر دوش پیشینیان گذاشته بود، بر دوش آنان نگذارد (بقره ۲۸۶). در حدیثی از حضرت رسول اکرم(ص) آمده است که تخلف ناشی از ۹ چیز برای امت وی گناه نوشته نمی‌شود: خطا، فراموشکاری، چیزی که نمی‌دانند، چیزی که به آن طاقت ندارند، چیزی که به آن اضطرار پیدا کنند، چیزی که به آن اکراه شوند، فال بد زدن، وسوسه در تفکر در آفرینش، حسد مادامی که بر زبان و دست ظاهر نشود.[۱]

آری، این ترخیص‌ها مخصوص امت اسلام است و تمام آنها در سایر ادیان بر همین منوال نیست. احکام یهودیت بسیار دشوار و طاقت‌فرساست و در مسیحیت، تصمیم به گناه حکم گناه دارد؛ تقیه نیز مطلقاً حرام است. در ادیان هند و چین باید ریاضت‌های سختی را تحمل کرد که کم‌ترین آنها نوشیدن ادرار گاو و خوردن سرگین آن برای تطهیر باطنی است.

در اسلام، برای بیشتر گناهان هیچ مجازاتی در این دنیا مقرر نشده است. مجازات‌هایی نیز که برای معدودی از گناهان مقرر شده است، با شرایط فراوانی همراه است و به اندک شبهه‌ای لغو می‌شود.

اسلام علاوه بر اینکه از جنبهٔ تعلیمی آسان‌گیر است و اعلام می‌کند که خدا برای مردم آسانی می‌خواهد و دشواری نمی‌خواهد (بقره ۱۸۵) و در دین برای مردم چیزی طاقت‌فرسا قرار نداده است (حج ۷۸)، از جنبهٔ عملی نیز آسان‌گیر است و پیوسته تغافل می‌کند. مثلاً با اینکه تثلیث و اعتقاد به الوهیت حضرت مسیح(ع) را کفر می‌داند (مائده ۱۷، ۷۲ـ۷۳)، مسیحیان را در پناه خود حفظ می‌کند و حقوق اجتماعی آنان را محترم می‌شمارد.

به موجب همین آسان‌گیری، منافق و هر کس که از پدر یا مادر مسلمان متولد شده باشد، عضو جامعهٔ اسلامی است: عنوان مسلمان بر چنین شخصی صادق، ازدواج مسلمان با او جایز و خوردن ذبیحه‌اش حلال است. جان و مال و آبروی او نیز مصون است و قیمت خونش با سایر مسلمانان فرقی ندارد. چنین فردی هرگاه بمیرد،

---

۱. *الکافی* ج ۲، ص ۴۶۳.

باید او را مانند یک مسلمان معمولی تجهیز کرد: غسل، تکفین، نماز میت و دفن وی بر هر مسلمانی واجب کفایی است. همهٔ اینها مربوط به دنیاست، اما در آخرت همه باید حساب پس بدهند.

۱۵. نیکوکاری

ادیان به نیکوکاری دعوت می‌کنند و نهادها و سازمان‌های بزرگ و فعالی برای این منظور در ادیان پدید آمده است که *صلیب سرخ* نمونهٔ آن است.[۱] مسیحیان گاهی برای اشاره به این خدمات بشردوستانه تعبیر *سامری نیکوکار* (Good Samaritan) را به کار می‌برند. در مثالی از زبان حضرت عیسی مسیح(ع)، سامری نیکوکار (از فرقهٔ تحقیرشدهٔ سامریان)، شخصی را که در بیابان به دست راهزنان مجروح شده بود، از مرگ نجات می‌دهد (لوقا ۱۰: ۲۵ـ۳۷).

۱۶. تغذیه

تغذیه یکی از موضوعات مهم ادیان است و از آنجا که یکی از اقلام خوراکی انسان گوشت است، در مورد خوردن گوشت ۳ دیدگاه فرض می‌شود:

۱. *حرام بودن همهٔ گوشت‌ها* به سبب اینکه برای تهیهٔ گوشت به حیوان ستم می‌شود و این دیدگاه همهٔ جین‌ها، اکثریت قریب به اتفاق هندوان و جمعی از بودائیان است؛

۲. *حلال بودن همهٔ گوشت‌ها* و ادعای اینکه خوراکی‌ها در سعادت روحانی انسان نقشی ندارند و این دیدگاه مسیحیان است؛

---

۱. ادیان نشانه‌هایی نیز دارند: هلال برای اسلام و صلیب برای مسیحیت معروف است. البته بین این دو علامت تفاوت بسیار است: نشان هلال در فقه اسلامی نیامده است، به خلاف صلیب که در مراسم عبادی و موارد دیگر نقشی اساسی دارد. یهودیان نشان سپر داوود را ـ که عبارت است از دو مثلث روی هم نهاده که گل شش‌پری را می‌سازد ـ نشان یهودیت و به ویژه صهیونیسم قرار داده‌اند. آنان می‌کوشند کمیتهٔ بین‌المللی «صلیب سرخ» را برای پذیرش رسمی «سپر داوود سرخ» در کنار «صلیب سرخ» و «هلال احمر» قانع کنند و تا کنون موفق نشده‌اند.

۳. *حلال بودن برخی گوشت‌ها و حرام بودن برخی دیگر* و این دیدگاه مسلمانان، یهودیان، زردشتیان، صابیان و برخی ادیان دیگر است. صاحبان این دیدگاه دربارهٔ حیواناتی که خوردن گوشت آنها مجاز است، بسیار اختلاف دارند و این اختلافات احیاناً به فرقه‌های درون یک دین کشیده می‌شود.

در یهودیت، خوردن گوشت با لبنیات حرام است و گاهی گروه‌های امر به معروف و نهی از منکر در فلسطین اشغالی به رستوران‌ها سرکشی می‌کنند که مبادا گوشت حرام یا گوشت همراه لبنیات به مشتریان عرضه شود. برای یهودیان واجب است برای خوردن نان و چند نوع غذای دیگر دست‌های خود را طبق آیین شرع بشویند و همین وضوی یهودیت است که در موارد مختلف واجب می‌شود (بعد از غذا شستن دو بند از انگشتان واجب است). در اناجیل آمده است که برخی از یهودیان به حضرت عیسی(ع) اعتراض می‌کردند که چرا حواریون برای خوردن نان، دست‌های خود را طبق آیین نمی‌شویند. حضرت عیسی(ع) پاسخ داد که این امور ساخته و پرداختهٔ مردم است. او گفت:

> گوش داده، بفهمید: نه آنچه به دهان فرو می‌رود، انسان را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید، انسان را نجس می‌گرداند.... آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و در مبرز افکنده می‌شود. لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزهاست که انسان را نجس می‌سازد. زیرا از دل برمی‌آید خیالات بد و قتل‌ها و زناها و فسق‌ها و دزدی‌ها و شهادات دروغ و کفرها: اینهاست که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به دست‌های ناشسته انسان را نجس نمی‌گرداند. (متی ۱۵: ۱۰ـ۲۰).

ممکن است غذای حلالی به سبب برخی امور عارضی، حرام شود. مثلاً حیوان مرده در ادیان مختلف حرام است.

همچنین ممکن است غذایی در زمانی خاص حرام باشد. مثلاً در اسلام، خوردن غذایی که زعفران دارد، برای مُحرِم حرام است و کاتولیک‌ها در روزهای جمعه گوشت قرمز نمی‌خورند؛ زیرا به نقل اناجیل، حضرت عیسی(ع) روز جمعه مصلوب شده است.

۱۷. نوشیدن شراب

شراب در بیشتر ادیان کنونی مانند یهودیت و مسیحیت حلال است،[۱] ولی مستی‌ای که بر اثر نوشیدن مقدار بیشتری از آن حاصل می‌شود، حرام و ناپسند به‌شمار می‌رود.[۲]

علاوه بر این، در مراسم عبادی ادیان مختلف از شراب استفاده می‌شود. ولی برخی ادیان مانند سیکیسم و برخی از فرقه‌های مسیحیت و ادیان دیگر به تحریم شراب گرایش دارند و برخی از این مسیحیان برای مراسم عشای ربانی از آب یا آب انگور استفاده می‌کنند.

حرمت شراب در اسلام معروف است و در این دین، هر چیزی که زیادش مست‌کننده باشد، اندک آن نیز حرام است.[۳]

شراب یکی از بلاهای بزرگی است که دامنگیر کشورهای مسیحی شده است و از آن خلاصی ندارند.

۱۸. پوشش

«پوشاندن» یا «نپوشاندن» «سر» یا «بدن» «مرد» یا «زن»[۴] یا هر دو در «معبد» یا هنگام «عبادت» در ادیان گوناگون احکامی دارد. گاهی مردان به نشانهٔ خضوع در مقابل خدا و زنان به نشانهٔ پاکدامنی و تواضع در برابر شوهر موی خود را از وی می‌پوشانده‌اند.[۵]

در یهودیت، حجاب برای زنانی که ازدواج کرده‌اند، واجب بوده است و

۱. «ما بعث اللّه نبیاً قطُّ الا بتحریم الخمر» (حضرت امام رضا (ع): *الکافی* ج ۱، ص۱۴۸).

۲. پولس رسول در رسالهٔ اول به تیموتاؤس ۵: ۲۳ به شاگرد خویش می‌گوید: «دیگر آشامندهٔ آب فقط مباش، بلکه به جهت شکمت و ضعف‌های بسیار خود، شرابی کم میل فرما.»

۳. «ما أسکر کثیره فقلیله حرام.» (حدیث نبوی: *الکافی* ج۶، ص۴۰۸).

۴. در این مورد، روسپیان یا غیر آنان، قبل از ازدواج یا بعد از آن، از شوهر یا از غیر شوهر.

۵. تراشیدن موی سر، ریش، سبیل و حتی ابرو و بدن نیز در برخی ادیان احکامی از وجوب یا تحریم و... دارد. همین طور است کوتاه کردن، رنگ کردن و حتی شانه زدن موی مردان و زنان در برخی ادیان.

هنوز هم زنان یهودی بنیادگرا پس از ازدواج، موی خود را با روسری یا کلاه‌گیس از غیرشوهر می‌پوشانند (برخی از آنان نیز به همین منظور، موی خود را کاملاً می‌تراشند).[۱]

پولس رسول می‌گوید:

اما می‌خواهم شما بدانید که سرِ هر مرد مسیح است و سرِ زنْ مرد و سرِ مسیحْ خدا. هر مردی که سرپوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌نماید. اما هر زنی که سربرهنه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌سازد؛ زیرا این چنان است که تراشیده شود. زیرا اگر زن نمی‌پوشد، موی را نیز بِبُرد؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید بپوشد. زیرا مرد را نباید سر خود را بپوشد، چون که او صورت و جلال خداست، اما زن جلالِ مرد است. زیرا مرد از زن نیست، بلکه زن از مرد است. و نیز مرد به جهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد. از این جهت زن می‌باید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان. لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم جدا از زن نیست در خداوند. زیرا چنان که زن از مرد است، همچنین مرد نیز به وسیلهٔ زن، لیکن همه چیز از خدا. در دل خود انصاف دهید آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟ آیا خود طبیعت شما را نمی‌آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عار می‌باشد و اگر زن موی دراز دارد، او را فخر است؟ زیرا موی به جهت پرده بدو داده شد. و اگر کسی ستیزه‌گر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین

---

۱. یکی از حوادث بسیار مهم تاریخ یهودیت در بهار ۱۳۸۳ اتفاق افتاد از این قرار که شایعاتی وجود داشت مبنی بر اینکه موی کلاه‌گیس‌های جهان معمولاً از زنان هندویی به دست می‌آید که به معبد ویشنو می‌روند و زیبایی خود را جلو بت قربانی می‌کنند و در آن حال آرایشگران تمام موهای سر آنان را می‌تراشند. متولیان معبد آن موها را در ظرفی گرد می‌آورند و به کارخانه‌های کلاه‌گیس‌سازی می‌فروشند. چنین چیزی در صورت اثبات به معنای حرام بودن استفاده از آن کلاه‌گیس‌ها برای زنان یهودی است؛ زیرا دومین حکم تورات بت‌پرستی را منع کرده است و آن حکم شامل این مرحله نیز می‌شود. یکی از روحانیون یهودی مأموریت یافت به هندوستان برود و در این باب تحقیق کند. قضیه مسلم شد و متعاقب آن موجی از اضطراب و نگرانی جهان یهودیت شرق و غرب و درون فلسطین اشغالی را فراگرفت و یهودیان خشمگین کلاه‌گیس‌های بی‌شماری را در ملأ عام به آتش کشیدند. این جریان به صنعت کلاه‌گیس‌سازی در سطح جهان آسیب فراوان زد.

عادتی نیست. (رسالهٔ اول به قرنتیان ۱۱: ۳ـ۱۶)

زنان مسیحی نیز تا چند دههٔ پیش موی خود را می‌پوشانده‌اند و همهٔ تابلوها و مجسمه‌های حضرت مریم(ع) و قدیسه‌های مسیحیت باحجاب تهیه شده است.

راهبه‌های مسیحی نیز موی خود را می‌پوشانند و رنگ مقنعهٔ ایشان (مانند کلاه راهبان) معمولاً نظام رهبانی آنان را نشان می‌دهد.[1] زنان زردشتی و هندو نیز حجاب داشته‌اند.

در یهودیت پوشیدن لباس مختلط از پشم و کتان حرام است (تثنیه ۲۲: ۱۱)؛ یهودیان بنیادگرا همیشه و سایر یهودیان در برخی مناسبت‌های دینی عرقچین کوچکی بر سر می‌گذارند که *یارمولکا* (yarmulka) نامیده می‌شود. .

سیک‌ها بر سر گذاشتن عمامهٔ نسبتاً بزرگی را واجب می‌دانند و همین امر احیاناً مشکلاتی را پدید می‌آورد؛ مثلاً در کشورهایی که استفاده از کلاه ایمنی برای موتورسواران الزامی است، آنان زیر بار نمی‌روند. همچنین در کشورهایی که مردم بر ضد مسلمانان تحریک شده‌اند، بسیار اتفاق می‌افتد که افراد بی‌اطلاع به سیک‌ها که مانند برخی مسلمانان عمامه و ریش دارند، حمله می‌کنند.

حجاب چند سال پس از هجرت، نخست بر همسران حضرت رسول اکرم(ص) و سپس بر همهٔ بانوان مسلمان واجب شد و قرآن مجید و سنت قطعی بر وجوب آن تأکید کرده است. بانوان در حال نماز نیز باید حجاب داشته باشند. حجاب برای کنیزان و زنان غیرمسلمان نبوده است.

در حال احرام، مردان باید لباس‌های دوخته و کفش و کلاه خود را کنار بگذارند. سرهایشان و روی پاهایشان برهنه باشد و برای بدنشان از پارچهٔ ندوخته به عنوان لباس احرام استفاده کنند. زنان نیز باید گشاده‌رو باشند.

روحانیون کاتولیک و ارتدکس و روحانیون برخی از فرقه‌های پروتستان استفاده از لباس ویژهٔ روحانیت را برای اجرای آیین‌های مسیحیت واجب می‌دانند.

---

۱. تا چندی پیش، مرسوم بود بانوانی که به حضور پاپ می‌روند، روسری مشکی داشته باشند، به استثنای ملکهٔ اسپانیا که می‌توانست با روسری سفید نزد وی برود.

همچنین پوشیدن لباس ویژه در برخی از مراسم دینی مانند تشرف[۱] و سماع بعضی از سلسله‌های تصوف ضروری است.

برای یوگا نیز لباس سبک و احیاناً در حد ستر عورت و حتی برهنگی مرسوم است و قدیسان فرقهٔ آسمان‌جامگان جینیسم پیوسته برهنه زندگی می‌کنند.

۱۹. ازدواج

ازدواج یکی از مسائل فوق‌العاده مهم ادیان است:

۱. در بیشتر ادیان، ازدواج با پیروان ادیان دیگر ممنوع است. اهل سنت ازدواج مرد مسلمان با زنی از اهل کتاب را جایز می‌دانند و این جواز دز مذهب شیعه به نکاح منقطع اختصاص دارد.

۲. ازدواج برخی افراد با برخی دیگر ممنوع است؛ مثلاً ازدواج درون خانواده که ممکن است ممنوعیت آن کل قبیله را شامل شود. در مواردی ازدواج درون قبیله و حتی درون خانواده ممدوح بوده است و تاریخ هر گونه ازدواج خانوادگی را سراغ دارد به استثنای ازدواج مادر و پسر. ازدواج خانوادگی در مواردی (مانند خاندان فراعنه) به خاندان‌های سلطنتی اختصاص داشته است و هدف از آن آمیخته‌نشدن خون آن خاندان‌ها با خون رعایا بوده است.

در اسلام، بیشتر افرادی که ازدواج با آنان ممنوع است، محرم هستند و محرمیت به سبب *قرابت* (خویشاوندی نسبی)، *مصاهره* (خویشاوندی سببی) و *رضاع* (شیر خوردن از غیر مادر) حاصل می‌شود. کسانی هم محرم نیستند، ولی ازدواج با آنان فعلاً یا دائماً ممنوع است؛ مانند خواهرزن و زن شوهردار. محرمیت در یهودیت و مسیحیت نیز تقریباً به همین شکل است جز اینکه در یهودیت، ازدواج عمو با دختر برادر جایز است و در مسیحیت، ازدواج میان فرزندان عمو و عمه و دایی و خاله (cousins) جایز نیست مگر اینکه از طبقهٔ بعد باشد و به جای رضاع، حرمت ازدواج

---

۱. تشرف (initiation) در اصطلاح صوفیان ایران «دستگیری» خوانده می‌شود.

به پدر تعمیدی[۱] و فرزندخوانده تعمیم می‌یابد. شواهدی وجود دارد که زردشتیان ازدواج خواهر و برادر و حتی پدر و دختر را مجاز می‌دانسته‌اند[۲] و بعداً تحت تأثیر ادیان ابراهیمی آن را ممنوع کرده‌اند. فردوسی مدعی است که بهمن پادشاه اسطوره‌ای ایران طبق *دین پهلوی* یعنی «آیین زردشت»، با دختر خود «همای» ازدواج کرد[۳] و او را ولیعهد خود ساخت:

یکی دخترش بود نامش همای — هنرمند و بادانش و پاک‌رای
همی خواندندی ورا چهرزاد — ز گیتی به دیدار او بود شاد
پدر در پذیرفتنش از نیکویی — بدان دین که خوانی ورا پهلوی
همای دل‌افروز تابنده ماه — چنان بد که آبستن آمد ز شاه[۴]

۳. ازدواج در بسیاری از ادیان یک پیوند الهی است که بر خلاف سایر قراردادها، باید با تشریفاتی صورت گیرد. یهودیت ازدواج را *قیدوشین* یعنی «عمل مقدس» می‌نامد، مسیحیت آن را یکی از هفت آیین مقدس قرار می‌دهد و اسلام آن را مستحب مؤکد می‌داند، استحبابی که ممکن است هنگام ضرورت، به وجوب مبدل شود. برگزاری مراسم، لزوم قرائت عقد و استفاده از زبان مقدس برای آن عقد نشان‌دهندهٔ تفاوت این قرارداد با قراردادهای دیگر است.

سایر ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی دیدگاه‌های مشابهی دارند. مسیحیان کاتولیک و ارتدکس ازدواج را یکی از هفت آیین مقدس می‌شمارند و به آن صبغهٔ عبادی می‌دهند. از این رو، لازم می‌دانند کشیش در کلیسا عقد ازدواج را بخواند و در طی آن تشریفاتی صورت می‌گیرد؛ مانند گذاشتن نیمتاج بر سر عروس و داماد

۱. «پدر تعمیدی» کسی است که هنگام تعمید کودک، متعهد می‌شود به امور دینی وی رسیدگی کند. وی در صورت درگذشت والدین یا بی‌توجهی آنان به تربیت دینی فرزندشان، تعهد خود را عملی می‌کند.

۲. ابوالعلای مَعَرّی می‌گوید:

بنات العمِّ تأباها النصاری — و بالأخوات أعرست المجوسُ

۳. زردشتیان معاصر می‌گویند که همای واقعاً دختر بهمن نبوده است.

۴. *شاهنامه* ص ۳۴۰.

در آیین ارتدکس.

راهبان، راهبه‌ها، شمّاسان، کشیشان و اسقفان در مسیحیت کاتولیک و ارتدکس حق ازدواج ندارند[۱] و به جای این آیین مقدس، به عمل مقدس دیگری روی می‌آورند، یعنی رهبانیت یا روحانیت که این دومی از هفت آیین مقدس است.

۴. احیاناً برخی از قدیسان مسیحی برای اینکه بین فضیلت ازدواج و فضیلت تجرد جمع کنند، ازدواج بدون آمیزش داشته‌اند. هندوان پرهیز از امور جنسی را *برهماچاریا* (brahmacharya) می‌نامند و احیاناً کسانی (مانند گاندی) ازدواج و آمیزش در حد تولید مثل را منافی این فضیلت ندانسته‌اند.

۵. فرقه‌ای از مسیحیت در آمریکا به نام *شِیکرها* (Shakers) که از *کویکرها* منشعب شده‌اند، ازدواج را برای همه حرام می‌دانند. از آنجا که ادیان و مذاهب بر اثر توارث ادامه می‌یابند، این فرقه که حدود ۲۵۰ سال پیش پدید آمده، رو به انقراض است و طبق آخرین آمار در اوایل قرن ۲۱ فقط هفت زن شیکر باقی بوده‌اند.

۶. سنت‌های دینی جهان در تعدد زوجات ریشه دارند و بسیاری از بنیانگذاران ادیان همسران متعدد داشته‌اند، بر عکسِ حضرت مسیح(ع) که بی‌همسر بوده است.[۲] بودا زن و فرزند خود را گذاشت و دنبال ریاضت رفت.

تعدد زوجات در یهودیت اروپایی به فتوای ربّی گرشوم بن یهودا (متوفای ۱۰۲۸م.) تحریم شد و این تحریم به تدریج به یهودیت مشرق‌زمین سرایت کرد. مسیحیت هیچگاه تعدد زوجات نداشته است، ولی این امر نزد مورمون‌ها که پیشینهٔ مسیحی دارند، قبلاً مشروع و رایج بوده، اما بعداً تحریم شده است. سیک‌ها نیز تعدد زوجات را جایز نمی‌دانند. اعراب جاهلیت در این مورد محدودیتی نداشتند، ولی اسلام آن را در چهار زن محدود کرد و در صورت ترس از بی‌عدالتی، گرفتن تنها یک زن مجاز است.[۳] در مورد تعدد همسران ۴ صورت قابل فرض است:

---

۱. در آیین ارتدکس، کسی که قبلاً ازدواج کرده باشد، می‌تواند شمّاس یا کشیش شود.

۲. «لم تکن له زوجةٌ تَفْتِنُه و لا ولدٌ یَحزُنه و لا مال یَلفِتُه و لا طمعٌ یُذِلُّه؛ دابته رِجلاه و خادمه یداه.» (*نهج‌البلاغة*، خطبه ۱۶۰).

۳. نساء ۳.

الف: *ازدواج یک مرد با یک زن* (monogamy) که در مسیحیت و برخی ادیان دیگر وجود دارد.

ب: *ازدواج یک مرد با چند زن* (polygyny) که در بیشتر ادیان مجاز است.

ج: *ازدواج چند مرد با یک زن* (polyandry) که در برخی از جوامع مانند بوداییان تبت یافت می‌شود. در آن جوامع، چند برادر با یک زن ادواج می‌کنند و فرزندان آن زن به همهٔ آنان تعلق دارند.

د: *ازدواج چند مرد با چند زن* (group marriage, polygynandry) به ندرت در برخی جوامع دیده شده است. در تاریخ ۱۳۸۷/۱۰/۱۴ در خبرها آمده بود که «ازدواج گروهی» در ایالت کالیفرنیا قانونی شد و بر این اساس، دو مرد با دو زن ازدواج کردند و ازدواجشان ثبت شد.

بدیهی است که هر نوع از این ازدواج‌ها که در دینی خاص مجاز نباشد، آن دین آن ازدواج را فحشا می‌داند و نوع اخیر نزد همهٔ ادیان فحشا و محکوم است.

۷. در تورات دربارهٔ قانون *برادری* (levirate) می‌خوانیم:

اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی‌اولاد بمیرد، پس زن آن متوفی خارجِ [خانواده]، به شخص بیگانه‌ای داده نشود، بلکه برادر شوهرش به او درآمده، او را برای خود به زنی بگیرد و حق برادرشوهری را با او به جا آورد. و نخست‌زاده‌ای که بزاید به اسم برادر متوفای او وارث گردد تا اسمش از اسرائیل محو نشود. و اگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: «برادر شوهر من از بر پا داشتن اسم برادر خود در اسرائیل انکار می‌کند و از به جا آوردن حق برادرشوهری با من ابا می‌نماید.» پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با وی گفت‌وگو کنند و اگر اصرار کرده، بگوید: «نمی‌خواهم او را بگیرم»، آنگاه زن برادرش نزد وی آمده، به حضور مشایخ کفش او را از پایش بکند و به رویش آب‌دهن اندازد و در جواب گوید: «با کسی که خانهٔ برادر خود را بنا نکند، چنین کرده شود.» و نام او در اسرائیل خانهٔ کفش‌کنده خوانده شود (تثنیه ۲۵: ۵ـ۱۰).

۸. مَهر ۴ فرض دارد:

الف: *داماد به عروس مهر بدهد* مانند آنچه در اسلام مقرر شده است؛

ب: *عروس به داماد مهر بدهد* مانند آنچه میان هندوان مرسوم است؛

ج: *داماد و عروس به یکدیگر مهر بدهند* که در یهودیت یافت می‌شود؛[1]

د: *کسی به کسی مهر ندهد* که در مسیحیت چنین است.

البته در سه مورد اول ممکن است دهندهٔ مهر یا گیرندهٔ آن کسی دیگر از قبیل پدر داماد یا پدر عروس باشد.[2]

مهر در اصل اسلام وجود دارد و جهیزیه در برخی مناطق جهان اسلام سنتی عرفی (سکولار) است. به همین علت، در بحث نکاح فقه تنها مهر مطرح می‌شود و جهیزیه مطرح نیست.

۹. در فقه اسلامی علاوه بر ازدواج دائم، گونه‌ای ازدواج موقت وجود دارد که «متعه» نامیده می‌شود. این ازدواج در عصر حضرت رسول اکرم(ص) و چند سال پس از وی مشروع بوده و خلیفهٔ دوم آن را حرام کرده است. ازدواج موقت در فقه شیعه باقی است و برخی از فقهای اهل سنت در دهه‌های اخیر مشابه آن را که «نکاح مِسیار» نام دارد، ابداع کرده‌اند.

در عصر حاضر، تعدد زوجات و متعه (یا مسیار) نزد جمعی از مسلمانان خوشایند نیست و به همین دلیل، ازدواج‌های مذکور به ندرت و معمولاً مخفیانه واقع می‌شوند و کسی برای آنها جشن نمی‌گیرد.[3] از سوی دیگر، دوستی بین دو جنس (dating) و همجنس‌بازی نزد جمعی از مسیحیان مقبول است و به همین دلیل، این اعمال بر خلاف گذشته آزادانه واقع می‌شوند و در کشورهایی که ازدواج با

۱. مهریهٔ داماد به این شکل است که در قباله ازدواج متعهد می‌شود که اگر عروس را طلاق دهد یا زودتر از او بمیرد، مبلغ ۲۰۰ زوز، حدود یک کیلو نقره (و اگر بیوه باشد، ۱۰۰ زوز، حدود نیم کیلو نقره) به وی پرداخته شود و مهریهٔ عروس جهیزیه و سایر اموال اوست که در یهودیت، مال شوهر می‌شود. در اسلام، مهریه به ازدواج تعلق می‌گیرد و نه به طلاق یا مرگ زوج؛ اموال و جهیزیهٔ عروس نیز مال خودش است و اصولاً جهیزیه امری عرفی است.

۲. مثلاً پدرزن حضرت موسی(ع) دریافت‌کنندهٔ مهر دخترش بوده است (قصص ۲۷).

۳. در گذشته برای ازدواج با زن‌های بعدی نیز ولیمه می‌داده‌اند و این رسم در مناطقی که تعدد زوجات عادی است، ادامه دارد. متعه هیچ‌گاه جشن نداشته است.

همجنس مجاز است، احیاناً برای آن جشن هم می‌گیرند.

۱۰. در دورانی که بردگی وجود داشت، کنیزان به محض خریداری به مالک جدیدشان حلال می‌شدند و آمیزش با آنان پس از اطمینان به خالی بودن رحمشان جایز بود. ازدواج شخص آزادی که توان مالی ازدواج معمولی یا خرید کنیز نداشت، با کنیز شخصی دیگر هنگام ضرورت جایز بود (نساء ۲۵) و پس از وقوع چنین ازدواجی آن کنیز بر مالکش حرام می‌شد، ولی مالکیت وی برقرار بود. غلامان نیز می‌توانستند با کنیزان ازدواج کنند و در این صورت فرزندانشان برده به دنیا می‌آمدند.

۲۰. طلاق

طلاق در اسلام و یهودیت مجاز و در مسیحیت ممنوع است و این ممنوعیت از معدود تشریعاتی است که در اناجیل به خود حضرت عیسی(ع) نسبت داده شده است.

> پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: آیا جایز است مرد زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟ او در جواب ایشان گفت: مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید. و گفت: از این جهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد. بنابراین، بعد از آن، دو نیستند، بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد. به وی گفتند: پس از بهر چه موسی فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟ ایشان را گفت: موسی به سبب سنگدلیِ شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید، لیکن از ابتدا چنین نبود. و به شما می‌گویم: هر که زن خود را به غیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کند. (متّی ۱۹: ۳ـ۹).

مسیحیان گاهی ازدواجی را از ابتدا باطل اعلام می‌کنند و این یک حیلهٔ شرعی برای انفصال زوجیت است. از سوی دیگر، باید توجه داشت که اکنون حدود نیمی از ازدواج‌های آمریکا و برخی کشورهای مسیحی دیگر به طلاق می‌انجامد. این طلاق‌ها دولتی است و کلیسا آنها را قبول ندارد. البته کلیسای پروتستان در مورد

طلاق نرمش بیشتری از خود نشان می‌دهد.

در یهودیت طلاق به دست مرد است، ولی هزار سال پیش ربّی گرشوم یادشده رضایت زن را نیز شرط کرد. یهودیان طبق دستور تورات (تثنیه ۲۴: ۱) موظفند هرگاه زن خود را طلاق می‌دهند، طلاق‌نامه‌ای برای او بنویسند و مهریه‌ای را که در زمان عقد متعهد شده‌اند، به وی بپردازند.

۲۱. قصاص، دیه و عفو

در مورد قصاص، دیه و عفو چند فرض دیده شده است:

۱. *فقط قصاص مقرر شده باشد* که تورات چنین است؛

۲. *قصاص و دیه مقرر شده باشد* که تلمود چنین است؛

۳. *قصاص، دیه و عفو مقرر شده باشد* که قرآن مجید چنین است؛

۴. *فقط عفو مقرر شده باشد* که ظاهر انجیل (متی ۵: ۳۸ـ۳۹) چنین است، ولی چون حضرت عیسی(ع) برای نسخ احکام تورات نیامده بوده (متی ۵: ۱۷)، باید گفت قصاص (و شاید دیه) نیز در شریعت اصلی آن حضرت وجود داشته است.

۲۲. طاهر و نجس

به طور کلی ادیان مختلف طاهر و نجس دارند؛ البته این دو مفهوم را باید گسترده‌تر از اموری بگیریم که در ذهن خود داریم. مثلاً در شرع قدیم یهود (پیش از ویرانی معبد در سال ۷۰م.)، برخی بیماری‌های پوستی صاحب آن را نجس می‌کرد و لازم بود که فرد بیمار از مردم جدا شود و با قیافه‌ای مخصوص در ویرانه‌ها به سر برد و اگر کسی به او نزدیک شود، بیمار فریاد کند: «نجس، نجس» (لاویان ۱۳: ۴۵). وی پس از بهبود، نزد کاهن می‌رفت و کاهن او را معاینه می‌کرد و حکم به طاهر شدن وی می‌داد. آنگاه مراسم قربانی عجیب و غریبی برگزار می‌کرد که شرح آن در لاویان ۱۴: ۱ـ۵۷ آمده است.

آلودگی می‌تواند در انسان یا در غیر انسان باشد. آلودگی انسان در شرع

اسلام، دو نوع است: جسمی (خَبَث) و روحی (حَدَث) و هر دو نوع آن با خروج مواد گوناگون از پیش و پس آدمی ارتباط نزدیک دارد، ولی منحصر به آنها نیست و خواب، بیهوشی، مستی، دیوانگی، آمیزش، مردن، مسّ میت[1] و اموری دیگر نیز موجب آلودگی انسان می‌شود. و اینک شیوه‌های حصول آلودگی روحی:

۱. عمدی و کلی (مثلاً بر اثر آمیزش)؛
۲. عمدی و جزئی (مثلاً بر اثر تخلی)؛
۳. غیرعمدی و کلی (مثلاً بر اثر احتلام یا قاعدگی)؛
۴. غیرعمدی و جزئی (مثلاً بر اثر چیره شدن خواب).

طهارت اسلامی می‌تواند با آب، خاک، آفتاب، استحاله، انتقال، ادای شهادتین و راه‌های دیگر حاصل شود. تطهیر از آلودگی جسمی (خبث) نیازمند نیت نیست، ولی مقرراتی دارد که در مبحث طهارت فقه آمده است. تطهیر از آلودگی روحی (حدث) باید با نیت باشد؛ در زمان اختیاری یا پس از گذشتن دورهٔ ناپاکی؛ در بخشی از جسم (وضو و تیمم) یا در تمام آن (غسل).

ادیان مختلف می‌توانند گونه‌های عجیب و غریبی از نجاست و طهارت داشته باشند که شرح آنها فرصتی دیگر می‌طلبد. تطهیر ظروف از حدث و خبث نیز در ادیان مقرراتی دارد که جالب توجه است. مثلاً یهودیان ظرفی را که شخص غیریهودی ساخته باشد، تطهیر آیینی می‌کنند و صابیان ظروفشان را در مواردی تعمید می‌دهند و در فقه اسلامی برای تطهیر ظرفی که سگ یا خوک سر در آن کرده یا با شراب نجس شده باشد، احکام ویژه‌ای وجود دارد.

اعتراف به گناه نزد کشیش در مسیحیت کاتولیک و ارتدکس در حکم وضوی اسلامی است و بدون آن نمی‌توان در مراسم عشای ربانی شرکت کرد.

۲۳. ختنه

ختنه یک عمل پزشکی است که اصولاً به عنوان یک آیین دینی برای تطهیر انجام

---

۱. مسّ میت در فقه شیعه موجب غسل می‌شود.

می‌شود.[۱] مسیحیان و زردشتیان ختنه ندارند. فقط اندکی از مسیحیان (عمدتاً در کشورهای انگلیسی‌زبان) آن را به منظور بهداشت انجام می‌دهند.

ختنه ذکور (circumcision) در یهودیت فریضه‌ای مؤکد و عهد خدا با حضرت ابراهیم(ع) است[۲] که در روز هشتم تولد کودک طی مراسمی، به دست روحانیون یهودی انجام می‌گیرد. آنان به سبب اهمیتی که برای فریضهٔ ختنه قائل بوده‌اند، کودکان غیریهودی را نیز ختنه می‌کرده‌اند.

برخی از مذاهب فقهی اسلام ختنه را واجب و برخی دیگر آن را سنتی مؤکد می‌دانند. در فقه شیعه ختنه تا بلوغ بر پدر و پس از آن بر خود انسان واجب می‌شود. مستحب است که ختنهٔ کودک در روز هفتم تولد صورت گیرد. ختنه شرعاً در هیچ عملی تأثیر ندارد جز طواف حج و عمره که مشروط به ختنه است. ختنهٔ کسی که مختون به دنیا بیاید، واجب نیست. در این مورد، مستحب است تیغ جراحی را بر محل ختنه بمالند. از نظر علم ادیان، این استحباب شاهدی برای آیینی بودن ختنه است.

ختنهٔ اناث (excision, clitoridectomy) در بیش از ۳۰ کشور آسیایی و آفریقایی (مانند مالزی، اندونزی، مصر و سودان، حتی نزد مسیحیان پیرو کلیسای قبطی این دو کشور) در کنار ختنهٔ ذکور رواج دارد. طبق آمار سازمان بهداشت جهانی، هم‌اکنون حدود یکصد و شصت میلیون مختون مؤنث در جهان وجود دارد.[۳]

۲۴. عبادات و مناسک

همهٔ ادیان عبادت‌هایی دارند که چگونگی آنها در ادیان مختلف با یکدیگر بسیار تفاوت می‌کند. طیفی از عبادت‌های لفظی تا عملی در ادیان گوناگون یافت می‌شود. مثلاً در اسلام تلاوت قرآن مجید عبادتی کاملاً لفظی است و نماز نیمی لفظی و نیمی

---

۱. «طهّروا اولادکم یومَ السابع؛ فانّه اطیب و اطهر و اسرع لنبات اللحم. و انّ الارض تَنجَسُ من بول الاغلف اربعین صباحاً.» (حدیث نبوی: *الکافی* ج۶، ص۳۵).

۲. پیدایش ۱۷: ۹-۱۴.

۳. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ تاریخچهٔ ختنه، رک.: *اسطورهٔ قربانی*، صص۲۱۵-۲۷۳.

عملی است یعنی الفاظ آن با اعمالی مانند قیام و قعود و رکوع و سجود همراه می‌شود. حج نیز عبادتی لفظی و عملی است، جز اینکه جنبهٔ عملی آن از جنبهٔ لفظی آن بسیار بیشتر است و سرانجام، روزه عبادتی کاملاً عملی است و لفظ در آن نقشی ندارد.

۲۵. قبله و اماکن مقدس

بسیاری از ادیان قبله دارند؛ قبله می‌تواند یک مکان یا یکی از جهات چهارگانه باشد. مکّهٔ معظمه برای مسلمانان و اورشلیم (قدس) برای یهودیان قبلهٔ مکانی است (یهودیان سامری کوه جرزِیم را قبلهٔ مکانی می‌دانند). مشرق در گذشته برای همهٔ مسیحیان قبلهٔ جهتی بوده است، ولی اکنون فقط ارتدکس‌ها این سنت را دارند. قبلهٔ جهتی صابیان به سوی شمال است.

قبله پرستیده نمی‌شود یعنی کسی آن را مخاطب قرار نمی‌دهد، بلکه رعایت آن از آداب ضروری عبادت در ادیان مذکور است. بت‌های هندوئیسم، جینیسم و بودیسم پرستیده می‌شوند؛ یعنی برای حاجت‌خواهی مخاطب قرار می‌گیرند و قبله نیستند.

پیروان ادیان و مذاهب مختلف بر سر اماکن مقدس نزاع می‌کنند. نزاع اسلام و شرک بر سر کعبهٔ مشرفه با فتح مکه در سال ۸ هجری به نفع اسلام پایان یافت.

ادیان مختلف از گذشته‌های دور در مورد اورشلیم (قدس) و حرم آن نزاع کرده‌اند. نزاع مسیحیان با مسلمانان در زمان جنگ‌های صلیبی بوده است و نزاع یهودیان با مسلمانان به شدت ادامه دارد. اکنون آن شهر مقدس در اختیار رژیم صهیونیستی و حرم مطهر آن در اختیار مسلمانان فلسطین است.

تبدیل معبد یک دین به معبد دین دیگر نیز رواج داشته و دارد مانند تبدیل معبد توحیدی کعبه[۱] به بتخانه در جاهلیت و تبدیل مجدد آن به معبد توحیدی در سال ۸ هجری. تبدیل هیکل سلیمان در قدس شریف و کلیساهای شام و قسطنطنیه

۱. پایه‌گذاری کعبه بر توحید به دست حضرت ابراهیم در قرآن مجید آمده است.

(استانبول)[۱] و آتشکده‌های ایران و برخی از بتخانه‌های هندوستان به مسجد و تبدیل مساجد اندلس به کلیسا نمونه‌هایی دیگرند.

۲۶. مقدسات ادیان

ادیان صحنهٔ مقدسات‌اند. مقدسات ادیان می‌توانند شیء، نبات، حیوان، شخص، زمان، مکان، جرم آسمانی، عمل، تعلیم (آموزه)، واژه، متن، خط، زبان و هر چیز دیگر باشند. ادیان مختلف این امور را به سبب تأثیراتی که برای آنها باور دارند، مقدس شمرده‌اند. مقدسات کاربرد دینی دارند و بی‌حرمتی به آنها جایز نیست. برخی از مقدسات اسلامی عبارتند از: شخص مقدس مانند خدای عزّوجل، فرشتگان، معصومین(ع)، علما و سادات؛ زمان مقدس مانند روز جمعه، شب قدر، ماه رمضان و ماه‌های حرام؛ مکان مقدس مانند کعبه، مسجد و حرم؛ شییء مقدس مانند مقام ابراهیم و حجرالاسود؛ عمل مقدس مانند نماز و روزه؛ تعلیم مقدس مانند ضروریات دین؛ واژهٔ مقدس مانند نام‌های خدای متعال و معصومین(ع)؛ متن مقدس مانند آیات قرآن مجید؛ خطّ و زبان مقدس مانند زبان و خط عربی که به موجب آن،

> مس نمودن خطّ قرآن، یعنی رساندن جایی از بدن به خطّ قرآن برای کسی که وضو ندارد، حرام است. ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند، مسّ آن اشکال ندارد.[۲]

برخی از مقدسات سایر ادیان از این قرارند: آب، باد، خاک، آتش، آسمان، زمین، اجرام آسمانی، کتاب‌های آسمانی، معابد، مقابر، زیارتگاه‌ها، جهت قبله و بعضی از جهات اربعه، برخی شهرها، نهرها، چاه‌ها، کوه‌ها، غارها، بیابان‌ها، سنگ‌ها، بتان، آلات جنسی، حروف الفبا، اعداد، درختان و نباتاتی مانند هوم المجوس، نیلوفر و سومای هندوان، یاس صابیان، حیواناتی مانند سوسک، موش، گربه، مار، تمساح، میمون، گاو و فیل؛ همچنین بزاق، عرق، خون و چیزهایی که از پیش و پس حیوانات و انسان‌های مقدس خارج می‌شود و چیزهایی که همیشه یا گاهی با آنها تماس داشته

۱. مانند جامع اموی در دمشق و مسجد ایاصوفیا در استانبول.

۲. امام خمینی(ره)، رسالهٔ *توضیح المسائل*، مسئلهٔ ۳۱۷.

است، مانند مو، ریزهٔ ناخن، لباس و پس‌ماندهٔ غذا. صلیب و نان و شراب عشای ربانی مسیحیت و ظروف آنها نیز تقدس دارد.

۱ـ۲۶. تقدس زبان، دین، قوم و سرزمین

زبان مقدس (Sacred Language) زبانی است که هنگام عبادت، دعا و تلاوت کتاب آسمانی باید از آن استفاده کرد. حتی برای عقد بعضی از قراردادها مانند ازدواج و برخی امور دیگر مانند ذبح شرعی حیوان، زبان مقدس مطرح می‌شود.

سخن گفتن به زبان مقدس و شنیدن آن نیز محدودیت دارد که به موجب آن، مسیحیانِ شام در پیمان ذمّهٔ خود با خلیفهٔ دوم متعهد شدند که به شیوهٔ مسلمانان سخن نگویند و چیزی را به خطّ عربی روی انگشترهای خود نقش نکنند.[۱]

همهٔ ادیان جهان در سیر تاریخ خود، یک یا چند زبان مقدس را تجربه کرده‌اند. اکنون هم تقریباً همهٔ ادیان جهان زبان مقدس دارند.

اگر همهٔ ادیان جهان در سیر تاریخ خود، زبان مقدس داشته‌اند، آیا همهٔ زبان‌های قدیم نیز در زمانی مقدس بوده‌اند؟ پاسخ این سؤال مثبت است؛ به این معنی که همهٔ اقوام قدیم سرزمین، زبان و دین مخصوص خود را داشته‌اند و طبعاً هر یک از آنها قوم، سرزمین، زبان و دین خود را مقدس می‌دانسته است.[۲] اما بسیاری از اقوام، سرزمین‌ها، زبان‌ها و دین‌ها بر اثر حوادث تاریخی، درهم ریخته و به هم آمیخته‌اند و به همین علت، تقدس برخی از آنها آسیب دیده است.

اکنون مشاهده می‌کنیم که تعداد اقوام جهان چندین برابر ادیان است و بیشتر ادیان بین اقوام گوناگونی گسترش یافته‌اند و همان طور که در آغاز کتاب گفته شد، ادیان برای برخی اقوام، بومی و برای برخی دیگر غیربومی هستند.

---

۱. ابوبکر الطرطوشی، *سراج الملوک*، (بیروت: دار صادر للطباعة و النشر، ۱۹۹۵)، ص۳۱۹.

۲. تقدس قوم یهود در سفر خروج ۱۹: ۶، تقدس قوم مسیحی در رسالهٔ اول پطرس ۲: ۱۲ و تقدس سرزمین فلسطین در کتاب زکریّا ۲: ۱۲ و سورهٔ مائده ۲۱ آمده است. تعبیر *لِشون هقودِش* (به معنای «زبان مقدّس») نیز تقدس زبان عبری را نشان می‌دهد.

پس بیشتر اقوام و ملت‌های جهان، دین وارداتی دارند و بیشتر ادیان بین چند ملت تقسیم شده‌اند؛ به همین علت، شمار زبان‌های مقدس از زبان‌های بومی بسیار کم‌تر است.

۲ـ۲۶. عربی، زبان مقدس اسلام

زبان مقدس لزوماً زبان کتاب آسمانی یا زبان بنیانگذار دین نیست، ولی معمولاً چنین است. به طوری که می‌دانیم، زبان مقدس اسلام عربی است که زبان قرآن مجید و حضرت رسول اکرم(ص) نیز هست. علاوه بر این، در سنت اسلامی[۱] آمده است که زبان عربی زبان خدای متعال است[۲] و خدا آن را بر سایر زبان‌ها برتری داده است.[۳] همچنین در آغاز جهان، زبان حضرت آدم(ع) عربی بود؛ ولی پس از اینکه نافرمانی کرد و از میوهٔ درخت ممنوع خورد، خداوند نعمت‌هایش را سلب کرد و زبان عربی را از او گرفت و زبان سُریانی را جانشین آن کرد.[۴] سپس نخستین کسی که به زبان عربی سخن گفت، حضرت اسماعیل(ع) بود؛[۵] حضرت یوسف(ع) در اولین ملاقات خود با پادشاه مصر، به زبان عربی سلام کرد[۶] و حضرت سلیمان(ع) آن را زبان

---

۱. احادیثی که در این بخش نقل می‌شود، صرفاً برای نشان دادن تقدس عربی در عرف مسلمانان است و صدور یا عدم صدور آنها از معصوم مدّ نظر نیست.

۲. «تعلّموا العربیة، فإنها کلام اللّه الذی یکلّم به خلقه» (*بحارالأنوار* ج ۱، ص ۲۱۲ و ج ۷۶، ص ۱۲۷). «الوحي ینزل من عند اللّه عزّ و جلّ بالعربیة؛ فإذا أتی نبیّاً من الأنبیاء أتاه بلسان قومه» (همان، ج ۱۱، ص ۴۲). «ما أنزل اللّه تبارک و تعالی کتاباً و لا وحیاً إلا بالعربیة؛ فکان یقع فی مسامع الأنبیاء بألسنة قومهم و کان یقع في مسامع نبیّنا(ص) بالعربیة» (همان، ج ۱۶، ص ۱۳۴ و ج ۱۸، ص ۲۶۳).

۳. همان، ج ۲۵، ص ۲۹.

۴. «کان لسان آدم العربیة و هي لسان اهل الجنة. فلما عصی ربه أبدله بالجنة و نعیمها الأرض و الحرث و بلسان العربیة السُّریانیة» (همان، ج ۱۱، ص ۵۶).

۵. همان، ج ۱۲، ص ۸۷.

۶. همان، ج ۱۲، ص ۲۹۴.

عبادت خود قرار داد.[۱] همچنین گفته می‌شود که وزرای حضرت مهدی(ع) با آن‌که همه از غیرعرب خواهند بود، به زبان عربی سخن خواهند گفت.[۲]

در پایان جهان نیز عربی مطرح است؛ زیرا زبان اهل بهشت عربی خواهد بود.[۳] بدین شیوه، زبان مقدس اسلام زبان خداوند و خوبی‌ها معرفی شده و جاودانگی یافته است. همچنین عربی‌بودن قرآن مجید به عنوان لطفی از سوی خدای متعال در یازده آیه از آن کتاب الهی آمده است.

زبان مقدس در بیشتر عبادات و برخی معاملات اسلامی جلوه می‌کند. در اسلام، اذان و اقامه، نماز و تلبیهٔ حج و عمره باید به زبان عربی باشد و همهٔ مسلمانان موظفند الفاظ عربی آنها را بیاموزند. قرآن مجید نیز به عربی تلاوت می‌شود و متون ادعیه، زیارات و تسبیحات به عربی است. عقاید اسلامی نیز به زبان عربی به میت تلقین می‌شود.

در مواردی از بخش معاملات فقه اسلامی نیز دربارهٔ اشتراط یا عدم اشتراط عربیت بحث می‌شود و اشتراط آن می‌تواند درجاتی داشته باشد. مثلاً با وجود اختلاف فتوای فقیهان، برای ازدواج و طلاق، خواندن صیغه لازم است و این صیغه، مخصوصاً در صورت امکان، باید به زبان عربی باشد. البته قوام عقد به نیت است و نه به کلام، ولی در عقود مهمی مانند ازدواج و طلاق، گونه‌ای ارتباط الهی نیز مطرح است و به همین دلیل، در این موارد، هم صیغه خوانده می‌شود و هم آن صیغه به زبان مقدس عربی است.[۴]

---

۱. همان، ج۱۴، ص۱۱۲. و حضرت موسی(ع) متن زیر را با اشاره به عربی‌بودن معارف اسلامی، به زبان عبری روی سنگی نقش کرده بود که پس از ظهور اسلام کشف شد: «باسمك اللّهم. جاء الحق من ربك بلسان عربي مبين. لا إله الا اللّه؛ محمّد رسول اللّه؛ عليّ وليّ اللّه. و كَتَب موسى بن عمران بيده» (همان، ج۲۷، ص۹ و ج۳۸، ص۵۸ و ۵۹).

۲. محيي الدين بن عربي، *الفتوحات المكيّة*، باب ۳۶۶.

۳. *بحارالأنوار* ج۱۱، ص۵۶؛ ج۸، ص۲۱۸ و ۲۸۶ و ج۱۰، ص۸۱ حوریان بهشتی نیز به عربی سخن می‌گویند (ج۸، ص۱۳۴).

۴. برخی افراد بی‌خبر هنگام قرائت صیغهٔ قرارداد ازدواج گمان می‌کنند که عاقد دعایی می‌خواند تا عروس و داماد به یکدیگر حلال شوند (همان طور که برای حلال شدن ذبیحه باید نام خدای متعال را بر زبان آورد)!

از سوی دیگر، به فتوای ابوحنیفه امام اعظم اهل سنت، اذان و نماز و تلبیه به زبان فارسی جایز است[1] و گروهی از فقهای شیعه دعا کردن به غیرعربی را در نماز جایز دانسته‌اند،[2] ولی نمونهٔ زنده و رایج عبادت به غیر زبان عربی خطبه‌های نماز جمعه است که علاوه بر عربی، به زبان‌های فارسی، ترکی، اردو، بنگالی، گجراتی، انگلیسی و غیره القا می‌شود و شرعاً جای دو رکعت نماز را می‌گیرد. روضه‌خوانی، مداحی و نوحه‌سرایی دینی شیعیان نیز به زبان محلی اجرا می‌شود.

۳ـ۲۶. زبان‌های مقدس ادیان دیگر

با اینکه تقریباً همهٔ ادیان زبان مقدس دارند، برای برخی از ادیان زبان مقدس صرفاً یک پیشینهٔ تاریخی است. هر گاه دینی این گونه باشد، تمام یا برخی فرقه‌های آن دین در زمان حاضر به زبان خاصی تعلق خاطر ندارند و به زبان محلی عبادت می‌کنند.

همچنین با اینکه همهٔ ادیان از زبان اشاره استفاده می‌کنند و نمونهٔ آن در اسلام، پشت‌سر انداختن دنیا و امور دنیوی با اشارهٔ دست در تکبیرةالاحرام نماز است، گاهی یک دین زبان مقدس غیرکلامی نیز دارد؛ مانند زبان *مودْراها* (Mudras) در هندوئیسم و بودیسم. *مودرا* وضعیت انگشتان برخی از مجسمه‌های ویشنو، شیوا و بوداست که به برخی از باورهای ادیان یادشده دلالت می‌کنند. این زبان مقدس غیرکلامی با زبان مقدس سانسکریت در هندوئیسم و زبان‌های دینی پالی و پراکریتی در بودیسم تفاوت دارد.

زبان مقدس یهودیان عبری است. عبری زبان تورات و حضرت موسی(ع) و قوم بنی‌اسرائیل است. پس از تأسیس کشور غاصب اسرائیل، زبان عبری نوسازی و زبان رسمی آن کشور شد.

از آنجا که مسیحیت از همان آغاز با فرهنگ‌های گوناگون درآمیخته است،

---

۱. شمس الدین السرخسی، *المبسوط*، (استانبول: دارالدعوة، ۱۴۰۳ق.)، ج ۱، ص ۳۶ـ۳۷.

۲. امام خمینی(ره)، *رسالهٔ توضیح المسائل*، مسئلهٔ ۱۱۳۵.

مسیحیان در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون زبان‌های یونانی، لاتینی، سریانی، قبطی و ارمنی را مقدس شمرده‌اند، به این شرح:

مسیحیان کاتولیک تا حدود نیم قرن پیش به زبان لاتینی عبادت می‌کردند. زبان لاتینی زبان رومیان بوده است که در زمان حضرت مسیح(ع)، مشرک بوده‌اند و از آن جهت که فلسطین در آن زمان مستعمرهٔ روم بوده، طبق گزارش اناجیل، تصلیب آن حضرت به اصرار یهودیان و به دست حاکم رومی فلسطین صورت گرفته است. بنابراین، زبان لاتینی زبان دشمنان حضرت مسیح(ع) بوده که پس از مسیحی‌شدن رومیان در اوایل قرن چهارم میلادی و اجرای مراسم دینی ایشان به آن زبان، به تدریج مقدس شده است. ترجمهٔ لاتینی کتاب مقدس معروف به «وُلگاتا» (Vulgate) به دست جروم (Jerome) (متوفای ۴۲۰م.) برای مسیحیان کاتولیک اهمیت داشته است. لزوم استفاده از زبان لاتینی در عبادت در شورای واتیکانی دوم (۱۹۶۲ـ۱۹۶۵) لغو شد. پاپ نیز فتواهای خود را به زبان لاتینی صادر می‌کند و چون زبان لاتین منسوخ شده است، آن فتواها بی‌درنگ به زبان‌های دیگر ترجمه و منتشر می‌شود.

مسیحیان ارتدکس یونانی به تقدس زبان یونانی (که عهد جدید به آن نگاشته شده است)، مسیحیان عراق، سوریه و لبنان به تقدس زبان سریانی (مربوط به سوریهٔ قبل از اسلام که حضرت مسیح(ع) نیز به آن سخن می‌گفته است)، مسیحیان قبطی مصر به تقدس زبان قبطی (مربوط به مصر قبل از اسلام) و مسیحیان ارمنی به تقدس زبان ارمنی معتقدند. مسیحیان پروتستان از همان آغاز حرکتشان، تقدس زبان‌ها را نفی کرده و اجرای مراسم دینی را به هر زبانی جایز شمرده‌اند. زبان مقدس هندوان سانسکریت و زبان مقدس سیک‌ها پنجابی است. کتاب‌های مقدس بودایی به زبان‌های پالی و پراکریت نوشته شده‌اند و اکنون معلوم شده است که این زبان‌ها برای بوداییان مقدس نبوده‌اند و نیستند. زبان مقدس زردشتیان اوستایی است که خط مخصوصی دارد. زبان پهلوی نیز در آیین زردشت تا اندازه‌ای مقدس است. زبان مقدس صابیان مندایی است.

۴ـ۲۶. ترجمهٔ متون مقدس

ترجمهٔ متون مقدس تقدس آنها را به شدت کاهش می‌دهد و همان طور که دیدیم، در آن صورت، شرط طهارت برای لمس کردن آن در اسلام ساقط می‌شود. مشابه این حکم در یهودیت نیز وجود دارد.[1] مسیحیت برای لمس‌کردن متن مقدس یا ترجمهٔ آن حکمی ندارد.

معمولاً پیروان ادیان با ترجمه کردن کتاب‌های آسمانی خودشان مخالف بوده‌اند. نمونه‌ای از مخالفت مسیحیان با این کار، به دار آویختن ویلیام تیندِل (William Tyndale) و آتش زدن جسد وی در سال ۱۵۳۶، به جرم ترجمه و نشر عهد جدید به زبان انگلیسی است. نسخه‌های فراوانی از ترجمه او نیز به کام آتش رفت.

ترجمهٔ قرآن مجید نیز مورد قبول نبوده است؛[2] به طوری که علامه شیخ احمد

---

۱. میشنا، یادییم ۴: ۵.

۲. علاوه بر ترجمه، ۶ مورد زیر نیز قابل توجه است:

الف) هنگامی که خلیفهٔ اول زید بن‌ثابت را برای گردآوری قرآن کریم در یک مصحف فراخواند، وی از اقدام به عملی که حضرت رسول اکرم(ص) به آن اقدام نکرده بود، به‌شدت نگران شد (محمد بن اسماعیل البخاری، *الصحیح*، کتاب التفسیر، باب جمع القرآن).

ب) تصحیح بیش از هفت هزار غلط املایی عمدی موجود در مصاحف رسمی نیز ممنوع بود و تا کنون چنین است (محمدهادی معرفة، *التمهید*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۵، ج۱، ص۳۷۷ـ۳۸۶).

ج) خرید و فروش مصحف نیز اشکال داشت (محمدحسن النجفی، *جواهر الکلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج۲۲، ص۱۲۵ـ۱۲۹)؛ و *فرهنگ معین* (ج۴، ص۵۱۱۰) یکی از معانی «هدیه» را بهای قرآن می‌داند و می گوید: «چون خرید و فروش آن در شرع نارواست، برای صورت‌سازی، به جای قیمت، هدیه می گویند.»

د) هنگام ورود صنعت چاپ به استانبول در زمان خلیفهٔ عثمانی احمدخان سوم، در اوایل قرن دوازدهم هجری قمری، فقهای آن سامان به حرمت چاپ قرآن مجید فتوا دادند (محمد فرید بک المحامی، *تاریخ الدولة العلیة العثمانیة*، بیروت: دارالنفائس، ۱۴۱۹، ص۳۱۹).

ه) ضبط قرآن کریم در دستگاه‌های جدید نیز اشکال داشت: «و این زمان قرآن را در جعبهٔ آواز حبس کرده‌اند و با ساز و تغنّی تلاوت می‌شود» (حاج محمدهاشم خراسانی، *منتخب التواریخ*، تهران: انتشارات علمیهٔ اسلامیه، ص۸۷۳).

و) پخش آن کتاب الهی از بلندگو و رادیو نیز برای جمعی از مسلمانان قابل تحمل نبود.

بن عبدالرحیم دهلوی معروف به «شاه ولیّ اللّه» (متوفای ۱۱۷۶ق.) پس از اقدام به ترجمهٔ فارسی قرآن مجید به نام *فتح الرحمن فی ترجمة القرآن* در جامعهٔ اسلامی هندوستان، مجبور به جلای وطن شد.[۱] همچنین حدود هفتاد سال پیش، میان دولت مصر و علمای موافق ترجمهٔ قرآن از یک سو و علمای مخالف این کار از سوی دیگر، نزاعی شدید درگرفت و سرانجام، قضیه به نفع مخالفانِ ترجمه خاتمه یافت.[۲]

از سوی دیگر برخی از ترجمه‌های قدیم عهد عتیق به زبان کلدانی به نام *ترگوم* (Targum) و ترجمهٔ یونانی قدیم آن کتاب به نام *ترجمهٔ سبعینیه* (Septuagint) در جوامع یهودی تقدس یافت. گروهی از مسیحیان نیز به تقدس *ترجمهٔ سبعینیه* و ترجمهٔ لاتینی *وُلگاتا* معتقد شدند تا آنجا که آگوستین قدّیس دربارهٔ اختلاف‌های *ترجمهٔ سبعینیه* با متن عبری چنین گفت:

> پس اگر مقتضی است که در این کتاب‌های مقدس تنها چیزهایی را ببینیم که روح خدا از طریق مردم گفته است، هرگاه چیزی در متن عبری باشد، ولی در ترجمهٔ سبعینیه یافت نشود، معلوم می‌شود روح خدا نخواسته آن را از طریق آن مترجمان، بلکه خواسته است که آن را تنها از طریق انبیا بگوید. اما چیزهایی که در ترجمهٔ سبعینیه یافت می‌شود، ولی در متن عبری نیست، همان روح خواسته است که آنها را از طریق ترجمهٔ سبعینیه بگوید و به این شیوه نشان دهد که هر دو گروه [مؤلفان و مترجمان] نبی بوده‌اند.[۳]

۵ـ۲۶. الغای زبان مقدس

کسانی در ادیان مختلف مؤمنان را به الغای زبان مقدس فراخوانده و گفته‌اند انسان

---

۱. *مجلّة المنار*، ج ۳۱، ص ۶۳۶.

۲. برای آگاهی از مشروح این نزاع و مباحثی دیگر در این باب، رک.: سید محمدعلی ایازی، «دیدگاه‌های فقهی دربارهٔ ترجمهٔ قرآن کریم» در *یادگارنامهٔ فیض‌الاسلام*، (انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد خمینی‌شهر، ۱۳۸۳)، ص ۱۵۱ـ۱۸۵؛ و محمدهادی معرفة، *التفسیر و المفسّرون*، (مشهد: الجامعة الرضویة للعلوم الإسلامیة، ۱۴۱۸ق.)، ج ۱، ص ۱۱۳ـ۱۶۸.

۳. آگوستین، *شهر خدا* ۱۸.۴۳.

باید به زبانی که می‌فهمد، عبادت کند. اقلیت کوچکی از یهودیان به این دعوت پاسخ مثبت داده‌اند؛ ولی مسیحیان که زبان مقدس واحد و ثابتی نداشته‌اند، برای الغای زبان مقدس آماده‌تر بوده‌اند و پروتستان‌ها این مسئله را بسیار ترویج کرده‌اند. کاتولیک‌ها نیز اندک‌اندک از این کار استقبال کردند و همان طور که گفتیم، لزوم استفاده از زبان لاتینی در عبادت در شورای واتیکانی دوم (۱۹۶۲ـ۱۹۶۵) لغو شد. گروه بسیار کوچکی از کاتولیک‌ها در فرانسه و برخی کشورهای دیگر این مسئله را نپذیرفته‌اند و هنوز هم به زبان لاتینی عبادت می‌کنند.

در جهان اسلام، کمال آتاتورک نخستین رئیس جمهوری ترکیه در سال ۱۹۳۲ دستور داد قرآن به زبان ترکی خوانده شود و در سال ۱۹۳۳ دستور داد مؤذنان آن کشور به ترکی اذان بگویند و نماز به ترکی خوانده شود. این فرمان‌ها حدود بیست و پنج سال برقرار بود و جانشینان وی آنها را لغو کردند.

کتابنامه[1]

۱. آریان، قمر، *چهرهٔ مسیح در ادبیات فارسی*، تهران: انتشارات معین، ۱۳۶۹.
۲. آلبری، سی. آر. سی.، *زبور مانوی*، ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵.
۳. آموزگار، ژاله؛ تفضلی، احمد، *اسطورهٔ زندگی زردشت*، تهران: نشر چشمه و آویشن، ۱۳۷۵.
۴. اشتاین سالتز، آدین، *سیری در تلمود*، ترجمهٔ باقر طالبی دارابی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳.
۵. اکمپیس، توماس، *اقتدا به مسیح*، ترجمهٔ سعید عدالت‌نژاد، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲.
۶. الدر، جان، *تاریخ اصلاحات کلیسا*، تهران: انتشارات نور جهان، ۱۳۲۶.
۷. ــــــ، *تاریخ میسیون آمریکایی در ایران*، ترجمهٔ سهیل آذری، تهران: انتشارات نور جهان، ۱۳۳۳.
۸. الدنبرگ، هرمان، *فروغ خاور*، ترجمهٔ بدرالدین کتابی، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۷۳.
۹. الیاده، میرچا، *آیین گنوسی و مانوی*، ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۳.
۱۰. ــــــ، *اسطوره، رؤیا، راز*، ترجمهٔ رؤیا منجم، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵.
۱۱. ــــــ، *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمهٔ جلال ستاری، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۲.
۱۲. ــــــ (ویراستار)، *فرهنگ و دین*، ترجمهٔ هیأت مترجمان، تهران: طرح نو، ۱۳۷۴.
۱۳. امرسون، هری، *مارتین لوتر*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۴. اوشیدَری، جهانگیر، *دانشنامهٔ مَزدیسنا*، تهران: شرکت نشر مرکز، ۱۳۷۱.
۱۵. برنجی، سلیم، *قوم از یاد رفته*، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۷.
۱۶. بروجردی، مصطفی، *واتیکان*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۷. بویس، مری، *تاریخ کیش زرتشت*، ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴.

---

۱. کتاب‌های مقدس معروف در این کتابنامه درج نشده‌اند.

۱۸. بهار، مهرداد، *ادیان آسیایی*، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۵.
۱۹. پاشایی، ع.، *بودا*، تهران: کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۴۷.
۲۰. پیترز، اف.ئی. ، *یهودیت، مسیحیت و اسلام*، ترجمهٔ حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
۲۱. تقی‌زاده، سید حسن، *مانی و دین او*، تهران: انجمن ایران‌شناسی، ۱۳۴۷.
۲۲. تَنیر، محمد طاهر، *افسانه‌های بت‌پرستی در آیین کلیسا*، ترجمهٔ عبدالرحیم خلخالی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۲۳. توینبی، آرنولد، *مسیحیت و ادیان جهان*، ترجمهٔ حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۲.
۲۴. تیسن، هنری، *الهیات مسیحی*، ترجمهٔ ط. میکائلیان، انتشارات حیات ابدی.
۲۵. حکمت، علی اصغر، *تاریخ ادیان*، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۵.
۲۶. خسروی، خسرو، *مزدک*، تهران: ۱۳۵۹.
۲۷. دانیلو، ژان، *ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالمیت*، ترجمهٔ علی مهدیزاده، قم: نشر ادیان، ۱۳۸۳.
۲۸. درهوهانیان، هاروتون، *تاریخ جلفای اصفهان*، ترجمهٔ لئون گ. میناسیان، نشر زنده‌رود، نقش خورشید، ۱۳۷۹.
۲۹. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ترجمهٔ گروهی از مترجمان، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۳۰. دوکولانژ، فوستل، *تمدن قدیم*، ترجمهٔ نصرالله فلسفی، تهران: کتاب کیهان، ۱۳۰۹.
۳۱. رابرتسون، آرچیبالد، *عیسی: اسطوره یا تاریخ؟*، ترجمهٔ حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸.
۳۲. رامیار، محمود، *بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی*، تهران.
۳۳. رسول‌زاده، عباس؛ باغبانی، جواد، *شناخت مسیحیت*، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۸۹.
۳۴. روستن، لئو، *فرهنگ تحلیلی مذاهب آمریکائی*، ترجمهٔ محمد بقایی (ماکان)، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۶.
۳۵. رئیس‌نیا، رحیم، *از مزدک تا بعد*، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۸.
۳۶. زرین‌کوب، عبدالحسین، *در قلمرو وجدان*، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۵۷.
۳۷. زنر، آر. سی.، *زروان*، ترجمهٔ تیمور قادری، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۴.
۳۸. ــــــــ، *طلوع و غروب زردشتی‌گری*، ترجمهٔ تیمور قادری، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵.

۳۹. ژیران، ف.، *فرهنگ اساطیر یونان*، ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: ۱۳۷۵.
۴۰. سلیمانی، حسین، *عدالت کیفری در آیین یهود*، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
۴۱. سلیمانی، عبدالرحیم، *پسر خدا در عهدین و قرآن*، قم: انتشارات مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸.
۴۲. ــــــــ، *درآمدی بر الاهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت*، قم: کتاب طه، ۱۳۸۲.
۴۳. شایگان، داریوش، *ادیان و مکتبهای فلسفی هند*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۴۴. شیمل، آنه‌ماری، *راز اعداد*، ترجمهٔ فاطمه توفیقی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸.
۴۵. شی‌یرا، ادوارد، *الواح بابل*، ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۴۶. طاهر رضوی، س.م.، *پارسیان اهل کتابند*، ترجمهٔ م.ع. مازندی، بمبئی: انجمن ایران لیگ، ۱۹۳۶.
۴۷. فاطمی، سعید، *اساطیر یونان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران: ۱۳۷۵.
۴۸. فان‌فورست، رابرت، *مسیحیت از لابه‌لای متون*، ترجمهٔ جواد باغبانی و عباس رسول‌زاده، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۸۴.
۴۹. فریزر، جیمز جرج، *شاخهٔ زرین*، ترجمهٔ کاظم فیروزمند، تهران: مؤسسهٔ انتشارات آگاه، ۱۳۸۳.
۵۰. فیلسون، فلوید، *کلید عهد جدید*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات نورجهان، ۱۳۳۳.
۵۱. کرنز، ارل، *سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ*، ترجمهٔ آرمان رشدی، کلیسای جماعت ربانی، آموزشگاه کتاب مقدس.
۵۲. کریستنسن، آرتور امانوئل، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
۵۳. ــــــــ، *سلطنت قباد و ظهور مزدک*، ترجمهٔ احمد بیرشک، تهران: کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۷۴.
۵۴. کریشنان، رادا، *ادیان شرق و فکر غرب*، ترجمهٔ رضازاده شفق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
۵۵. ــــــــ، *مذهب در شرق و غرب*، ترجمهٔ فریدون گرگانی، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۴.
۵۶. کنفوسیوس، *مکالمات*، ترجمهٔ کاظم‌زاده ایرانشهر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
۵۷. کُهِن، ای.، *گنجینه‌ای از تلمود*، ترجمهٔ امیر حسین گرگانی، تهران: ۱۳۵۰.
۵۸. گریدی، جوان اُ.، *مسیحیت و بدعت‌ها*، ترجمهٔ عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷.

۵۹. گرینستون، جولیوس، *انتظار مسیحا در آیین یهود*، ترجمهٔ حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
۶۰. گئر، جوزف، *سرگذشت دین‌های بزرگ*، ترجمهٔ ایرج پزشک‌نیا، تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۰.
۶۱. گیمن، دوشن، *دین ایران باستان*، ترجمهٔ رؤیا منجم، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵.
۶۲. لین، تونی، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمهٔ روبرت آسریان، فرزان، ۱۳۸۰.
۶۳. محمدیان، بهرام (ویراستار)، *دائرةالمعارف کتاب مقدس*، تهران: انتشارات سرخدار، ۱۳۸۱.
۶۴. المسیری، عبدالوهاب، *دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمهٔ مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، تهران: ۱۳۸۳.
۶۵. مصطفوی، علی اصغر، *اسطورهٔ قربانی*، تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۶۹.
۶۶. مک‌کال، هنریتا، *اسطوره‌های بین‌النهرینی*، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳.
۶۷. مک‌گراث، آلیستر، *درسنامهٔ الاهیات مسیحی*، ترجمهٔ بهروز حدادی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
۶۸. مولند، اینار، *جهان مسیحیت*، ترجمهٔ مسیح مهاجری و محمدباقر انصاری، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۶۹. میشل، توماس، *کلام مسیحی*، ترجمهٔ حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
۷۰. میلر، ویلیام، *تاریخ کلیسای قدیم*، ترجمهٔ علی نخستین، تهران: انتشارات حیات ابدی، ۱۹۸۱.
۷۱. ناس، جان بی.، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۷۲. نوری، یحیی، *اسلام و عقاید و آراء بشری*، تهران: مجمع مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۵۳.
۷۳. ورمازرن، مارتن، *آیین میترا*، ترجمهٔ بزرگ نادرزاد، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۲.
۷۴. ولف، کری، *مفهوم انجیل‌ها*، ترجمهٔ محمد قاضی، تهران: ۱۳۴۸.
۷۵. ویدن گرن، گئو، *دین‌های ایرانی*، ترجمهٔ منوچهر فرهنگ، تهران: انتشارات آگاهان ایده، ۱۳۷۷.
۷۶. هوردرن، ویلیام، *الهیات پروتستان*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۷۷. هیوم، رابرت ای.، *ادیان زندهٔ جهان*، ترجمهٔ عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
78. Aquinas, Thomas, *Summa Theologiae*, New York: Cambridge University Press, 2006.
79. Arberry, A.J. (ed.), *Religion in the Middle East*, Cambridge: Cambridge University Press, 1969.
80. Arnold, Thomas, *The Preaching of Islam*, New York: 1913.

81. Bunson, Matthew, *The Pope Encyclopedia*, New York: Random House inc., 1995.
82. Carey, W., *An Enquiry into the Obligation of Christians to Use Means for the Conversion of the Heathen*, Leicester: Ann Ireland, 1792.
83. Conze, Edward, *Buddhism: Its Essence and Developement*, New York: Harper & Brothers, 1959.
84. Cross, F. L. (ed.), *The Oxford Dictionery of the Christian Church*, London: Oxford University Press, 1974.
85. Davies, A. Powell, *The Meaning of the Dead Sea Scrolls*, New York: American Library, 1956.
86. Dubois, Abbe, *Hindu Manners, Customs and Ceremonies*, Oxford: Oxford University Press, 1906.
87. Eliade, Mircea (ed.), *The Encyclopedia of Religion*, New York: Macmillan Publishing Company, 1987.
88. Epstein, I. (tr.), *The Babylonian Talmud*, London: The Soncino Press, n.d.
89. ————, *Judaism: A Historical Representation*, Middlesex, England: Penguim Books, 1974.
90. Harnack, Adolf von, *What Is Christianity?*, New York: G.P. Putnam's Sons, 1901.
91. Hastings, James (ed.), *Encyclopedia of Religion and Ethics*, New York: Charles Scribner's Sons.
92. Kelly, J.N.D., *The Oxford Dictionary of Popes*, Oxford: Oxford University Press, 1996.
93. Küng, Hans, *Christianity*, New York: The Continuum Publishing Company, 1995.
94. McManners, John (ed.), *The Oxford Illustrated History of Christianity*, Oxford: Oxford University Press, 1992.
95. Noll, Mark A., *A History of Christianity in the United States and Canada*, Grand Rapids, Michigan: William B. Eerdmans Company, 1992.
96. Parrinder, Geoffrey, *Worship in the World's Religions*, London: Sheldon Press, 1976.
97. Peters, F.E., *Judaism, Christianity and Islam*, Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1990.
98. Rahner, Karl, *Theological Investigations*, London: Patron, Longman & Todd, 1974.
99. Roberts, Alexander & Donaldson, James (eds.), *The Ante-Nicene Fathers*, Grand Rapids, Michigan: Eerdmans Publishing Company, 1996.
100. Schaff, Philip (ed.), *The Creeds of Christendom*, Baker Books, 1993.
101. ————, *History of the Christian Church*, Grand Rapids, Michigan: Eerdmans

Publishing Company, 1991.

102. Schaff, Philip & Wace, Henry (eds.), *A Select Library of Nicene and Post-Nicene Fathers of the Christian Church*, (first series), 1994.

103. ———— , *A Select Library of Nicene and Post-Nicene Fathers of the Christian Church*, (second series), 1992.

104. Schleiermacher, F., *On Religion: Speeches to Its Cultured Despisers*, London: Paul, Trench, Trubner & Co., 1893.

105. Sharma, Arvind (ed.), *Our Religions*, New York: Harper Collins Publishers, 1993.

106. Tillich, Paul, *The Systematic Theology*, Chicago: The University of Chicago Press.

107. Van Voorst, Robert, E., *Readings in Christianity*, Belmont, CA: Wadsworth Publishing Company, 1997.

A Companion to Great Religions

(Second Edition)

Hossein Tawfīqī

9 789645 305091

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۰-۵۰۹-۱
قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال